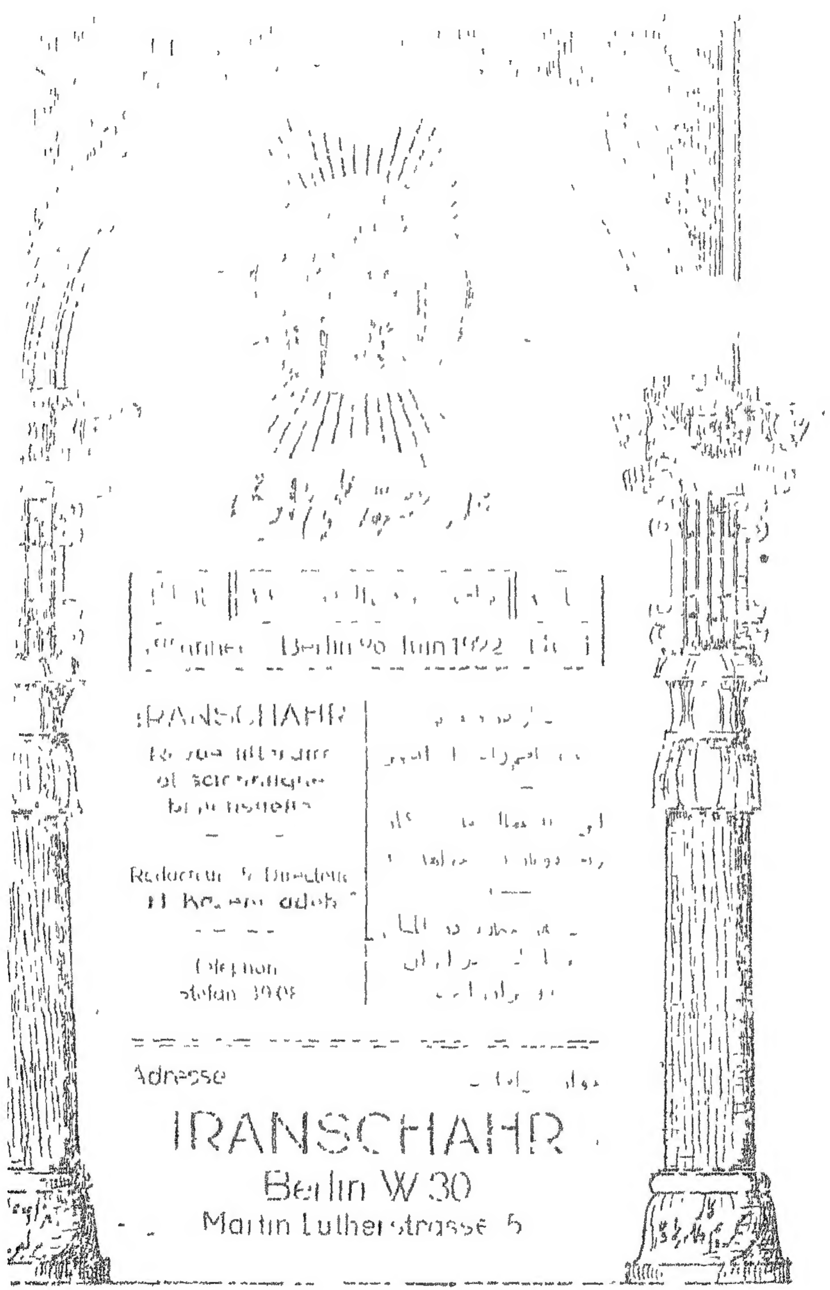


Iranschahr Berlin



1re année — Berlin 26 Juin 1922 — No 1

IRANSCHAHR

Revue litteraire et scientifique bimensuelle

Redacteur & Directeur
H. Kazemzadeh

Telephon
Stefan 3908

Adresse

IRANSCHAHR
Berlin W 30
Martin-Lutherstrasse 5

فهرست مندرجات [illegible]

1 – [illegible]
2 – [illegible]
3 – [illegible]
4 – [illegible]
5 – یک صفحه از تاریخ [illegible] داریوش در [illegible] ایران
6 – سؤالهای علمی و ادبی
7 – [illegible]
8 – [illegible]
9 – [illegible] کتاب [illegible]

مجلهٔ ایرانشهر

ایرانشهر مجله‌ایست علمی و ادبی که فعلاً ماهی یکبار در [illegible] منتشر خواهد شد قیمت اشتراک از هر نمره [illegible] [illegible] را در طهران از کتابخانهٔ [illegible] و شمع دانش در [illegible] ناصری و [illegible] از کتابخانهٔ معرفت و پرورش در مطبعهٔ [illegible] میتوان خریداری کرد

هر کس که [illegible] آبونه [illegible] جمع آوری کرده [illegible] یک آبونه مجانی برای او فرستاده میشود

قیمت اشتراک

	سالیانه	شش ماهه
در آلمان	۲ مارک	۱۱ مارک
در ایران	۲۵ قران	۲ [illegible]
در ممالک دیگر	یک لیرهٔ انگلیسی	۱۲ شلینگ

قیمت اعلانات

	برای آلمان	برای ایران	برای خارجه
تمام صفحه	۵۰ مارک	۱ تومان	۳۵ شلینگ
نیم صفحه	۳ «	۱ «	۲ «
ربع صفحه	۱۷۵ «	۳ «	۱۲ «
سطری	۴ «	۶ قران	۳ «

[illegible]

[illegible] اوضاع [illegible]
[illegible] آنان [illegible]
[illegible] این [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] آنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما می‌دانیم که این اقدام ما در نزد دوستان [illegible] که از [illegible]
ما را از دفاع این [illegible] ولی [illegible] این خواهد [illegible] ما
[illegible] که [illegible] را [illegible] در [illegible] کارها و [illegible]
[illegible] خواهیم [illegible] ما می‌دانیم که این [illegible] امدی [illegible] خارج
[illegible] آورد، ما می‌دانیم که از [illegible] که
[illegible] آن [illegible] و [illegible] هیچگونه تشویق و معاونت
[illegible] نداشته باشیم، ما می‌دانیم که [illegible] هوای [illegible] محتمل است
که [illegible] ما [illegible]، ولی با وجود این هیچ یک از این اندیشه‌ها
ما را از تعقیب این آرزو باز نمیدارد

پس آیا میدانید که چه چیز ما را بطرف این اقدام و تحمل این
مشکلات می‌اندازد؟ همانا جاذبهٔ معشوق ما است که ما را بدین کار
وامیدارد. معشوق ما عشق و معشوق ما ایران جوان و آزاد است. همین
[illegible] همان عشق است که سالیان دراز در اعماق قلب خود پرورده‌ام

[illegible]

[illegible]

(۱) [illegible]
(۲) [illegible]
(۳) [illegible]

[illegible]

(٤) [illegible]

[illegible]

(٥) [illegible]
(٦) [illegible]
[illegible]
(۷) [illegible]
(۸) [illegible]
(۹) [illegible] در این موضوع [illegible]
(۱۰) [illegible]
[illegible]
(۱۱) [illegible]
[illegible] (در دست طبع)
(۱۲) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایرانشهر

(۱) [illegible] مقاله‌ها [illegible]

(۲) [illegible] مقاله‌ها [illegible] ایرانشهر [illegible] آن [illegible]

(۳) — هیچ مقاله‌ای [illegible] اداره [illegible] آنان [illegible]

(۴) — اداره ایرانشهر در اصلاح و [illegible] مقاله‌ها بدون [illegible] با اصل مطلب آزاد است

(۵) — مقاله‌هائی که درج [illegible] نشود

(۶) — مقاله‌ها باید مختصر و ساده روی یک طرف [illegible] نوشته شود

(۷) — نویسندگان مقاله‌ها خود [illegible] صحت و سقم مطالبی [illegible]

(۸) — [illegible] در [illegible] مقاله‌های ایرانشهر [illegible] آزادند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلهٔ ایرانشهر سیاسی نخواهد بود [illegible] ایران [illegible]
آزاد [illegible] باشد [illegible] عادت

مجلهٔ ایرانشهر مذهبی نخواهد بود [illegible] و آرا[illegible]
[illegible] هوای [illegible] برای [illegible] ایران بوجود بیاورد

مجلهٔ ایرانشهر اسرار ترقی ملتهای اروپا را [illegible]
[illegible] ایران را [illegible] شرح خواهد داد

مجلهٔ ایرانشهر [illegible] از شرح و [illegible] دادن [illegible]
[illegible] اجتماعی با ارشادات و [illegible] نهادهای [illegible] قدمهای ایران [illegible]
را [illegible] در راه اصلاح آن [illegible] هدایت خواهد کرد

مجلهٔ ایرانشهر با تمام وسایل علمی [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] جدید ایران جوان و آزاد خواهد کوشید

مجلهٔ ایرانشهر آیینهٔ افکار و احساسات ایران جوان آزاد و [illegible]
عناصر پاک [illegible] مظهر آن خواهد بود

مجلهٔ ایرانشهر وسیلهٔ جلوه‌گری تجلیات روح ایرانی در ساحت
علم و ادب خواهد بود و تظاهرات آن را در انظار عالم غرب معرفی
خواهد کرد

حسین کاظم زاده - ایرانشهر

کرده زنان بعضی‌ها را بالذات از بالای رتبه‌های جهانیان مردان و خود کاملا ...
باشند چنانکه بعضی از آنان از جنبهٔ درویشی و صوفی و فطرهٔ جذبه شده و از خود آثاری
باقی گذاشته‌اند. از جملهٔ این زنان یکی شاعرهٔ ایرانی مهستی گنجوی است
که ما در اینجا چند قطعه از رباعیات او را درج می‌نمائیم. این رباعیها را
از یک نسخهٔ خطی که ده سال پیش در پاریس بدست ما افتاده بود استنساخ
کرده‌ایم. راجع بترجمهٔ حال مهستی در شماره‌های آینده شرحی خواهیم نوشت
و از خوانندگان هم خواهشمندیم هر کس در این باب خبری بنظرش رسیده
است برای ما بفرستد تا ترجمهٔ حال این زن ادیبه بیشتر
جمع آوری شود

عشق است که سر بر زبون آید ازو
بحری است که ظرفها برون آید ازو
که دوستی کند که روح افزاید
که دشمنی کند بوی خون آید ازو

در کوی خرابات یکی درویشم
زان خم پر کوزه می بیاور پیشم
صوفی نیم‌ام ولی نه کافر کیشم
مولای کسی نی‌ام غلام خویشم

لعل تو مکیدن آرزو میکردم
می با تو کشیدن آرزو می کردم
در مستی و در جنون و در هشیاری
چنگ تو شنیدن آرزو میکردم

بخوانندگان ایرانشهر

(۱) — بهترین خدمتی که خوانندگان ایرانشهر بدین مجلّه میتوانند بکنند عبارت از ترویج و معرّفی آن است در نزد دوستان خود و ارسال آدرس آنان برای ما

(۲) — هر یک از خوانندگان ایرانشهر سؤالی راجع به مسائل علمی و ادبی و اجتماعی و غیره بکند در هر شماره در ضمن جواب سؤالات وارده بطور اختصار جواب داده خواهد شد

(۳) — هر کس وجه اشتراک ده یا بیشتر مشترک را جمع آوری کرده بفرستد بهر ده مشترک یک دورهٔ مجانی برای او ارسال خواهد شد

(۴) — از سؤالات علمی و ادبی که در هر شماره از طرف خود مجلّه طرح خواهد شد هر کس جواب شافی و صحیح بدهد برای او علاوه بر هدیهٔ مقرری که در حین درج مقاله داده میشود یک هدیهٔ دیگر نیز تقدیم خواهد شد

(۵) — هر کس بعد از گرفتن شمارهٔ اوّل مایل باشتراک نباشد باید آنرا عودت داده ما را ممنون و متشکّر سازد

《 ادبیات 》

زن بهترین گل بوستان خلقت است افسوس که در صحن چمن مملکت ایران که بصحّت یا بخطا در دنیا بطراوت ریاحین معروف شده دختران حوّا را از نعمت تربیت که باران جان و آفتاب روح و روان است محروم داشته‌اند ولی از پرتو همان قانون طبیعی که در ناف صحراهای خشک بعض نباتات را زنده نگاه میدارد در ایران هم بعضی معروف در میان

باقیست ملت ایران گاهی با یک عصبیت جاهلانه در ادوار مختلف از
جنگهای خونریز خسته و گاهی در راه آزادی مذهب و فکر هزاران فدائی از
از جان گذشته قربانی داده است دائماً بدبختیها یک قوّهٔ حرکتی و اضطراب
در این قرون یک دریای جهالت و استبداد داشت و با همه جان در حفظ آن
خود دامنهٔ مملکت را از رود سند تا ساحل خلیج فارس تا خراسان
وسعت داده و زمانی دیگر بدست یک مشت وحشیان بی سر و پا شکنجهای
ننگ آور خورده ساحت مملکت و این سده را بدست بیگانگان سپرده است

اگر حالا هم زبان تعلیم و درجهٔ تمدن و نقطهٔ نظر و طرز خوراک
و پوشاک و حرف و دین و سایر شئونات اجتماعی زندگانی ملت ایران را بدقت
بازهم همین تضادّ بعجب انگیز در جلو چشم ما ظاهر خواهد شد معنای
این است که ملت ایران مرکب از چندین نژادهای مختلف است که در
هر خصوص با هم فرق داشته باشند چنانکه بهترین اخلاقها و بدترین
عادات در افراد این ملت جامعاً جمع شده است

ما نمیخواهیم علت فلسفی و اجتماعی این حال را شرح بدهیم فقط
یک نکته باید اشاره بکنیم و آن این است که از نقطهٔ فلسفهٔ اجتماعی
ممکن است همین حالت روحی ملت ایران و همین تمایلات و تظاهرات متناقض
یکی از اسباب بقای ایران در جلو حوادث و انقلابات تاریخی گردیده باشد

وضع سیاسی امروزی ایران بهترین نمونه است برای نشان دادن این
حالت روحی ما یقین داریم که این وضع امروزی پایدار نخواهد ماند ایران
امروز یک دورهٔ فترت میگذراند و حتما یک انقلاب و تکان مهمی در پیش
دارد دست طبیعت و حوادث مقدمهٔ این چندین قرن گذشته اسباب حدوث
این انقلاب را فراهم آورده است و جلوگیری از ظهور آن بهیچ وجه
ممکن نخواهد بود

ما در استقبال این انقلاب و نهضت میخواهیم از تاریخ قدیم

جانب ما شراب گلناری باقی
با دستِ نگارِ فارسی‌دانی ساقی
امشب به زبان پارسی‌اندازان است
خاموش نشینید به پارسی باقی

ای باد که جان فدای پیغام تو باد
گر بر گذری بکوی آن حور نژاد
گو در سر راه مهوشی را دیدم
کز آرزوی تو جان شیرین میداد

یک صفحه از تاریخ
تشکیلات داریوش اول در کشور ایران

ایران مظهر عجایب و جلوه‌گاه غرایب است. در تاریخ تمدّن ایران یک مادّهٔ عمومی یعنی افراط و تفریط در هر چیز دیده میشود وقتیکه انسان ادوار تاریخی ایران را از مدّ نظر میگذراند می‌بیند که در هر یک از مظاهرات اجتماعی آن خواه در تشکیلات سیاسی و اداری خواه در طریقهٔ دین و عقاید و خواه در قلمرو اخلاق و عادات آثاری بس غریب و متضادّ از ملت ایران بظهور رسیده است که مایهٔ حیرت و سزاوار تفکر میباشد

مثلاً می‌بینیم در این سرزمین، گاهی یک استبداد مطلق بدست یک حکمدار جورپرور و گاهی یک تشکیلات ملوک الطوایفی حکمرانی کرده است - گاهی ساده‌ترین مذاهب و گاهی شدیدترین ادیان استقرار

بودند و بجهت رقابتی که داشتند نمیتوانستند با هم یکی شده اسباب طغیان و اغتشاش فراهم بیاورند

علاوه بر این در مواقع غیر معین مفتش‌های مخصوص شاهانه بر ایالات فرستاده از حال و اوضاع مملکت و رفتار و کردار ساتراپها و سردارها اطلاع بهم میرسانید

داریوش با دقت فوق‌العادهٔ که داشت احتیاجات مردم مملکت را دریافته بود و بدان جهت بمسئلهٔ مالیه و نظام اهمیت فوق‌العاده میداد از هر ایالت مقداری معین بعنوان مالیات هرساله بایستی بمرکز برسد مقدار مالیات عهد داریوش را مورخین به ۶۶۲ ملیون فرانک امروزی تخمین کرده‌اند که خیلی قابل دقت است فقط مملکت فارس که مرکز سلطنت بود از مالیات بکلی معاف بود و بجای نقد جنس میپرداخت

داریوش اولین پادشاه ایران بود که سکّهٔ طلا بنام خود زد و آنرا داریک مینامیدند و وزن آن ۱۳۰ گندم بود و از حیث عیار صحیح و صافی زر از بهترین مسکوکات در آن عهد بود

از بزرگترین خدمت داریوش در اصلاح مملکت ساختن راهها بود که برای فتوحات لشکری و مربوط ساختن ایالات بمرکز و جلوگیری از عصیانها فوق‌العاده اهمیت داشت از این جادّه‌ها مهمترین راهی بود که از شهر سارد تا شوش ساخته شد این جاده ۱۵۰۰ میل طول داشت و برای پیاده سه ماه راه بود

برای انتظام امور لشکری در هر ایالت علاوه بر قشون محلی یکعدّه قشون ساخلوی از افراد خاص فارس و مدی که بتاج و تخت شاهنشاه فدائی و صادق بودند نگاه میداشت که جلو هرگونه عصیان گرفته و آسایش عمومی همیشه مستقرّ شود عده اینها ده هزار بود و آنها را جاویدان [illegible] مینامیدند

ایران بلکه بقیهٔ مغرب و ترکستان و بلاد تاتار و صحراهای هند که
در بارهٔ انقلابات داریوش اوّل در تاریخ ایران در اینجا بنویسیم

روی کار آمدن این عائلهٔ اسپردیس باطل را که بنام بردیا دستگاه بر
سلطنت ایران تسلط کرده بود تمام کرده بر تخت پادشاهی نشست. کشور
ایران در هیچ دوره تاریخ تمام و درست چنین آشوبها و طغیان نبود. داریوش
ناچار برای استقرار سلطنت خود هشت بار با سرکشان و ارباب عصیان و قیام جنگید
بالاخره همه را بزیر پای خود نشانده همهٔ ایران را مطیع و منقاد نمود. بر
هیچ یک از عاصیان ابقا نکرد ولی سرداران و حکامی که در نشاندن
آتش فتنه و طغیان دستیاری کرده بودند پاداشهای نیکو بخشید

پس از استحکام ارکان سلطنت در اداره کردن مملکت بر مشکلات
زیاد مصادف گردید ولی با تدابیر عالی و قوت بازو و شهامت و شجاعت
همهٔ آن مشکلات را دفع کرده اصلاحات جدیدی در مملکت نمود

در آن عهد بیست و چند قوم مختلف در کشور ایران سکنی داشتند که
طبایع و عادات آنان مختلف بود. داریوش با اینکه استقلال هر ایالت را
تا یکدرجه محفوظ نگاهداشت معهذا بتوحید این اقوام و جمع آوری آنها
در زیر یک بیرق که بیرق پارس باشد موفق گردید

در هر ایالت یک حاکم که ساتراپ مینامیدند نصب کرد ولی یکنفر
هم از مرکز بعنوان دبیر دار یا رئیس الکتاب نزد هر حاکم مأمور میکرد
که باستقلال تمام اعمال حکام را مراقبت نموده از اوضاع مملکت شاهنشاه
را آگاه سازد

برای ادارهٔ امور نظام در هر ایالت یک سردار معین مینمود که
امور قشون محوّل باو بود و وی نزد شاهنشاه مسئول تمام کارهای نظام بود
بدین ترتیب در هر ایالت سه مأمور مستقل زمامدار امور کشوری و لشکری



داریوش دو هزار پانصد سوار و ده هزار پیاده برای تسخیر خود برداشته
داد بعد از آن سربازها را پاسبانهای بزرگ سیصد نفر را سوار … است ۱۱
در موقع از … پیاده‌ها … بیست تعداد رای … داران
شمشیر کمان ما است و در … دارا با خرید را … عدد …
… را اداره … صورت صفحهٔ بعد این دورهای حمله داریوش
با ایران مندها این صورت در روی یک طرف دیوار قدیمی که کوه
… نقاشی دوران قدیم است کشیده شده و حالا در موزه‌خانهٔ شهر پاریس
در اسالی … ملاحظه … (تفصیل این صورت در شمارهٔ آینده خواهد آمد)

بدین ترتیب داریوش موفق گردید که در دورهٔ سلطنت خود دایرهٔ
مملکت ایران را وسعت داده از وجه ایالات … ترسانید و ایران
در عهد او بدرجه ترقی و تعالی رسید

سؤالهای علمی و ادبی

[در زیر این عنوان در هر شمارهٔ ایرانشهر یک دو سؤالها اظهار خواهد آمد که از خوانندگان مجله هر کس جواب بدهند و موافق بعمل علاوه بر حق القلم مقاله یک هدیهٔ دیگر نیز از طرف اداره به ایشان تقدیم خواهد شد]

سؤال اول — بهترین غزلیات حافظ کدام است؟

سؤال دوم — بهترین کتابهای خارجه برای ترجمه کردن بفارسی کدام است؟

در اینجا باید یادآوری نمود که خوانندگان مجله فقط بجواب اینکه فلان غزل بهتر است و فلان کتاب برای ترجمه لایق‌تر است باید

جلوه‌های فرنگ که تمام شئون عادات اخلاقی را درهم کرده و
اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایشان را دیگرگون ساخته آن
آنان اهمیت زیاد داده به همین مناسبت در انجمن‌های خود مدارس‌ها
و انجمن‌های شرق‌شناسی و ارباب تحقیقات شرقی را تشویق کردند و بدین
سبب جریده‌ها و مجله‌های راجع به شرق در اغلب ممالک منتشر شدند.

امروز دایرهٔ شرق‌شناسی بقدری وسعت یافته است که برای هر
رشته از علوم و فنون شرقی و برای هر یک از ملتهای مشرق زمین استادهای
مخصوص و شرق‌شناسان متخصص بوجود آمده است که بعضی از آنها
در تدقیق تاریخ و آثار مصریان مشغولند و آثار آنها را (از ایرانیان)
می‌باشند و بعضی از آنان سعی خود را صرف تدقیق آثار و عادات شرقی
نموده شرح حال (آزادگان) مغرب زمین و دایرهٔ تحقیقات
و تألیفات خود را به آثار و تاریخ ادبیات اختصار داده‌اند
در ایران‌شناس ... دربارهٔ ...

خدمات این شرق‌شناسان علاوه بر منافع علمی و خدمت به معارف
ممالک خودشان برای خود ممالک شرقی هم بی‌اندازه بوده است زیرا
بعضی از آنها دربارهٔ آثار تاریخی و ادبی و لسانی ملتهای شرقی کرده و
زحماتی که در کشف خطوط قدیمه و حل مجهولات آنها کشیده‌اند بقدری مفید
و واسع است که تا چندین قرن دیگر خود شرقیان محتاج به استفاده و اقتباس
از آنها بوده و روش آنان را سرمشق خود باید قرار بدهند.

امروز که ممالک شرقی محتاج به اخذ تمدن غرب است و شرایط
و عناصر این تمدن بسیار زیاد و مختلف است بنظر ما چنین میرسد که لازم
است اشخاصی که از اوضاع ممالک غربی و تمدن آنها اطلاعی داشته یا در
ضمن سیاحت معلوماتی کسب نموده و یا تحصیلات خود را در آن ممالک
کرده و یا در خود ممالک شرقی بوسیلهٔ مطالعه و تدقیق معلومات کافی

الا اینقدر [illegible] آن دولتها [illegible] دیگر و [illegible]
[illegible] [illegible] خواهند [illegible] حالا کلام حقیقت
[illegible] این جواب [illegible] نظر [illegible]
[illegible] جواب [illegible] این خواهد داد و مقصود ما
هم همین است

هر یک از خوانندگان که بخواهد سؤالی علمی و ادبی اظهار و عقیدهٔ
خاصی برای جواب موافق آن بدهد مجلهٔ ایرانشهر توسط آن را قبول کرده
در صفحات خود درج مینماید

شرق شناسی و غرب شناسی

از دو سه قرن باین طرف در فرنگستان جمعی از دانشوران که اطلاعاتی
در بارهٔ ممالک شرقی و اهالی آنها حاصل کرده و تتبعاتی درخور آنها نموده
و آثاری نوشته‌اند بنام «مستشرق» یعنی شرقشناس مشهور شده‌اند
بدرستی نمیتوان گفت که شرقشناسی در فرنگ از چه تاریخ شروع
شده ولی ابتدای آن عبارت بوده از نشر آثار سیاحان فرنگ که از قرون
قدیمه بممالک شرقی رفته معلوماتی دربارهٔ اوضاع سیاسی و عادات و اخلاق
و سایر شئونات زندگانی و اجتماعی آنان تحصیل کرده رشتهٔ تحریر آورده‌اند
درآغاز کار این قبیل تألیفات و سیاحتنامه‌ها را مردم مانند یکدسته
افسانه و حکایتهای خوش و تری پنداشته زیادتر بلحاظ میخواندند و در حقیقت
هم بعضی از آنها فرق دیگری نداشت ولی بعدها پس از آنکه دولتهای
اروپا دائرهٔ مملکت خودرا وسعت داده اغلب ممالک مشرق زمین را
استیلا نمودند نفوذ و اهمیت این قبیل تألیفات و اطلاعات خوب پیدا کرد

شیرین یک خوانندهٔ نادیدنی احساسات لطیف ما را بیدار می‌آورد
همینطور بسر بردن چند ساعت در یک شب مهتاب، انسان را از دنیا
و ماه، احساسات پریشان باد و حرکت تنهای درختان، صدای زنگ دلدار
خواب‌آور آب، نغمات دلفریب و حسن اطوار کوهها، دره‌ها، سبزی و خرمی
چمن‌زار، رنگ زیبای گلهای لطیف و عطر سحرین یک بهار مواج،
و امثال اینها هر یک برای ما یک مسرت ولی و یک انبساط روحی تولید
می‌نماید و ساعتها ما را به تفکرات عمیقی می‌اندازد

در همین حال استغراق، ساعتهای شیرین و دقیقه‌های فراموش نشدنی زندگانی در مقابل چشم ما جلوه‌گر می‌شوند آرزوهای شیرین و لطیف حس ما راه فضای آسمانی را در پیش گرفته و از نو مولد وجد و سرور می‌شوند. این استغراق مانند یک خواب شیرین در ما اثر می‌کند. در این موقع است که خود را گم کرده فراموش می‌کنیم انعکاس این حالت زیبا و راه اندیشهٔ ما باز در این موقع آرزو می‌کنیم که اگر دست طبیعت ما را از این خواب شیرین حالی هرگز بیدار نکند زیرا که در این دم قلب ما با آمال دیرین خود در راز و نیاز و روح ما با دلدار محبوب خود هم‌آغوش است حتی توصیف این تماس طبیعت و این استغراق بر ستاینده تمام مجرا انگار یک شاعر شیرین بیان کافیست که در اعماق قلب و روح ما و او در گوشهٔ تاریک یک شب اخترین نشسته باشیم همان خط روحی را تولید نکند. بلی برای یک قلب حساس و برای یک روح زنده هر یک از تظاهرات طبیعت یک جلوه و یک جذبه تشکیل میدهد.

حالا باید تأمل بکنیم که منبع این فیض روحانی در کجاست و چطور می‌شود که مشاهده و احساس پارهٔ چیزها یک چنین حال وجد و جذبه در ما تولید میکند. باید مرکز این حادثات و جذبه‌ها را پیدا کرد

در اوایل امر [illegible] و اساسی و حساب اداره را اقتصادی و ترقیات [illegible]
ماشینهای غرب [illegible] که میداد [illegible] غرب [illegible] نشان [illegible]
افکار و [illegible] ترقیات [illegible] انقلاب و اطلاعات و خبرهای [illegible] دانشمندان و [illegible]
[illegible] هموطنان [illegible] میمانند

فایدهٔ [illegible] های غرب [illegible] برای ممالک شرقی بیشتر از فایده‌ای خواهد بود که ملتهای فرنگ از سرمشقهای خود [illegible] زیرا [illegible] فوری [illegible] کردن [illegible] عرفی دارد

اگر این پیشنهاد ما در نزد ارباب نظر جای قبول پیدا نماید در آینده [illegible] خودمان را در [illegible] انجمنهای غرب [illegible] و [illegible] کار کردن آنها با دادن نمونه‌های اقدامات انجمنهای [illegible] ممالک فرنگ شرح خواهم داد

صنعت و صنایع مستظرفه [illegible]

صنعت و صنایع مستظرفه [illegible] است برای [illegible] ذوق [illegible] معنوی و روحی یک ملت

در این جهان در میان هزاران محسوسات که ما در زیر نفوذ حواس [illegible] خود از وجود و چگونگی آنها با خبر میشویم بعضی چیزها هست که ما [illegible] آنها را بیشتر دوست میداریم روح ما و قلب ما [illegible] آنها میشود بدون آنکه از آنها یک فایدهٔ عملی و آنی برای ما حاصل گردد
مثلا وقتیکه در جلو یک پردهٔ نقاشی که ثمرهٔ قوای دماغی و روحی یک صنعتکار را نشان میدهد می‌ایستیم ساعتها مشغول تماشای آن و غرق حیرت و تعجب میشویم. همچنین شنیدن صدای حزن انگیز تار و یا آواز طرب

IRANSCHAHR

Iranschahr
Revue littéraire et scientifique bimensuelle
Rédacteur et Directeur
H. Kazemzadeh
Telephon Stefan 3008

ایرانشهر
مجلهٔ مصوّر علمی و ادبی

کاغذ و مکتوبات باید
بنام اداره فرستاده شود

این مجله مقالات مادی
آثار و بعد در اداره
خواهد شد

قیمت هر شماره در آلمان
۲ مارک و در ایران
دو قران است

شماره ۲ || برلین — غرهٔ ذی الحجه ۱۳٤ || سال اوّل

1ère année — Berlin, 20 Juillet 1922 — No 2

مجلهٔ ایرانشهر از شمارهٔ سوم بعد فقط بکسانی فرستاده خواهد شد که وجه آنرا پیشاپیش یا توسط وکلا داده اند
قیمت آبونه برای مشترکین خارجه ... لیره انگلیسی است
قیمت آبونه برای آلمان بسبب ترقی قیمت کاغذ و غیره ٤ مارک است

تعلیم و تربیت در میان ایرانیان قدیم

ایرانیان قدیم در اصول تعلیم و تربیت اطفال بدرجهٔ ترقی و تمدّن عهد خودشان بر اکثر ملّتهای همجوار خود فایق بودند مثلاً در صورتیکه تعلیم و تربیت در مدنیّت قدیم هند منحصر بآداب مذهبی و قواعد دینی بود ایرانیان قدیم آنرا از آن انحصار در آورده شامل امور زندگانی و شئونات اجتماعی نیز قرار داده بودند بنا بشهادت مورّخین یونان ایرانیهای قدیم بچّههای خود را در سنّ سالگی بدست یک مربّی می سپردند و این مربّی بیش از هر چیز تمرین کردن خیر و شرّ یعنی تمیز دادن میان اعمال و اخلاق نیک و زشت را بآنان یاد میداد

در نظر ایرانیان قدیم مقصد اساسی از تربیت عبارت بود از پرورش دادن بچّه بطوریکه در میان هیئت جامعه یک عضو کار آمد و کاردان

وبالاخره این قوه محرّر را چه نام داد و از کدام سرچشمه آب میخورد

از قدیم باز و بعد ، ما هم خواهیم دید که این حادثه همان حادثهٔ ... است و ... در ... و چون روح ما با عوالم حسن یک رابطهٔ ازلی دارد و این مربوط با یک الهام ابدی ... پس ... این ... جا حسن است آنجا روح است و هر کجا روح است با صنعت همدوش است

این صنعت یعنی حسن که مصنوع روح ماست دو نوع میباشد یکی حسن خدادادی که از صنعت کار حقیقی است مانند محاسن طبیعت و دیگری صنعت بشری است که زادهٔ روح بشر است . از آنجا که روح انسانی به محاسن طبیعت اکتفا نکرده یعنی آنرا برای غذای معنوی خود کافی ندیده است لذا با همان قدرتی که صانع حقیقی در او آفریده محاسن دیگری بر طبیعت افزوده است چنانکه در ابتدا بتقلید محاسن طبیعت پرداخته و بعد بر آنها و خانه‌های زیبای بدان محاسن علاوه کرده و شکلهای خادر و رنگهای دلربا بدان داده است وازین کوشش دائمی روح انسانی در جستجوی غذای خود یعنی حسن مطلق ، صنایع مستظرفه مانند نقاشی ، موسیقی ، مجسمه سازی ، معماری و شعر بوجود آمده است

پس صنعت و صنایع مستظرفه زادهٔ بشر است و با آن هم خواهد مرد و چنانکه گفتیم صنعت عین حسن و حسن هم عین صنعت است بهمین مناسبت هم میتوانیم بگوئیم که صنایع مستظرفه عبارت از حسن مجسم میباشد .

در چاپخانهٔ کاویانی در برلن چاپ کردید
Druck Buchdruckerei „Kaviani“, Berlin-Charlottenburg

ایران تنها نبوده، در اوراد عامهٔ ما آن اخلاق را مانند دعاها
ورد زبان مردم از مرد و زن بر لبها گذرد بود

حقیقةً در نظر ایرانیان قدیم، دروغگوئی، ظلم و بیعدی
و آمیزش با زنان بیگانه زشت و منفور بود. هر کسی بادئی از این صفات
مشهور میشد او را تحت الحفظ و جرم مخصوصی راه نمیدادند و این یک نوع
مجازات برای بدکرداران و مکافات برای نکوکاران بود

ایرانیان قدیم بچه‌های خودشان را از کوچکی بتحمّل زحمت و مشقّت
عادت میدادند. فعالیت و کوشش از خصایل فطری آنان بود و بدبخت‌ترین
در ایران قدیم گدا و دریوزه بدرا نمیشد. هر کس که حرفهٔ نداشت
بادبوی بزراعت مشغول بود و یا کاری پیدا میکرد. مردمان، بیکار را
مضرّ و دشمن ترقی میشمردند و آنان را از شهرها بیرون میکردند

از آنجا که زراعت مهمترین اشغال و مایهٔ زندگی اهالی بود بدان
اهمیّت زیاد میدادند و بلکه پرستش میکردند. بدین مناسبت درمیان
آنان بعضی مثلها زبانزد بود که در حقیقت شایان دقت و تحسین است. مثلاً
میگفتند « هر کس که خاک را شیار نکند مثل این است که ده‌هزار
قربانی داده است » و همچنین میگفتند « شیطان وقتیکه یک مزرعهٔ
سبز می بیند گریه میکند و بخانهٔ که انبار آن پر از گندم است نمیتواند
داخل شود »

زن در ادبیّات غرب

۱ ــ زن تاج آفرینش است (هردر)
۲ ــ زن بهترین و آخرین تحفهٔ آسمانی است (میلتون)

و دارای کمال اخلاقی که در نزد ایرانی یعنی پندار نیک، گفتار
نیک و کردار نیک بوده باشد

هر طبقهٔ از طبقات بچه‌های خود را در دایره مسلک و حرفه خود
تربیت می‌نمود و چون هر یک از صاحبان هر خانواده مایل بودند که نام
و اشتهار خود را حفظ نماید و بعبارت دیگر اجاق خود را نگهدارد
خاموش نشود بدین جهت افراد هر طبقه در دایرهٔ احتیاجات خصوصی
خود یک تربیت خصوصی میدیدند

تعلیم و تربیت عالی مخصوص افراد اعیان و اشراف بود و قسمت عمدهٔ
این تربیت و تحصیل راجع بفن سربازی و نظام بود چنانکه در آن عهد
این مسئله در اغلب ملتهای قدیم اهمیت داشت تا سن بالغی این
تحصیل عملی امتداد می‌یافت آنوقت جوانانیکه از عهدهٔ امتحان درمیآمدند
یا بخدمت شاهنشاه استخدام میشدند و یا در اردوها موظف میگشتند
اسب سواری، تیراندازی و شمشیربازی از ارکان این تربیت شمرده میشد

خود شاهنشاه این تعلیم و تربیت نظامی را در تحت مراقبت میگرفت
و بجوانانی که ابراز لیاقت و رشادت میکردند خلعت می‌بخشید و آنها را
گرامی میداشت ولی تا این جوانان درکار پخته نشده و تجربه حاصل
نکرده بودند کارهای بزرگ بآنان نمی‌سپرد اغلب اوقات خود شاهنشاه
در موقع شکار این جوانان را همراه میبرد و لیاقت و استعداد آنها را
عملا امتحان میکرد

ولی چنانکه گفتیم این نوع تعلیم و تربیت مخصوص خانوادهای
بزرگ و برای نجبا زادگان بود افراد طبقات دیگر ملت از این تربیت
محروم بودند با وجود این سادگی معیشت و صفات موروثهٔ نژادی

۱۵ — در بین ... اندیشه‌ها ... آنها ... آنرا در ... ۱۲ و ۱۱
(آل عمران) ۱۱

۱۶ — ... (... ۱...)
... ام

خواهشمندیم که خوانندگان شمّه‌ای آنچه را که در اسباب ... و دربارهٔ ... خواهند رسید ... انتشار دهند ... ما ... رسیده است برای مجلهٔ اراده ... بفرستند

... مدیر

راه کامیابی در زندگی

هرگاه در منتهای وظیفه انسان از روی صدق و خلوص نیت و اعتماد راسخ یک فکر را قبول کرد در راه انجام دادن آن و از هیچ گونه فداکاری و زحمات و صدمات برای او آسان میگردد این است که می‌بینی خواه در طریق مذهب و خواه در طریق سیاست و مسلک عامی فداکارترین و پرشورترین مردم کسانی هستند که در آن مذهب و در آن مسلک یک اعتماد ثابت و متین و یک خلوص نیت و بعبارت دیگر یک ایمان کامل دارند «خلوص نیت غذای قوای معنوی مرد است»

چون بدون یک قوّهٔ معنوی موفقیت مرد در اقدامات خود محال است پس خلوص نیت بزرگترین و مهمترین شرط کامیابی است زیرا کسیکه خلوص نیت و اعتماد محکم دارد معنی مأیوسی و نومیدی را نمیداند با ضعف و دلشکستگی آشنائی پیدا نمیکند و مانعی در سر راه اقدام خود تصور نمی نماید

« موفقیت یک هیئت جامعه در یک امر بسته بکثرت عدد اشخاص خالص العقیده و صمیمی است درمیان افراد آن »

۳ ـ زن ابو ای " سه تره‌ای، ولی دارای اورده آسمانی، بوده ا
ر وی ... که زندان ما را روشن ... والی داری
(البوا ی ۲۵۷ دارون)

۴ ... زن خاوند ـ که در او اطف ... زن ... شان ما را
سدا ... ان کرد (خوسرن)

۵ ـ زن ابو برای تقدیس آفریده شده‌ای (ح ... د)

۶ ـ زن مانند یک اقیانوس است ... شها
تفاوت میکند و ... ها را ... دارد
(راسموس ساس)

۷ ـ زن ابو فرشته‌ای ولی آزاد نیستی زیرا که تو بالا تر از فرشته‌ای
(امرسن)

۸ ـ زن مخزن اسرار خلقت است (کارل کوبرکو)

۹ ـ زن فرشته‌است که در تحکّمی بر سار ما، سرخوانی کامیجس ما
و دردری ... است ده ما است (آرمین)

۱۰ ـ زن مجموعه ... بزرگترین پرستشگاه من است در دنیا کانی (بربنس)

۱۱ زن یگانه وجودی است که تنها او حقیقت عشق پاک را می
شناسد (شالر)

۱۲ ـ زن مخلوقیست که عشق بر میشمسد و مرد مخلوقیست که
دور ... عالم برای مرد یک قالب است و قلب
برای زن یکعالمی است (کرانه)

۱۳ ـ زن یکسرّ دلربائی است که پوشیده از اسرار است اما دریش
قفل نیست (بوالین)

۱۴ ـ زن سرّیست که قلبی دارد پر از اسرار که هیچ زبان شرح آنرا
نتواند (سوری)

امروز که تو دامن مربیان ما پرورده و به سرمایهٔ معنوی زبان جاودانی را اندوخته‌ای ... نام و شرف ابدی برای خود و نژاد خود در این جهان یادگار ماندگاری باید عزم و استقلال را پیشهٔ خود سازی و در دام ... ثبات و سختی‌ها پا بر جا باشی و پایداری با بیداری و ... همواره تمثال پایداری که «عزم و پایداری تنها وسیلهٔ موفقیت و کامیابی است»

ادبیات

عشق و آشیانهٔ پدری

خوش آنکه با شادی و اشتیاق بآشیانهٔ پدری خود بر میگردد و در آنجا یادبود و دلبستگی تمام روزگار خوش بچگی و جوانی خودرا بیاد می آورد

اما من باید روزگار بچگی وجوانی خودرا با تلخکامی یاد بکنم زیرا که در آشیانهٔ پدری این روزگار شیرین و زرّین با من آشنائی نداشت و این گلِ خوشبختی هرگز در صحن دل من نشکفت

اینک من در پی این خوشبختی در دیار بیگانه، بهر سو در تک و پو و فقط میشنوم که عشق پاک چه چیز دلربا و روح افزائی بوده است، اما نمیدانم که من ازین دیار دست خالی خواهم برگشت یا نه!

هر جا که قلبی پر از محبّت پیدا بکنم، هر دیاری که بچشمهای معصوم و بی آلایش مصادف بشوم، هر آنجا که از ته دل دوست بدارم و دوستم بدارند، هر آنجا که عشق پاک مانند یک سلطان زیر دست حکمرانی بکند، هر آنجا که تمام کاینات ترانهٔ عشق بنوازد، هر آنجا که بگوش من جز نغمهٔ عشق صدای دیگر نرسد، هر

فرزند من ! خاطرنشان باید داشت که وقتی این حالت بطور دائم در ملتی بکار برده شود که صاحب آن دارای عزم و استقامت بوده باشد !

صفحات تاریخ بشر پر است با نام مقدس مردان بزرگ که در میان هر ملت ، از ملتها بوجود آمده کارهائی انجام داده‌اند که نتایج آنها قرنها در حیات اجتماعی آن ملت‌ها اجرای نفوذ کرده است و حتی برخی از آن مردان بزرگ چنان قدرت وعظمت از خود یادگار گذاشته‌اند که نسلهای بعد آنانرا قابل پرستش دانسته وبخدائی برگزیده‌اند

وقتیکه من حیات هر یک از این مردان بزرگ را تدقیق و تتبع کرده اوصاف وخصائل آنانرا یک یک جلو چشم می آورم می بینم که همهٔ آنان در یک خصلت مخصوص شرکت داشته‌اند یعنی در آنان یک چیزی بوده که آنانرا بدین درجهٔ اقتدار و بزرگی رسانده است آنهم عبارت از عزم متین واستقامت کامل بوده است

اگر سرگذشت هر یک از پادشاهان بزرگ تاریخ گذشته وجهانگیران وسرداران نامی عالم وفیلسوفان وبانیان مذاهب را بخاطر بیاوری خواهی دریافت که همهٔ آنان از منبع فیض این خصلت سیراب بوده وتنها از پرتو این قدرت روانی بانجام دادن آن همه کارهای خارق العاده کامیاب گشته‌اند

فرزند من ! اگر این قبیل مردان در رسیدن بمقصود خودشان دوچار مغلوبیت وناکامی هم بشوند بجای اینکه آن مغلوبیت مایهٔ دلشکستگی و نومیدی آنان بشود سبب ازدیاد غیرت وجوشش دریای عزم وهمت آنان میگردد

تو باید بفهمی یکی که عالم امروزی ما عالم عزم وثبات است هر کس وهر ملت در اختیار مرگ وزندگی برای خود آزاد است بازندگی جاویدان از پرتو عزم وثبات ویا پریشانی ویا بودی در نتیجهٔ ضعف ورنوب !

فوایدی که حوادث عالم و انقلابات سیاسی را تعقیب مینمود
بنیاد و اسباب و عللی که آن روابط را تولید میکند مشهود و توجیه،
در صفحات تاریخ عالم درج نموده و با دقتهای تاریخی روشن میکردند در
دنیا و تاریخ نیز همان قانون ازلی که کائنات را در وجود خود دارا است
حکمفرمائی میکند و آن قانون عبارت از این است که هیچ اثری بی مؤثر
و هیچ حادثهٔ بدون یک علت در صفحهٔ طبیعت بوجود نمی آید از
روی این قانون علّت انحطاط و یا ترقی یک ملّت را در تاریخ گذشته
وی حساب دیروزی او باید جست زیرا که مقدّرات امروزی او زادهٔ
اعمال دیروزی اوست و از اقدامات امروزی او فردای مقدّرات او
خواهد زائید آیا حتمی نیست که آنچه ما دیروز کرده‌ایم ثمرهٔ آنرا
امروز خواهیم چید؟ و آنچه امروز برای ما پیش می آید محصول
اعمال دیروزی ما نیست؟

دیروز از دست ما رفته و از دائرهٔ اقتدار ما خارج شده است،
آنرا دیگر تغییر نمی توانیم بدهیم و ناچاریم نتیجهٔ اعمال دیروز کردن
بچشیم اما امروز هنوز در دست ما ست و فردای ما موقوف بحسن
استعمال امروز است امروز برای ما فقط یک فرصت است چونکه آن
بر عمرت متّصل بدیروز خواهد گشت و از دست ما خواهد رفت
پس یگانه استفادهٔ که از حساب دیروزی میتوانیم بکنیم گرفتن درس
عبرت است ما اگر از حال امروزی خود خوشنود نیستیم و نمیخواهیم
فردای ما مثل امروز ما بشود باید فرصت امروزی را غنیمت
شمرده بر خلاف دیروز کار بکنیم یعنی از گذشته عبرت بگیریم و حال
حاضر را فرصت بشماریم تا در استقبال از نعمت سعادت غنیمت بریم
اینک من از تاریخ گذشتهٔ ایران یک نمونهٔ عبرت بنظر شما میگذارم

آنجا که عشق پاک و وفا با پاکی با هم گرد آمده‌اند، هر آنجا که دو
دل و دو روح با هم هم‌آغوش شوند، هر آنجا که دل بی‌غرض برای دو
انتظار من باشد، هر آنجا که آفتاب عشق با اشعهٔ زرین خود بتابد و
هر آنجا که یک دلارام با یک دل مرا از خوشبختی سرشار کام سازد، آنجا
آری همانجا برای من آستانهٔ پدری خواهد بود   ترجمه از آلمانی

ساعم

دیروز و امروز

در دورهٔ زندگانی ملل، قرنها حکم روز و یک ساعت را پیدا میکند و وقتیکه میگوئیم فلان ملت در فلان قرن چنین بود و چنان بود مثل اینست که بگوئیم فلان شخص دیروز در چنین حال بود و چنانکه تغیّر حال در یک شخص از حیث صحّت و ناخوشی عللی دارد که مثلاً در وجود او کار کرده است همینطور تبدّل اوضاع یک ملت از حیث ترقی و تنزّل اسبابی دارد که قرنها مثلا باید در اعماق روح و قلب او کار کرده و آن نتیجه را بوجود آورده و پرورده باشد

عاملیکه اسباب تغیّر مزاج شخص را جستجو و وسایل محافظهٔ صحّت را یاد میدهد علم طبّ و آنکه علل امراض اجتماعی ملل را تدقیق و چاره و وقایه از آن را تعلیم میکند فنّ تاریخ نامیده میشود پس میتوان گفت که فنّ تاریخ بزرگترین تماشاگاه مقدّرات ملل است، تاریخ یک سینمای دائم الحرکهٔ حیات نوع بشر است، تاریخ جام جهان نمای زمین و زمان است   تاریخ یک پردهٔ نقّاشی است که تصویرهای رنگارنگ وقایع و حوادث عالم و نقشهای متضادّ ترقی و انحطاط و طلوع و غروب اقوام روی زمین را نشان میدهد تاریخ بساطی است که با دست هزاران عناصر اجتماعی از رشتهٔ حیات کرورها نفوس بشر در طیّ قرنهای متمادی بافته شده است

این آیا یونانیان چه برتری داشتند و کدام قوه جنگی بآنان کمک میکرد و فتح یارشش ... جواب حقیقی دارد که در ذیل خاطر نشان میشود.

اساس برتری را عقیده بر این است که ایرانیان آن عهد از قوه بدنی و مناعت اخلاق و قوه اداری بهره‌ور بودند و علت شکست خوردن از یونانیان همین بود و بس و در واقع افراد یونانی در آن عهد چون شاف و گرم داشتند علاوه یونان آنها را یکدرجه تمام و ریاست سیاسی یاد داده بود و آنان با دلگرمی تام برای آزادی ملک خود میجنگیدند درصورتیکه افراد ایرانی فقط برای شخص شاهنشاه و بزور شلاق و یا مانند غارت واسیر جنگ میرفتند حتی داریوش در جنگ اسوس از خود یونانیان قریب ده هزار نفر سوار اجیر کرده بجنگ اسکندر واداشته بود

در آنزمان اخلاق ایرانی رو بفساد گذاشته بود بطوریکه نه قوانین آسمانی یعنی احکام مذهبی در آنان نفوذی داشت و نه از حسنات وطن‌پرستی و آزادی و ملیت در آنان اثری دیده میشد. پادشاهان اخیر هخامنشی هم که داریوش سوم آخرین آنها بود در کشور ایران تغییری تمام تشکیلات اداری و آبادی بعمل نیاورده حتی تشکیلات ابتدائی و زحمات داریوش اول را هم بباد داده بودند

تمام سعی پادشاهان معروف خوشگذرانی و لهو و لعب و گرفتن جریمه و مالیات بود. از وضع ایالات خبری نداشتند و بآبادی و ترقی آنها ابدا فکر نمیکردند. بهمین قدر خشنود بودند که در ایالات عصیانی بر ضد آنان سر نزند و ساتراپها مالیات را منظما بدربار برسانند. بدین ترتیب ساتراپها نیز در ایالات هر یک برای خود یک پادشاه و مالک رقاب اهالی شده بودند و این اهالی بدبخت بایستی هم خراج شاهنشاه و هم

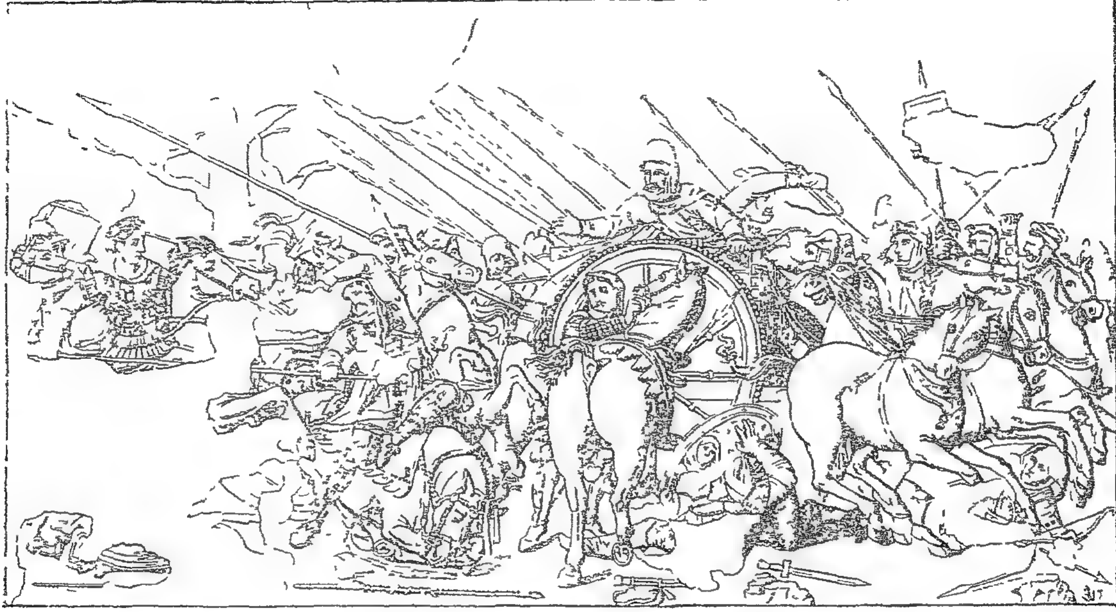
یک صفحه از تاریخ

جنگ دارا و اسکندر و انقراض سلطنت هخامنشیان

یکی از وقایعیکه صفحات تاریخ ایران‌را لکه‌دار ساخته همانا شکست فاحش داریوش سوّم از دست اسکندر مقدونی است

انقراض سلطنت هخامنشیان بدست اسکندر و تسلّط او و اخلاف او و اشکانیان ممکن است بخودی خود مایهٔ تأثر و ننگ باشد. ولی تا که میتوان گفت که این انقراض و تجدّد با تکدرخه و سیلهٔ امتزاج و سبطهٔ خون نژاد ایرانی گردید و زمینه را برای پرورش بافتن و شکافتن تمدّن ساسانی تدارک کرد فقط چیزیکه این واقعه را موجب ننگ ساخته این است که داریوش سوّم با آن همه قشون که بنا بنوشتهٔ مورّخین در جنگ ایسوس بالغ بر چهار صد هزار و در جنگ اربل بالغ بر یک ملیون نفر بود در مقابل صد هزار قشون مقدونی و یونانی مغلوب گردیده کشور وسیع ایران را زیر زنجیر تسلّط پسر فیلیپ در آورد

این شکست بزرگ نویسندگان تاریخ را نیز مانند خود داریوش بتعجّب انداخته است زیرا عدد قشون داریوش اقلاً پنج برابر قشون اسکندر بود و اسلحهٔ ایرانیان کمتر و بدتر از مال یونانیان نبود و بلکه در جنگ اربل که دو سال پس از جنگ ایسوس یعنی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد واقع شد ایرانیان دوست عرّابهٔ تیغ‌دار (مسلّح باتیغهای آخته از جلو و از چپ و راست) برای شکافتن صف دشمن درست کرده بودند که یونانیان چنین چیزی نداشتند علاوه براینها این جنگها در خاک ایران واقع شد که ایرانیان بهتر آشنا بمواقع آن بوده در هر دو بار محلّ میدان جنگ را خودشان انتخاب کرده بودند



« جنگ دارا و اسکندر در صحرای ایسوس در سال ۳۳۳ قبل از میلاد »

* این تصویر از روی یک کاشی که در سال ۱۸۳۱ در خرابه‌های شهر پمپی در ایطالیا پیدا کرده‌اند برداشته شده است

Alexanderschlacht bei Issus. Aus Gindely, Geschichte für Obergymnasien I, aus den Verlag F. Tempsky in Wien

خارج ایران را متحمل شوند چه شاه و ساتراپها در هر جا که با
قوّهٔ جبریه می توانستند کار را از پیش ببرند بوسیلهٔ ارعاب و تحمیل و
ایذا و حبس رؤسای قوم و اهالی شان بیکدیگر مبادرت داشتند و جبر مینمودند که
شمار یک فرقه را بدست یک فرقهٔ دیگر بخوابانند و بعد هم با سود
آن فرقه که قویتر میشد و سر بعصیان میکشید بخوابانند

در لشکرکشی و جنگ نیز ترتیبات صحیح و درستی نداشتند
علاوه بر این از یکطرف وجود شاهها و جنگهای متمادی برای استیلای
ممالک دیگر بجای اینکه در خود مملکت آن قوّه را بکار برند مردم را
بستوه آورده اغلب سرداران و ساتراپها در صدد فرصت بودند که سر
از ربقهٔ اطاعت بپیچند بدینجهت جماعتهای زیاد از آنها سر زده و
اغلب شهرها و قلعه‌ها را بدون جنگ تسلیم دشمن کردند

و از طرف دیگر داریوش سوّم که بایستی در افراد قشون خود
سرمشق شود و جنگ را هم خود اداره کرده در قلب لشکر جا کرده
بود بر جان خود بیشتر میترسید و بیش از مقدرات ملّت و مملکت
بحفظ جان خود میکوشید چنانکه در جنگ ایسوس که تصویر صفحهٔ
بعد آنرا نشان میدهد پس از اینکه شکستی بقشون او وارد شود از ترس
جان خود امر برجعت عرّابهٔ خود داد و بیشتر از همه رو بفرار گذاشت
و وقتیکه قشون از فرار کردن شاهنشاه و سردار خود آگاه گشت قوّهٔ
معنوی خودرا از دست داده راه فرار پیش گرفت چون اسکندر بدین
نکتهٔ ترسیدن داریوش برجان خود پی برده بوددر جنگ اربل نیز با
اینکه قشون ایران عرصه را برجناح چپ وراست اسکندر تنگ کرده
بود اسکندر خودرا بقلب لشکر ایران زده بداریوش حمله کرد و داریوش
از ترس دست و پای خود را گم کرده رو بگریز نهاد و در قشون یارای
مقاومت و هجوم نمانده شکست خورد و میدان بدشمن بگذاشت

۷ ـ اطمینان زیاد دادن بدتر از عوض دادن است (لابرویر)

۸ ـ ... از کار بیکار داشتن، بلکه شر بزرگی ارتکاب کردن است (ژان ژاك روسو)

۹ ـ مانند همهٔ کارها در ازدواج هم شتاب بالاتر از تردید است (مولیر)

۱۰ ـ شاید در هیچ چیز مقصد رسیدن به انسان بخش نشده است ولی نجات او رو به مقصد راه رفتن است (گابره)

۱۱ ـ اشکهای چشم نگذارید که کدر مبدل یأس و دیوانگی بشود (لی هنت)

۱۱ ـ قانون و حق دو چیزی است که خدا آنها را جفت آفریده ولی مردم آنها را از هم جدا ساخته‌اند (کوانون)

۱۲ ـ با خاطر صاف ایام گذشته متلذذ شدن دو بار زندگی کردنست (مارسیال)

۱۴ ـ حاضر شدن برای ادای تکلیف کافی نیست راه ادا کردن تکلیف را هم باید دانست (امرو)

۱۵ ـ دوستان خود را با تعمق تدارک کن و آنان را با تعجیل از خود دور مساز (سولون)

لذت مطالعه

چند دقیقه یا چند ساعت از وقت را با مطالعه گذراندن یکی از بزرگترین لذاید روحی مرد است این لذت روحی آنقدر شیرین و جاذب است که گاهی میشود کسی را که مشغول مطالعه است اگر از این کار محروم سازیم مانند مادریکه جگر پاره اش را از آغوشش بدر کشیده باشند متأثر و غمگین میگردد

برخی از مردم مانند سایر کارها در خواندن نیز افراط میکنند مثلا وقت غذا و وقت خواب را نیز فدای مطالعه میکنند و اگر آنها را

این قرار، و با این فوق‌، مجموعی، ... فساد اخلاق، بنیاد استقلال
و دامنهای این دامان و ... داریوش بر جان‌حمله این ملک باشی را به تمام
ایران وارد آورد

سؤالات علمی — فساد اخلاق

۱ — فساد اخلاق عبارت از چیست؟ ۲ — آیا به فساد اخلاق در ایران امروز قائل هستید؟ ۳ — اگر قائل هستید جهات آن را چه میدانید؟ ۴ — اثرات و نتایج فساد اخلاق در ایران کدام است؟ ۵ — این فساد اخلاق در ایران چه شکلی پیدا کرده و در تمام طبقهٔ ملت منتشر است؟ ۶ — بچه وسایل میتوان از این فساد اخلاق جلوگیری کرد؟ ۷ — وسایل عملی برای حفظ نسل جدید ایران از فساد اخلاق چه پیشنهاد میکنید؟ ۸ — آیا کسانی را میشناسید که در این راه قدم زده و برای اصلاح اخلاق کوشیده‌اند؟ ۹ — بهترین کتاب برای اصلاح اخلاق در زبان فارسی کدام است؟ ۱۰ — بهترین کتابها برای اصلاح اخلاق در زبانهای فرنگی کدام است؟

شکوفه‌های حکمت

۱ — نیکی در دماغهای بد سرشت مبدل به هنر میشود (بایرون)
۲ — بهترین هنرها دور ایستادن از هدف است (هوراس)
۳ — در ادا کردن نیکی محتاج به اشارهٔ دیگران نیستی (فیلون)
۴ — عشق یک دیوانگی لطیف است اما حرص یک دیوانگی جدّی (شانفور)
۵ — کلمهٔ زندگانی فقط یک مرادف دارد آنهم کلمهٔ فداکاری است (پرنسس استفانی)
۶ — مردم گاهی کس را عفو میتوانند بکنند اما تحقیر را هرگز (بروال)

Iranschahr
Revue littéraire et scientifique bimensuelle
Rédacteur et Directeur
H. Kazemzadeh
Telephon
Stefan 3906

ایرانشهر
مجلهٔ مصوّر علمی و ادبی

اداره و مطبعه [illegible]
احکام [illegible]
این مجله ماهی دو بار در ۳۲ صفحه منتشر میشود
وجه این شماره در آلمان [illegible] و در ایران [illegible] قران است

سال اوّل || برلن غرّهٔ محرّم ۱۳۴۱ || شماره ۳
1ère année — Berlin, 24 Août 1922 — No 3

یاد آوری

اغلب دوستان اظهار نموده‌اند که عدد صفحات مجله کم است با وجود این همه مصارف گزاف و با این بی همّتی معارف‌پروران که از دادن وجه مجله نیز امتناع دارند ما این شماره را در ۲۴ صفحه نشر میدهیم و امیدواریم که با انتشار شماره آینده وسائلی فراهم آمده موفّق شویم مجله را ماهی یکبار در سی و دو صفحه نشر دهیم ولی معهذا بر وجه اشتراک افزوده نخواهد شد

از خوانندگان مجله دو باره خواهش میشود که هر کس طالب اشتراک است وجه اشتراک را فوراً بفرستد و هر کس طالب نیست شماره ها را پس فرستاده ما را ممنون امتنان سازد

جهت تنزّل و تبدیل دائمی قیمت مارک و ترقّی مصارف طبع و کاغذ ناچاریم که وجه آبونهٔ مجله را در آلمان سالانه هفت شلینگ و ششماهه چهار شلینگ قرار بدهیم آقایانیکه تا این تاریخ وجه اشتراک را پرداخته‌اند لازم است که معادل تفاوت فوق [illegible] وجه اشتراک را نیز بپردازند

علم و اخلاق

در اینکه کدام یک از علم و اخلاق بسعادت بشر بیشتر خدمت کرده و خواهد کرد و کدام یک بر دیگری برتری و تقدّم دارد و بعبارت دیگر در اینکه آیا یکمرد با علم بد اخلاق و جنایتکار بیشتر

درین اوراق ملاحظات خودم را [illegible] در مطالعه لذتی [illegible]
مطالعه کتاب [illegible]

[illegible] از مطالعه [illegible] و موضوع مطالعه [illegible]
آنچه را [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] اشکالات و [illegible] لذتها [illegible] خوشی
و [illegible] بالاتر از [illegible] اوقات [illegible]
دماغ خستهٔ خود را با خواندن چیزهای خوش است و [illegible]
[illegible] مطالعه غذای دماغ و روح ماست و
مانند غذا باید وقتی آنرا اختیار کرد که یک اشتهای واقعی و ذاتی
برای آن در خود حس نمائیم

بعضی از مردم این نکته را ملتفت نمیشوند و فقط برای اینکه
چیزی خوانده باشند و یا وقت را بگذرانند مشغول خواندن میشوند
بدون اینکه یک احتیاج دماغی و بعبارت دیگر یک اشتها و گرسنگی
حس کنند اینگونه مطالعه شخص را تقویت و تغذیهٔ دماغ او را
[illegible] و او را خسته تر میسازد و بدینجهت مضر است من
هرگز اینگونه مطالعه را دوست ندارم و تجویز نمیکنم

اغلب ادبا و شعرا و ارباب تدقیق و تتبع از لذت مطالعه
برخوردار بوده در تمجید آن چیزها نوشته اند بعضی از شعرای
صاحب ذوق ایران نیز در جزو وسائل تلذذ و خوشحالی کتاب را
ذکر و شرط قرار داده اند و در واقع کتاب خوبی [illegible]
مهربانترین رفیقهاست که خسته شدن، قهر کردن، بی مهر شدن و
دورویی کردن نمی شناسد

من اینک بهترین ساعتهای زندگانی خود را آن ساعتها را میشمارم
که با یک ذوق و اشتهای حقیقی بمطالعهٔ یک چیز نافع و دلچسب که
روح و دماغ مرا تلطیف کرده مشغول شده ام درویش آزاد

میتوان گفت افوامیکه در قرنهای گذشته زندگی کرده و بهرهٔ از وسایل امروزی نداشته اند بدبخت ترین مردمان روی زمین بوده اند؛ بعقیدهٔ ما این را عنوان کرد زیرا که بدبختی و خوشبختی یک چیز نسبی است و تاکنون هیچ یک از فیلسوفان و حکمای یک تعریف شامل که جامع افراد و مانع اغیار باشد از خوشبختی و بدبختی نتوانسته است بکنند و انگهی هیچ کس هم نمیتواند ثابت بکند که عدد بدبختان امروزی دنیا کمتر از عدد بدبختان قرون گذشته است

دوم آنکه مردمان قرنهای پیشین اگر یک خوشبختی نسبی داشتند فقط از پرتو اخلاق بوده زیرا که در آن عهد از علم و فن امروزی هنوز اثری نبود و امروز هم با وجود اینهمه ترقیهای بزرگ و کشفها و اختراعهای گوناگون در فرنگ اینهمه بدبختی که درین مملکتها دیده میشود سبب آن همانا از میان رفتن اخلاق است و بس

امروز میتوانیم هیچیک از ملل فرنگ خود را خوشبخت نمی شمارد و هیچکس از حیات خود راضی و ممنون نیست این ناخوشنودی و ناخرسندی از حیات شکل یک مرض عمومی و مسری را گرفته است و فساد اخلاق درین ممالک بسرعت برق در سیر و سرایت است همه کس اظهار دلتنگی از این زندگی میکند و میخواهد خود را ازین محیط خارج نماید اگر متفکرین و اجتماعیون اروپا وسایل جلوگیری ازین انحطاط اخلاقی را پیدا نکنند و اگر حکومتهای فرنگ بتدابیر قاطع و جدّی متمسّک نشوند این فساد اخلاق شیرازهٔ اجتماعی این ملل را از هم خواهد پاشید و علوم و فنون حاضره قادر بر جلوگیری از سرایت انحطاط اخلاقی نخواهد گردید یعنی اروپا بر بحال ما خواهد افتاد

[illegible] نظم [illegible] مسئلهٔ اخلاقی [illegible] که [illegible]
[illegible] بنام اخلاقیات [illegible] [illegible] اینان از این مسائل
[illegible] [illegible] خواهد [illegible]
از نظر [illegible] انسان خود در دایرهٔ علم داخل است و از طرف دیگر
اخلاق و سعادت دو کلمه هستند که در مفهوم آنها عقیده‌ها و نظریه‌ها
مختلف [illegible] است هر کس به اندازهٔ ادراک و تجربهٔ خود در باب
صاحب یک فکر و یک عقیدهٔ مخصوص بوده و خواهد بود

ما بر آنچه بنظرمان میرسد دیلا متذکر میشویم. هیچ شبهه نیست
که علم و فنّ در تمدّن نوع بشر و در آزاد کردن او از دست خرافات
و اوهام و توحّش و در فراهم آوردن اسباب رفاه و آسایش او خدمتهای
شایان کرده و خواهد کرد. اینهمه اسباب تعیّش و آسودگی و کامرانی
و برخورداری از لذائذ زندگی که امروز بوسیلهٔ اختراعات علمی و
فنّی مانند راه آهن، کشتیهای بخاری، قوّهٔ الکتریک، تلگراف، تلفن
و صدها وسائل دیگر برای ملّتهای متمدّن فراهم است در قرنهای تاریک
که افراد انسانی محروم از اشعّهٔ علم و فن و مقهور دست وحشیگری
و اوهام و خرافات بوده مانند حیوانات در مغاره‌ها مسکن داشتند
هرگز فراهم نبود.

یک عطف نظر بحال امروزی وحشیان آفریقا و آمریکا و هندویان
آسیا و با وضع زندگانی ایلات ایران و مقایسهٔ آنها با اوضاع ملّتهای
مترقی فرنگ حقیقت این مسئله را ثابت و روشن میسازد.

این حقیقت را نمیتوان انکار کرد ولی در این مسئله دو چیز
نظر دقت ما را جلب میکند و ما را بفکر می‌اندازد. یکی اینکه آیا

پس باید بیان کرد که علم تنهائی ما را از گرداب بدبختی نجات نخواهد داد. اخلاق و باز هم اخلاق لازم است

تاریخ عالم در جاو هر مطالعه کننده فریاد میزند و گواهی میدهد که هر قومیکه در گرداب زوال و نابودی افتاده نام خود را از صفحهٔ عالم سترد به نجهت این بود که علم و فن نداشت بلکه فقط برای این بود که اخلاق نداشت و با اخلاق خود را آگاه نداشت. اخلاق تولید کنندهٔ قوّهٔ معنوی و مربی علم و معرفت و کلید خوشبختی و ترقی است

حکیم انگلیسی جون لوبوک (۱) میگوید که قیمت حیات مرد را از روی قیمت اخلاقی او باید سنجید و دانشمند فرانسوی ژان ژاک روسو (۲) همیشه تکرار میکرد «علمیکه با اخلاق همراه نباشد من جهل را بدان علم ترجیح میدهم»

از سؤالات اجتماعی و اخلاقی زناشوئی

زناشوئی که در حقیقت پیوستن دو زندگی، همدست شدن دو مقدّرات و شرکت کردن دو روح است باهم، یکی از عناصر ترقی و تکامل و اساس بقای نوع انسان است

اثرات اجتماعی و اخلاقی زناشوئی در مقدّرات افراد و ملّتها بی‌اندازه بزرگ و زیاد است و چون این مسئله تعلّق حقیقی بتربیت و تکامل ایران جوان و آزاد دارد لهذا لازم دیدیم نظریّات ارباب تفکّر و تدقیق و تجربه را درخصوص استفسار بکنیم

۱ ـ آیا تربیت امر زری زناشوئی در ایران موافق عقل است یا نه ـ ۲ چه اصلاحاتی برای تربیت زناشوئی میتوانید پیشنهاد بکنید ـ ۳ با کدام شروط نکر زناشوئی مایهٔ خوشبختی

---

(۱) John Lobocke (۲) Jean Jacques Rousseau

اجتماع ایران بزرگتر باشد از ... بشود که عموم ارباب سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن ملت را رفع کنند باید آنکه علم و فن را وسیلهٔ ... را استخراج ... خوشبختی و کامیابی هدایت ... نمایند ... و با اخلاق ... علم ... بتوانند ... بهیچ وجه نمی‌توانند ... و ... بیاورند در شهراه ترقی و تمدن باید علم و اخلاق دوش بدوش راه بروند

امروز که ما ایرانیان میخواهیم داخل در جادهٔ تمدن اروپا یعنی علم و فن فرنگ را قبول کرده بکار ببندیم باید ملتفت این نکته بشویم که اگر در این تجدد و ترقی به اصلاح اخلاق اجتماعی خود و حفظ فرزندان خود از فساد اخلاق اهمیت لازم را ندهیم این علم و فن اروپا و این ترقیات ظاهر ربا بجای خوشبختی و آسایش مایهٔ بدبختی و ممات ما خواهد گشت

اگر این اخلاق فاسدهٔ امروزی که روحهای ما را افسرده و آینهٔ دلهای ما را کدر و زنگدار ساخته اصلاح نشود، فرزندان ما هر قدر هم تحصیل علم و فن و اخلاق بکنند چون ناچار محصورند در این محیط آلوده و کشندهٔ اجتماعی زندگی بکنند یا تحلیل خواهند رفت و یا مانند حشرات مضرّه بجان هیئت جامعهٔ ما خواهند افتاد و بدستیاری علم خیانتها و جنایتهائی ارتکاب خواهند کرد که شیرازهٔ جامعهٔ ما را پراکنده خواهد ساخت چنانکه می بینیم بارهٔ رجال با علم و با هنر و با تجربهٔ ایران در نتیجهٔ این فساد اخلاق ضررها و جنایتهای بزرگ بملّت و مملکت ایران وارد آورده‌اند علم و ذکاوت آنها ثمری جز خیانت بار نیاورده و گوئی ماری بوده اند که از پرتو علم اژدها گشته اند

اما این شیئها دیده میشود ولی درصورت اسبهای کوره دهان باز است که در روی بام کوره نشسته‌اند و شاهین سوراخ حلقی دارد که را بدن ال مانند

درین تصویر سه صف صورت دیده میشود صورتهای صف اوّل از بالا خدایان یونان را نشان میدهد چنانکه در وسط آن پدر خدایان یونانی مشتری نشسته است و عصائی در دست دارد و برق پهلوی او زمین افتاده است در جلو مشتری صورت زنی دیده میشود که دو پر دارد و یک دستش را بزانوی مشتری انداخته بادست دیگر اشاره بزن دیگر که پشت سر مشتری ایستاده است میکند این زن بالدار الههٔ ظفر است که نیکه نام دارد و ظاهرا بیونان بشارت وفاداری میدهد و زنیکه پشت سر مشتری ایستاده مانند یک ماتمزده و سوگوار بنظر می آید ممکن یونان را تصور میکنند که از خدای خدایان یعنی مشتری طلب یاری میکند

در بالای سر او بخط یونانی کلمهٔ هلاّس که نام عمومی و قدیم یونان بود نوشته شده است پشت سر نیکه دو دختر مشتری آپول و آرتمیس جا گرفته‌اند آپول یک مرغ قو در دست دارد و خواهرش آرتمیس که الههٔ نور و شکار است سوار آهوئی است و کمانی در دست و ترکشی در پشت دارد و یک سگ شکاری هم در پهلوی آهو دیده میشود

در طرف راست هلاّس مردی مسلّح با نیزه و سپر دیده میشود که دست راست خودرا بدوش هلاس گذاشته است این مرد شهر آتن را نشان میدهد که وعدهٔ حمایت به هلاس اظهار میدارد در پهلوی آتن صورتی است که روی موهای سر او دو مار دیده میشود و در هر دست یک مشعل دارد این هم آپاته و بعبارت دیگر شیطان است که فریب و

[illegible] شود ـ ۶ [illegible] از اهل [illegible] ایرانی [illegible]
دارند ـ ۵ [illegible] از شعرای [illegible] در اول [illegible] ایرانی در [illegible]
[illegible] ایرانی [illegible] ـ ۷ آثار ایران
[illegible] ایرانی [illegible] ۸ [illegible]
[illegible] دارند [illegible] ـ ۹ [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] کدام [illegible] آیا [illegible] کتابها [illegible]
[illegible] در ازدواج خواهند [illegible] کدام است

شورای جنگی داریوش اول

تفصیل صورتیکه در شمارهٔ اول مجله و در این شماره چاپ شده (۱)

این تصویر از روی نقشی که در یک کوزهٔ منقّش کشیده‌اند برداشته شده است. این کوزه در سال ۱۸۵۱ میلادی در میان یک قبر در شهر کانوزا(۲) از ایالت آپولیا در ایتالی پیدا شده و با این کوزه مقداری دیگر از اسلحهٔ طلاکار و شش کوزهٔ منقش دیگر در همان قبر پیدا شده است.

این کوزه یک متر و سی سانتیم بلندی دارد و چون بزرگترین قسمت نقاشیهای آن همین مجلس شورای جنگی داریوش را تشکیل میدهد بدین مناسبت نام آن کوزه را «کوزهٔ ایرانی» گذاشته و به همین نام در دفاتر موزه خانهٔ ملّی شهر ناپل که حالا هم این کوزه در آنجاست ثبت کرده‌اند.

نقشهای زیاد در گلو و اطراف این کوزه که اغلب آنها مجالس رزم

---

(۱) این تفصیل از کتاب نقاشی ظروف در یونان [illegible] که آلمانی نوشته شده ترجمه گردید.

(۲) شهر کانوزا یکی از بزرگترین و مهمترین شهرهای قدیم ایتالی بوده است که در عهد جغرافی‌نویس یونانی ستراون در قرن اول میلادی فقط خرابه‌های این شهر باقی بود.

اهورا [illegible] آمده است ، که مانند دایره با وقار [illegible] روی [illegible] آرامش [illegible] دعوت و اهورامزدا [illegible] که او را یاری دهد [illegible] ایران را [illegible]

در وسط صف دوم شاهنشاه ایران داریوش روی تخت نشسته در دست راست عصای شاهانه و در دست چپ [illegible] دارد که روی زانو نهاده است

تخت شاهنشاه با فرش زیاد زینت و تزئین شده است کلاهی که در سر دارد فرقش با کلاههای سایر امراء و بزرگان مملکت تنها بواسطهٔ دندانه‌ها است که دیده میشود ، ولی این نوع کلاهها مخصوص بزرگان بوده و معلوم میشود نقاش یونانی از آنها تقلید کرده است بالای سر داریوش در جای نمایانی بکتابت یونانی داریوش نوشته شده است پشت سر داریوش یکنفر از محافظین مخصوص شاهنشاه که نیزه دار (دوریفور) میباشند ایستاده با دست راست یک شمشیر روی دوش گذاشته و با دست دیگر دو نیزه گرفته است

در جلو شاهنشاه یکنفر ایستاده است که سه انگشتش را بلند کرده با یک سیمای جدّی حرف میزند و از اینجا فهمیده میشود که از یک مملکت بیگانه آمده است ولی یونانی نیست گویا یک قاصد و یا جاسوسی است که از ممالک دشمن خبر آورده است و شاهنشاه را از اوضاع آن ممالک آگاه می سازد در زیر پای این مرد کرسی مانندی هست از چوب که روی آن بیونانی ایران نوشته شده است این کلمه مربوط بحال آن مرد نیست بلکه راجع به تمام این هیئت مجلس است که ایران را نشان میدهد



شورای جنگی داریوش اول شاهنشاه ایران در ۵۲۱ سال قبل از میلاد

„Kriegsrat des Darius" Aus Furtwängler-Reichhold, griechische Vasenmalerei

Verlag F. Bruckmann, A. G., München

۲۵ بیلیون اجسام ذره بینی خون!

خوانندگان محترم میدانند که خون انسانی موافق تحقیقات اخیرهٔ علم طبّ مرکب از سه قسم موادّ مختلف است که هر یک از آنها خاصیّت مخصوص دارد و این سه موادّ عبارت است از اجسام ذرّه بینی سرخ و اجسام متحرّک سفید رنگ و یک مادّهٔ مائی زرد رنگ قسم عمدهٔ خون را این مادّهٔ مائی « زرد آب » و اجسام ذرّه بینی سرخ تشکیل میدهند مثلا در مقابل یا صد عدد اجسام سرخ ذرّه بینی فقط دو تا چهار عدد اجسام سفید متحرّک وجود دارد و آخری ها در سایهٔ حرکت خود بدون کمک جریان مادّهٔ مائی می توانند در ظرف ۲۴ ساعت تمام رگهای بدن را یک دوره طی کنند

اخیرا در مجلّهٔ طبّ آلمانی از طرف پروفسور معروف کارل اشک در موضوع اجسام ذرّه بینی سرخ احصائیّهٔ شایان دقّی ترتیب داده شده است که ما نقل و ترجمهٔ آنرا برای استحضار خوانندگان محترم خالی از فایده ندیدیم

موافق این احصائیه هرگاه جمیع اجسام سرخ خون یک انسان بالغ را بمثال سکّه ردیف یکدیگر بگذارند طول آن ۱۸۷۰۰۰ کیلومتر میشود! و بحساب دیگر ۴/۷ برابر طول خطّ استوا را تشکیل میدهد

هرگاه نیم لیتر خون انسانی را تجربه کرده و در هر ساعتی ده عدد از این اجسام سرخ را بشماریم آنوقت برای شمردن ۱۵ بیلیون اجسام سرخ ذرّه بینی که در این نیم لیتر خون موجود است هشتاد هزار سال عمر و وقت لازم است که بدون استراحت مشغول شمردن باید شد

در دو طرف داریوش و قائد سرداران و ارکان کشور هستند که با اطوار و وضعیات خود این انجمن و مجلس شورای دولتی را نشان میدهند برخلاف شاهنشاه ایران که با یک نمای بزرگ حرکت جزئی حرفهای قاصد را گوش میدهد. بیشتر از این سرداران لباس یونانی در بر دارند و فقط نقشهای آنها طوری است که سادگی آسیائی را می‌نمایاند، این شباهت در لباسها فقط ناشی از بی‌اطلاعی نقاش یونانی بوده است بر اطوار و عادات مملکت ایران. در صف پائین خزینه‌دار شاهنشاه در لباس یونانی روی کرسی نشسته و مالیات جنگ را که از ولایات رسیده است تحویل میگیرد. در دست چپ یک دفتر حساب گرفته که در آن رقم صد تالنت (هر تالنت معادل ششهزار درهم یونانی بود) نوشته شده است بر روی میز که پولها را تحویل میگیرد نیز ارقام مختلف نقش است.

یکنفر کاسهٔ پر از زر بخزینه‌دار تسلیم میکند دیگری هم از پشت سر یک کاسهٔ فلزی در دست گرفته است و سه نفر دیگر که در طرف راست دیده میشوند چیزی نیاورده‌اند و برای طلب معذرت و معافی از دادن مالیات استغاثه مینمایند»

نقاش ولی با تصویر این نقش خواسته است بگوید که شاهنشاه ایران خود را حاضر جنگ با یونان میسازد و با ارکان کشور و سران لشکر خود مشورت مینماید و از اهالی مملکت خراج جنگ میستاند ولی غافل از گردش روزگار است. در این حال نقاش که ترجمان حسیات وطن‌پرستانهٔ اوست میگوید ای مالک رقاب آسیا تو بآتش و اغوای اهریمن میخواهی قطعهٔ آسیا را مانند سیل دمان روی یونان برانگیزی باخبر باش که یونان در زیر حمایت خدایان خود و در پناه جوانان آن میباشد

بر ضد ساسانیان (۱) و از تحقیقات و معلومات مراحل سالهای اخیر بهرهٔ وافی دارد و دیگر اینکه در این موضوع تاکنون کار جدی نوشته نشده است چنانکه خود مؤلف درمقدّمه میگوید که هرچند در کتابهای مختلف راجع بوقایع زمان سلطنت ساسانیان تفصیلات زیاد نگاشته شده اما درین رشته از تاریخ اجتماعی ایران جز وافی بقلم نیامده است ودر حقیقت این کتاب قسمت مهمی از تاریخ تمدن دورهٔ ساسانی را روشن میسازد ورشتهٔ خوبی برای تتبع وتدقیق آن بدست میدهد

این کتاب دارای یکصد و بیست صفحه است و مشتمل بر شش فصل ومؤلف هر یک از اطلاعات وعقاید خود را بذکر شواهد زیاد ونشان دادن مأخذهای بسیار تأیید مینماید ودر ضمن بسیاری از مسائل تاریک تاریخی روشن ومعانی بعضی از لغات واسامی قدیم ایرانی ظاهر وواضح میگردد مندرجات کتاب از این قرار است

مقدمه دورهٔ اشکانیان ومدخلی راجع به پیش از سلطنت ساسانیان فصل ۱ ــ ملّت وجمعیت ایران ــ ۲ ــ خانواده وهیئت جامعهٔ ایران ــ ۳ ــ تشکیلات اداری ــ ٤ ــ خلاصهٔ تکامل سیاسی ایران درعهد ساسانیان ــ ٥ ــ پادشاه ودربار ــ ٦ ــ خصائص فکری واخلاقی ایرانیان قدیم

اینک ذیلا یکفصل از مطالب همین کتابرا ترجمه میکنیم

---

(۱) بقیهٔ سلسلهٔ مقالاتی است که در شمارههای ۲۰ تا ۲۳ سال دوم جریدهٔ کاوه درج شده وبعد بملاحظاتی متروک ماند

(۲) A. Christens, L'empire des Sassanides, Kopenhagen 1907

با اجسام سرخ چون دو نفر از ایشان اگر فرضاً آنها را مانند صدای ذاتی استعمال می‌توانستیم بکنیم، ممکن می‌شد که یک‌بار از زمین تا کرهٔ ماه بیّنه برود، همچنین وقتیکه این اجسام ردیف گذاشته شود یک قطار سریع السّیر که در هر ساعتی ۷۰ کیلومتر راه طی می‌نماید، ۱۱۰ روز مدّت لازم داشت که از یک‌سر تا دیگر سر آن طی بتواند بکند

هرگاه این اجسام سرخ را بروی یکدیگر گذارده و شکل یک ستونی بدان بدهیم، طول آن ستون ۱۲۰۰۰۰ کیلومتر خواهد بود و بحساب دیگر یکدفعه و نیم بدور خط استواء خواهد پیچید

و اگر در سطح روی زمین آنها را نزد یکدیگر پهن کنیم ۱۵۰۰ متر مربع مسافت زمین لازم است که گنجایش آنها را بکند و هر گاه بطور استوانه بجسم ۳۶۸۰ متر مربع زمین را می‌پوشاند و اگر ۳۵ میلیارد اجسام سفید متحرّک چون پهلوی یکدیگر گذاشته شود، سطحی تشکیل میدهد که ۱۰ متر مربع پهنای آن و ۳۵۰ کیلومتر طول آن خواهد بود!

بهترین تألیفات فرنگیها(۱)

در بارهٔ ایران

سلطنت ساسانیان ملّت، مملکت و دربار(۲)

تألیف آرتور کریستنسن دانمارکی

این کتاب از دوجهت دارای فواید بسیار است یکی اینکه تازه ترین یعنی اخیرترین کتابی است که نوشته شده و از تألیفات سابق

طبقهٔ کتّاب، هم منقسم میشد به موارد و رشته که هر یک از آنها هم رئیسها و نظارت مخصوص داشت . طبقهٔ دیوانداران و یا دبیران در چند قسم بود ۱ ـ نویسندگان ـ ۲ حسابداران ـ ۳ نویسان احکام ـ ۴ نویسان شهادتنامه‌ها و مقاوله‌ها ـ ۵ نویسندگان تراجم احوال . پزشکان (طبیبان) و سخن سرایان (شاعران) واختر شناسان (منجّمان) نیز جزو این طبقه شمرده میشدند

طبقهٔ رابع ملّت مرکّب بود از برزگران و بازرگانان وسوداگران و سایر ارباب ثروت

هر طبقه برای خود یک رئیس داشت چنانکه رئیس روحانیّون را موبدان موبد میگفتند و رئیس نظامیان «ایران سپهبد» نامیده میشد و رئیس دبیران را «ایران دبیربد» و گاهی هم «دبیران مهیشت (۱)» و رئیس برزگران را «واستریوشان سالار» و یا «واستریوشان بد» مینامیدند

هر رئیس در زیر دست خود یک مفتّش موظّف به سرشماری افراد طبقهٔ خود و یک ناظر داشت که عایدات هر فرد را تحقیق میکرد (و گاه با نام او همه کار بود) و بالاخره یک آموزگار که هر کس را از بچگی شغل مخصوص طبقهٔ خود را یاد میداد و همراهی و رهنمائی میکرد تا او

---

(۱) در فرس قدیم و نیز پهلوی علامت تفضیل ادات «تر» بود ولیکن ادات «شت» بود که مهیشت نمونهٔ آنست و معنی آن «بزرگترین» است . این ادات متروک شده و در فارسی حالیه فقط یک کلمه آن ادات را دارد که آن کلمهٔ «بهشت» است که بهترین معنی دارد ولی این معنی از میان رفته و بهشت مانند اسم استعمال میشود . این ادات تفضیل نیز بسیار در اکثر زبانهای آریائی و یا هندوجرمنی و مخصوصاً در زبانهای آنگلوساکسونی باقی مانده است چنانکه در انگلیسی و آلمانی تفضیل را بوسیلهٔ افزودن ادات «ست» آخر کلمه ادا می کنند مانند gut و gutest بآلمانی و happy و happiest بانگلیسی

(ایرانشهر)

طبقات اهالی ایران در عهد ساسانیان

ص ۱۶ از کتاب «سلطنت ساسانیان» تألیف پروفسور کریستن سن دانمارکی

در سلطنت جدید ساسانی تقسیم اهالی بطبقات همان تقسیم اجتماعی است
که در نوشته‌های مذهبی دیده میشود با جزئی تغییرات. در نوشته‌های
مذهبی اساسا از سه یا چهار طبقهٔ مردم اسم برده شده است. در خود
کتاب مقدّس آوستا فقط یکبار نام چهار طبقه از اهالی ذکر شده
بدین‌قرار ۱ ـ رؤسای دین ـ ۲ ارتشتاران ـ ۳ برزگران ـ ۴ ارباب
حرف. در جاهای دیگر طبقهٔ سوّم و چهارم را روی هم حساب کرده و
نام برزگران داده‌اند

در ادبیّات مذهبی پهلوی، این تقسیم چهارگانه محفوظ مانده ولی
حیات سیاسی و عملی یک تقسیم دیگر تولید کرده که در این تقسیم بالنسبهٔ
جدید نام دبیر داران و یا دبیران طبقهٔ سوّم را تشکیل میدهد و بدین
ترتیب باز چهار طبقه بعمل آمده که برزگران و ارباب حرف چهارمین
آنها میشود

هر یک از این طبقات هم بچند درجه منقسم میشد مثلا طبقهٔ
روحانیّون منقسم میشد ۱ ـ قضات که آنها را دادور (داور) مینامیدند
۲ ـ رؤسای دین که درمیان اینها بالاتر و بیشتر از همه مغ‌ها بودند
و بعد از آنها موبد (مغبد = رئیس مغ)ها و هیربدها و سایر روحانیان
که وظایف مختلف داشتند می‌آمدند ۳ ـ نظارت کنندگان امور مذهبی
که آنها را دستور مینامیدند و وظایف آنان ظاهرا شبیه بوظایف مجتهد
رسمی بود در عهد حاضر ۴ ـ آموزگاران که آنها را «مغان اندرزبد»
مینامیدند.

زارت کرده بودند و همین تضادّ دو رنگی و دو عنصر است که در دورهٔ
کامل اجتماعی و سیاسی ایران از عهد اردشیر بابکان تا زمان خسروان
همواره جلوه گر میگردد

مقام شاعر

روزی خدا از بالای عرش ندا داد ای بندگان من، زمین را
برای شما آفریدم وشما را تاروز واپسین وارث این آب وخاک کردم،
برخیزید وآنرا برادرانه میان خود قسمت بکنید

بمحض شنیدن این ندا هر کس که دست وپائی داشت بنا بجولان
دویده وبرای خود قسمتی از زمین را سوا کرده تصاحب نمود مرد
برزگر گوشهٔ کشتزار را گرفت ورفت وارباب زاده جنگل را برای شکار
مناسب دیده آنرا برگزید مرد بازرگان هر قدر که درانبان وانبار
جا بود پر از مال دنیا کرد وزاهد گوشه این کوره‌های شراب مقدس را
بدوش کشید وپادشاه سر بسر راهها وپلها را گرفته گفت مردم همه
شما دارید ده یک آن بمن خواهد رسید

پس از اینکه قسمت کردن زمین تمام شد شاعر شیرین سخن دامن
کشان فرا رسید ودید چیزی دیگر درجا نمانده وهر پارهٔ از زمین بدست
کسی افتاده است رو بعرش نموده فریاد برآورد که ایوای برمن!
الخدای من! من که خادم‌ترین فرزند تو هستم آیا باید اینگونه تنها وبی
خانمان بمانم؟ اینرا گفت وخود را بپای عرش انداخت.

از جانب خدا ندا در رسید که ای شاعر درصورتیکه تو در عالم
خیالات سیر میکردی از که میتوانی شکایت بکنی پس در آنوقت که زمین
قسمت میشد تو کجا بودی؟

این طبقه بیچاره را آسانی و آسودگی راه نمیداد، اینها را ... ها باید بدانند

یک تقسیم دیگر اجتماعی نیز در اوایل دورهٔ ساسانیان دیده میشود که یادگار عهد اشکانیان است. این تقسیم را در یک کتیبهٔ دو زبانی (زبان عهد اشکانیان و زبان پهلوی) در حاجی آباد میبینیم که در این کتیبه شاپور اوّل حکایت معروف تیراندازی خود را که در حضور جمیع پادشاهان کوچک (شهرداران) و روسای قبایل و «بزرگان» و آزادان (یعنی نجبا) اتفاق افتاده ذکر میکند. رابطهٔ که میان این تقسیم که فقط طبقهٔ ممتاز را محتوی است و تقسیمیکه در بالا ذکر شد موجود است چندان مفهوم نمیباشد ولی همانا اینطور بوده است. در هر صورت ترتیب درجه‌ها خیلی مشوّش بوده و گویا هر سال آنها را در تقویم سالیانه آنرا «آیین نامه» و «گاهنامه» نامیده ثبت میکردند

چنین بنظر می آید که این تقسیم طبقات چهارگانه در اواخر دورهٔ ساسانی یک چیز فرضی و بکلّی نظری باقی مانده چنانکه روسای چهار طبقهٔ مذکور کم‌کم پس از نابودی منافع طبقاتی سمت ریاست امور دولتی و وزارت را حایز شده بودند مثلا روحانیون و دبیران جزو طبقهٔ بزرگان یعنی اعیان و نجبای صاحب خلعت شده بودند و اصلاحات نظامی که خسرو اوّل بعمل آورد یک امتیاز جدیدی میان نجبای عالی صاحب املاک و خلعت و نجبای لشکری درجهٔ دوّم احداث کرد

اختلاف و تضادّیکه در تقسیم اجتماعی و سیاسی اهالی ایران دیده میشود ناشی از سیاست که از یکطرف یک ملوک الطوایفی و از طرف دیگر هم یک استبداد مطلق در این مملکت حکمفرما بود و اینرا ساسانیان از اشکانیان

در ایران، ادبیات را عبارت از اشعار میدانند وهر کسی که شعر و غزلی بگوید باشد او را ادیب وشاعر میشمارند ادبا و شعرای ایران هم باستثنای کمی آثار خود را منحصر بشعر وغزل کرده‌اند واین مسئله طوری درذهن مردم ایران رسوخ و نفوذ پیدا کرده است که شعر وغزل منثور درذهن ایرانی مفهومی ندارد وبدین سبب قسمت منثور ادبیات درزبان فارسی بسیار کم وبلکه حکم معدوم را دارد وارباب فضل و ادب نیز درمیدان ادبیات منثور قلم فرسائی را رانده وبلکه عار میدانند

اما برای یک اروپائی منحصر بودن ادبیات بشعر وغزل واشتهار شاعر وادیب بغزل سرایان یک چیز نا مفهومی است

ادبیات منثور درقرنهای اخیر درممالک فرنگ خیلی رواج ورونق پیدا کرده است و در نتیجه بود از شعرا وادبا آثار قلمی خودرا درشکل حکایت وافسانه وتیاتر و مخصوصا بشکل رمان انتشار میدهند اگرچه درادبیات منظوم نیز بسیاری از قیود دورهٔ کلاسیک را یکبار گذاشته وشعر را از دایرهٔ تنگ قافیه تا یک درجه بیرون وآزاد کرده‌اند با وجود این میدان جولان فکر درقلمرو نظم بقدر ساحت نثر واسع نیست واز طرف دیگر تمایل افکار عمومی وهوس وشوق مردم بخواندن ادبیات منثور بیشتر از تمایل ورغبت به اشعار وغزلیات است

ادبیات منثور هرگونه موضوعرا برای خود هدف میتواند قرار بدهد وتنوع دادن بطرز بیان وترتیب مباحث واستعمال الفاظ واظهار فکر ومشهودات، درنثر بسیار آسان است

یکی از اقسام ادبیات منثور رومان یعنی حکایتهاست که مطالب جملهٔ علمی واخلاقی وتاریخی وغیره را با بیانات دلکش وتعبیرات جاذب

[illegible] خدایا من؟ من آنوقت پیش تو بودم، چشمهای من
بروی درخشنده و گوشهای من با ترانه‌های آسمان تو ترشده بود. من
از بادهٔ وصال تو سرمست بودم و بدان جهت نعمتهای زمین را از دست
دادم. عفوم را بنما و گناهم را ببخش.

خدا جواب داد: حالا چه میتوان کرد؟ زمین دیگر از دست
رفته، چمنها، جنگلها، شکارگاهها و بازارها دیگر جای خالی ندارند
ولی اگر میخواهی تو هم با من زندگانی کنی هر وقت بهر قدر که
میتوانی پیش من بیا. بارگاه من همیشه بروی تو باز خواهد بود.

ترجمه از دیوان شیللر شاعر آلمانی

شام

ادبیات چیست

در قلمرو ادبیات نیز مانند امور سیاسی و اقتصادی ایران یک افراط
و تفریط و یک تضادّ همواره مشهود و عقاید مختلف در جریان است. مثلا
اگر بخواهیم در این زمینه که آیا زبان فارسی و ادبیات آن محتاج اصلاح
و تجدّد است یا نه و بچه ترتیب باید این تجدّد بعمل بیاید سؤالاتی بکنیم
یقین داریم که جوابهای بسیار متناقض و متفاوت خواهیم شنید.

غالبا ما باین موضوع دست میزنیم و در موقعش این مسائل ادبی را
نیز مطرح خواهیم کرد. در اینجا فقط میخواهیم بگوئیم که ادبیات یک
ملّت منحصر به اشعار و غزلیات شعرای او نیست بلکه ادبیات عبارت
از مجموع محصولات قوای فکری و قلبی ادبا و شعرای یک ملّت است خواه
این محصولات شکل منظوم و خواه منثور داشته باشد

خوبی برای امهٔ اوّلش میسوی اگر با او راست بگوئی دشمن ما بود،
دروغ بلوتی دوست میگردد این سیاه کلاهها هم چون همانطوریکه
فارسان گفته است بهمین مناسبت اسم انجمن خودشان را «دیوان»
گذاشته‌اند

برای اینکه کسی بتواند جزو این انجمن بشود اوّل باید اسمش را
عوض کند و اغلب اسمهای بارهای که بآنها داده میشود اسم حیوانات
و اسباب حرب و جنگ است مانند کلب الدّوله که بمعنی شغال است ومقراض
السلطنه که بمعنی قیچی است (مترجم باید دانست که آقای دلاّک باشی
در ترجمهٔ الفاظ عربی معلوم میشود بد طولائی ندارند که کلب را شغال
دانسته‌اند گرچه بحکم آنکه سگ زرد برادر شغال است از مرحله چندان
دور نیفتاده‌اند)

این طایفهٔ سیاه کلاهها بموجب یکی از مواد نظامنامهٔ انجمنشان
مجبورند قدمی بر ندارند مگر در راه نفع وسختی برایند مگر در راه فایدهٔ
شخصی خودشان در فرنگستان شنیده بودم که فلسفهٔ نفع پرستی را یک
فیلسوف انگلیسی کشف کرده ولی باید دانست قبل از آنکه حتی
فیلسوف انگلیسی هم بدنیا قدم گذارده باشد این فلسفه در ایران باوج
ترقی رسیده بود واین هم باز دلیلی است که تمام نور و تمدّن فرنگستان از
مشرق زمین آمده است

تمام سعی این سیاه کلاهها در این است که در تمام صفحهٔ ایران
سکون وآرامی بر قرار باشد وچون میدانند که تمام مخالفتها وبد بختیها
از پول بر میخیزد تمام حدّ وجهد خود را مصروف میدارند که پول در
دست کسی نماند وهر جا پولی سراغ میکنند ضبط میکنند و برای اجرای
این مقصود مدام مأمورین باطراف واکناف مملکت فرستاده و هر وسیله
هست بکار میگذارند در دست کسی پولی جمع شود واز پرتو این تدبیر عاقلانه

وساده نوشتن بزرگترین صفت وجذابیت بدیهی مطالعه کنندگان می‌باشد،
درین رشته از ادبیات خیلی ابتکار کمی در زبان فارسی بعمل آمده است و
زبان ما ازین جهت محتاج ابتکار شدید واصلاح است.

کتاب «یکی بود و یکی نبود» که آقای سید محمد علی جمال زاده تالیف
کرده‌اند بهترین نمونه است برای ادبیات مذکور. این کتاب دارای چند
حکایتهای کوچک و شیرین است که با عبارت ساده و دلکش واصطلاحات
معمولی زبان امروزی خواننده را با محیط ایران واوضاع کنونی
آن آشنا میسازد. ما برای نمونه دوصفحه از آن کتاب را ذیلا درج میکنیم

مردهای ایران

(نقل از کتاب یکی بود و یکی نبود)

[دلاکی فرنگی با ایران آمده و مستشار شده و در سفرنامهٔ خود چنین مینویسد]

«حالا چند کلمه از مردهای ایران حرف بزنیم. مردهای ایران
بکلاههایشان شناخته میشوند وسه دستهٔ عمده هستند که هر دسته حالات
وکیفیات مخصوصی دارد ازینقرار: سفید کلاه‌ها، زرد کلاهها وسیاه‌کلاه‌ها

حالا برسیم بطایفهٔ سوّم یعنی سیاه کلاه‌ها که در خود ایران بآنها
«خان» میگویند. همهٔ ادارات دولتی چه درمرکز وچه درولایات
وایالات دردست این طایفه است. اینها یک انجمن بزرگی دارند که
مثل فراموش خانه میماند ومخصوص خود این طایفه است. هرکس
داخل این انجمن شد دیگر باش توی روغن است. اسم این انجمن
«دیوان» است. این کلمه از لفظ دیو میاید که درافسانه‌های ایرانی مشهور
است ومعروف است که میگویند کار دیو کج است یعنی مثلا اگر بدیو

محصلین شرقی در آلمان

عدهٔ تحصیل کنندگان در میان یک قوم بهترین دلیل بر درجهٔ ترقی و استقبال آن قوم تواند بود زیرا که استقبال هر ملت موقوف بچگونگی تعلیم و تربیت جوانان آن ملت است که زمام امور و مقدّرات آن را بدست خود خواهند گرفت ازینرو بی‌مناسبت نظر بعدهٔ محصّلین شرقی در آلمان بی‌فایده نخواهد بود. عدهٔ این محصّلین بموجب صورتیکه از سفارتخانه‌ها و مراکز دیگر در برلین استحصال کرده‌ایم بقرار ذیل است

محصّلین ایرانی	۷۰	نفر
افغانی	۳۵	=
چینی	۴۰۰	=
ژاپونی	۱۵۰	=
عثمانی	(بدبختانه در بارهٔ محصّلین عثمانی بهر مقامی مراجعت کردیم جوابی نرسید)	
قفقازی	۵۰	=
مصری	۲۰۰	=

ازین هفتاد محصّل ایرانی قریب ۴۵ نفر در تحت نظارت کمیسیون محصّلین ایرانی است و مابقی خود بالاستقلال مشغول تحصیل هستند چیزیکه مایهٔ تأثر است اینست که اولا با این همه ارزانی مخارج که تقریبا ماهی با سه چهار لیرهٔ انگلیسی یک محصّل در آلمان میتواند تحصیل بکند عدهٔ محصّلین ایرانی بسیار کم است و ثانیا آنانکه فارغ از تحصیل میشوند از تشویق و معاونت حکومت ایران و معارفپروران محروم مانده مجبور میشوند در

از همین قبیل است آمدنهای زیاد انگلیس جلوگیری نمایند، دستور یک دولت
هم در همه جای ایران مانده (۱) و حتای دورتر رفته، جایهای از اندازهٔ
بی اندازهٔ بیرون رفته است»

جرائد در اروپا

جدولی که ذیلاً درج میشود عدد جرائد را که در عرض یکسال (۱۹۱ و ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳) وسط بعضی در ممالک فرنگ بیرون شده است با نسبت آن بعدد نفوس آن ممالک نشان میدهد. جرائدی که در شهرها وسط معارفها و دستهروشان ورم شده در این حساب داخل است

اسم مملکت	عدد جرائد	بر صد نفر
امریکا	۱۸۸ ملیون	۱,۴۸۶
بلغار	۱۷	۶۱۸
دانمارک	۱۶۲ » و نیم	۵۸۵۵
آلمان	۲ ملیارد و ۳۶۴ »	۳۶۴۱
فرانسه	۵۵۷ » و	۲۱۶۵
انگلیس	۱ ۲ »	۴۴۲
ایتالی	۴۴۹	۱۲۴۹
هولاند	۱۶۶ »	۲۶۷۵
نروژ	۱ ۲	۴۷۲۵
اطریش	۳۳	۱۱۵۱
پرتکال	۳ » و	۷ ۷
روسیه	۶ »	۴
سوئد	۲ ۹	۱۶۹۷
سویس	۲۲۹ » و نیم	۶۱۱۶
صربستان	۳۲	۱ ۸۷

از این جدول معلوم میشود که در دانمارک از همه جا بیشتر و در روسیه از همه جا کمتر روزنامه خوانده شده است

---

(۱) اگر آقای دلاک اینجا زنده بود این جمله را عوض میکرد زیرا که از آن وقت تا حال ایران خیلی ترقی کرده است - اینکه حالا آنچه را که اعضای «انجمن دیوان» در ایران دست رد و جمع آوری میکنند در خود ایران نگاه دارند بلکه از خود فرنگ آورده جیب جانیها و کیسهٔ هوتلهای فرنگ را پر میکنند

ایرانشهر

Iranschähr
Revue littéraire et scientifique bimensuelle

Rédacteur et Directeur
H. Kazemzadeh

Telephon
Steinpl. 3308

مجلهٔ مصور علمی و ادبی

[illegible]

سال اول || برلین ... ۱۳۴۱ || شماره ۴

1ère année — Berlin 23 Septembre 1922 — No 4

(تذکر) از ... که اعداد این ... میشود که هر کس وسیله ارسال وجه اشتراک را ... ندارد هرچه زودتر وجه اشتراک را ... در هر ولایت ... [illegible] ... وجه آن در ... شود

تأثر و تشکر

اینک در عرض دو ماه گذشته ... کاغذ ... مقالات و اجرت طبع ... و مصارف پستی چهار مقابل افزوده شده است ناچار ... بر قیمت اشتراک علاوه نکرده و بر صفحات مجله افزوده‌ایم.

فقط یک عشق پاک و یک حس صمیمی نسبت به وطن است که ما را بدین فداکاری وا میدارد و ما در مقابل آن جز ترویج مجله و رسانیدن وجوه اشتراک چیزی دیگر را متوقع نیستیم ولی بدبختی هموطنان و معارفخواهان ... ما را دلسرد میکنند نه تنها وجه جزئی اشتراک را نمیرسانند بلکه در صورتیکه طالب اشتراک نیستند شماره‌ها را هم پس نمیفرستند و حتی بعضیها که خود را معارف‌پرور و علم دوست میشمارند از خواهشهای کتبی ما برای پس فرستادن اظهار اوقات تلخی میکنند. بقول خواجه عبدالله انصاری اگر کار بکار است ما بر سر همه تاجیم و اگر بکردار است به پشه و مور محتاجیم. این بدبختی و بی‌حالی هر صاحب حس را دردناک میکند. با وجود این ما پایدار هستیم و ناامیدی نداریم در این پایداری پافشاری خواهیم کرد.

در این موقع لازم میدانیم از هموطنان و دوستانیکه وجه اشتراک را پرداخته‌اند قلباً تشکر بکنیم.

اینجاها کار برای خود پیدا نکنند کم کم از این علائق خود صرف نظر
کنند بعلاوه خارجه رجال لایق ما را اداره نکند الآن دیگر هم اینها
هم الآن بعضی از ایرانیان حالا در خارجه‌ها اقامت دارند و اینها کار زیادی کرده‌اند
وآقای سید علی سیاسی که از مدت سه سال فلاحتی آلمان دوام کرده
و مطابق تحصیل سیاسی هم مدرسهٔ مدیر را کرده‌اند و مدتی هم در عملیات
زراعتی واستعمال ماشینها در مزارع آنها کار کرده است حقیقت درین
منتظر است که حکومت ایران با مقصد ایرانی استفاده از لیاقت واستعداد
داشته ولی تا کنون اثری بر تقاضاهای ایشان مترتب نشده است امیدوارم
حکومت ایران وصاحبان املاک ودهات برای نفع خود از وجود این
جوان با کفایت و درستکار استفاده بکنند

کتابخانهٔ ایرانشهر در برلن

در کتابخانهٔ ایرانشهر هر گونه کتابهای راجع بشرق در زبانهای مختلف اروپا و کتابهای علمی و ادبی و لغات و حکایات بزبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی و هم چنین کتابهای فارسی و عربی و ترکی که در اروپا چاپ شده است فروخته میشود ؛

هر گونه کتابهای دیگر نیز تهیه و ارسال میشود کتابخانه فروختن کتابهای دیگران را نیز در مقابل حق الزحمهٔ جزئی قبول میکند

صورت بعضی از کتابهای موجود قرار ذیل است

۱ ـ منتهی الارب فی لغات العرب تألیف عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری (لغت عربی است بفارسی) چاپ کلکته در چهار جلد مجلد قیمت ده لیرهٔ انگلیسی

۲ ـ کتاب کشاف اصطلاحات الفنون تألیف شیخ مولوی تهانوی در کلکته سال ۱۸۶۲ چاپ شده در دو جلد و یک ضمیمه مجلد پنج لیره

۳ ـ کتاب المحاسن والمساوی البیهقی چاپ فرنگ مجلد ده تومان

۴ ـ کتاب تاریخ الحکماء لابن القفطی چاپ فرنگ ده تومان

۵ ـ کتاب لغات فرس اسدی طوسی چاپ فرنگ مجلد سه تومان

در چاپخانهٔ کاویانی در برلن چاپ گردید
Druck Buchdruckerei „Kaviani", Berlin Charlottenburg

[illegible] اجتماعات [illegible] ایران [illegible] سالهای [illegible]
ایرانی [illegible] در اوایل ۱۷ [illegible] تمام [illegible] های [illegible] تابان [illegible]
[illegible] از [illegible] آزادی [illegible] و [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] که ما آنها را [illegible] در [illegible]
[illegible] بارزه ملت ایران را معرفی [illegible]

بوقلمون صفات اجتماعی ملت ایران را میخواهیم در اینجا [illegible] باید
صفات فرد فرد ملت ایران را [illegible] و [illegible] اخلاق افرادی که
از اخلاق اجتماعی است [illegible] در میان این صفات اجتماعی که ملت ایران
را معرفی میکند سه صفت بسیار [illegible] که [illegible] پایۀ اغلب صفات
بارزۀ ملت ایران بوده است. این سه خصائص اولی ذکاوت و دومی
قوۀ تقلید و سومی صفت سطحی است.

اگر صفحات تاریخ ایران را با دقت تمام و با بصیرت کامل بخوانیم و بنگریم
و اگر اعماق روح اجتماعی و اسرار انقلابهای سیاسی ایران را کنجکاوی
بکنیم می‌بینیم که این سه صفت بسیار در تمام دوره های تاریخی ایران
حکمرانی کرده است. اگر اخلاق اجتماعی و احوال روحی ایران
امروزی را هم از این نظر دقت تماشا بکنیم می‌بینیم که ایرانی دارای هوش
و ذکاوت و قوۀ تقلید و صفت سطحی است. ذکاوت ایرانی حتی در اطفال
و دهقانان ایران نیز ظاهر و جلوه گر است. بارها معلمین اروپائی از
ذکاوت بچه‌های ایرانی اظهار تعجب و حیرت کرده اند و حتی تجار
و ارباب حرف ایران نیز در رشتۀ امور خود همیشه قوۀ ذکاوت و تیز
هوشی و لیاقت بوده اند. ظهور اینهمه مذاهب و طریقه های مذهبی
و اخلاقی که صفحات تاریخ ایران را پر وار چون هزار ها هوس رنگین

خصایص ایرانیان

همچنانکه هر یکی از افراد مردم دارای بعضی از صفتها هست که بر صفات دیگر او غالب است یعنی آنهارا در او بیشتر نمود شود گویا در سایه میگذارند. این صفات غالبه را صفات بارزه مینامند مثلاً وقتیکه ما مدّتی با یک شخص مراودت و معاشرت میکنیم این صفات بارزهٔ او بیشتر از همه نظر دقت ما را جلب کرده در اعمال و افکار آن شخص بیشتر بروز میکنند و طرز زندگانی و سیر عمل و آمال اورا نشان میدهند و بوسیلهٔ این صفات بارزه ما آن شخص را می‌شناسیم و بدیگران معرّفی میکنیم چنانکه هر وقت از اخلاق و چگونگی او کسی از ما بپرسد میگوییم مثلاً فلان آدم با سخاوت و کارکن است و یا باهوش و درستکار است و یا لاابالی و بیغور است و یا متدیّن و یا عفیف است و یا بعبارتهای دیگر که اخلاق امروزی در میان ما معمول کرده است میگوییم فلانی کارچاق کن و قواعدساز است و یا با افادهٔ تملّق است و یا صاحب استخوان و دکّان شوّ است و یا چاپلوس و بادمجان دورقاب چین و زرنگ (زرنگ) است

مقصود از این معرّفیها این است که در آن شخص این صفتها بر صفات دیگر او غالب است و اعمال و حرکات و افکار اورا در دورهٔ زندگانی اداره میکنند

همینطور است حال ملّتها و اقوام. هر یک ازینها یک پارهٔ صفات دارد که با گذشتن قرنها و سپردن انقلابها عوض نمی‌شوند و آثار آنها همیشه در حیات سیاسی و اجتماعی آنها باقی میماند چنانکه شجاعت در قوم عرب و رشادت در ملّت ترک و ذکاوت و حبّ زر در قوم یهود و متانت

ولی ملّت ایران این قوّه ها را در مجرای صحیح بکار نمی اندازد [illegible] آنهارا
بیکار [illegible]

این مطلب را با یک مثال روشن باید [illegible] هیئت های اجتماعی
و ملّتها در حکم [illegible] یک بچه را دارند و حال و اخلاق
یک بچه [illegible] بودهٔ یک ملت [illegible] میکند. مثلاً بچه
فطرتاً مایل بجست زدن و [illegible] و کنجکاوی کردن و بازی کردن و مالک
شدن بهر چیز است. بچه هرگز راحت نمیتواند بنشیند. طبیعت اورا
بجنبش و تحرک سوق میکند و بدین جهت هر چه بدستش بدهند و یا
خود بیاورد با آن بازی خواهد کرد و خودرا مشغول خواهد ساخت.
گاهی از یکجا بجای دیگر رود [illegible] اورا دور می اندازد، گاهی برای دست
آوردن یکچیز [illegible] میکند. در این حال اگر بدست بچه کتابهای
قشنگ، صورتدار و بازیچه های علمی و شوق آور و چیزهای [illegible]
و [illegible] بدهند بچه با آنها مشغول شده بازی میکند و ضمناً خیلی
چیزها هم یاد میگیرد و بعدها از علما و آخوندها [illegible]. ولی اگر برعکس
در کوچه و بازار رها شود و با بچه های بدکردار و بی تربیت [illegible] و
[illegible] و بازی بکند و از پدر و مادر هر فحش و هر حرفهای [illegible] دیگر بشنود
و بازیهای مضرّ اخلاق یاد بگیرد قطعاً مانند بچه های ایران بوده از علما
و آخوند هم خواهد گریخت.

همینطور است حال تودهٔ ملّت ها مثلاً این سه قوّهٔ ذکاوت و تقلید
و [illegible] شخصی ملّت ایران را ناچار بصرف کردن قوّهٔ دماغ و کوشیدن
و جستجو کردن و مشغول شدن با انواع کارها سوق میکند و هیچ چیز
جلو این احتیاج طبیعی اورا نخواهد گرفت ولی چون برای استعمال این

گردیده، دلایل بزرگی بر ذکاوت و قوّهٔ نقاده و استعداد تجدّد ایرانی است.

این همه انقلابهای سیاسی و استیلاها و دستبرد سلاطین که بر ایران از زمان قدیم تا کنون گذشته است همه برهان است بر قوّت شخصیّت ملّت ایران. این شخصیّت قوّه ایست که ایرانی را نگذاشته زیر با استقلال و استبداد و از بیم همین قوّه است که ایرانی همیشه نتوانسته زیربار اسیر باشد یا زیردست و مأمور وار بود همین قوّه است که ایرانی جهانگرد است و به هر یک از نقاط روی زمین پای ایرانی رسیده، و در هر گوشه آن تجدّد بر ایرانی تصادف میتوان کرد

این سه صفت منبع ترقی و اساس تعالی هر ملّت میتواند بشود ملّت انگلیس از پرتو این صفتها است که مالک رقاب این همه ملّتها و مملکتها گردیده است. حکمای علوم اجتماعی پرورش دادن این صفتها را در اطفال توصیه میکنند و ملّتهائیرا که دارای این قوّه ها هستند قابلترین ملّتها برای تجدّد و تمدّن میدانند

در اینحال چگونه میشود که ملّت ایران با اینکه از نعمت این سه صفت بزرگ و این سه قوّهٔ سترگ بهره مند است گرفتار این همه خرابی و پریشانی و خواری است. حکمت این وضع را در مسألهٔ ذیل شرح میدهیم

عناصر ترقی در فطرت ایرانی

در صورتیکه این سه صفت یعنی ذکاوت و استعداد تجدّد (قوّهٔ نقاده) و ثبات شخصی منابع خوشبختی و ترقی هر ملت میتواند بشود و در صورتیکه ایرانی از این سه قوّه بهرهٔ کافی دارد علّت اینکه این سه قوه اسباب ترقی سهل است که مایهٔ خرابی و پریشانی ایران گردیده این است

که مثال و تمثال است برای روز و تابع روز خود برای دیداری [illegible]
[illegible] تا ما را از درازای [illegible] دره اورد

از همه ها داد [illegible] دائم الجریان است که هیچ چیز را از
جریان باز نخواهد داشت و اورا نخواهد [illegible] خاید رلی از [illegible] آیا
[illegible] و هوسها و حوضها در [illegible] راه آب [illegible] کدام آبوهوا
استفادهٔ بزرگ از آن میتوانیم کرد و از [illegible] دهان [illegible] های دارا
ویران، در جهان ساور مارا رنشان ز عمارات عالی مارا سرنگون
خواهد ساخت

حالا باید دید کدام موانعی است که مارا از استفاده کردن ازین هوا
باز میدارد و بکدام وسیله میتوانیم یک مجرای پاک و آزادی برای
مقابله این هوا تهیه نمائیم [illegible] اینک دیلا میگذاریم

موانع ترقی ایران

پس از فهمیدن خصایص فطری ایران، در حقیقت خیلی تعجب آور
است. در صورتیکه ما ایرانیان بزرگترین و مهمترین اسباب ترقی مانند
ذکاوت و استعداد تجدّد «تمدن» و تشبّث شخصی را دارا هستیم چرا
اینقدر پریشان و زبون مانده نمی‌توانیم خود را بجادّهٔ ترقی بیندازیم و
هر قدر میکوشیم، تغییر اصول حکومت میدهیم، وضع قانون میکنیم، مدارس
تأسیس مینمائیم و بر عدد مطبوعات میافزائیم باز وقتیکه از نزدیک و با
چشم حقیقت بین اوضاع مملکت ایران را نگاه میکنیم می بینیم که این
تغییرات همه ظاهری بوده و فقط شکل خارجی و تعبیرات دیگر پوست

قوّهٔ دماغیهٔ ایرانیان [illegible] در دست ندارد و یا در خواب [illegible] نگاهداریم این
است که این قوّه ها را در راههای بد و در کارهای مضرّ صرف نموده اند
و بالاخره [illegible] سیاست بازی [illegible] کرد و [illegible]
که [illegible] را [illegible] نتیجهٔ تا بالغ داده باشد [illegible]
است که [illegible] ایرانی دعوت خودرا در گول زدن، دروغ گفتن، فتنه
و فساد انداختن، تملق و چاپلوسی جلب توجه کردن، بازیکاری و
دورویی عوام را فریفتن، با حیله و تزویر حق را باطل کردن، و مال
مردم را خوردن و امثال اینها صرف میکند همچنین استعداد تجدد
خودرا در تقلید ظاهری کردن از فرنگیها و ملتهای دیگر نشان میدهد
مثلاً پس از چند روز توقف در عراق عرب با جبه و عمامه بر میگردد
و با یک مسافرت بعثمانی افندی میشود و فینه میگذارد و با چند کلمه یاد
گرفتن زبان خارجی زبان خودرا فراموش کرده در هرده کلمه هفت کلمهٔ
خارجی استعمال میکند و از خود فرنگی هم فرنگیتر میشود

بدین هم اکتفا نکرده پارهٔ کلمه های خوش آهنگ را از قبیل آزادی،
لامذهبی، رفع حجاب و غیره طوطی وار حفظ کرده مردم عوام را بشورش
و تحریک بر ترک تمام شئونات ملّی نموده کور کورانه همهٔ حرکات نا
شایست فرنگیها را قابل تقلید و اکتساب و یگانه چارهٔ ترقی و نجات می‌پندارد

از اثر سوء استعمال قوهٔ دانش شخصی در چندین بلاها تولید میشود
چنانکه در هر گوشهٔ ایران فتنه‌ها و عصیانها و انقلابها سر میزند و هر
کس کوس استقلال میزند و قسمتی از مملکت را سرگرم طغیان و سرکشی
و خودسری میسازد

همهٔ این اوضاع ناگوار فقط از اینجا سر میزند که قوای فطری ایرانی

[illegible] و این اسباب [illegible]
[illegible]

[illegible] در [illegible] اخلاق [illegible] و انقلابها [illegible]

ما که گرفتار [illegible] اخلاق زشت ترویج کرده آنرا [illegible] است بحال ما [illegible] زنده نمی‌توانند باشند این آب و خاک که حال شوره زاری را گرفته است تخم شجاعت و اصالت و مناعت را پرورش نمی‌خواهد بدهد در چنین محیط اجتماعی رفع حجاب از زنان سم قاتل است در چنین [illegible] خرافات و اساطیر را [illegible] بار این اخلاق زشت [illegible] هزاران اوهام و خرافات بر خواهد [illegible] گرد و ملاحظه تا این درجه در گرداب اخلاق [illegible] فرو رفته است برای خود بار [illegible] هزار [illegible] خواهد کرد و آنرا خواهد رسانید

ما در زیر فشار [illegible] این اخلاق زشت چنان زبون و [illegible] شده ایم که مانند ماهی هیچ تصور محیطی غیر از محیط خود نمی‌توانیم بکنیم

این اخلاق خانه برانداز را که ما را بدین گرداب هلاک انداخته و در رگ و ریشهٔ افراد جامعهٔ ما رسوخ پیدا کرده بطور اختصار در سطور دیگر میکشیم این اخلاق عبارت است از ۱ -- دروغ و غلوئی که بدترین رذائل و سرچشمهٔ همهٔ اخلاق زشت است ۲ - خیانت و حق ناشناسی خیانت بر وطن، خیانت بر دین، خیانت بر اولاد و خیانت بر نفس خود ۳ - دوروئی و چاپلوسی و تملق و مداهنه ٤ - ریاکاری

اوضاع ما بیشتر پاشیده و بی باکی و تنبلی در بین و دروغ از اوضاع
بیمار پاشیده است

حوادث اجتماعی عالم بشری، علتهای ظاهری و آشکار دارند که بنظر هر
کس میرسد و از یک طرف آنها مربوط باصل موضوع و حقیقت نیست ولی در پهلوی
این علتها علتهای مخفی پنهان هم دارد که آنها در یک نظر دیده نمی شوند و
آنها آنقدر عمیق و پنهان و باریک و نهان در جای مقرر و نافذ هستند
که فقط با تدقیقات موشکافانه ای بدانها میتوان برد و در حقیقت علت
حقیقی آن حوادث و آن اوضاع اینها هستند

این مطلب را با یک مثال توضیح میکنیم وقتیکه می بینیم تلاطم دریا
کشتیها را بزلزله میاندازد و طوفانها و گردابها بر میانگیزد فوری میفهمیم
که علت این وضع همان امواج خروشان دریاست که بچشم خودمان می
بینیم ولی آن حرکات و جریانها و انقلابها که در ته دریا بعمل میآیند و
این موجها را تولید میکنند از چشم ما نهانند ما آنها را نمی بینیم و
صدای آنها را هم نمیشنویم در صورتیکه سبب واقعی برای بزرگی و
انقلاب دریا همین جریانها و حرکتهای عمیق و مخفی میباشند

همانطور وقتیکه اوضاع پریشان ایران را می بینیم و علت آن را
جستجو میکنیم انظار ما فقط امواج خارجی را می بیناید و فوری حکم
میدهیم که خرابی ایران از نداشتن رجال با کفایت است، از بی تربیتی
و تستّر زنان است، از نفوذ ملاّها و تسلّط اوهام و خرافات است، از
مشکلات اقتصادیست، از نداشتن قانون است، از نداشتن علم و معارفست،
از اصول حکومت و تعلّق اشراف و اعیان و امثال اینهاست

بلی اینها علّتهای ظاهری است و همان موجهای بطور روی دریای

هم سلمان را بمقام ثابتی که در تاریخ ادبیات ایران دارد قابل
انتقاد و [illegible] این [illegible] در قرن هشتم هجری هنگامیکه در مشرق
و جنوبی ایران در سلطنت خاندان آل مظفر سلطان عراق در شیراز خواجه
شمس الدین محمد حافظ شعر میساخت در شمال غربی ایران در عهد سلطنت
جلایریان در تبریز خواجه جمال الدین سلمان ساوجی ملک الشعرائی را
مسخّر کرده بود

اما شهرت این دو شاعر بزرگ بر خلاف یک اندازه نبوده و
نیست در صورتیکه امروز در تمام ایران یکنفر اهل ذوق پیدا نمیشود
که حافظ را نشناسد و دیوان غزلیات حافظ نه تنها در ایران و در
خارجه کرارا چاپ شده بلکه غزلهای او به اکثر زبانهای عالم ترجمه
شده است کلیّات سلمان ساوجی در وطن خودش هم بطور مکمّل بطبع
نرسیده است اگر کسی بپرسد چرا؟ جواب اینرا شاعر شهیر آلمانی گوته(1)
در تقدیر و تحسین شعرای ایران بخوبی داده است که گفته «ایرانیان
از میان شعرای قدیم خود هفت نفر را برگزیده اند و حال آنکه میان
شعرای وازده شده خیلی هستند که مراتب از من برترند»

در کتابخانهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقی لازاروف در مسکو یک نسخهٔ
خطّی بسیار نفیس از کلیّات اشعار سلمان ساوجی (در نمره ۶۷۷۸)
موجود است و این نسخه از حیث مکمّل بودن آن خیلی نادر و قیمتی
است از قرار توصیفاتی که از سایر نسخه‌های خطّی کلیّات سلمان ساوجی
که در فهرس کتابخانه‌های فرنگ محفوظ است نوشته‌اند این نسخهٔ
موجود در کتابخانهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقی مسکو بر همهٔ آنها برتری دارد

---

(1) Goethe

و عوام فریبی ٥ — خود ستائی و خود پرستی و از خود راضی بودن و کار نکرده مزد خواستن ٦ — بد خواهی و بد گوئی و نا پاکی ٧ سست فطرتی و دنائت، ظلم بضعیفان، روباه شدن پیش زبردستان و شیر شدن برای زیردستان ٨ — تنبلی و بیکاری و بیعاری ٩ - گرفتاری به تریاک و آلکول و قمار بازی ١٠ رشوت و دزدی و چپاول ١١ — گذراندن وقت در مسخره‌گی و شوخیهای بی مزه و امثال آن ١٢ افراط و تفریط در هر چیز

اینهاست دشمنان حقیقی و خانگی ما، اینهاست اسباب واقعی بدبختی و پریشانی ما تا اینهارا از میان بر نداریم و بار یشهٔ اینهارا نسوزانیم هیچیک از اقدامات و زحمتهای ما سودی نخواهد بخشید و اگر بپرسند پس چه باید کرد مادر جواب میگوئیم که با کمال جسارت و با تمام قوّت قلب و متانت بدین دشمنان خانگی اعلان جنگ باید کرد در شمارهٔ آینده ترتیب این اعلان جنگ را خواهیم نوشت

سلمان ساوجی

(متولد در ٦٩٢ و متوفی در ٧٧٩ هجری = ١٢٩١ — ١٣٧٧ میلادی)

[بقلم فاضل محترم جناب میرزا عبد الله بن عبد الغفار تبریزی معلّم زبان فارسی در مدرسهٔ السنهٔ شرقی مسکو که مانند بسیاری از اهل فضل و هنر از ورطهٔ خطرناک بولشویزم رخت خود بدر کشیده و عجالةً در اطریش رحل اقامت انداخته اند]

میان شعرای ایران در قرن هفتم و هشتم هجری که بدورهٔ عهد غزلهای حافظی موسوم است در غزل سرائی بعد از حافظ مقام اوّل را خواجه جمال الدّین سلمان ساوجی که ده سال پیش از حافظ بغزل گفتن آغاز کرده حایز شده بود

بمثالا ذیل از اشعار این مرد کردند در اینجا سه قطعه (۱)
از آثار جوان او را که ما از طرف خود بنظر خوانندگان می
رسانیم

— ۱

خواست گوید که از ساغر پیمانه را
یاد ده امداد من دیوانه را
اسلام صد شهید به نمان اسلام بتخانه‌ای
این قدر بیزار هست آخر من دیوانه را
زحمت شادم مرا معشوق و یاران کرده اند
دردم و خوشی و معشوق این ویرانه را
بار دیرون جهان فانی می بخورم
کو بر اندا بداد خم و خمخانه را
عقل را با آسمانان دشمن یکتایی است
ساقیا ده ... هر ده ... را
جام دردی ده که من ور من ... می ستان
این روان روشن و جان بده جانانه را
سر چنان گرم است شمع مجلس ما را زمی
گر سر گرمی نخواهد سوختن پروانه را
ما ز جام ساقی مستیم کز سوی ...
در میان خوبست دائم ساغر و پیمانه را

---

(۱) بجهت عدم گنجایش صفحات مجله مجبور شدیم یکی از سه قطعه را برای وقت دیگر نگهداریم (ایرانشهر)

در فهرست تاریخ [illegible] نویسندگان با [illegible] در آخر کتاب این
آزاد [illegible] کرده اند از رسم الخطّ و ساده علامات ظاهری [illegible]
[illegible] آخر [illegible] چند سال [illegible] (او آخر قرن یازدهم
ق) [illegible] اوائل قرن یازدهم
[illegible] قرار معلوم میشود که این نسخه [illegible] و
[illegible] سال دیرتر از ایام زندگانی مؤلّف آن استنساخ شده است [illegible]
[illegible] در کتابخانهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقی مسکو موجود است
نسخهٔ هم تاریخ طبع ندارد ولی گمان برده میشود که در سال ۱۸۹۰
[illegible] در [illegible] بطبع رسیده باشد و با وجودیکه « کتاب » نام [illegible]
[illegible] نسخهٔ خطّی مذکور فوق است

در سال ۱۹۱۰ میلادی این بنده بدست غزل اوّل از غزلیات
[illegible] ساوجی را از این نسخهٔ خطّی استنساخ کرده و با نسخهٔ چاپی تطبیق
[illegible] از روی [illegible] نموده متن فارسی را با ترجمهٔ آن در مجموعهٔ موسوم
[illegible] » که بعنایت [illegible] سی سالهٔ [illegible] پروفسور [illegible]
[illegible] دانش [illegible] آلکسی وسه‌لووسکی (۱) بفارسی [illegible]
در مدرسهٔ السنهٔ شرقی مسکو از طرف رفقا و شاگردان مشار الیه
[illegible] شده بود بطبع رسانیدم

بعد از آن داستان « جمشید و خورشید » سلمان ساوجی را که در
[illegible] و با اسلوب خوش و مخصوصی [illegible] نظم کشیده شده
از روی همان نسخهٔ خطّی استنساخ کرده مصمّم چاپ کردن شده
اما افسوس که واقعهٔ جنگ عمومی و انقلابات پی در پی روسیه

(۱ A N Wesselovsky

ایرانشهر

بقلم اندرزبد[1] «پروفسور» مارکوارت آلمانی

استاد محترم (پروفسور) مارکوارت یکی از فضلای شرقشناس امروزه در جهان است که در دارالفنون برلین معلم علم السنهٔ (فیلولوژی) ایرانی و ارمنی است و مخصوصاً در تاریخ و جغرافی ایران یک خبر دهان و مرجع بگانه و صاحب اختصاص است چنانکه این مقاله که بخواهش ما راجع بتعبیر کلمهٔ ایرانشهر نوشته‌اند نمونهٔ از معلومات واسعهٔ استاد مزبور است استاد مارکوارت محبّت زیاد بتمدّن ایران دارد و میتوان گفت که عاشق تمدن قدیم ایران است و چنانکه فاضل معظم پروفسور براون در انگلستان با ایراندوستی معروف است این استاد نیز در آلمان همانطور با ایران دوستی شهرت دارد استاد مارکوارت اغلب آثار خودرا راجع بتاریخ وجغرافی ایران قدیم نوشته است که یکی از آنها کتابی است بنام «ایرانشهر» استاد محترم وعده داده‌اند که چند مقالهٔ دیگری برای مجلهٔ ایرانشهر بنویسند وما باکمال افتخار عکس ایشانرا زینت صفحات مجله میسازیم

ایرانشهر

— ۱ —

امروز تعبیر ایرانشهر بمعنای سیاسی کلمه، مملکت شاهنشاه ایران را با حدود یکه در نتیجهٔ اغتشاشات بعد نادری و از سوء ادارهٔ پادشاهان قاجار کسب کرده است نشان میدهد

امّا بمعنای مدنی و ادبی کلمه، میتوان بعضی مملکتها را نیز که در خارج حدود حالیّهٔ ایران هستند داخل دائرهٔ نفوذ کلمهٔ ایرانشهر قبول کرد و آنها از اینقرار است

---

(۱) چون استاد معظم که ترجمهٔ مقاله را هم خود از نظر گذرانده‌اند کلمهٔ پروفسور را به «اندرزبد» که در عهد ساسانیان ودر زبان پهلوی بمعنی معلم بوده‌است تبدیل کرده بودند مانیز همان کلمه را نگاهداشتیم

راستی مستوفی نخواهد کرد سامان دکتری
باید تا افزون مدیر را اعطا کرد او ایشان را

\- ۲ -

امشب من و تو هر دو در مستیم ز می اشّا
تو مست می حسنی من مست می سودا
از صحبت ما با تو بر خاست بسی فتنه
دیوانه چو بنشستند ناچار بود غوغا
آن جان که بهم دادم از بوی تو شد حاصل
آن عمر که گم کردم در کوی تو شد پیدا
ای دل ز ره دیده کردی سفر از بسم
روی و ندانم حال سفر دریا
انداخت قدت دل را انسان که نگارش
چون بشکند او آخر افتاد از آن بالا
تا چند زنم حلقه در خانه غیر از تو
چون نیست کسی دیگر بر خیز و درم بگشا
از بوی تو من مستم ساقی مدهم ساغر
بگذار که میترسم از درد سر فردا
در رهگذر مسجد بر مصطبه بنشستم
بگرفت مرا دامن رندی که مرو رسوا
هستی که تو میجوئی در کوی مسلمانی
من یافته ام سامان در میکدهٔ ترسا

مثلاً آنجا است ... زبان ... از اهالی آنجاست باشد با لهجه‌های پرمایه‌ی دیگر ایران

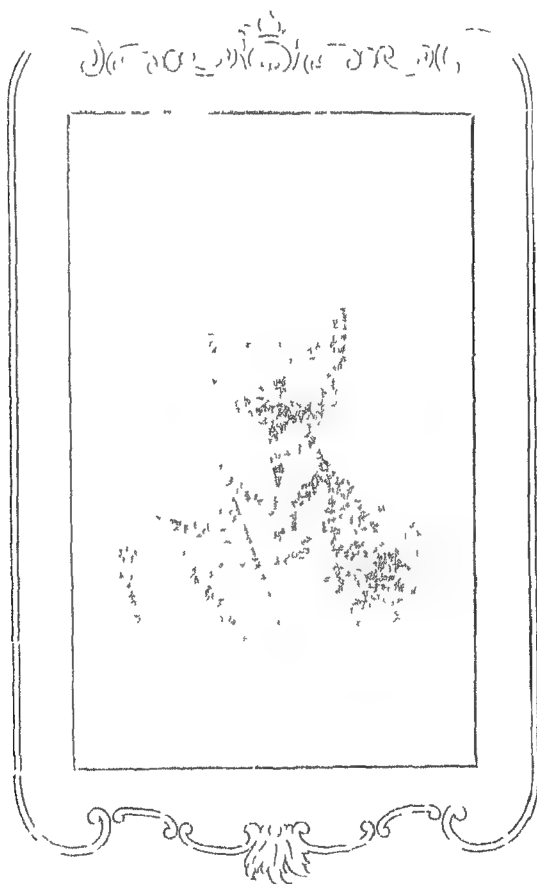
۲ — قسمتهائی شمالی از لهجه‌ها(۱)ی ایران غربی که فرق بیشتری با زبان فارسی دارند در آنجا زبان مادری است ولی ... در مدارس و ادارات زبان فارسی متداول و معمول است مانند لهجه‌های منطقهٔ ... مانند همدان، استرآباد (...)، تالشی، ... سلام، سنگسری، ... وخان، سمنان، ... و ... یاغنابی

۳ — مثالها: لهجه‌های فارسی و یا دیگر از لهجه‌های عراقی که ... دارند در آنجا معمول است ولی در زبان محلی ... رابطهٔ ... ایرانی فارسی ... کرده‌اند مانند ... در ولایت طالش لهجهٔ طالشی و در داغستان شرقی که مرکز آن باکو (مردمان پهلوی زبان فارسی ماورا(۱) قفقاز) است و در ... لهجهٔ معروف به «تات» می‌نامند که یک لهجه‌ای از فارسی است که مستقلاً ... است این لهجه از طرف بعضی قبایل ... و ... از آن که پادشاهان ساسانی در قرن ۵ — ۷ میلادی در این حوالی کوچ داده بودند و آنها را ... (...ان(۳)) ... در این جاها معمول و باقی مانده است

(۱) ما کلمهٔ «Dialect» را لهجه ترجمه می‌کنیم و مقصود از آن زبانی است که از زبان مادر منشعب شده مخصوص به محل یک طایفه مانده و تکامل نموده باشد اگر خوانندگان محترم یک کلمه مناسبتر و معمولتر پیدا کنند خواهش میشود برای ما بنویسند

(۲) سرتاسر این فرق در امتداد را که در عهد اشکانیان و ساسانیان در ایران معمول بوده است بدو دسته تقسیم نموده‌اند بعضی از آنان زبان این دوره را «پهلوی» می‌نامند و برخی ... اسناد ... از آنجمله است این تعبیر را صحیح نشمارند و زبان آندوره را پارسی میانه یعنی زبانیکه بعد از فرس قدیم و قبل

۱ - مثلاً در ۸ زبان ایرانی در آشناها حکمران در زبان فارسی هم
با زبان محلی آنجا مانند هرات و قندهار و منطقهٔ هزاره



ایرانشناس و فاضل محترم استاد مارکوارت آلمانی

(که از نژاد مغول ولی سنی هستند و در ولایت غور و در قسمت غربی
افغانستان سکنی دارند) و بدخشان و دروار و با اینکه زبان فارسی زبان

[illegible] آلانی (الان)، [illegible] (ایران ...) [illegible] (ایران ...)، [illegible]، ایران (... ایران ...)، [illegible] (... ایران)، [illegible] شاهنشاهان [illegible] ها[1] (... ها) [illegible] عبارت [illegible] ایران (ان ایران) [illegible]

هرمزد پادشاه ایران که در سکهٔ او عبارت «شاهنشاه ایران» (یا بهتر بگوییم «شاهنشاه آریان[1]») یادگار زبان آریایی دیده میشود

گودرز [گودرز] دوم اشکانی است که از سال [illegible] تا ۵۱ بعد از میلاد سلطنت داشت . این پادشاه در یکی از سکه‌های خود چنین نوشته است « گودرز شاهنشاه ایران [illegible] ، پسر خواندهٔ ارساکوس [اردوان] »[3]

در کتیبهٔ پیکولی واقع در شمال زهاب و جنوب سلیمانیه در طرف راست آب شیروان[4] که در عهد پادشاه نرسی (۲۹۳ ـ ۳۰۲ بعد از میلاد) در دو زبان نوشته شده و خیلی مهم است ولی بدبختانه فقط یک قسمت از آن باقی مانده است بعد از ایرانشهر در سه کلمه [illegible] یعنی «ایران خشتر» شاید تا آخر ساسانیان خیلی استعمال شده است

---

(۱) استاد مارکوارت لفظ [illegible]
(۲) لفظ ایران شهر کلمه [illegible] اینست که در [illegible] اشکانی [illegible] خطوط ساسانیان [illegible] و برای حمزه اصفهانی [illegible] (در کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا چاپ پروفسور گووالد صفحه ۳ سطر ۱۷) معلوم بوده است
(۳) رجوع کنید به مقاله [illegible] وصحاب در بارهٔ تاریخ و اسامی ایران [illegible] پروفسور مارکوارت در مجله انجمن شرقی آلمان ، جلد ۴۹ صفحه ۶۲۸ و ما بعد و نیز کتاب [illegible] در درواره آسیا [illegible] پروفسور هرزفلد صفحه ۴۷ و [illegible] پروفسور مارکوارت در همان کتاب در زیر توضیح نمره ۱۷ در صفحه ۵۱
(۴) رجوع کنید کتاب پروفسور هرزفلد بعنوان
Die Aufnahme der sassanidischen Denkmals von Paikuli, Berlin 1914

۴ ـ فقط ایلات طوایف موسوم به «زازا» در جنوب بالو از ولایت دیار بکر در آبهای شمیر ودر ولایت خربوت، و درباوکان ان مانند ترجیل و سیورک(۱) سکنی دارند و در محال قبایل دوریانی که در ولایت درسیم از توابع ارزنجان ساکنند

این قبایل را عثمانیها در قرن سابق دهم از حوالی خوی در آذربایجان آورده بدینجا کوچ داده‌اند و هم چنین مملکت کردهای عثمانی که زبان فارسی برای آنان بکربان بیگانه شده است ازین قسم ممالک محسوب میشود

۵ ـ ممالکی که حالا مستقل هستند ولی زبان ایران شرقی ولهجه هائیکه کما بیش قرابت با فارسی دارند و با زبانهای دیگر و بیگانه زبان محلّی آنجاها را تشکیل میدهند ولی درین ضمن زبان فارسی هم زبان اداری آنجاها و تمدّن آنجاها هم مبنی بر اساس تمدّن ایرانی است مانند بلوچستان (لهجه‌های بلوچی و براهوی) و افغانستان (زبان پشتوها) و یا یکدرجه هم ولایت کشمیر که در آنجا نه خود زبان کشمیری و نه هم زبان هندوستانی بلکه زبان فارسی زبان اداری مانده است

— ۲ —

تاریخ استعمال تعبیر ایرانشهر بزمان ساسانی بر میگردد در آن عهد این تعبیر شامل ممالک ساسانیان بود که آن بر مشتمل بعضی ممالک دیگر هم بود که آنها را ممالک غیر ایرانی مینامیدند مانند مملکت کرجستان

از فارسی جدید بوده مانند ما درین رجه هر دو کلمه را استعمال کردیم ؟ خوانندگان ممنون باشند	ایرانشهر

(۲) سپاس که معنای شکر و لطف است در زبان پهلوی (فارسی میانه) بمعنی خدمت نیز معمول بوده است

اتفاقاً که در زیر کلمهٔ توره و یا توریا ذکر شده وقتیکه بعدها از میان رفته اند نام خود را به یک قبیلهٔ آلی در خوارزم (خیوه) باقی گذاشته اند که این قبیله تا قرن ششم بعد از میلاد معروف بوده است[۱] از این جهت محال و مغالطه است که بعضی منافات آثار قدیم را که میان نژاد آری و توری موجود بوده است یک منافات اصلی بشمارد (مثل اینکه این دو نژاد بکلّی از یکدیگر متفاوت بوده باشند) این منافات بطور وضوح یک منافات تمدّنی است میان یک نژاد ایرانی شهرنشین که با پرورش حیوانات و زراعت مشغول بوده و میان توریاهای بادیه نشین که در صحراها سکنی داشتند بدان جهت تعبیر توره مثلاً مطابقت میکند با تعبیر «سکا» در قرون قدیم که این کلمه شامل همهٔ بادیه نشینهای ایران شمالی که سرمتها و اسکیتها نیز جزو آنهاست میباشد فقط از زمانیکه قبایل هون و ترک در شمال شرق ظاهر شده و اقوام ایرانی بادیه نشین این قطعات را کم کم شروع بطرد کرده اند (یعنی تا ابتدای از نصف دوم قرن اوّل بعد از میلاد و به اغلب احتمال بعد از نصف قرن سوم) تعبیر توریا [توران] بادیه نشینهای سوار آلتای اطلاق یافته است

ایرانی قوم آس (اوست) (که آنها را آلان هم مینامند و درحوالی در آلان در کوه قفقاز سکنی دارند) و همچنین در زبان اسکوت (اسکیت) و سغد و [illegible]

(۴) ـ سامی و یا سامو نام یکطایفه است که به ناحیه [illegible] شده است

(۵) ـ داهی یک کلمه و [illegible] بوده است که اصلاً معنی دشمن را میدهد و در سانسکریت داسا است این اسم هنوز در قرون متوسطه در کلمهٔ دهستان واقع در شمال گرگان (هیرکانی) محفوظ مانده است

(۶) ـ رجوع کنید بکتاب ایرانشهر از روی کتاب جغرافی مورخ ارمنی موسی خورنی تألیف پروفسور مارکوارت صفحه ۱۴۱ ـ ۱۵۵ و مابعد و نیز بکتاب همان مؤلف بنام تحقیقات در باره تاریخ ایران قسمت دویم صفحه ۷۸

قطعات ایرانی را که در شمال رود جیحون = Oxus [جیحون] واقع و عبارت از خوارزم و سغد (سمرقند و بخارا و غیره) و چاچ (تاشکند) بود و ساسانیان و اشکانیان تعلق نداشتند «ایران بالا» می‌نامیدند

در عهد ساسانیان و به اغلب احتمال حتی در عهد اشکانیان نیز ایرانشهر دورهٔ امپراطوری ایرانیان را بخاطرها می‌آورد چنانکه معروف است از شاهنامه فریدون کشور را در بین سه پور دلیران را بخش که بعدها با ممالک در آنها هم نام خود آنها نامیده است و پسر دوم (حقهٔ طرایف سرزمینها) یعنی شام ممالک روم و کوچکتر پسر او که ایرج نام داشت ایران یعنی ایرانشهر را دارا شد در کتاب یادگار زریران که بزبان فارسی میانه (پهلوی) به سبب تسلط ایران بر ایرانیان و ایرج فرزند گشتاسب (کشتاسب) شاه و واسط ایرانشهر در ممالک او را نشان میدهد(1)

— ۳ —

در یشت [دعا] های کتاب مقدس اوستا کلمهٔ «ایریادخیاوو» که معنی ایرانیان و ممالکات ایران را دارد در معادل کلمهٔ توره (با ممالک تورها) حتی استعمال شده است چنانکه در فروردین یشت ۱۴۳ - ۱۴۴ (2) از ارواح مردها و زنهای نیک کردار ایرانی و تورانی و سرمی (3) و سانی (4) و داهی (5) طلب معاونت میشود

---

(1) رجوع کنید بکتاب یادگار زریران چاپ جاماسبجی دستور منوچهرجی در بمبئی ۱۸۹۷ و همچنین فصل ۲۳ کتاب بندهش آگاهی و نیز در کتاب بندهش چاپ بمبئی در ۱۹۰۸ صفحه ۲۱۱ ومابعد

(2) فروردین یشت مخصوص بستایش فروهر ارواح که در اوستا آنها را فروشی و در پهلوی (فارسی میانه) فروهر می‌نامند تخصیص شده است

(3) سرمی و یا سرمتها و یا سورمتها قومی بودند ایرانی و بادیه نشین که در حوالی رود دن بودند سکاها بودند سرمت یا سورمت جمع است از سرم در زبان

...ماه فقط در خوردن و با خندیدن و در بوئیدن و گمان کردن بکار میاندا
زیم ما با دیدن و شنیدن دائمی باشد

بزرگی خدمت چشم وگوش را در تربیت و تکامل خیال و آرزو و اهمیت
نقاشی و موسیقی را در پرورش دادن قوای او از سخافتی نمیتوان فهمید که
با توسط نرسانهٔ زیاد شنیدن حرف‌زدن را یاد میگیرد و با بسیار دیدن
مردم را میشناسد مثلا پدر ومادر را از سائر مردم، آنرا از سگ وگربه
را از مرغ تفریق میکند. با دیدن وشنیدن زیاد قوهٔ مخیله رشد او
قوام پیدا میکند وملکه حاصل مینماید.

خدمت چشم وگوش بقدری مهم است که حتی در اغلب اوقات بچهٔ
ناتوان که تمام وسائل یک مرد را ندارد آرزوها واحساسات خود را
با چشم وزبان خود یعنی با گریه ونگاه یا صدا ونالهٔ خود اظهار
میکند ومیفهماند. این است که میگویند گریه وخندهٔ بچه موسیقی او
نگاههای او پرده‌های نقاشی اوست.

و از آنجا که بچه برحسب طبیعت همیشه مایل بتقلید چیزیست
که میبیند و یا میشنود پس بهتر این است که این استعداد او را
وسیلهٔ پرورش وتقویت قوای معنوی وروحی او قرار بدهیم برای آنهم
بهتر از نقاشی چیز دیگر نیست چونکه اصلا بچه برای کشیدن نقش
چیزهائیکه میبیند ویا بیشتر دوست دارد مانند حیوانات وحشرات
ماهی‌ها و یا بارچه‌ها وغیره هوس زیاد دارد وچون از طرف دیگر بچه
بر محسوسات معنویات پی میبرد یا بعبارت دیگر از اشکال خارجی
معانی وار معلوم به مجهول میگذرد این نقاشی درسات برای او خدمت
بزرگ میتواند بکند مثلا در کشیدن شکلهای پروانه‌ها مرغها وگلها و یا

فوائد تدریس نقاشی در مدارس

[illegible]
چیزهای [illegible] اعماق [illegible]
دلکش باشد و سرایت الفاظ آن شور و هیجان و با عبرتها [illegible]
[illegible] آنها [illegible] و گوشهای [illegible] در آن
روح ما [illegible] می‌گردد و بهیجان می‌آید [illegible]
وادار میشود واین ترس وهیجان او را [illegible] وادار میدارد

در میان علوم وفنون چیزی که بیشتر روح ما را علاقه دار میسازد
و بحدت [illegible] و با سعادت [illegible] فن نقاشی و موسیقی است هر قدر
روح ما با این دو فن آشنا بشود و الفت بگیرد و بر مزایای آنها واقف
گردد بهمان درجه روح ما لطیفتر و حساستر و زنده تر میگردد

در فرنگستان در این اواخر تدریس که ملتفت شده بتدریس نقاشی و موسیقی
را در مدارس اجباری کرده‌اند ولی مقصود از این اجباری بودن این
نیست که همهٔ بچه‌ها باید نقاش وموسیقی شناس بشوند بلکه غرض اصلی
پرورش دادن روح بچه‌ها و بوسیلهٔ تقویت کردن قوای دماغی و
حواس جسمانیهٔ آنها وچون در میان حواس و قوای جسمانیه قوهٔ بینا
وشنوا «باصره وسامعه» اهمیت مخصوص را دارا هستند فن نقاشی وموسیقی
هم که باعث تقویت این دو قوه میشوند کسب اهمیت مینمایند

چه از روزی که بچه‌ها بدنیا قدم میگذارند فوری قوهٔ باصره وسامعهٔ خود را
بکار میاندازد وبیشتر از قوه های دیگر از اینها استفاده میکند زیرا که
چشم و گوش در هرآن کار میکنند در صورتیکه قوهٔ ذائقه ولامسه و

ا ایران [illegible] و [illegible] [illegible] واحد آمد برای آن که بهای بازشی

[illegible] [illegible] ایران [illegible] و [illegible] [illegible] کرده است فرنگیها خواهند

[illegible]

اما [illegible] ایران [illegible] زبان [illegible] آزاد [illegible] آثار عتیقه و افتخار ساسانیان خود را [illegible] ایران [illegible] و آنها را در موزه‌های فرنگ سیاحت خواهند کرد [illegible] های [illegible] داران امروزی [illegible] فروشندگان حساب کار آن آثار را از خاک در آوردن آسان خواهد کرد

از این آثار عظیم چون [illegible] مصور دست بادانی نکال خراب نکرده و از صدمه‌های روزگار تا اندازه سالم مانده اند در بیستون و استخر و دست مرغاب و [illegible] دیده میشود در اکثر آنها در روی سنگهای نبشتهٔ «کتیبه» آنها علاوه بر صورتها و نگارهای گویا گون تک خطی دیده میشود که آن را امروز خط میخی مینامند

این خط در عهد پادشاهان هخامنشی معمول بوده است و بد بختانه ازین خط جز این سنگهای نبشته نمونهٔ دیگری نمانده است و تمام کلماتیکه درین سنگها با این خط نوشته شده بیش از چهار صد کلمهٔ محسوب نمیشود

با وجود این، این خط میخی برای ما یکدرس عبرت نمیتواند بشود و مندرجات آنها تاریخ گذشتهٔ ما را برای ما شرح نمی تواند بدهد

آیا کدام ایرانی تا کنون بفکر کشف کردن و خواندن این خطوط افتاده و یا اقلا خواسته است بفهمد که درین سنگها نیاکان او چه چیزها نوشته و بیادگار گذاشته اند

امروز بر ایران جوان و آزاد فرض است که این آثار را محافظت بکند، کنجکاوی نماید و از نوشته‌های آنها آگاه بشود

در همان دنیا انواع و آنها همانطوری ساخت در بالا [illegible] اینها
و اینها [illegible] زندگی و درجی آنها را هم یاد [illegible] این [illegible]
معلومات [illegible] و [illegible] مقاله این کتاب [illegible] کرده
[illegible] دارد [illegible] که [illegible] داده [illegible]
هوای معنوی و روحی [illegible] و خط [illegible] نظر [illegible] است [illegible] تدریس [illegible]
در مدارس فرهنگ انتخاب کرده اند

کریم طاهر زاده بهزاد
معمار ایرانی در برلین

خطهای مذهبی در کتیبه‌های ایران

ایران که زمانی بزرگترین گاه مدنیت شرقی بوده است هنوز بسیاری آثار و بناهای آن عهد گزین و آن مدنیت درین در خاک آن باقی مانده است ولی فرزندان ایرانی نه تنها آنهارا نمی شناسند و حفظ نمی کنند بلکه آنهارا آثار شرقی و شیرهای باستانی [illegible] کارهای دیوانها تصور کرده بدست خود خراب می کنند. اینک وقت هنرمندان [illegible] نیکانامان [illegible] در صورتیکه این گونه آثار برای تاریخ تمدن ایران یک زبان گویا بوده و خواهد بود

ملتیکه تاریخ خود را نداند و از گذشته خود آگاه نباشد آثار در خود قوه و حس عظمت و ترقی را پیدا نخواهد کرد خوشبختی آن ملت همیشه در روح او نایاب خواهد بود

ملتیکه از تاریخ خود بیخبر باشد مانند فرزندی است که پدر و مادر خود را نشناسد و همیشه سرافکنده و زبون و شرمگین بسر برد

تاریخ کشف خطوط میخی

در میان سیّاحان بسیار که در ایران سیاحت کرده اند یکی از همه ایشان کمپفر نام سیّاح در سال ۱۷۱۲ میلادی نام میخی را بدین خطوط داده است. گویند که در سال ۱۷۱۸ یک سیاح دیگر اوروس دفعهٔ اوّل ۸ لوحهٔ استخر را استنساخ کرده است. پس از او درسال ۱۸۶۵ سیّاح آلمانی نیبور (۱) بهندوستان و ایران سیاحت کرده و آن خطوط را استنساخ نموده است که تا چند سال این نسخه در دست شرقشناسان یگانه مأخذ و نمونه بوده است.

در سال ۱۸۰۲ اوّلین کشف و قرائت این خطوط از طرف فاضل آلمانی گروتفند (۲) بعمل آمد که موفّق شده دو سه کلمه را خوانده از روی آن چند حرف از الفبا را معین کرد. در سال ۱۸۲۷ در کوه الوند و وان نیز بارهٔ خطوط میخی پیدا شده دایرهٔ کشفیات وسعت یافت و در ۱۸۳۹ ریچ (۳) نام سیّاح سیاحتنامهٔ خودرا که در ۱۸۲۱ به استخر کرده بود بچاپ رسانیده در سال ۱۸۴۳ شرقشناس دانمارکی وستر گارد (۴) کوبیدهٔ کتیبه‌های تخت رستم را بر داشت و ایرانشناس معروف انگلیس راولینسون (۵) در سال ۱۸۳۷ ـ ۱۸۴۴ به بیستون رفته خطوط آنجارا استنساخ کرد. در سال ۱۸۴۰ حکومت فرانسه سه نفر سیّاح و مهندس معروف خود را که پاسکال دو کوست (۶) تکزیه و فلاندن باشند برای کشف و تدقیق آثار عتیقه بایران فرستاد. این سه شخص هم‌از عکس اغلب آثار عتیقه و خطوط میخی را بر داشته و یک

Westergard (۴) Rich (۳) Grotefend (۲) Niebuhr (۱)

Flandin, Texier, Pascal de Cost (۶) Rawlinson (۵)

الفبای فرهنگ و سرودها با همان ترجمه الفبا خواندن این خطها را کشف و ترجمه را برای ایرانیان آماده کرده اند ایرانیان نیز خواندن فرا یاد گرفتند. کتابهای این دانشوران برای شرق رجحی دیگر ندارند که اگر در زمان ما برسند از مطالب خود سرخود خواهند [illegible] دانش خصیصای خود در باره این دانشمندان با همت و عزم خواهند افزود

ما دلالت تاریخ کتب و سواد این خطوط را از قدیم و چند سطر از کتیبه داریوش را که در استخر بازمانده با ترجمه آن برای نمونه درج مینمائیم

[illegible]

یک قطعه از کتیبه داریوش خط میخی در خرابه‌های استخر که از کتاب تاریخ مصور خطوط الفبا [illegible] برداشته شده است

ترجمه این چند سطر خط میخی از اینقرار است

« آهورا مزدا خدای بزرگ است، او این زمین را آفریده است، این آسمان را آفریده است، او انسان و خوشحالی او را آفریده است او داریوش را پادشاه و یگانه پادشاه بسیاری از پادشاهان و یگانه فرمانروای بسیاری از حکمرانان کرده است »

اسم کشف کننده		عدد حروفیکه کشف کرده است	تاریخ کشف
تیخسن	آلمانی	[illegible]	۱۷۹۸
منتر	آلمانی	۳	۱۸۰۰
گروتفند	آلمانی	۱۲	۱۸۰۲–۱۵
سن مارتن	فرانسوی	۲	۱۸۲۳
راسک	دانمارکی	۲	۱۸۳۶
بورنوف	فرانسوی	۲	۱۸۳۶–۴۲
لاسن	نروژی	۶	۱۸۴۶
ژاکه	بلژیکی	۲	۱۸۳۸
بئر (حروفرا کشف کرده که ژاک هم کشف کرده بود)			۱۸۳۸
راولینسون	انگلیسی	۵	۱۸۳۸–۴۶
هولتزمان	آلمانی	۱	۱۸۴۶
اوپرت	فرانسوی	۶	۱۸۴۷–۷۴
		۴۴	

علاوه بر عدد حروفیکه درین جدول ذکر شده هشت حرف دیگر هست که اینهارا با جوابا نامیده‌اند. که با آنها جمعاً حروف الفبای میخی به پنجاه و سه میرسد

مقاله را چگونه باید نوشت

ما بسیار خوشوقتیم که خوانندگان مجلّه مقاله‌های زیاد برای درج در مجلّه ارسال میدارند ولی بعضی ازین مقاله‌ها با اینکه مطالب مفید و جدّی دارند از حیث زبان و موضوع مقاله طوری است که ما را از درج آن باز میدارد بدین سبب لازم دیدیم که

سیاحتنامه مفید نوشته بارون ر اسد دولی ( ) اد عکس تمام کتیبه‌ها را برداشته، آوردند و اسولز (۱) از آلمان بوده است که در سال ۱۸۷۸ بعد از هزار و چهارصد عکس های تخت از همه کتیبه های استخری برداشت و بمعاونت پروفسور ولدکه و پروفسور آندره‌آس آلمانی در آن باب کتاب رساند که از آثار نادره و نفایس عالم سرشناسی است.

بنابراین چندین سیاحان منفرد و هیئت های دیگر مانند هیئت «دیولافوا» و «لاپارد» و «کسّار» و هیئت امریکان وغیره بایران آمده بوسیلهٔ امتیازاتیکه از حکومت گرفتند بسیار آثار عتیقه کشف کرده بفرنگ حمل نمودند (۱)

در باب قرائت خط میخی و ترتیب الفبای آن در ابتدا هر یک از شرق‌شناسان که بعضی از حرفها را کشف کرده بودند بر حسب تدقیقات و حدس خود یک الفبا ترتیب داده بود تا بالاخره پس از جرح و تعدیل ر م افسد های زیاد و اسباب بادلایل و تکمیل اطلاعات و تتبعات از آن استخراجها و حدسها آنها را که موافق با حقیقت در آمد قبول و تدوین کرده از روی آن الفبای میخی را ترتیب دادند چنانکه جدول زیرین اسامی کشف کنندگان حروف الفبای میخی را با عدد حروف میخی که هر یک از آنان کشف کرده است با تاریخ کشف آن نشان میدهد

---

(۱) Stolze

(۲) در موقعیکه علمای شرقی این در فرنگ از روی لوحه‌ها که سیاحان آورده بودند مشغول کشف خط میخی بودند راولینسون انگلیسی هم مستقلا برای خود در شرق در قرائت خطوط میخی میکوشید چنانکه در سال ۱۸۳۷ از کتیبهٔ بیستون دو جمله را ترجمه کرده با نجمن آسیائی لندن فرستاد و در سال بعد دو حرف جدید کشف کرده در ۱۸۴۶ کتاب یادداشت درباره کتیبه‌های خود نوشت

بسیاری از علما و دانشمندان فرنگهای کشورها و عصر حاضر
را در فصاحت زبان و بلاغت بیان ممتاز شده‌اند مع‌هذا در نوشتن
اظهار کردن افکار خود بوسیلهٔ قلم عاجز بوده‌اند و همچنین بسیاری
هستند که چیز نویس معروف بوده آثار مهمّه نوشته‌اند ولی در تقریر
بیان و در نطق و خطابت عجز فوق العاده دارند

چیز نوشتن صنعتی است که قسمت عمدهٔ آن ذوق و ادراکی
است و بدان جهت با قواعد ثابت و مطلق آنرا نمیتوان محدود کرد و آن
ثابت و ما هم هرگز در این مقاله نمیخواهیم که قواعدی برای چیزنویسی
وضع بکنیم ما بخوبی میدانیم که در این موضوع طبع سلیم و ذوق ادبی
و قوّهٔ فکری و قلمی هر شخصی برای او رهبر باید بشود و این میدان
تکاپوی فکر و قلم را همیشه آزاد باید گذاشت ولی چون ما در نوشتن
این مجلّه یک شیوه و سبک مخصوص پیش گرفته‌ایم که برای خدمت
بعالم علم و معرفت ایران آنرا مفید میدانیم بدان جهت میخواهیم که
معاونت کنندگان قلمی ما نیز ملاحظات ما را در نظر بگیرند و در آن
سبک و روش چیز بنویسند تا هم رغبات خودشان بهتر بروز کند و هم
خوانندگان مجلّه بیشتر فایده ببرند

در هرگونه تألیف مخصوص در مقاله نویسی دو چیز مهم را در نظر
باید گرفت یکی فکر و یا مطلبی که میخواهیم بیان بکنیم و دیگری
عباراتیکه بوسیلهٔ آنها میخواهیم آن فکرها را ادا نمائیم بعبارت دیگر یکی
مغز و روح مقاله است و دیگری لباس و قالب مقال است

۲ روح مقاله

۱ــ روح مقاله عبارت از موضوع مقاله است در انتخاب
موضوع پیش از هر چیز باید فکر کرد مقاله برای کدام طبقه از مردم
نوشته میشود و چه نتیجه از آن منظور است برای مجلّه هائیکه

چند نکته در خصوص مقاله نویسی بعنوان یادآوری در اینجا بوده شاید که جوانان ما هم آنرا در نظر گرفته بوده و فکری برای سودمند شدن در نشر جرائد مفیدتر و واسعتر بکار برند و ما هم این رشته آثار را نام درج کنیم

۱ ـ مقاله نویسی چیست

مقاله نویسی و یا عموماً نثر نویسی بخودی خود یک صنعتی است و مقام آن کمتر از مقام صنایع ظریفه (مستظرفه) مانند نقاشی و شاعری و موسیقی و جز آنها نیست

نثر نویسی یک صنعت سهل ممتنع یعنی سخت و آسان است صنعت آسانی است زیرا که نثر نویسی عبارت است از نوشتن آنچیزی که ما فکر میکنیم و بزبان سود آنرا ادامی نمائیم که آسانتر از این چیزی نیست ولی از طرف دیگر یک صنعت سختی است زیرا عبارت است از بیان کردن فکر و مطلب با عبارتها و حرفهائیکه خواننده هر چه زودتر آنهارا بفهمد و غرض نویسنده را درک نماید و از خواندن آن متلذذ و متأثر بشود

نثر نویسی صنعتی است که مانند دیگر صنعتها آن را نیز یاد باید گرفت چنانکه در ممالک فرنگ برای روزنامه نویسی مدرسه‌های مخصوص هست و یکی از دروس آنها هم راجع بفنّ نثر نویسی است

نثر نویسی صنعتی است که علاوه بر استعداد فطری و قابلیت ذهنی که بعضی اشخاص ممکن است در این فنّ داشته باشند باید آنرا مانند موسیقی و نقّاشی مشق کرد تا در آن ممارسه و ملکه حاصل بود چنانکه هر شخص عالم معلّم نمی تواند بشود هر صاحب نظر و بیان نیز نثر نویس نمیتواند بشود

IRANSCHAHR

Iranschahr
Revue littéraire
et scientifique
bimensuelle

Rédacteur
et Directeur
H. Kazemzadeh

Téléphone
Steinplatz 900[illegible]

ایرانشهر
مجلهٔ علمی وادبی

[illegible]

سال اول || ربیع الاول ۱۳۴۱ || برلین || شماره ۵

1ère année — Berlin, 25 Octobre 1922 — No 5

جنگ با فساد اخلاق

باید ایمان آورد بدینکه یگانه دشمن مملکت ایران ویگانه سبب
پریشانی آن فساد اخلاق است. این باید بر ضد این دشمن خانگی
جنگ وجهاد کرد. باید این خانهٔ بیداد را آتش زد. باید این درخت
بارور خیانت ودنائت را با تیشهٔ علم وتربیت اجتماعی از ریشه در آورد
وباید این لجزار دروغگوئی ودوروئی وپستی فطرت را خشکانید

باید ایمان آورد که اگر محیط حاضر ایران را که با هوای فاسد این
اخلاق متعفّن گشته نتوانیم بکلّی عوض نمائیم هیچ نباشد میتوانیم نژاد
جدید ومعصوم ایران را از سرایت وضرر این محیط نجات بدهیم
باید زمینه‌ای را که روح نژاد پاک وبیگناه ایران تازه وجوان در آن پرورش
خواهد یافت از حرکات وهوای کثیف این اخلاق پاک کرد. باید این
اهریمن بدسرشت را از دور کاشانهٔ ایران نو دور ساخت. باید نو
زادگان پاکنهاد ایران جوان وآزاد را از سرایت این ناخوشی خانمانسوز

بسیار جای تعجب باید دانسته باشند باید مطالب مفیدتر و شیرین‌تر را انتخاب کرد ... مقاله نویس باید مانند یک شاعر و نقاش در درجهٔ اول انتخاب دانشی را استعداد ذهنی خواننده کاملاً ... اندازه ... مسلماً ... مقاله‌های خود را ... ساده ... بنویسند

۲- در مقاله نویسی برای آذرامهر یک نکته را هرگز فراموش نباید کرد و آن این است که باید از وعظ و روضه خوانی به نشان دادن راههای عمل و پیدا کردن وسایل عملی اهمیت باید داد
چنانکه گریه‌های سالیانه روح زنده دلی را در مردم ایران کشته است روضه خوانهای ادبی ایران در حس تجدد و قوهٔ ثبات و امید را در دلهای ایران جوان خفه کرده و میکنند مقاله‌های پر از ناله و یأس و ناله و سوگواری احساسات معنوی و قوهٔ زندگی را می کشند و می خشکانند ولی اغراق‌گوئی و مبالغه و خودستائی و رجز خوانی در همان درجه مضر است

۳- پس از پر کردن موضوع باید پیش از نوشتن زمینهٔ آنرا در ذهن حاضر کرد یعنی مانند نقاش و معمار که گردهٔ نقشه‌ها و طرحهای خود را قبلاً در ذهن خود میکشند و بعد روی کاغذ می آورند مقاله نویس هم باید زمینهٔ فکر و موضوع خود را قبلاً در ذهن خود حاضر نماید و بخود بگوید که فلان فکر را با فلان ترتیب و عبارات و کلمات میخواهم نظم بیاورم این حاضر کردن موضوع در ذهن هر قدر تکرار و دوام بکند همانقدر فکر نویسنده و اسلوب مفیدتر و روشنتر و نوشتن هم همانقدر آسانتر خواهد شد (بقیه دارد)

[illegible] خانگی - واقعاً [illegible]
[illegible] گردن [illegible]
[illegible] پدر حرام کردن
دختران [illegible] عزل حکام و برانداختن اهل ظلم و [illegible]
[illegible] آنها [illegible] فداکاری‌ها [illegible]
[illegible] نتیجه‌ها بوده است

در صورتیکه اگر توجهات و اقبال مردم موافق باشد در هر امر دیگر و اگرچه جنگ بر ضدّ فساد اخلاق باشد که براستی جنگ با نفس خود مان است همان نتیجه را میتوان گرفت باید حرف دوستی آزاد را همیشه در گوش داشته باشیم که گفته است عزم پایداری وسیلهٔ کامیابی است

این وسایل عملی در جنگ با فساد اخلاق که ما ذیلا مینویسیم هر یک شرح مبسوطی لازم دارد که موضوع چند مقاله میتواند بشود ما فقط بطور اختصار و بعنوان یادداشت بذکر آنها میپردازیم .

وسایل عملی جنگ

با فساد اخلاق

۱ – وعظ و تبلیغ

فکر تخمی است که در زمین دماغها پاشیده میشود فکر قوّه ایست که چرخ زندگانی نوع بشر را تا کنون اداره کرده و باز هم خواهد کرد بوسیلهٔ نشر افکار مردم را بنیکوئی و زشتی اخلاق فاسد آگاه

[illegible] اوقاف کرده است آیا جا ندارد که [illegible]
بعد از احیای [illegible]

بنابراین ما وسایل عملی این جنبش را ذکر نموده باید چند امر را یادآوری تمام دردها اعلان نمائیم

اوّل ــ این جنبش با فساد اخلاق و انتظار دست غیبی و ظهور یک قوّهٔ خارجی بوده که باید از [illegible] هم باید بشویم این کشور، فساد در ریشهٔ خود ما [illegible] شده و با آب مردانگی و همت خودمان باید آن را خاموش نمائیم این اهریمن بد نهاد را خودمان در آغوش خود پرورده ایم و بدست خودمان باید [illegible] او خاتمه بدهیم

دوم ــ این جنبش از هیچ قوّهٔ خارجی نباید بترسیم اگر ما جنایت را ترک نکنیم، اگر ریاکاری و عوامفریبی را کنار نگذاریم و اگر از دروغگویی و دنائت و نفاق و چاپلوسی دست نکشیم هیچ دولتی ما را تقویت نخواهد کرد و هیچ حکومتی ما را استقلال نخواهد داد و اگر ما ترک نفاق و تدویر و حیله نکوشیم و خودپرستی و بی‌شرمی را از خود دور نسازیم و پاک رفتار و درستی و صفای را فراموش نکنیم هیچ حکومتی به ما اعتراض نخواهد کرد و این اصلاحات جدید هرگز موجب مداخلهٔ خارجی و لشکر کشی به ضدّ ما نخواهد شد

سوّم ــ این جنبش با فساد اخلاق و با اجرای این پیشنهادهای عملی در اصلاح اخلاق محتاج جلب مستشارهای فرنگی و حقوقدانها و دانشمندان [illegible] شناسها و پرداختن بودجهٔ هنگفت نیست این اصلاحات چیزی است که خود ملت با جزئی رغبت و همّت باید بعمل بیاورد فقط سرمایه‌ای که لازم است همان عزم و پایداری و فداکاری است اقبال عامه و توجه مردم

اما اینها [illegible] های دیگر از ملل ، ادراک را [illegible]
[illegible] از روحانیان و واعظان
ایران [illegible] عالم [illegible] اخلاقی [illegible] مطابق دین و
علمی [illegible] قسمت مهمّی از اخلاق اجتماعی ملت را
بتوانند از فساد نگاهداری بکنند اگر روحانیان ایران همان صفای
قلب و خلوص عقیدت و نیت و همان فداکاری و همت را که داعیان
اسلام در بدایت انتشار دین اسلام داشتند بکار میبردند امروز اهمیت
مقام خود را از دست نداده افراد ملت را در جادّهٔ فضائل اخلاقی هدایت
میتوانستند بکنند با اینکه نفوذ مذاهب در ممالک غربی باندازهٔ نفوذ
اسلام در شرق نیست باز موقع روحانیان فرنگ بهتر و خدمت آنان به
اخلاق این ملل از خدمت روحانیان اسلام بمراتب بیشتر است امروز
باید علما و واعظان و ادبا و فضلای ایران با یک زبان جدیت کنند که مبنی بر
اساس فنی و مطابق با مقتضیات زمان باشد بر اصلاح اخلاق اجتماعی و
به تنویر افکار مردم بکوشند ولی این وعظ و نصیحت و این تبلیغ و دعوت
وقتی مؤثر میتواند بشود که بکار برندگان آنها خود بگفته های خویش
عمل بکنند وگرنه در حرفهای کسی که مثلا کوزهٔ شراب بسر کشیده و
مقالهٔ ذم مسکرات مینویسد و از نشاهٔ زیاد بحال آمده و مردم را بترک
تریاک، دعوت میکند و یا مردم را از ارتکاب رشوه و فسق و تقلب و ظلم نهی
کرده خود دامن آلوده با همهٔ اینها میباشند هرگز اثر و سودی حاصل
نخواهد شد باید ایمان آورد که تعلیم اخلاق خوب فقط با اخلاق خوب
امکان پذیر میتواند بشود

و یکی از اخلاق [illegible] بار [illegible] این داستان باید بدین ارزش [illegible] در شمارهٔ
ایرانشهر هم در تربیت فرزندان خود همکاری [illegible] ایران را تشویق کرد
زیاد داد [illegible] که اخلاق خوب کدامست و اخلاق بد کدام
آموختن مردم را از اخلاق زشت و عادت کردن باخلاق نیک تشویق
و رعایت و تعلیم کرد [illegible] افکار جز با نشر افکار نیک روشن کردن دماغها
بوسیلهٔ قوّهٔ فکری صورت نمیگیرد

اگر ملاحظه کنیم تمام مذاهب دنیا و همهٔ فلسفه ها و طریقها و
هر یک از تجدّدها و انقلابها جز بوسیلهٔ قوای فکری بظهور نرسیده
است هر فکر تازه است بدرجهٔ قوّت و مناسبت خود در یک زمان و
یک زمان محدودی نشو و نما کرده و ریشه دوانیده است پس بوسیلهٔ نشر
افکار نیک جریان نو باخلاق تکامل میتوان داد

نشر افکار در بارهٔ اخلاق چندین راه دارد که مهمترین آنها قوّهٔ
زبانی و قوهٔ قلمی است یعنی بیان [illegible] یعنی نطق و خطابت و شعر و
کتابت است ایرانیان در هر دو از این دو [illegible] استعداد مخصوصی دارند
ولی مثل سایر کارها این دو قوّه را هم بد بکار برده اند تبلیغ و خطابت
جز وعظ و امر بمعروف چیز دیگر نیست ولی واعظان و ناطقان و روضه
خوانهای ایران که نمایندهٔ قوای روحانی ما هستند نتوانسته‌اند این
قوّهٔ تبلیغ و وعظ را در شاهراه سعادت ملّت بکار برند چرا؟ این مسئله
شرح طولانی لازم دارد ولی مختصرا میتوان گفت که اولاً وعظ و تبلیغ را
از مقام بلند روحانی خود پائین آورده وسیلهٔ کسب و آلت معیشت قرار
داده اند ثانیا آنچه را که بمردم میگویند خود عمل نمیکنند و بدینجهت
بی اثر میماند و ثالثا هزار سال است همان حرفها و عبارتهای قالبی و همان

[illegible]

[illegible] بنام حمایت از نظام [illegible] شمرده میشود [illegible]

[illegible] است از روز اول [illegible] در آن [illegible] که این نظام [illegible] اجرا [illegible] و افراد [illegible] داشتند

۳ — انجمنهای علمی و اخلاقی

اگرچه انجمن بازیهای دورهٔ انقلاب ایران اثر بدی در کلمهٔ انجمن باقی گذاشته است با وجود این اگر بعضی انجمنهای علمی و ادبی که غرضی جز تعمیم معارف و تشویق [illegible] فضائل اخلاقی نداشته باشند باساس [illegible] بود میتوانند خدمت بزرگی به اخلاق اجتماعی ملت بکنند

گاهی در جراید ایران خوانده میشود که فلان انجمن یا فلان هیئت معارف و علمی بانی شده و مرامنامهٔ خود را نشر کرده است و حتی گاهی با ذکر اسمها [illegible] داده است ولی پس از مدتی دیگر چیزی از آن تأسیسات شنیده نمیشود از میان میروند و یا چیده میشوند چرا؟ زیرا که اولاً اغلب اوقات تأسیس آنها مبنی بر ارادهٔ مقاصد شخصی از قبیل شهرت و معرفی خود و غیره بوده و ثانیاً نقشه را طوری بزرگ برداشته اند که از عهدهٔ اجرای آن نمیتوانند بر آیند و ناچار مجبور دوچار شدن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر بجای اینهمه رساله ها، دعاها و کتابهای مذهبی و افسانه های دیو و پری که اغلب آنها هم بزبان عربی هر ساله چاپ و در میان ملّتی که زبان مادری آن فارسی است منتشر میشود چندین هزار رسالهٔ اخلاقی و تراجم احوال و کتابهای فنی و عملی و صنعتی بزبان سادهٔ فارسی نشر و میان همهٔ طبقات مردم توزیع میگردید آیا ثواب این و با اجرای این امر خیر بمراتب اوّلی نمیباشد

اگر بجای جزوه های قرآن مجید که در مکتبخانه‌های آخوندها بدست بچه های نابالغ و بقول ملاّها ناپاک میدهند که اوراق آنرا در جیفور پاره کرده بکوچه ها و مزبله ها و زیرپا میاندازند و از خواندن آنهم روز خوب و فلاکت آخوندکه خود هم معنی آیات آنرا نفهمیده است نسخهٔ جز کور کردن چشمهٔ هوش و ذکاوت و فلج نمودن قوهٔ دماغ و ذهن

این مقصود حاصل نمی‌شود مگر آنکه ایران از حیث داشتن معلمین
دانا و با اخلاق مالامال است

در کارخانه‌ها این دختران [illegible] کاشتهای
تعلیم و تربیت را دارند و اگر [illegible] این خارها و گیاههای هرزه
[illegible] نونهالهای معطر [illegible] و چند صباحی سرسبز [illegible] دیده‌های
[illegible] دلهای ما را مسرور نمایند آنها هم بحکم طبیعت مقهور
[illegible] گیاههای هرزه و معاوب [illegible] تحت [illegible] خود [illegible]
و نابود خواهند گردید

ما بارها اظهار کرده‌ایم که هر فرد عالم و باسواد معلّم نمی‌تواند
بشود و هر معلّم را صاحب اخلاق نیکو نمی‌توان شمرد [illegible] مردمان
فاسد و بدجنس می‌بینیم که بهرهٔ کافی از علم دارند ولی در نظر ما این
علم آنها وبال گردن خود و دیگران است اینگونه صاحبان علم حق
حمّال کتب و انبان معلومات چیز دیگر نیستند و ضرر آنها بمراتب
بیشتر از نفع آنها خواهد بود

تا مقام شامخ معلّم در انظار هیئت جامعه شناخته نشود و تا ملت
و دولت قدردانی و حقشناسی کافی در بارهٔ معلّمین نکنند و تا میان معلّم با
اخلاق و بی اخلاق فرق و امتیاز گذاشته نشود و تا روزیکه معلّمین با فضیلت
در حوزهٔ عمل و مسلک خود در اقلیت هستند و تا روزیکه یک اردوی
کافی از معلّمین صاحب اخلاق حسنه تشکیل نشود، هیئت جامعهٔ ایران
از تجربیات و صدمات فساد اخلاق در امان و آسایش نخواهد بود و نژاد
جدید ایران بی اراده و هراسان قدم بمیدان مبارزهٔ زندگی نخواهد گذاشت

[illegible]
[illegible]
[illegible]
... [illegible] هوشیاری داشته باشد [illegible] ایرانی [illegible]
باشد که [illegible] نادان [illegible] بازاری [illegible] و [illegible]

این قبیل اشخاص باید از طرف اشخاصی با ایمان تشویق شوند احتیاج به [illegible] شهرت و نفع شخصی و غرض فردی نداشته باشند و باید منتظر نتایج فوری نباشند بلکه ثبات و استقامت و باز هم استقامت بکار برند و در موقعیکه لغزشها مشاهده شد یک فداکاری مختصر هم کرده آنهارا جالب عده مختصری از مردم خارج تشویق بکنند

۴ — تهیه یک اردوی معلمین با اخلاق

مقدّرات ایران در دست نژاد جدید ایران گذاشته شده که او هم در آغوش مدارس جدید ایران نشو و نما میابد و پرورش و تربیت آن بعهدهٔ معلّمین امروزی سپرده شده است. این معلّمین، امروز هر چه باشند تأثیرات اخلاقی و دماغی خود شانرا در افکار و اعمال نژاد جدید ایران رسم خواهند نمود. از اینرو به اهمّیت تکالیف و سنگینی بار مسئولیّت و عظمت مقام معلّم میتوان پی برد. اسکندر بزرگ همیشه میگفت که معلّم من بیشتر از پدر و مادرم در گردن من حق دارد زیراکه پدر و مادر من چشمهای مرا بجهان فانی باز کرده اند و معلّم من چشمهای معنوی مرا بجهان حقیقت و فضیلت جاودانی گشوده است

[illegible]

امروز هم بعد از [illegible] قرن، علوم طبیعی نیست که حرکات آنرا بوسیلهٔ اسلوب ماشینهای عظیم با دستگاه برای طالبین نشان داد و توسط این ماشینها مردم بیسواد را نیز از تغییرات طبیعت و جریان حوادث عالم و تشعشعات علمی و فنّی بتوان مطلّع گردانید و صاحب معلومات کرد

۶ — مکافات و مجازات اجتماعی

از آنجا که فساد اخلاق یک یا چند سرایت کنندهٔ اجتماعی است باید جلو آنرا گرفت و بدفع آن کوشید چنانکه مجازات و مکافات در طبیعت بچه اثر مخصوص دارد که با تشویق و آفرین و بارک الله بهتر کار میکنند و رفتار و اخلاق خود را تصحیح مینمایند و در حین نافرمانی و تنبلی و بد اخلاقی از تنبیه و خودکاری و سرزنش میترسند همانطور افراد بزرگ هیئت جامعه نیز در زیر تأثیر این دو عامل معنوی میشوند و بهدید جریان اخلاقی خود را عوض میکنند و رو به اصلاح میروند فرد اجتماعی در خصوص حکم بچه را دارا میباشد

مجازات جلو سرایت مرض اجتماعی را میگیرد و مکافات بتقویت مزاج و اعادهٔ صحّت اجتماعی خدمت میکنند مجازات و مکافات دو محوری هستند که چرخ زندگی نوع بشر در روی آنها میگردد و کلمات بیم و امید و بهشت و دوزخ مرادف اینها میباشد

هیچیک از افراد بشر از نفوذ این دو قوّه گریبان خود را بکنار

۵ - تئاترها و سینماها

یکی از مهمترین عامل تربیت ملتها و یکی از اسباب تهذیب اخلاق اجتماعی هر ملت تئاتر است زیرا انسان و قهرمانان واقعی را در آن می‌بیند و مراتب آن واقف شود ... تئاتر ... کرده باشد ... آن را فقط سرگرمی و تماشاخانه ... مذاهب در اخلاق مردم ... می‌شمرند تماشاخانه‌ها و نمایشهای ... زندگانی دیگران ... سینما همان اثر و نتیجه را دارد. اگر این نمایشها و تماشاها چیزهای اخلاقی و علمی و فنی و تاریخی را نشان بدهند در قلوب تماشاچیان احساسات لطیف و نجیب و عالی تولید و تربیت خواهد کرد و اگر برعکس وقایع خونریزی و دزدی و جنایت و شهوترانی و ظلم و امثال آنها را ... نشر و نشان دهند بالطبیعه نتیجه‌های بد و هوسهای نفسانی و اشتهاهای حیوانی و تمایلات شیطانی تولید خواهد کرد

از اینجا باید چنین استنباط کرد که تئاتر و سینما حرام و قدغن باید بشود برعکس باید آنها را در درجهٔ اوّل وسایل تربیت اخلاقی و اجتماعی قرار داد. باید اوّلاً نمایشهائی را نشان داد که مربی اخلاقی و علمی و فنی داشته باشد و ثانیاً دایرهٔ این نمایشها را به شهرهای بزرگ و پایتخت منحصر نباید کرد بلکه شهرهای کوچک و قصبه‌ها نیز شامل شود. باید شرکتهائی تشکیل داد که در زیر مراقبت و نظارت وزارت معارف این کار را بعهده گرفته نمایشهای موقّتی در اغلب شهرها داده و بگذرد پرده‌های سینما و اسبابهای عکس با «پروژکتور» که در ممالک فرنگ در هر انجمن علمی و فنی و در اغلب مدارس برای نشان دادن

[illegible]

[illegible]

حفظ امانتی با طوری که ... حراست شده است که اگر سلب
مردم ... کار را ... بی تفاوت تلقی باشد اینها از اولیاء الله ... و
افراد ... ایمان ... را ... که با همه راحت احساس ندارد و
دست مال مردم دراز کند و بهتان و دزدی ... باشد در این
او باز بخوانیم و دست ... را ببوسیم

هر قدر ما در بارهٔ صاحبان اخلاق حسنه قدردانی و حق شناسی
نشان بدهیم به همان اندازه از عده بد اخلاقان کاسته و بر عده نیکوکاران خواهیم
افزود باید بدین عقیده ایمان بیاوریم که در مملکتی که در میدان
اجتماعی آن بازار تجارت و بخت متفاوت برابری هم پست شده باشد در
آنجا هرگز نهال فضایل اخلاقی سرسبز نخواهد گردید

۷ – حفظ صحت و ورزش بدنی

ممکن است اغلب خوانندگان تعجب بکنند که حفظ صحت
و ورزش چه دخل و تأثیری در حسن اخلاق میتواند داشته باشد
این مسئله بحث مبسوطی لازم دارد که در اینجا شرح مفصل آن داد
همینقدر باید دانست کسیکه صحت کامل ندارد قوای دماغی او نیز ضعیف

[illegible] ناپذیر [illegible] بادبانی [illegible] بردار [illegible]
[illegible] [illegible] دو بود شود است [illegible]
[illegible]

[illegible] مکافات [illegible] را [illegible]
باید دانست [illegible] اعمالات [illegible] و با کیفرهائی که عمل [illegible] همو
اسباب موجبهٔ آنها را پیدا کرده و هر معتقد با عقل را [illegible] باشد به
جازوه یعنی بیک خدای قادر مطلق دعوت مینماید این مجازات و مکافات
را بنامهای مختلف مانند قضا و قدر، مقدرات، خواست خدائی،
سرنوشت، طالع و تصادف مینامند نوع دیگر مجازات و مکافاتی است
که قانون هر مملکت آنرا وضع کرده و مرعی‌الاجرا ساخته است اما
این هم در جلو فساد اخلاق را نمیگیرد و صحت اعمال و حسن اخلاق
مردم را ضمانت نمیکند باید یک وسیلهٔ دیگری را متوسل شد و آن
عبارت از مکافات و مجازات اجتماعی است که هیئت جامعه عهده‌دار
اجرای آن است

بسیاری از مواقع و کیفرهائی هست که قانون در آنجا سکوت کرده
و نمیتواند مجازات و مکافاتی وضع نماید مثلا برای بی‌لیاقتی شخص و
خست و دروغگوئی و دوروئی و دست‌مطربی و غیره اما هیئت جامعه
در خصوص آنها اجرای خود میتواند بنماید وسائلی که هیئت جامعه دارد
عبارت است از تشویق و قدردانی و حقشناسی در بارهٔ صاحبان اخلاق
حسنه و اظهار نفرت و ترک معاشرت با مردمان آلوده بفساد اخلاق
هیئت جامعهٔ ایران باید مشق و عادت نماید که مردمان متملق و دورو
و دروغگو و رشوه خوار و هرزه و بداخلاق را منفور و از مجالس

[illegible]

[illegible]

۸ ـ جلوگیری از مهاجرت بیکاری

[illegible] افراد اسلامی در [illegible] از بیکاری بیشتر [illegible] مهاجرت بیکاران در طبقه جوانان ایرانی [illegible] از همه باعث فساد اخلاق میشود زیرا که در [illegible] و احتیاج شخصی و [illegible] باید از راههای صحیح اقدام [illegible] احساسات [illegible] اخلاق [illegible] اخلاق خود را مسموم خواهند کرد

بسیار از طبقات اهالی ایران عمر خود را با بیکاری و بیعاری میگذرانند و این بیکاری آنها را وادار به ارتکاب کارهای زشت و دزدی و تقلب و خوردن مال دیگران و فریب عوام و عیش از رنج دست دیگران عادت میدهند این طبقه از مردم پولهای اندوختهٔ دیگران را که آنها از خود چیزی ندارند در راه استهلاک و صرف میکنند و با بیعاریها و عادات زشت خود فساد اخلاق را در میان هیئت جامعه سرایت میدهند

باید جوانان را بجانب کار تشویق و ترغیب کرد باید کارهای تازه برای بیکاران پیدا کرد و باید سرمایه‌هائی تاسیس نمود که بیکاران را کار بدهد باید مردمان بیکار و بیعار را از دائرهٔ هیئت جامعه بیرون کرد چنانکه ایرانیان قدیم بیکارها را از شهرها بیرون میکردند زیرا که مرد بیکار را دزد میشمردند و مانند شخص جذام گرفته آفت هیئت جامعه میشمردند

[illegible]

[illegible]

دوم [illegible] از هر حیث [illegible] صحت [illegible] مهمتر آنها ورزش بدنی است که آنهم انواع دارد و باید بدرجهٔ سن و استعداد بدنی و [illegible] هر فرد [illegible]

اولاً باید ورزش بدنی را در همهٔ مدارس ایران اجباری کرد و برای تدریس آن معلمین صاحب اختصاص و با ذوق و جدی تهیه نمود [illegible] انجمنهای ورزش برای [illegible] باشد [illegible] کرد یا اجتماعگاه داخل [illegible] که [illegible] داشته از فواید آن استفاده [illegible] بالاخره [illegible] از طرف وزارت معارف معین شود که بازیچه‌ها و بازیها را که در ایران معمول است خواه برای بچه‌ها و خواه برای بزرگان بدقت تحقیق نموده آنهائیرا که مضر اخلاق و مخالف شرایط صحت است تعیین و بمردم اعلام بکنند و بعضی بازیهای دیگر را که در ممالک فرنگ معمول است با رعایت جنبهٔ اخلاقی و موافقت با آداب ملی ترویج و تعمیم نمایند

باید فهمید که بازی و بازیچه تنها برای بچه‌ها لازم نیست بلکه یکی از حوایج ضروری امروزی و نوعی از ورزش دماغی و بدنی است اگرچه در ایران آنقدر کار نمیکنند که دماغ و بدن را طوری خسته بکنند که محتاج استراحت و تقویت باشد با وجود این تعمیم بعضی بازیهای

[illegible] کرده [illegible] تجلی [illegible] خود بدان [illegible]
[illegible]
[illegible] آن آثار [illegible]
[illegible] ایرانی را [illegible] کرده است

ما ایرانیان هر چیز را که از دیگران کسب کرده و خود بدان افزوده اند نامهای دیگر بر آموخته و در دیگر کردن آنها در میان ملل دیگر خدمت و هنر بزرگی بکار برده‌اند و میتوان گفت که در این خصوص مقام ممتازی را پیدا کرده‌اند

این دو خصلت یعنی استعداد اخذ و تقلید و استعداد نشر و تعلیم از خصایص روح ایرانی است که در هر یک از شئونات اجتماعی آن از روزیکه تاریخ یاد دارد تجلّی کرده و باز هم خواهد کرد چنانکه پس از قبول دین اسلام، ایرانیان در نشر آن باقطار عالم خدمتهای بزرگ کردند و در ترجمه و تعلیم فلسفه یونان و حتّی در وسعت دادن دایرهٔ فلسفهٔ اسلام بسیار کوشیدند و خصوصاً در رشتهٔ فلسفه و حکمت الهی و زبان و ادبیات اسلامی آنقدر تجدّد و ترقی بعمل آورده و روح ایرانیّت بآنها دمیده‌اند که حقّ دارند بدان افتخار بکنند همین تجلّی روح ایرانی است که دانشمند و شرق شناس معروف پروفسور دارمستتر را بدین واداشته که پنجاه سال پیش در بالای کرسی خطابت مدرسهٔ کولژ دو فرانس در پاریس میگفت که اسلام ایرانیان یک اسلام ساسانی یعنی مشبوع از آثار تمدّن ساسانی است

ما این روح تجدّد و تعلیم را در صنایع قدیم ایران نیز مشاهده میکنیم و از این رو روح ایرانی را شایستهٔ تقدیر و پرستش میدانیم

در کتاب مارسل دیولافوا فرانسوی که حفریات شوش را بعمل آورده و آثار عتیقهٔ زیاد از آنجا بپاریس برده است در کتاب نفیس

در [illegible] و [illegible] اعلام [illegible] [illegible] راى
[illegible] آنها اعلان [illegible] در
[illegible]
[illegible] دارد
[illegible] اعلان [illegible] محتاج [illegible] ادارهای مخصوص
[illegible] برای [illegible] احتیاج خود را بتوانند اظهار نمایند و در
مقابل اجرت، حتی با [illegible] کار [illegible] بتوانند [illegible] کار برای اجیر
[illegible] هزارها مردم در هر ماه کار پیدا میکنند

در هرحال [illegible] مشوّقهای [illegible] اخلاقی و [illegible] ترین
رهبرهای اجتماعی است برای یک ملّت

صنایع قدیم ایران

با اینکه از صنایع قدیم ایران که در ضمن انقلابات متوالی
بارها دستخوش تخریبات گردیده و با اینکه پس از قبول دین اسلام
ایرانیان بحفظ کردن و ترقی دادن اینگونه صنایع دیگر همت نگماشته‌اند،
باز وقتیکه تاریخ تمدّنات قدیمه برشتهٔ تحریر میآید ایران نیز با صنایع
قدیم خود مقامی در صفحات آن تاریخ پیدا میکند

برخی از مدققین تمدّنات قدیمه را عقیده این شده که ایرانیان
قدیم در صنایع از قوّهٔ ابداع و ابتکار محروم بوده‌اند و هر چه بعمل
آورده‌اند همه از روی تقلید و استنساخ آثار ملّتهای دیگر بوده است

این مسئله بخودی خود بسیار اهمیّت دارد و تحقیق آن بعهدهٔ
ارباب اختصاص و تتبّع است ولی ما دراینجا دو نکته را یادآور میشویم
و آن این است که اوّلاً ایرانیان هر قدر هم آثار ملّتهای دیگر را اخذ

کرده بود اینها را و یاد میداد . این منابع همان منبع الهامات است که مانی در ایران در دوره که امپراطوری [illegible] مرکز ادیان [illegible]، به [illegible] زمان داد از آن برانگیخته شده بود

نامهٔ یزدگرد دوم

به ترسایان ارمنستان

بقلم آقای پور داود

مقاله ذیل را آقای پور داود که یکی از جوانان فاضل و ادیب و محقق است و مدتی است در برلن ساکن و مشغول تتبعات و تحقیقات درباره تاریخ و ادبیات و مذهب ایران قدیم هستند نوشته اند که علاوه بر اهمیت و لطافت موضوع مطالب را با عبارات ساده و شیرین که بدرجهٔ امکان خالی از کلمات عربی و مواد بیگانه است ادا کرده اند ما با کمال میل این مقاله را درج کرده امیدواریم ایشان با ارسال مقاله‌های دیگر صفحات مجله ایرانشهر را آرایش بدهند

ایرانشهر

۱ — انتشار دین عیسی در ارمنستان

در آغاز شهریاری ساسانیان در همان روزگاریکه آئین زرتشتی پس از چهارصد و هفتاد و شش سال فرمانروائی اشکانیان دوباره جاه و نیروی مبارزت ، از سوی مشرق ایران ، کیش بودا و از سوی مغرب آن دین عیسی با آئین باستان ایرانیان مزدیسنی (۱) همچشمی مینمود

دین عیسی در قرن اوّل میلادی در عراق و از همان سامان کم کم به آسیای خورد « صغیر » روی نمود تا آنکه در زمان نخستین پادشاهان ساسانی این دین نو زاد در آن مرز و بوم پر و بالی گشود و ارمنیان عیسوی

---

(۱) مزدیسنی یعنی پرستندهٔ مزدا که زرتشتی است

[illegible] تمام آثار معماری قدیم ایران [illegible]
[illegible] (1) [illegible]

[illegible]
[illegible] فوق [illegible]
که داشت [illegible] و [illegible] خود را فراموش کرده و کاملا [illegible] تسلط
اقوام بیگانه رفته است . از میان همهٔ این ممالک بزرگ فقط ایران
توانسته بود را از نفوذهای خارجی حفظ کند و آئین خود و جوهر
زبان خود را نگاهدارد و حتّی در مذهب جدید نیز که اورا مجبور
به قبول کرده اند یک شکل خصوصی مخصوص داده است که آن شکل از
ادیان مذهبی که در میان اقوام سامی و تورانی رسمیت یافته بطور
واضح متفاوت است .

مملکت ایران که بحران شدیدی را که تمام عالم متمدن را زیر
و رو کرد ، عبارت از تهاجم اقوام هون و ترک [illegible] بود که توانست
بی آنکه ضربهٔ از آن بدور برسد و در سالهای نخستین قرن هفتم میلادی در
موقعیکه پیغمبر عربی نبوّت خودرا اعلان میکرد تمدن ساسانیان هنوز
آنقدر مترقی و قوی بود که پیغمبر عربی افتخار میکرد که در عهد یک
سلطان عادل یعنی نوشیروان بدنیا آمده است و جانشینان این پیغمبر
طرح معبد های خودرا که برای خدای خود میساختند از روی نقشهٔ
قصر های همین ایرانیان که آنهارا آتش پرست نامیده و بضرب شمشیر بدین
خود درمی آوردند بر میداشتند .

ایران مغلوب شده بود و بحکم قانون طبیعت در زیر تحکم غالب
بسر میبرد ولی با وجود این در همانحال در مملکت های اسلامی ، صنایع
و معماری شرقی را که از زمان انقراض سلطنت های قدیمه بوراثت اخذ

(1) M. Dieulafoy, L'art antique de la Perse.

ارمنیان گرجستان در همانجا [illegible] آئین
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] آئین [illegible]
[illegible] ارمنستان و [illegible]
با وسط قرن پنجم میلادی [illegible] ارمنیان [illegible] را [illegible]
تجدید [illegible] با پادشاهان ساسانی زیر [illegible] و همواره با آن دشمنی [illegible] ورزیدند

یکی از مورّخین ارمنی معتقد است که ساسانیان عیسویان را تعاقب میکردند بواسطهٔ مداخلهٔ آنان بوده است در امور سیاسی و مربوط بودن با دولت روم دشمن ایران چنانکه عیسویان نسطوری که طریقهٔ آنان در نزد مسیحیان روم بدعت و مخالف دین حقیقی بوده است تعاقب نشدند

۲ — کشمکش دینی میان ایرانیان و ارمنیان

مورّخین معروف ارمنی که در قرن پنجم میلادی میزیسته اند و معاصر پادشاهان ساسانی بوده اند داستان کشمکش ایرانیان زرتشتی را با ارمنیان عیسوی در کتابهای خود مفصل نگاشته اند آنچه از مجموع آنها بدست می آید با آنکه طرفداری از ارمنیان کرده اند این است که ارمنیان مسیحی چه در امور سیاسی و چه از تعصّب مذهبی در آن کشمکشها و خونریزیها مقصر بوده اند ستیزهٔ زرتشتیان و عیسویان در دو بار در عهد شاپور دوّم بواسطهٔ مربوط بودن ارمنیان با دولت روم سراسر [illegible] بر انگیختن آنان مشهور داستان است عیسویان در ارمنستان بارها نیایشگاههای زرتشتیان را سوزاندند و آتشکده ها را ویران نمودند، مغها را بکشتند مردم بیگانه کیشان را دنبال نمودند پس از آنکه شاپور

[illegible]

[illegible]

[illegible] سال ۲۵۸ [illegible]
ولی [illegible] را با همه ساز و دهان نابود کردند [illegible] قیصریه(۱) [illegible] گریگور در [illegible] (۲)» [illegible] در آن شهر [illegible] رسید

در زمان بهرام دوّم در سال ۲۸۶ گرگور [illegible] دوّم [illegible] ارمنی که [illegible] لشکریان رُم [illegible] تاج از دست رفته را دوباره بدست آورد و بار دیگر پادشاه ارمنستان در آمد ولی در مدّت چهارده سال برادر وی را دنبال نمود چه دین مسیحی چون آمد آن شهریار بود. از آن پس [illegible] گروهی از ارمنیان در عمل دین پادشاه خویش گرویدند و گروهی دیگر [illegible] ناچار شدند. از کوشش فراوان گرگور دین مسیح در ارمنستان رواج گرفت. در برابر آتشکده‌ها کلیساها برپا شد، [illegible] اوستا را کم کم نسخ [illegible] ارمنیان از ایرانیان دور و [illegible] روم نزدیک شدند.

---

(۱) قیصریه (Caesarea) شهری بود در [illegible] که در [illegible] قدیم آن را [illegible] می‌نوشتند

(۲) Gregor Illuminator

[illegible]

[illegible]

در سال ۱۲۵۰ ... [illegible] ... وطن خود ... [illegible]

اختیار نمود ... [illegible] ... پرداخت تا آنکه خود در سال

۱۸۰۸ جان سپرد ... در کتاب خود ذکر کرده است که ... [illegible]

... [illegible] ... ارمنی ... [illegible]

با در خصوص ... [illegible] ... شود

... [illegible] ...

روزی در آتشکده در آمدم مؤبدی را دیدم ... از آتش ... [illegible] ... دیدم از او پرسیدم ... [illegible] ... در پاسخ گفت من خود در ... آتش سودی ندیدم مگر اینکه نیاکان ما این رویه را برگزیده اند و شاهنشاهان ما را به ... فرمان میدهند و من از هم پرسیدم پرستش آتش را از چه ... آیا آنرا آفریننده میپنداری یا آفریده ... در پاسخ گفت ما آتش را آفریننده نمیدانیم چه ما را از ... فراوان آن آسایش و آسودگی است دستهای ما از رنج ... است ما از ... روی ما از ... آتش ... [illegible]

[illegible] آن اندرزها را پذیرفته ولی [illegible]
الی(۱) [illegible] یونانیان [illegible]
[illegible]
[illegible] یزدگرد اول در بارهٔ عیسویان
[illegible] ایرانی مخصوص روا داشت [illegible] به اسقف [illegible]
[illegible] نام داشت باندازهٔ بود که عیسویان بی‌باک گردیدند و در
[illegible] که یزدگرد برای [illegible] ساسانی اهورامزدا هر روز [illegible]
[illegible] را نهان کردند [illegible] در هنگام [illegible] آواز داد [illegible]
باشد که پادشاه این همه نوازش [illegible] حق روا دارد " عیسویان
خواستند [illegible] آوازهٔ آتش [illegible]
حتی عیسویان به بهانه‌ها [illegible] که پادشاه یزدگرد از آنهاست
و با زودی [illegible] خواهد شد تا همهٔ این [illegible] عیسویان در عهد
وی باندازهٔ سخت شد که گروهی از آنان بخاک روم مهاجرت کردند

مورّخ و نویسندهٔ یونانی تئودورت(۲) که در قرن چهارم معاصر
خود یزدگرد اوّل بود سبب این [illegible] را چنین نگاشته است مهربانی
یزدگرد سبب شد عیسویان باندازهٔ آنها را گستاخ نمود که با آزار زرتشتیان
پرداختند اسقفی آبدس نام آتشکدهٔ پارس را بسوزاند معها یزد
یزدگرد شکایت بردند پادشاه به اسقف فرمانداد که آتشکدهٔ ویران را
دوباره بسازد و گرنه به ویران نمودن همهٔ کلیساهای ایران فرمان خواهد
داد آبدس از فرمان شاه سر پیچید و ناچار یزدگرد به تنبیه پرداخت

(۱) Elische
(۲) Theodoreth

آنگاه زروان آفریننده شد ـ زروان(۱) «زمانه» هزار سال نام پروردگار
یزدان را ستایش کرد و میزد(۲) «قربانی» نثار همی نمود و بدین امید
اگر روزی از من پسری هورمزد نام زاده شود همی بدرود هرآینه آسمان
و زمین را خواهد آفرید. چون زمانه خواهش خویشتن را با اثر بزبان
آورد در زهدان وی دو بچه آرام گرفت. زمانه چون آگاهی یافت
بآنان گفت هر یک از شما دو تن که زودتر روی بجهان آورد کشور
خسروی و پیروزی را بدو خواهم بخشید. فرزند ناپاک که به پلاکی
سرشته شده بود ... نام خود ... و بسوی برون شتافت زمانه
از وی پرسید که کیستی و چه نام داری بچهٔ نوزاد گفت پسر تو هورمزد
زمانه فریاد برآورد که پسر من درخشان و خوشبو است تو تیره و
پلید هستی فرزند ناپاک زاری آغاز نمود مادر زادش بدو بسوخت در
هنگام هزار سال کشور خسروی را بوی ارزانی داشت و گفت تا کنون
من میزد «قربانی» نثار تو نمودم اکنون تو آنرا برای من بجای آور

(۱) زروان و یا زرمان زروان بمعنی وقت و زمان میباشد و در اوستا زروان آمده است و زروان آکرانا بمعنی زمان بی نهایت. اینکه این کلمه از ریشه سامی و یا آریائی است موضوع مقالهٔ جداگانه است.

(۲) میزد در اوستا ... درقسمت یشتها و نیز در یسنا و میزدا آمده است که بمعنی فدا و قربانی میباشد و در سانسکریت ... مراجعه شود بکتاب

Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch و P. Horn, Grundriß der neupersischen Etymologie

میزد در لغت اسدی طوسی بمعنی مجلس مهمانی شراب باشد فرخی گفت
مریخ زور معرکه شاها غلام تو ‏ ‏ چونانکه زهره زور میزد (ی) غلام تو
و ... اندر میزد ناهید داش ‏ ‏ اندر میزد ناهید بارو
کلمهٔ میزد فارسی کنونی نیز از میزدا در آمده است ابو سلک گرگانی گوید
تیره دل زمین بارد همی ‏ ‏ ای ملک فاسی و مژگان درد
میزد خواهی که دل زمین زدی ‏ ‏ ای سکلهی که دید درد مزد

[illegible] آنان را از کی آمده [illegible] سرداران [illegible] موبدان ها
[illegible] خورده است » اشاره کرده [illegible]
است که [illegible] چنین [illegible] بوده » .

« [illegible] خویشی خود [illegible]
[illegible] دادم و [illegible] را [illegible] افکند آنگاه از آن [illegible] »

یعنی از [illegible] که کرده است از [illegible] دانشور
[illegible] و هم [illegible] که در آغاز [illegible] کرسیدند
که به اسطلهٔ اتحاد [illegible] مخالف میان بزرگان ارمنستان
و خراج ندادن [illegible] ها [illegible] را از دین خویش بازدارند و [illegible]
[illegible] ارمنیان را [illegible] ایران [illegible] و از رم دور سازند . چون [illegible]
از [illegible] آنگاه یزدگرد دوم امر داد که موبدان اساسنامهٔ
نویسند و [illegible] شاهنشاه مهرنرسی آن را در ارمنستان منتشر نمود . صورت
این نامه که عنوان مقاله است در کتاب [illegible] درج شده و مورخ دیگر
ارمنی لازار فارپ (۱) [illegible] که در قرن پنجم میلادی میزیسته است با
اندک تفاوتی نامهٔ مذکور را یاد کرده است

۳ ــ صورت نامهٔ یزدگرد دوم

بدانید کسی که در زیر آسمان جای دارد و در آئین مزدیسنی نیست
کر و کور است و فریب دیوها و اهریمن خورده است [illegible] از آنکه

(1) Lazar Pharp

[illegible]

[illegible] همه آنها [illegible] خداوند را مردم بیدار [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن از نور برخاست و [illegible] فراز آسمان
بر آمد آیا سزاوار [illegible] خودتان [illegible] آموزش [illegible] را داوری
کنید [illegible] از مردم [illegible]
خدائی که آفرینندهٔ همهٔ آفریدگان است [illegible] و آزار بخود [illegible]
شما برای شما [illegible] است این چنین سخنان [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است و آب و گیاه و جانور و ... از آفریدهٔ ... است وجود
... و چهار ... آفریده
... است و آنچه از روشنی ... باشد
آمیخته است

چنانکه میگویند خداوند مرگ بیافرید و نیک و بد هردو
از ... یزدان است ... یهودیان که میگویند خداوند ... از
آنکه میوه شجر از درختی خورده شد و از برای باد فراه «بخارات»
مرگ را آفرید و مردم را دچار آن ساخت هرگز چنین زشتی مردی
مردی نکرد از خداوندی چگونه سزاوار است گویندهٔ این سخنان
کور کور است و فریب دیو واهرمن خورده است

و نیز یهودیان افسانهٔ دیگری میگویند که خداوند از زنی زائیده
شده است بنام مریم و شوهر وی یوسف نام داشته است کسانیکه چنین
مردی گرویده اند بسیار فریب خورده اند، اگر کشور زمینها این گونه
افسانها افتادند و فریفته شده اند ... رسای ما آگاهی ندارند خود زبان
آن خواهند رسید شما را چه پیش آمد که پیرو آنان گشتید هردیی

با حسن رفتار و اخلاق خود از ابتدا جلب محبت و ستایش هموطنان خود را جلب کرده در مدت پنج سال یکی از اعیان بلاد اوالی و وکیل شمالی مای، و بعد رئیس آن شهر انتخاب شد. برای استقلال و آزادی امریکا مجاهدتها کرده و ده سال نمایندهٔ سیاسی امریکا بوده در تمام اروپا



بنیامین فرانکلن حکیم و فیلسوف امریکائی (۱۷ ـ ۱۱۲۹)

اما بیشتر اشتهار و افتخار فرانکلن با آثار فلسفی و تألیفات اخلاقی او بعمل آمده است

فرانکلن با یک اسلوب ساده و دلچسب مأنوس و بسیار ملیحی معروف در نوشته‌های خود بکار میبرد. از سال ۱۷۳۲ سالنامهٔ نشر میکرد که در آن انواع نصایح و حکمیات و ضرب امثال را با یک زبان ساده و عوام فهم درج مینمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرانکلین

و فضیلتهای بزرگ زندهٔ او

بنیامین فرانکلین یکی از دانشمندان و حکمای آمریکا بوده است، که با فضائل اخلاقی خود در میان مردم معروف و مورد حرمت مخصوص بود. فرانکلین در سال ۱۷۰۶ میلادی در شهر بوستون در آمریکا تولد و در سال ۱۷۹۰ وفات یافته است

این فیلسوف معلمه ایام جوانی خودرا با فقر و تنگدستی گذرانیده و با فلاکت دست بگریبان بوده است طوری که مدتی در یک فابریک شاگردی کرده و سالیان دراز هم در یک چاپخانه حروفچینی نموده است ولی با استفاده از [illegible] خود و کسب علم و معرفت، آنی غفلت نورزیده و از برکت غیرت و کوشش و بردباری و پایداری خود خویشتن را بمقام بلند فضائل اخلاقی رسانیده است

فرانکلین در دورهٔ زندگانی جز خود مربّی و متکفّل امر معاش نداشت، سعی مجاهدی او ضامن معاش و صبر و ثبات و غیرت و فضائل او یگانه مشوّق او بوده است. تزکیهٔ نفس، تصحیح اخلاق، معاونت همجنس، کسب فضل و کمال و تواضع [illegible] خصائلی بود که فرانکلین تا دم واپسین زندگی همراه داشت

اینطور دیده در سایر قسمتها یکی از این مسائل بر او افتاد آنوقت آن عبارت را منسوخ کرده بدینقرار که [illegible] دنیا [illegible] جدول نگاه کرده قسمت [illegible] آن [illegible] را [illegible] و منکشف [illegible] باشد [illegible] را در تمام اشکال [illegible] [illegible] اینطور [illegible] عادات [illegible] در [illegible] هر [illegible] را [illegible] آن مسائل را باید بکار [illegible] عادت کرد و ملکهٔ حاصل [illegible] این [illegible] مسائل که فرانکلن انتخاب کرده بود بقرار ذیل است.

۱ ـ اعتدال ـ ۲ ـ سکوت ـ ۳ ـ انتظام ـ ۴ ـ [illegible] ـ ۵ ـ قناعت ۶ ـ سعی ـ ۷ ـ صداقت ـ ۸ ـ عدالت ـ ۹ ـ اعتدال ۱۰ ـ نظافت ۱۱ ـ استراحت وجدان ۱۲ ـ تواضع ـ ۱۳ ـ عفت

روان پاک سعدی

سرلوحه [illegible] جوابی است که از طرف یکی از ایرانیان مقیم برلین در جواب غزل شیخ مصلح الدین سعدی که مطلعش «ایکه گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست» [illegible] ساخته شده و ما بدون اینکه فکر و ملاحظات خود ما را در آن باب اظهار بداریم عین آن را ذیلا درج و در این دورهٔ هرج و مرج ادبی ایران انظار ادبای ماهر را باین شعر مختصر جلب مینمائیم. ایرانشهر

ایکه گفتی هیچ دولت چون وصال یار نیست،
تا امید وصل چون دارد که دولت یار نیست،

تا مستوری آخرم بیرامن هستی درد
باش نکته‌ای که این پیمانه پر سرشار نیست،

این [illegible] تقویم [illegible] [illegible] [illegible] ... [illegible] است

ناشر [illegible] هر سال [illegible] و از [illegible] انتشار [illegible] داخل

[illegible] [illegible] تا سال ۱۸۵۷ یک اطلاعات [illegible]

[illegible] داراى امثال و ضرب المثلهاى معروف [illegible]

[illegible] و مورد توجه عموم اتفاد

در بارهٔ این تقویم و این نطق سودمند چنین مینویسند که «این مقالات از طرف مردم بطور وسیع و بحدی فوق العاده شایع شد اگر جرائد عمومی آنرا اقتباس و درج کردند و در انگلستان آنرا با خطهای درشت در لوحهها نوشته بدیوار الصاق نمودند و در فرانسه دوبار ترجمه کرده شد هزارها نسخه منتشر شد مخصوصاً کشیشها خریده بدهات بین زارعان توزیع کردند»

روح این نطق عبارت از دادن قاعده و قانون [illegible] صرفه جوئی و بکاری و ثمرهٔ قناعت و فایدهٔ فعالیت بود. این نطق را مرد یکه کار و تنبل در میان حماقتی که برای حرّاج در یک [illegible] جمع شده بودند ایراد کرده است این نطق را بهمهٔ زبانهای اروپائی در زیر عنوان «راه رفاه» ترجمه کرده اند

آلت دیگر «سر صاعقه» نیز اختراع کردهٔ همین فرانکلین است ولی چیزیکه نام او را زندهٔ جاودان کرده همانا فضایل اخلاقی اوست

فرانکلین از میان فضایل اخلاقی سیزده خصلت برگزیده و با ترتیب و عادت مخصوص آنهارا در وجود خود بدرجهٔ کمال رسانیده بود چنانکه دوری ترتیب داده بود که در آن این سیزده فضایل را در یک جدول مینوشت و این جدول را تقسیم بهفته و روز و ماه کرده بود

Iranschahr
Revue littéraire et scientifique bimensuelle
—
Rédacteur et Directeur
H. Kazemzadeh
—
Téléphone Steinplatz 3906

ایرانشهر
مجلهٔ مصور علمی ادبی

سال اول || برلین ... ربیع الآخر ۱۳۴۱ || شماره ۱

1ère année — Berlin, ?1 Novembre 192? — No 6

نسخه‌های شمارهٔ دوم جلد اول تمام شده است از خوانندگان محترم و از وکلای خود تمنا داریم که اعلام نمایند که هر کس از این شماره زیادی دارند به اداره پس بفرستند از ... اشتراک ... و نسخه‌ها را پس فرستاده‌اند خواهشمندیم که شمارهٔ دوم را به قیمت ابتیاع برای ما بفرستند.

داستان خم نشستن افلاطون

بعضی افسانه‌ها و حقایق تاریخی وقتی که از یک ملت به ملت دیگر انتقال می‌یابد اغلب اوقات شکل و موضوع خود را ... گاهی به اندازه‌ای ... که انسان ... و اصل این افسانه‌ها را ... حکایت ... برای نمونه افسانهٔ خم نشستن افلاطون را در اینجا نقل می‌کنیم

۱- افلاطون خم نشین شود

افلاطون یکی از بزرگترین فیلسوفان یونان قدیم و یکی از شاگردان سقراط حکیم بود که ملت یونان همیشه بوجود آن افتخار میتوانند بکنند. افلاطون در سال ۴۲۷ قبل از میلاد بوده و در سال ۳۴۷ وفات یافته است.

در اینجا ما ترجمهٔ حال این فیلسوف و شرح عقاید فلسفی او نمیخواهیم

[illegible] ماه [illegible] او

[illegible] را [illegible]

[illegible] جهان خراب آلوده

مانند عمر است ایام تحت ما [illegible]

با [illegible] دارم داد موی به

[illegible] ناله [illegible] که او را [illegible] دانسته[1]،

باد و [illegible] زندگانی رحمت خیال دارم همچو

از [illegible] آرزو [illegible] با مرادی یار دانسته ،

خار [illegible] مالی در وطن باشد مرا

راحت و [illegible] برای [illegible] تو را هموار باشد ،

یاد آذربایجان آذر شام میرسد

من [illegible] از [illegible] گلزار باشد ،

زیر بار غم [illegible] زنده ام

زندگی را ورنه [illegible] اینقدر مقدار نیست

---

(۱) اشاره [illegible] ملا محمد [illegible] است
[illegible] اول طرف [illegible]

[illegible] سری [illegible]
[illegible] درس [illegible]
[illegible] درس ادب دادن گوش و معارف
اساس [illegible] در عهد دیوژن
بود [illegible] ساختن [illegible] و با [illegible] آزادی کامل را
[illegible] عادات و رسوم [illegible] رها ساختن اساس حکمت
[illegible] قاعده [illegible] بود [illegible]
[illegible] آداب [illegible] خود [illegible] با آزادی کامل [illegible]
راهزنان و [illegible] خود [illegible] و [illegible] خطبا
المان و [illegible]
و [illegible] را در حرف زدن [illegible] و با حرفهای [illegible] هم [illegible] و هم دیگران را
گول میزدند

دیوژن چون بی نیازی را یک کار خدائی میدانست ساده ترین طرز زندگانی را برای خود برگزیده بود جز یک بالاپوش و یک آبخوری سفالین و یک چوبدستی و یک انبان نان هیچ چیز دیگر از متاع دنیا همراه نداشت هر جا شب فرا میرسید آنجا میخوابید و هر چه بدست میاورد آنرا میخورد ولی اقامتگاه دائمی او یک خم و یارغار او یک سگ بود چنانکه در عکس دیده میشود

دیوژن متانت و استقامت غریبی داشت روزی نزد آنتیستن فیلسوف یونانی آمده اجازهٔ دخول بمجلس درس خواست آنتیستن او را رد کرد ولی او برنگشت آنتیستن برآشفته چوب گره دار خود را برداشته گفت اگر دور نروی با این چوب سرترا میشکنم دیوژن خندید

زیرا در این مقاله میخواهیم فقط دربارهٔ او اشاره [illegible] افلاطون [illegible] نظر بیاوریم

در مقاله، شرق‌شناس در ایران چنین معروف شده است که افلاطون در خم نشسته و در آن زندگی میکرد مثاله حافظ و شاعران ایران اشاره کرده‌اند [illegible]

در افلاطون خم‌نشین نبوده است [illegible] بوده از
حتی در میان عوام میگویند که چون افلاطون در آخر عمر خودرا در خم انداخت و [illegible] از آن رو اورا خم‌نشین نامیدند

حقیقت این افسانه این است که این خم‌نشین افلاطون نبوده بلکه یک فیلسوف دیگر یونانی دیوژن نام بود چنانکه صورت صفحهٔ ۱۲۰ آنرا نشان میدهد [illegible] باید با نام این دیوژن که بود و بعد [illegible] این افسانه را بنام افلاطون تحقیق خواهیم کرد

۲ ـ دیوژن خم‌نشین

دیوژن در سال ۴۱۲ قبل از میلاد در شهر سینوپ در ساحل دریای سیاه بزاد و در سال ۳۲۴ قبل از میلاد در شهر کورنت وفات کرده است.

دیوژن از حیث اخلاق و طبیعت و طرز زندگانی از مردمان عجیب و خارق‌العاده و ممتاز و در عصر خود منحصر بفرد بود. افلاطون او را سقراط دیوانه مینامید بسکه کارهای خارق طبیعت و خارج از عادت از او سرمیزد مردم او را دیوانه می گفتند ولی با این دیوانگی او را دوست میداشتند و فیلسوفش میشمردند و پس از مردن مجسمه‌ها برایش ساختند

[illegible]

[illegible] را [illegible] از آدمیان ... صحیح میداد و [illegible]
[illegible] (۱)، [illegible] از [illegible] میکرد [illegible] آمده [illegible]
[illegible] اند [illegible] نمیشوند [illegible] دوستداران و [illegible]
خواهان خود [illegible] خواهان خود [illegible]
[illegible] باشند

[illegible] کرده بود [illegible] اورا عزیز میداشتند دوستان وی
[illegible] مقبره ای [illegible] و مجسمّه ای بصورت سگ از مرمر
[illegible] بالای قبر نصب کردند

۳ ـ سیاست اثبات دادن جسم لطیفی به افلاطون

پس از اینکه این سیاست را [illegible] محو نکنیم باید در بارهٔ علم روح
عوام چند کلمه بنویسیم

دماغ و ذهن عوام یا تودهٔ مثل مانند یک کارخانه است که در آنجا

(۱) [illegible] در [illegible] و [illegible] مقدّس بوده است وحتی در زمان وفات کسی [illegible] از بیرون شدن روح از بدن مرده را در اطاق [illegible] نگاهداشته و یک سگ داخل اطاق میکردند [illegible] او آمده دور مرده میگردید [illegible] ارواح خبیثه از مرده دور میشدند [illegible] این رسم را [illegible] استاد معظم [illegible] اوستا [illegible] از موجوداتیکه اوّلین [illegible] دلیل شده [illegible] در [illegible] بوده و حالا [illegible] و داخل شده اند

[illegible] آیا گمان داری که فیلسوف یونانی [illegible] را [illegible] و [illegible]
این سرزمین و آن حدود را از مردم [illegible] آیا
در مقابل این همه تجربت [illegible] از [illegible]
خود قبول کرد

روزی دیوژن میخواست به آتن سفر نماید در میان دریا او را
دزدان دریا گرفتار کردند و مانند غلام بفروش رسانیدند یکی از اهالی کورنت
اکسنیادس نام او را خرید و در کمال احترام آموزگار بچه‌های خود
قرار داد. اسکندر بزرگ پس از تسخیر کورنت دیوژن را در آنجا ملاقات
کرد و باوی صحبت نمود و چنانکه معروف است بر حال او غبطه خورد و گفت
«اگر من اسکندر نبودم همانا میخواستم که دیوژن بوده باشم»

Alexander u. Diogenes.

اسکندر بزرگ و گفتگوی او با فیلسوف یونانی دیوژن حکیم کلبی

دانسته‌اند بیشتر آنها را ... قرار داده است را ترجمه نموده‌اند،
بلکه ... ... که دماغ ... اورا
... است.

... ... تعبیری را از معلوم و با یادش
... معلوم ... که تاریخ قدیم ایران را از افسانه‌ها و
از ... ... مانند ... داستان اساطیری، و پهلوانان ...
... های پادشاهان و ... تاریخی را گرفته است ... و امروز هم
اگر دقت نماییم اثبات این قاعدهٔ طبیعی را در بچه‌ها و عوام پیدا میکنیم
مثلا بچه وقتی که یک حیوانی عجیب می‌بیند که تا حال ندیده فوری او را
یکی از حیوانهای معلوم می‌پندارد و نام آنرا به او میدهد و همچنین
در بارهٔ مردم و سایر چیزها و در یاد گرفتن زبان خارجی در اکثر بعضی
کلمه‌ها را نسبت بیک کلمهٔ معلوم زبان مادری خود بکند آنرا زودتر و
آسانتر یاد گیرد و طبیعت هم بجا این کار را میکند این یک قانون طبیعی
است که در اینها نیز صاحبان هوش و ذکاوت نیز از آن بی نیاز نیستند چنانکه
بسیاری از ایرانیان که بفرنگ میآیند برای یاد گرفتن طرز تلفظ کلمه‌های
خارجی بی اختیار آنهارا نسبت بیک کلمهٔ زبان خود میمانند چنانکه
معروفست یک ایرانی در پاریس نام فرانسوی اتین دوله (۱) را اتیان
الدوله خوانده بود و یکی دیگر ستاره ... را ... میکند و شاید
پارک لندن را حیات بارک مینامید و یکی دیگر عبارت آلمانی «آف ویدرزهن»
را که یعنی خدا حافظ است عبارت ترکی «عمو اندرسن» تصور میکرد
پس از این مقدمه که چگونگی سر افسانه‌ها و تبدیل حقایق را به

(۱) Etienne Dolet

[illegible] مواد زیان‌بار خود را عوض میکنند و بصورت [illegible] دارند
و خیال و قضایای عوام مانند بلاء دوا سازی است که امراض
را با شیم آمیخته بشکل جدید بعمل میآورد و [illegible] روز بروز
[illegible] موضوع است و [illegible] که [illegible] الی
عوام سپرده شود این از مبانی [illegible] و حتی موضوع
هم [illegible] خرافات داده از آنها یک [illegible] یک مثال تازه
خواهند آورد که در ظاهر هیچ [illegible] و [illegible] اجراء او
نخواهند داشت [illegible] از تشکیل [illegible] طولانی [illegible] اعمال [illegible] و
[illegible] است که [illegible] هرگز نمیتواند در [illegible] اساس
آلایش خود پایدار بماند و ناچار [illegible] از خود [illegible] در زیر
عوام آلوده با هزاران اوهام و خرافات و افسانه‌ها شده روابط
با اساس و ریشهٔ خود از دست میدهد

اوهام و خیالها بشر از حقایق ثابت علمی و قواعد ط[illegible]
دماغ عوام از [illegible] و آنرا بیجان میآورد چنانکه عوام
میگویند که خبرهای است و قطعی در یک معنی موهوم و یک
خیالی بدهد اوهام غذای دماغ عوام است

عوام که از حیث تکامل قوای دماغی حالت بچهٔ نابالغ ر[illegible]
همیشه از محسوسات بمعقولات پی میبرد و از معلوم به مجهول را
مانند بعبارت دیگر هر مجهولی را در مقابله با معلوم کرده یک
آن معلوم را بدان میدهد چنانکه نوع بشر پیش از اینکه بوجود
قادر معنوی یکتا قائل بشود قرنها قوای محسوس طبیعت را ما[illegible]
وستاره و خورشید و دریا و کوه وغیره پرستش کرده و با [illegible]

[illegible] دانست از زنان، [illegible] آن را تمام [illegible] [illegible] از اشیاء [illegible] [illegible] عمر [illegible] [illegible] از [illegible] و معلوم شد که اصل این [illegible] [illegible] آمده و [illegible]

[illegible] از ختم این مقاله بی فایده نیست که بعضی حکایات منسوب به دیوژن را نیز در اینجا ذکر نمائیم

چند حکایت که از دیوژن نقل میکنند

روزی دیوژن هنگام درس افلاطون رفته در گوشه ای ایستاد و گوش میداد افلاطون برای شاگردان خود انسان را تعریف میکرد و میگفت انسان حیوانی است بی مو که روی دو پا راه میرود دیوژن بخانه برگشته خروسی را پر و بال برکند و فردا زیر قبای خود پنهان کرده بمجلس درس افلاطون آورد و میان شاگردان انداخته گفت ای دوستان این آن انسان که دیروز معلم شما تعریف کرد همین است بنگرید

* * *

روزی دیوژن از دم باغ افلاطون میگذشت درخت انجیری دید پر از میوه در زده خدمتکار را گفت از آن انجیرها دو تا برای من بیاور خدمتکار نیز قصه تفصیل را به افلاطون نقل کرد افلاطون امر داد تا یک سبد پر از انجیر کرده به دیوژن بدهد وقتیکه دیوژن سبد

[illegible] را [illegible] داستان داد [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] گردید و [illegible]
[illegible] ایران ماند [illegible] اهالی اهواز [illegible] افسانه‌ها
و اساطیر [illegible] و طبیعی است که
[illegible] قصه‌ها و حکایات امروزی نیز در
زبان مردم جاری بود [illegible] از همان [illegible] قصه‌ها در
[illegible] که از آنجا [illegible] هم این افسانه است [illegible] دیوژن
[illegible] باقی مانده بود این افسانه را نسبت
به افلاطون دادند که هم [illegible] دیوژن و هم در تمام شرق به مناسبت اشتهار
فلسفهٔ خود معروف شده بود

اگر قصه‌ها و روایات ایران کنجکاوی شود بسیاری از داستانها و
اساطیر و خرافات و عقاید یونانی و یهودی و حتی بسیاری از وقایع و
حقایق تاریخی تمثیلها و رمزهای دیگر گون یعنی در اساس عقاید مذهب
جدید و موافق احساسات ملی و تمایلات روحی ایرانی پیدا خواهد شد
امثال تاریخی و مذهبی در ادبیات بسیار و نامهای [illegible] نقش رستم
و تخت مادر سلیمان که به مقبره‌ها و قبرهای پادشاهان هخامنشی در دست
مردمان داده اند از این قبیل است [illegible] همچنین [illegible] های [illegible] را
مردم عوام آنجا نسبت در زمان [illegible] که یادگار لفظ [illegible] است
[illegible] آن [illegible] ها از طرف [illegible] ساخته شده است [illegible] در نزدیکی

[illegible]

[illegible] که آواز [illegible] خواهم این که حکایت [illegible] [illegible] را [illegible] و آخر در [illegible] [illegible] [illegible] دیوژن است در آنجا [illegible] اسکندر را [illegible] [illegible] اسکندر را [illegible]

هرچند که دردی [illegible]   آخر [illegible]

در جوابش جواب داد

دو بندهٔ من که [illegible] آرند [illegible]

[illegible] [illegible] چون بندهٔ [illegible] بو

* *

روزی دیوژن در کوچه پارهٔ نانی در دست گرفته میخورد یکی از دوستانش رسیدند گفت دوست من مگر نمیدانی که در کوچه خوردن زشت است از را پنهان [illegible] در خانه بخور دیوژن گفت فقط مال دزدی را پنهان میکنند و پنهان میخورند بخدا که من این نان را [illegible] مال خودم است و چرا باید پنهانی بخورم

* *

دیوژن که اغلب عمرش را در ساحت گذرانده بود همواره یک

از ادبا گفت رو و ... ادبی نوشتم مانند است خرد ... با ... را
... از دانش ... سؤال میکنند از هر کار جواب ... می
از بن دستها ... تا ... خواهم ... بیا آوردی آید ... ...
... داشتند ... او ...

*

روزی چراغی به دست گرفته در شهر میگشت مردم از سبب
آمد و گفتی دیوانه شده، در روز روشن چراغ جوئی؟ دیوژن در
جواب گفت آدم میجویم. این گمان مضمون است که بعضی از شعرای
ایران نظم کرده و گفته است

دی شیخ با چراغ همی گشت دور شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

* * *

روزی دیوژن در کوچه راه میرفت یکی از همو طنانش رسیده چوبی
به پشت وی زد و در رفت. دیوژن شکایت پیش قاضی برد و قاضی امر داد
تا آن مرد یک درهم جزای نقدی به دیوژن بپردازد. فردای آن روز
دیوژن چوبی بر آورده در یک میدان که مردم جمع شده بودند همان
شخص را پیدا کرده یک چوب محکم با تمام قوت بسر وی زد و فوری
سه درهم پیشش انداخته گفت برادر بخود زحمت داده پیش قاضی مرو
این سه درهم جزای نقدی من است

* * *

روزی اسکندر در خرابه‌ای دیوژن را زیارت کرد و پس از گفتگوی
زیاد و گفت از من چیزی بخواه. دیوژن گفت امر کن تا این پشه‌ها

[illegible] آرزوهای [illegible] معابد [illegible]

[illegible] ... کردن

[illegible] ماه‌های [illegible]

[illegible] که آن [illegible] ماه‌های [illegible]

[illegible] اخطار داده است برای ما طاهر و روشن می‌شمارند

[illegible] عادتها [illegible] اسم [illegible] بوده و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد حرام [illegible] بخصوص [illegible] که معنی مذهبی و حکمت اصلی

آن عادات از میان رفته و فراموش شده باشد مثلاً عادتی که می‌توان

[illegible] در همهٔ ملتهای دنیا یافت می‌شود و عبارت از این است که

هر سال در [illegible] معین در فصل بهار یا در تابستان و یا در زمستان

آتشهای بزرگ روشن می‌کنند [illegible]

این عادت و اعتقاد پس از [illegible] همهٔ مذهب‌های دنیا در [illegible]

[illegible] است که مردم تصور می‌کردند که آتش هوا را از دیو و غول

و ارواح خبیثه پاک می‌کند و آنها را می‌گریزاند

و افسانه‌ها و عادات و اوهام در نزد عوام همیشه حکم و نمود مذهب را پیدا می‌کنند
این [illegible] های فرهنگی را علاوه بر علم اساطیر یا علم افسانه‌شناسی و یا علم
[illegible] عادات [illegible] می‌توان [illegible] کرد

در باب کلمهٔ اساطیر صاحب منتهی الارب چنین می‌نویسد:
«اساطیر سخنهای پریشان و بیهوده‌ها و افسانه‌ها و واحد آن اسطار است و اسطیر
بکسر هردو و اُسطور بالضم و [illegible] هردو»
بعقیدهٔ ما این کلمه معرب از کلمهٔ قدیم یونانی اسطور Istor میباشد که معنی
آن یاد گرفتن بوسیلهٔ کنجکاوی و بالنتیجه معنی تاریخشناسی است و از همین کلمه کلمات
استوریا یونانی جدید و Story و History انگلیسی جدید و Historia لاتینی
و Estoire فرانسهٔ قدیم و Histoire فرانسهٔ جدید که همه اینها معنی حکایات و روایات
و تاریخ را [illegible] مشتق شده اند ایرانشهر

بمالها بخود همراه داشت که در بین احتمالی در آن‌ها محصور بودی
از آن از جوانی - بالاخره دسته رابی را دیدند که با آمدن آن از جری
دادند و مسدود ... بمالها خود ...
بود دیوان ... علل ... ای که ... سال این
شمالها را بخود همراه رداشتی و هیچ‌وقتی که آنرا در ... دست هم
هاموار ... محوری

علم اساطیر (۱)

بقلم استاد و فاضل شهیر دانشمند پروفسور آرتور کریستنسن دانمارکی

استاد محترم پروفسور کریستنسن یکی از فضلای ایرانشناس اروپاست که در سال ۱۸۷۵ متولد و در دارالفنون شهر کوپنهاگ پایتخت دانمارک زبانهای شرقی را و بعدها در مدرسهٔ السنهٔ شرقی پاریس زبانهای ایرانی را مخصوصاً تحصیل کرده و ایران و افغانستان را زیارت و در سال ۱۹۱۴ سیاحتی بایران و ترکستان نموده است از سال ۱۹۱۹ در دارالفنون کوپنهاگ معلم السنه و ادبیات ایرانی معین شده‌اند استاد محترم فارسی را بهتر از بسیاری از هموطنان ما میدانند و میدانند چنانکه همین مقاله بقلم خود ایشان است و علاوه بر تاریخ و ادبیات در علم اساطیر و تحقیق قصه‌ها و افسانه‌ها و علم احوال روح عوام و ملل ترکار کرده و بدین علوم ذوق مخصوص دارند تألیفات استاد محترم را در آخر همین مقاله بطور اجمال ذکر خواهیم کرد

ایرانشهر

از علومیکه در این قرن اخیر در فرنگستان نشو و نما یافته یکی هم علم اساطیر و بعبارت دیگر علم امثال افسانه‌ها در میان عوام است

---

(۱) استاد محترم عنوان مقاله را «علم امثال عوام» نوشته و آنرا مقابل کلمهٔ انگلیسی Folklor و کلمهٔ آلمانی Volkskunde و تعبیر فرانسوی Traditions populaires گرفته بودند بنظر ما تعبیر «علم اساطیر» مناسبتر آمد گرچه از کلمهٔ اساطیر باندرجه بوی دین و مذهب شنیده میشود ولی اگر درست دقت بکنیم اساساً خرافات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام ملل ... قصه‌های ... که دیرینه ... سالی دارند از این قصه‌ها ... زمان ... مردم ... مانده است حتی آدمی باید کرد تا ... آثار ... قدیم مردم را ... در این قصه‌ها پیدا نمود ... کردن این قصه‌ها را تجزیه کرده و ... مقایسه ... شکل ... آنها در ... اقوام مختلف ... عمومی این علم را تعیین کرد

فضلای و دانشمندان برای جمع کردن قصه‌های افسانه آمیز بسیار کار کرده‌اند و مخصوصا در فرانسه و ... تا کنون تقریبا تمام این افسانه‌ها که در زبان دهقانها هنوز روان و زنده است جمع آوری شده در این کار باید ... نظر داشت زیرا که امروز ... مایل شده‌اند روزنامه‌ها و کتابهای دانش آموز ... روزنامه‌هاست و قصه‌های قدیم در فراموش شدن است و وقتیکه این عده قلیل از پیرمردها و پیرزنها که هنوز آن قصه‌ها را میشناسند وفات یکنند ناچار آن قصه‌ها نیز با آنها خواهند مرد

در ایران بی شک تا امروز بسیار قصه‌های افسانه آمیز رواج دارد و پراکنده شده است ولی تا حال خیلی کم از آنها در رشتهٔ تحریر در آمده و برای دوستداران علم اساطیر این مقدار بسیار کم است ... کتاب ...

خوان ... که آنها را ... میخوانند و کنار آن ... روضه خوانهای ایران ... و ... خوانی است ... برای ... هیئت و ... دارند و در وفات ... مردمان بزرگ و ... معمول آنها را دعوت ... میکنند و آنها همراه ... خوانان ... و در خانهٔ ... میخوانند ایرانشهر



سر قشنگ مجسمهٔ مشهور آدونیس کرستین دانمارکی

همچنین اگر مراسم عزاداری ماه محرّم را که در میان ایرانیان تا کنون پایدار مانده است بدقت بنگریم معلوم میگردد که اصل بعضی از رسوم آن در مراسم عید آدونیس (۱) که میان اهل شام و عراق و

---

(۱) آدونیس در اساطیر یونانی مرد زیبائی بوده و افسانهٔ مفصّلی دارد در نزد یونانیان گویا جوان ... و ... بسیاری از خدایان بر او رشک میبردند ام اوسالی کمار ... و ... ۲ ... این عزاداری را در اسکندریه ... نکود و حلال ام عمل ساورد ... که پس از گذشتن ... تمثال ادونیس را در یک صندوق سر گشادهٔ ... گذاشته و زنها با موهای پریشان و پراکنده و صداهای بلند گرد اطراف او براه روان و نوحه های ماتم میخواندند و این مراسم آن تمثال را بدریا ... « ترجمه از قاموس محیط آلمانی

جالب دقت است که امروز هم در مصر در مراسم عزاداری دستهٔ از زنهای وجه

[illegible] (۱) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] «[illegible]» (٤) [illegible]

[illegible] به درجات زندگی [illegible] ترقی کرده و بتدریج زندگی در قبیله [illegible] بوده اند در آن عصر هر قبیله عموماً نسل خود را بیک حیوان مخصوص منسوب دانسته مثلاً بگرگ و مار وغیره نسبت میدادند و آن شخص حیوان را آن قبیله مقدّس شمرده میشد (۵)

باینها قصّه های او [illegible] آمیزش و طریق از یک ملّت بیک ملّت دیگر انتقال [illegible] یا از راه نوشتن یعنی از یک زبان بدیگر زبان ترجمه شده مثل کتاب پانچاتانترا را (٦) که در عهد ساسانیان بعنوان کلیله و دمنه «کلیله و دمنه» بزبان پهلوی ترجمه شد و از پهلوی بزبانهای عربی (۷) و سریانی و از آنها بهمهٔ زبانهای فرنگی ترجمه شده است و همچنین کتاب الف لیلی «لیله» که حالا بهمهٔ زبانهای عمدهٔ دنیا ترجمه شده

[illegible] زندگی میکنند پیدا میشود بدبختانه بسیاری از کلمه های فرنگی در فارسی یک کلمهٔ مقابل مفرد ندارند و باید عبارت و معنی جمله باشد یک کلمهٔ مخصوص ترجمه کرد لفظ [illegible] را [illegible] ، پایه ، گرده ، [illegible] ، [illegible] و [illegible] ترجمه میتوان کرد

ایرانشهر

(۱) Ethnologues (۲) Archeologues

(۲) Totemisme یعنی مقدس شمردن بعضی از موجودات محسوس که نوع بشر از آنها [illegible] است شود این عقیده در نژاد و وحشیان آمریکا مانند کانادا جاری بوده است که بعضی موجودات مانند اجرام آسمانی و [illegible] ها و حیوانات را مقدس شمرده و هر قبیله برای خود یکی از حیوانات را بعنوان نگهدار قبیله برگزیده و علامت او را بوسیلهٔ [illegible] و از راه حفظ کردن نام و نژاد آن حیوان از کشتن و آزار کردن خود سلب میکرد و رئیس هر قبیله شکل آن حیوان را در کف دستش مانند آینه [illegible]

از دوران آغاز تاریخ قدیم ایران، بوسیلهٔ ادبیات و کتب مذهبی، شاهنامهٔ فردوسی و سایر کتب [illegible] از اندازه‌ای که [illegible] از لحاظ تاریخی(۱) دارند و در این باره [illegible] بعد از آن از طرف قصّه‌سازان داخلی و خارج از ایران [illegible] نوشته شده است ولی هیچ یک از آنها با این دقت [illegible] که آقای [illegible] با آزادی تام [illegible] شده به [illegible] داده است.

افسانه‌ها و قصّه‌های افسانه‌آمیز حتّی اهمیّت عامی دارند اوّلاً در قصّه‌های افسانه‌آمیز بعضی ملل و اعتقادهای قدیم که قصّه‌گویان و نقالان امروزی هم پی اصل آنها را نمیدانند مخفی است مثلاً یکی از داستانهای خیلی معروف که بارها در افسانه‌های ملّتهای مختلف دیده میشود این است که یک شاهزاده در مغارهٔ حیوانی یا در آشیانهٔ مرغی پرورش یافته چنانکه داستان سیروس «کوروش» در ایران قدیم و روموولوس در نزد رومیان قدیم و زال در شاهنامهٔ فردوسی و غیره از این قبیل هستند (۲) و اصل این موضوع‌ها (۳) در نزد تاریخ باید جست که مقدّم

---

(۱) رجوع کنید بکتاب «نخستین مرد و نخستین شاه در تاریخ افسانه آمیز ایرانیان» الف نگارنده این مقاله که بزبان فرانسه چاپ شده

Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens par A. Christensen

(۲) در قصه‌های ایرانی که بعضی از آنها چاپ هم شده ولی اغلب آنها را نقالان و قصه‌خوانان حکایت میکنند بسیار شنیده میشود که فلان پهلوان شاهزاده را در فلان غار یک شیرماده پرورش داد و یا سیمرغ تربیت کرده است. ایرانشهر

(۳) لفظ موضوع را در اینجا مقابل کلمهٔ موتیف motif استعمال کرده‌ام و چنانکه خود استاد کریستنسن در اینجا یاد داشت کرده‌اند موتیف جزو و عنصر یا قسمت یک قصه را مینامند که اغلب قصّه‌های افسانه آمیز بر حسب موتیف ساخته شده است. بسیاری از این موتیفها که علم اساطیر جمع آوری و ثبت کرده در نزد ملتهای مختلف که خیلی دور از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روحانی [illegible] اسلامی در [illegible]

[illegible] از [illegible]

های آن کتاب اصلا در هند بوجود آمده است و مجموعه حکایات [illegible]

[illegible] (۱) [illegible] احوال اهالی را در

قرن چهاردهم میلادی [illegible] ما ممکن دارد [illegible] از موضوعهای

خود را از قصه‌های اهل شرق [illegible] است [illegible]

[illegible] نشود

حالا لازم است که خود از اساس آن قصه های افسانه آمیز را که

---

* اسامی سالها که نام هر یک از حیوانات مانند موش و [illegible] و پلنگ و [illegible]
از [illegible] برای [illegible] و [illegible] و اوراق [illegible] ایرانیها و از
همه [illegible] با اصل ترکی آنها [illegible] و [illegible]
[illegible] و مقدس شمردن حیوانات بوده باشد که در نزد اقوام وحشی [illegible]
بوده است «ایرانشهر»

(۶) Pancatantra

(۷) کتاب کلیله و دمنه را از پهلوی [illegible] ابو محمد عبدالله بن دادبه معروف با
ابن مقفع ترجمه کرده است. ابن مقفع یکی از ادبا و فصحای ایران بود که [illegible]
[illegible] داشت و بعد در عهد سفاح نخستین خلیفه عباسی بدین اسلام درآمد و کتابهای متعدد
از پهلوی بعربی ترجمه کرد که فقط ترجمهٔ کلیله و دمنه باقی مانده است. چون والی
بصره سفیان بن معاویه با او خصومت داشت اورا بتهمت [illegible] کردند و خلیفه [illegible]
[illegible] داد سفیان فرصت بدست آورده اورا گرفت و زنده اعضای بدنش را بریده
بآتش و بعد خودش را هم بتنور سوزان انداخت و در سی و شش سالگی بدین ترتیب
[illegible] زندگانی گفت. ایرانشهر

(۱) Boccaccio

است [illegible] سال [illegible] کتابهای [illegible] ایرانست و
مثلا [illegible] در زمان ۱۹ [illegible] از [illegible] ایران آهو فقط
[illegible] خود [illegible] را [illegible]
[illegible] اسم [illegible] فقط [illegible]
[illegible] همه [illegible] است
و [illegible] از قصه‌های [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible] یکی همین موضوع حیوانات
و [illegible] را [illegible] نمونه میتوانیم [illegible] و آن عبارت از اینست
که مردی [illegible] بحیوانات داده و آنها را از خطر رهانیده است
پس از مدتی خود بخطر افتاده و بدستیاری همان حیوانات از آن خطر رهائی
یافته و [illegible] براهنمائی آن حیوان [illegible] و اقبال رسیده است

[illegible] می شد و آرایشهای مهر و [illegible] و از آنجا [illegible] اسم [illegible] نام آن
حیوان [illegible] صورت [illegible] را نشان [illegible]
[illegible] و از آنجا علمای فرنگ که توتمیسم را [illegible] کرده اند [illegible] این عادت
در شرق و در زمان [illegible] ایران هنوز هم [illegible] میشود ایرانشهر

Houde (٤)

(٥) اینگونه [illegible] حیوانات در نزد [illegible] های قدیم معمول بوده است و اسامی
حیوانات که حالا در زمان بعضی از [illegible] خانواده گردیده از بقایای همان [illegible]
[illegible] اینگونه اسامی حیوانات در آلمانها که اولاد [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] اسامی حیوانات را که حالا اسم بسیاری از خانواده
های آلمانی است [illegible]

خرس ـ شیر ـ گرگ ـ روباه ـ گربه ـ سگ ـ خرگوش ـ گاو ـ آهو ـ بز ـ میش ـ
کرم ـ [illegible] ـ خرچنگ ـ مارماهی ـ خروس ـ زاغ ـ گنجشک ـ [illegible] ـ شترمرغ ـ
[illegible] ـ وغیره اینگونه اسامی در زمان [illegible] معمول بوده و هنوز هم بعضی از
ترکانان دارای اینگونه نامها هستند [illegible] و غیره و [illegible]

[illegible]

تألیفات استاد آرتور کریستنسن

[illegible]

۱ ــ تحقیقات در بارهٔ رباعیات خیام در سال ۱۹۰۴

۲ ــ سلطنت ساسانیان کوپنهاک ۱۹۰۶

۳ ــ لهجهٔ معمول در سمنان کوپنهاک ۱۹۱۵

۴ ــ حکایتهای ایرانی در زبان عوام « ۱۹۱۸

۵ ــ خواص آیات بعضی یادداشتها راجع بفقره‌هائی از یک کتاب خطی فارسی راجع با عجاز آیات قرآن کوپنهاک ۱۹۲۰

۶ ــ بعضی کتابهای خطی زبان اوستائی « ۱۹۲۱

۷ ــ لهجه های آورومان[۱] و پاوه[۲] (این کتاب را با همراهی آقای [illegible] دیکسن تالیف کرده اند)

میزنند و هم قصه میخوانند و مخصوصاً در عروسیهای دهات آنها را دعوت میکنند در آذربایجان و قفقاز [illegible] جمع آوری کرده برای ما بفرستند ما دوره سال اول مجله را برای او مجاناً تقدیم خواهیم کرد بشرط اینکه همانطور که شنیده اند بنویسند ایرانشهر

(1) Recherches sur les Ruba'yat d'Omar Khayam, Heidelberg 1904

(2) L'Empire des Sassanides, Kopenhagen 1906

(3) Le Dialect de Samnan, Kopenhagen 1915

(4) Contes persans en langue populaire, Kopenhagen 1918

(5) Xawas i-ajat, Kopenhagen 1920

(6) Textes ossètes, Kopenhagen 1921

(7) Les Dialects d'Awromân et de Pava

(۱) آورومان محلی است در شمال غربی سنندج که اهالی آنجا زبانی حرف میزنند که نه فارسی و نه کردی است ولی یک لهجه ایست از نژاد زبان ایرانی [اورومان

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] که استاد شهیر [illegible] اروپا [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] (۱) [illegible] از کرمان [illegible]

[illegible] راجع به لهجه های مختلف زبان

[illegible] (۲) [illegible] از تألیفات نویسنده

این [illegible] (۳) هیچ کدام از قصه های دیگر که از روی روایتها و

داستانهای [illegible] آمده اند برای من معلوم نیست (۴)

[illegible] تمام دوست و وطن‌پرور [illegible] خواهند در راه این

خدمت [illegible] باید [illegible] قصه را که در یک ده گفته میشود

[illegible] ده دیگر بطور دیگر نقل میشود [illegible] روایت را بنویسند زیرا که

این اختلافات روایت برای تحقیق کردن راه سیر آن قصه اهمیت دارد و

[illegible] که در کجا آن قصه معروف است و تحقیق ترتیب آنرا

---

(۱) Persian Tales translated by D. L. R. Lorimer & E. O. Lorimer 1919

(۲) O. Mann, Kurdisch-Persische Forschungen 1906-1910

(۳) A. Christensen, Contes persans en langue populaire 1918

(۴) [illegible] است که [illegible] و افسانه ها در ایران فراوان است ولی [illegible] از آنها چاپ شده است و از [illegible] هم غیر از کتابهائیکه استاد محترم در بالا [illegible] کتابهای [illegible] و موش و گربه و [illegible] و حکایات ملا نصرالدین [illegible] چاپ شده است

از آنجا که اینگونه حکایات و قصه ها [illegible] آثار [illegible] و [illegible] طریقه [illegible] و [illegible] هم آثار [illegible] قوای دماغی و محصولات فکری ملت هستند [illegible] است [illegible] هر کسیکه دوازده قطعه از این حکایات و قصه ها را که [illegible] مادرها برای خواندن بچه ها میگویند و یا نقالان در میدانها و معرکه ها [illegible] برای [illegible] و [illegible] حکایتهای [illegible] نقل میکنند و قصه خوانها در [illegible] و [illegible] آواز [illegible] خوانند (این نقالها را که هم ساز

اقتباس از جراید ایران

در [illegible] ابتدا ایران با ادبیات اجتماعی و سیاسی، تعلیمی درج و مقاله های سیاسی [illegible] که گاهی در [illegible] موضوعهای مفید و مهم میشوند [illegible] و ما بسی در حقیقت این قبیل مسائل بیشتر از این مطرح شود ما گاهی از این مقالات ها بعضی قسمت های مهم را بطور اختصار برای [illegible] در مجلهٔ ایرانشهر درج خواهیم کرد. اینک درین شماره از دو جریدهٔ فارسی چند سطر در اینجا اقتباس میکنیم

۱ از جریدهٔ ایران، روزنامهٔ طهران شماره ۱۱۹۲ مقاله [illegible] در [illegible]

« در اروپا برای تربیهٔ افکار و بیدار ساختن قوای دماغی دانشمندان [illegible] دربارهٔ مسائل عامه طریق مطلوبی که میتوان گفت وسیلهٔ جدیدی در عالم ادبیات است، معمول شده و نتایج نافعی از آن طریق عاید میدارند که بدبختانه تاکنون ما از آن محروم هستیم، آن طریق عبارت از طرح مسئله بطور سؤال و جواب در مجلات علمی و ادبی با آگاهی عموم و تعیین جایزهٔ قابلی در حق اشخاصی است که گوی سبقت ربوده و بهترین جواب را داده باشند

موضوع فوق سؤالی است که در دو سال قبل یکی از مجلات بزرگ فرانسه از کلیهٔ مشترکین خود نموده و خصوصا جوایزی معین کرده که هر کس جوابی بیشتر موافق با منطق و عمل بدهد جایزه را دریافت دارد [اینک یکی از جوابها]

ولتر [میگوید] حس خودپسندی و خودپرستی بزرگترین قوهٔ

اینست نام کتابهای او از اینقرار است

۱ - سرگذشت ادبای ایران ۲ - مبادی در پارسی و در باره سرایندگان ایران ۳ - افسانهٔ بهرام چوبین ۴ - شعرا و سخنوران اسلامی (ابو العلاء معری، ابن سینا، ناصر خسرو، فریدالدین عطار، عمر خیام و حافظ) ۵ - ... ادبیات در ایران ۶ - در آثار وی در باره ... ایران ۷ - سه برادر و دو برادر (افسانهٔ امیر خیام و ناصر خسرو و نظام الملک و تاریخ در زبان ایران و افسانهٔ روحی و ...) ۸ - کارهٔ آهنگر و درفش قدیم ایران ۹ - رباعیات خیام با ترجمهٔ منظوم

استاد ... علاوه بر این تألیفات بعضی کتابها هم راجع بمسائل سیاسی و علم روح عوام نوشته اند که اغلب بآلمانی و انگلیسی ترجمه شده است

در واقع اوورمان بلفظ ... بود که گویا معرب شدهٔ لفظ عبد الرحمان است که اسم رئیس اولی قبیله او ورمان بوده است و زبان آنهارا هم اوورمانی میخوانند « ایرانشهر »]

(۲) باوه چنانکه مؤلف کتاب ذکر کرده یک شعبه است از لهجهٔ اوورمانی ولی بعضی خصایص ادبی دارد ... که درضمن چند نمونه از لهجهٔ باوه که ... جمع آوری کرده یک حکایتی هست بعنوان « حکایت کلیله و دمنه » ... و از قراریکه پروفسور گرسن تحقیق کرده این حکایت با در ترجمهٔ ... کلیله ودمنه و نه در نسخهٔ انوار سهیلی موجود است از اینجا پروفسور مذکور استنباط نموده که در اصل یک ترجمه منظوم از کلیله و دمنه در لهجهٔ باوه موجود بوده که بعضی حکایات را از آن اخذ نموده اند و از این رو هم میتوان گفت که باوه یک لهجهٔ کوچک ساده بوده است .

و آلات و وسائل مربوط داده و در بین این انگلها غالب اولاد را بی تربیت ابقا رسم بوده است.

« این انگلهای بدبخت ـ اما بعضاً از پی با اشارات ... اتحادیه بر ضد ... بایستی ... فرمان ... ملازمات ... و ربانی بار ... شخصی اورای خود که از خوانات اهل ... و ... قسمت بر سده اند ... اداب رحم ... را هم شریک ... زبان حال اینها ... با ... و ... امثال خطاب میکنند ما بیچارگان را چه گناهی است که از اول در اختیار را بر ما بگشودند و با گرده گناه معصوب و عذاب ابدی ... ملامان ساختند »

« حیات رفاهیت مدفوع و احتیاری که صحبت ... و ... با رفاه ... و ... و مهمانی حرص بوده برای ما از ... و قبر هم ... و ... طمع پدر و مادر با ... فقر و ... کردن بار معاش ما را هم محکوم ... و ... ابدی ساختند در ... اول ... و ... سرشی ... آنکه ... ما را ... و چون ... هم ... حمدان ... بصلاح حال و مآل ما بوده و به زحر ... و ... و شکنجه روح ما را ... و عاطفه و ... ما را ... ... در هم شکستند »

جواب سئوالهای ایرانشهر

... دانا جناب فاضل محترم آقای میرزا عباس اقبال آشتیانی معلم جغرافی و تاریخ در دار الفنون طهران که نگارشهای محققانه ایشان در باره شعر فارسی قبل از اسلام در جریده کاوه درج شده بود فرستاده اند و نخستین جوابی است سؤالهای علمی و ادبی که در شمارهٔ اول مجله ... شده بود امید وارم که فضلا و ادبای ایران ... گونه مباحث علمی و ادبی ... عطف توجه نموده مجلهٔ ایرانشهر را با ... تحقیقات و تفکرات خودشان مزین سازند

« ایرانشهر »

دنیا ... ایران، [illegible] تمام شهوانی و زشتی، خوبیهای برجسته نوع بشر را [illegible] که [illegible] شاعر [illegible] آورده است [illegible] این مطالب [illegible] دیگر [illegible] صاحب حرف را در لبان وی مشاهده خواهید کرد [illegible] صورتی است که از سنگ رشته شده و حس [illegible] استهزا از چهرهٔ وی حاصل کرده است انسان [illegible] علائم [illegible] شده است و روزی خواهد رسید که [illegible] خواهد شد [illegible] روح خود را نیز از دست خواهد داد و خودپرستی نوع بشر را تا مرحلهٔ مشئوم خطرناک خواهد کشانید و بالاخره روزی خواهد رسید که نوع بشر را خواهد بلعید »

۲ ـ از جریدهٔ نامهٔ فرهنگ مطبعهٔ کرمان شمارهٔ ۳۰ مقالهٔ « طفلهای ناتوان »

بارهٔ پدر و مادرها بواسطهٔ فقر فوق العاده و سبک کردن بار سنگین مخارج یا از فرط بی غیرتی ولاقیدی، دخترهای کوچک خود را که هنوز در نخستین مرحلهٔ صبا و کودکی میباشند به دراهم معدودی شوهر میدهند و این رویهٔ بدنوع که بدبختانه اسارت بی رحمانهٔ [illegible] است در حکم چیدن میوهٔ نارس و سلب فواید و آثار تمتع از حیات و تولید نسل را ایجاب مینماید

« این ظلم فاحش و فروختن محصولات انسانی در قرن آزادی که بی‌غیرتی پدر و مادر و هوسبازی پیران و هرزه درائی جوانان و انحطاط تمدن و فساد اداره و اختلال جامعه و [illegible] دایرهٔ صنایع و موجبات دیگر که تا کنون آن بهتر است این بدبختان بی نوا را به اسفل السافلین

۸- (۱) [illegible] حافظ [illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible] ادبی [illegible] که با وجود [illegible] این کار این [illegible] پیشرو (۲) [illegible] فارسی [illegible] فصاحت زبان [illegible] برای [illegible] رسمیت دهد (چنانکه سعدی خود [illegible] کار را [illegible] محافظ [illegible] حمله کردند) بار تازهٔ [illegible] خود را [illegible] مقامات [illegible] که زبان فارسی با آن حد ترقی [illegible] رسانده بعبارت دیگر واسع میزان فصاحت فارسی و آورندهٔ نمونه‌های کامل آن گردیده است

با این دو نظر انتخاب [illegible] غزل [illegible] ممکن نیست و [illegible] از دیوان خواجه [illegible] محصول نخواهد یافت، باید قدری تعمق کرد و [illegible] برسد

بتصور [illegible] بهترین غزلیات حافظ آن غزل است که با داشتن شرائط فصاحت و سلاست و رسا بودن تمام با عالی‌ترین اسباب شامل افکار شخصی حافظ و آن جداسبی باشد که نمایندهٔ فرشتهٔ ادبی این گویندهٔ بلند مقام و معرّف جنبهٔ مخصوص اوست بعبارت دیگر بهترین غزلیات حافظ آن خواهد بود که اگر [illegible] خارجی [illegible] بافکار و اسرار حافظ آنرا بخواند بتواند - تا آن حد که درک مقام یکشاعر از دیدن یک غزل ممکنست - مقام حافظ و طرز خیالات و افکار و جنبهٔ شخصی او را در ابداع و ابتکار مضامین (۳) بفهمد [illegible] نظر لازم است. قبل از اعلان

---

(۱) Génie (۲) Précurseur
(۳) Originalité

سؤال اول: بهترین غزلیات حافظ کدام است؟

انتخاب بهترین غزلهای حافظ مشکل است زیرا که اولاً در این مسائل نمی‌توان میزان سنجش خوب و بد ذوق است و احکام ذوقی همیشه مطابق میزان و مقیاس صحیحی نیست که اصول و قواعد آن مسلم و مطابق ثابتی تعیین و ترتیب آمده باشد

انتخاب بهترینها هم چنانکه نمی‌تواند قطعی شود چه ذوقها مختلف است و هر کس موافق حسیات و سلیقه‌های شخصی خود بعضی را تفوق داده [illegible] غزلی را بر غزلیات دیگر ترجیح میدهد بعد برای اثبات حسن انتخاب خود در ترجیح آن غزل بر غزلیات دیگر دلایل و مزایای خاصی [illegible] که شاید در صورتیکه در نظر امر چندان ثابت باشد دلایل برتری و ترجیح آن غزل بر سایر غزلها بوده و بنابر ذوق و عشق شخصی انگیزه اختیار او را بر آن غزل قرار داده

ثانیاً در غزلیات حافظ غزل تمام کم می‌توان یافت که تمام ابیات آن شاهوار و خالی از نقص و عیب باشد کم است بهمین جهت غالب غزلیات آن گویندهٔ استاد احتیاج بانتخاب دارد. پیدا کردن غزلیکه تمام یا اکثر ابیات آن آراسته باشد بالفاظ فصیحهٔ رسا و معانی بلند بکر که ابداع آنها از خصائص قریحهٔ خلاق حافظ است چندان سهل و خالی از اشکال نیست مخصوصاً چیزیکه کار انتخاب چنین غزل را از دیوان حافظ مشکل میکند فراهم نبودن تمام شرایط فصاحت در همهٔ غزلیات اوست چه غزلیات حافظ با تمام لطف و علو مقامی که دارد در مقام فصاحت و روشنی و روانی الفاظ بپایهٔ کلام سعدی نیست بلکه تا حدی گرفتار سبک تصنع است و بهمین جهت اندکی نمایندهٔ دورهٔ تنزل و انحطاط میباشد. اگرچه ما [illegible] بلندی

ولی این [illegible] این قطعه نظیرش در میان غزلیات هم [illegible] بهترین همه غزلی است که مطلعش فرد دیوان است.

آنها [illegible] که بسوی ما نامه نوشتی

[illegible] دوری [illegible] مادر [illegible]

از جمله مطلع این غزل فوق‌العاده عالی بنظر [illegible] این ابیات دیگر غزل شاه فرد و شاهکار حاوی مضمونی از جنس افکار سخن حافظ است خصوصا در این دو بیت

هر چند که هجران ثمر وصل برآرد

دهقان ازل کاش که این تخم نکشتی

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا

حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی

از ابیات عالیه و در ردیف شاه فردهای شعر نویسندگان استاد عالم است

هر چند این غزل را باوّلین اختیار کردم ولی باز تردید کردم که کدام قلم [illegible] از روی غزلیات دیگر حافظ بخصوص دو غزل «گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس» و «[illegible] همه آنست که گل باشد نازش» (۱)

در اینجا موقع است نظریات یکی از ارباب ذوق و ادب را در بارهٔ حافظ که در [illegible] اسلامبول خود یکی از دوستان [illegible] صفحه [illegible] که [illegible] گویند

« حافظ یکی از آزادترین مردمان دنیا بوده و طبیعت او را آزاد خلق کرده و پرورده بوده است و در اشعار او کدسته از حقیقت [illegible] و [illegible] در مواقعی که به آخوندهای عصر خود حمله نموده سحر کرده

(۱) جواب راجع به بهترین کتابهای فارسی ترجمه شده [illegible] در شمارهٔ آینده گذاشته شد

ا [illegible] خود [illegible] اشعار حافظ [illegible] طرز [illegible] بالا [illegible]
[illegible]

[illegible] اشعار حافظ و افکاری که در دیوان [illegible] از آنها
[illegible] از [illegible] است

۱ ــ طرفداری از آزادی فکر و [illegible] زهد خشک و ریا و سالوس
این [illegible] حافظ [illegible] آنها را [illegible]
[illegible] در [illegible] حافظ از [illegible] افکار
[illegible] استفاده‌های زیاد کرده [illegible] خود او [illegible] داده و اقلا این
نوع افکار را [illegible] اشاعهٔ کلی داده

۲ ــ اظهار عدم اعتماد بکارهای جهان و بی اعتنائی بعالم و خود و
[illegible] گردش روزگار و [illegible] احوال و بی ثباتی آن

۳ ــ وصف [illegible] و [illegible] مصطلحات اهل عرفان

٤ ــ طرفداری از [illegible] دروی [illegible] مسلم داشتن آنهاست از
[illegible] آزادگی، [illegible] خدمت [illegible] دستان و [illegible] و غیره

۵ ــ [illegible] تحمّل مصائب روزگار وراه ندادن غم بخاطر

٦ ــ افکار [illegible] که عمدهٔ اختصاص حافظ بآنهاست

برای این [illegible] که شمرده شد در دیوان حافظ مثالهای متعدد
موجود است، خوف از طولانی شدن مقاله مارا [illegible] آنها و امیدارد
در دیوان خواجهٔ شیراز قریب ده دوازده غزل است که بخصوص
[illegible] شامل [illegible] مذکوره هست و هر کدام را هم بجهاتی میتوان
[illegible] غزلیات حافظ شمرد

تمام اشکال کار در انتخاب یکغزل بخصوص از میان این ده دوازده

این شاعران هم طعنه میزنند
سنجیده برو، رای به سنجیدن کجاست ،

این رهبران سفلهٔ لاادری هم برند
دینی رد منکر معرفت هم کجاست ،

تفسیر وحی و باطن تنزیل تو بخوان
ما را سر مباحث ترجیح و جرح کجاست ،

شوریده را که بار نداند سر از قدم
امکان فحص و بحث حدوث و قدم کجاست ،

کیهان زبون قوّهٔ بی مشتری قیاست
این را مجال دم زدن از ناس و کم کجاست

چشم ضعیف را به سبیل حادثات
دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست ،

در کشور وجود بجائی نرفت راه
آن ره که میرود بدیار عدم کجاست ،

برلین ، ربیع الثانی ۱۳۴۱

داستان کامبیز شاهنشاه ایران

با پادشاه لیدی (۱)

ترجمه از کتاب تاریخ هرودوت مورخ یونانی

شنیدم که در عصر کامبیز شاه ترسید یک روز در بارگاه
زسالار لیدی و ایرانیان که بودند در بزم شاه جهان

---

(۱) لیدی مملکتی بود در غرب آسیا در سواحل دریای سیاه و پایتخت آن شهر سارد بود - پادشاه آخری آن کرزوس و یا کرسس در سال ۵۴۶ قبل از میلاد بدست سیروس مغلوب و آن مملکت جزو ایران گردید ایرانشهر

معین ... و ... آن مواد با هم دیگری از راههای معین ...
را آورده ... اسرار ... نخواهد برد و عکس هم
... اس ... را از ... در ...
در ... آخوندها و ... بوده و ...
امتزاج کرده

رفتم از مدرسه ترسم نه پسندیده شوی

در هر کس که رفتم بی خود ولا دخل بود،

دیوان ... با حقیقت موجود است و این قسمت
... عمدهٔ شده آن است، که کلیه اشعار حافظ دارای یک روحانیت
و لطافت و صافی است که در هیچ یک از شعرا دیده نشده و گذشته از این
روح صاف و بی غلّ و غش تمام اسباب اوطراوت و رسائی صوری طبیعی
را داشته و گوئیا مشاطهٔ زبردستی بر آنها را آرایش داده است »

بحرّ (۱)

تقدیم پیشگاه ادیب نشاوری،

گم شد رهم بدشت دنیا قدم کجاست،
فرسوده شد قدم رهِ کاخ حرم کجاست،
آنرا که جمله در طلب او برون زدیم
مهر خدائی که سواد حرم کجاست،
بال و پرم بساحت بتکانه پاک ریخت
آن شاخسار اس که سوی حرم کجاست،

---

(۱) قطعهٔ فوق از نتایج طبع ادیب ارجمند آقای میرزا محمود علی زاده است که یک قطعه از افکار اشعارا در شمارهٔ گذشته بعنوان « روان پاک سعدی » درج و نظر ادبای معاصر را بدان جلب کرده بودم،

ایرانشهر

Iranschahr
Revue littéraire et scientifique bimensuelle

Rédacteur et Directeur
H. Kazemzadeh

Telephon
Steinpl. 3908

مجلهٔ مصوّر علمی و ادبی

شماره ۷ || برلین || غرّهٔ جمادی الاولی ۱۳۴۱ || سال اول

1re année — Berlin, 20 Décembre 1922 — No 7

تنبیه: این شماره شش صفحه‌ای تمام میشود چون برای جبران شماره اوّل و دوم که ۱۶ صفحه بوده در نظر دارم شماره ۱۲ را در ۶۴ صفحه نشر کنم لهذا شماره همه را بی عیب و نقص میشمارد. برای اشخاصیکه وجه ششماهه را پرداخته اند از شماره ۱۳ ببعد ارسال خواهد شد مگر وقتیکه وجه ششماههٔ دوّم را مستقیما یا توسط وکلا بفرستند.

فرستادن محصلین بفرنگ

امسال خوشوقتی دیده میشود که در این اواخر روز بروز بر شمار محصّلین ایرانی در آلمان افزوده میشود. چنانکه ما در شماره سوم مجله عدد محصلین ایرانی را در آلمان هشتاد نفر نوشته بودیم و حالا بیش از صد و بیست نفر است. این خود مینماید که ملت ایران اکنون فهمیده و مشتاق دانسته است از هیچ گونه فداکاری مخصوصاً در تربیت اولاد خود دریغ ندارد. چیزیکه بیشتر ما را خوشوقت میسازد این است که می بینیم چند نفر هم که در ایران فارغ التحصیل و صاحب مسلک و مقام بوده اند برای تکمیل تحصیلات و تجربیات خوددست از شغل و مسلک خود کشیده به آلمان آمده اند و مانند یک محصّل جدّی مشغول تحصیل شده اند. ما این جوانان با همت و با غیرت را شایستهٔ هر گونه تبریک و ستایش میدانیم و احساسات قلبی خودمان را همراه ایشان میسازیم. از طرف دیگر هم امیدواریم که دولت ایران نیز در صدد است چند نفر محصل بحساب خود به آلمان بفرستد.

[illegible] بادا ... | ... از ... [illegible]

[illegible] ... | ... با شاه گردون ...

[illegible] ... | ... نامداران

... ایران ... | ... جهان از ... دری

... جهان ... نهادی ... | ... فرودی ...

... امیر ... داد | ... دادن ندارم یاد

... (۱) اکباتان ایران ... | ... (۲) جهانبان ...

[illegible] | ... او ... خواست ... دم ...

... داد | ... در گاه شاد

... داد ... ایران ... | بدستور پاسخ ... بود

... داد دستور ... جهان | ... پاسخ ... از آن

... ای ... در ... | ... ترا ... پدر

... جهان | ... تاج شاهنشهان

... | ... چون تو ... کسی

... از ... در ... مهر است | ... آن ... دادگر ... است

... آن شاه بداد ... روان | ... چون تو ... در جهان

... نام ... داد ... | درفش کاویانی ... حاقر است

... باشد ... | ... از خود ... (۳) ...

چو ... مرده‌ری (۴)

... ترا ... نام آوری

ن پ

---

(۱) اکباتان یعنی همدان ... (۲) مادی و ماد ... مملکتی بود در شمال غربی ایران که ... اکباتان یعنی همدان حالیه ... آن بود در سال ۶۲۲ قبل از میلاد در سلطنت کی آخسار از دولت آسور جدا و مستقل شد و در ۵۹۵ پادشاه آخری آن آستیاک ... کوروش کشته جزو ممالک ایران کرد ... ایرانشهر

(۳) نیره یعنی جانشین و ولیعهد (۴) مرده‌ری و یا مرده‌ریگ یعنی میراث

[illegible] آمده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] آمده و [illegible]

[illegible] در [illegible] مردکان [illegible]

[illegible] خارج [illegible]

این سؤال ما را متفکر انداخت و بر آن وادار کرد که در این خصوص جواب قطعی و فوری نتوانیم بدهیم ولی این سؤال بیش از پیش ما را به تفکر و تعمق این موضوع وادار کرد و خود بخود گفتیم آیا این مسئله را در سایر کشورها چگونه حل نموده‌اند [illegible] از روز [illegible] این موضوع پرداختیم و [illegible] هم نتایج [illegible] بدست آوردیم »

پروفسور مذکور نتیجهٔ تدقیقات خود را که [illegible] راجع به مسئلهٔ اخلاق و مسائل تعلیم و تربیت است در کتاب خود بنام «مردان بزرگ» (1) شرح و بسط داده ولی این اوراق گنجایش ترجمهٔ آنها را ندارد. در هر حال دولت ایران در ابتدای دوره [illegible] وزارت معارف را بدون [illegible] خود باید به آرای خود خط حرکت قرار بدهد. در خصوص ما احتیاجات و مقتضیات امروز ایران را در نظر گرفته آنچه را که صلاح مملکت دیدیم پیشنهاد میکنیم و یقین داریم

(1) W. Ostwald, Große Männer

این کتاب بفرانسه ترجمه و در [illegible] چاپ شده

Les grands hommes trad. p. Dr. M. Dufour Paris 1912

[illegible]

[illegible] در [illegible] آ[illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] اقدام

[illegible] که رای [illegible]

[illegible] اشراف [illegible]

[illegible] حساب [illegible] دولت [illegible] بود

[illegible] در [illegible] ماموری

[illegible] دارای [illegible] در [illegible] در [illegible]

[illegible] اوداری، حیوانات [illegible] اهل [illegible]

[illegible] را [illegible] را [illegible] کرده [illegible] دولت

[illegible] آزادی را داشته باشد [illegible] ۱۹ و

[illegible] ملاحظه را [illegible] ندارد [illegible] درست برای

[illegible] دولت ایران رهنمای [illegible] نمیتواند بشود

در [illegible] در آلمان روزی

یکی از محصلین [illegible] او [illegible]

معارف را [illegible] سؤال کرد که آیا [illegible] میتوان [illegible]

که فلان [illegible] از اتمام تحصیل مرد کار آمد و فایده [illegible] خواهد شد

پروفسور [illegible] « [illegible] این سؤال خیلی عجیب

[illegible] را [illegible] برای تحصیل
[illegible] سال [illegible] حکومت [illegible] هستاد
[illegible] دارالفنون [illegible] سال [illegible] از دو سال
[illegible] ایرانی [illegible] و مخصوصا
ایران مالی [illegible] باشد [illegible] برای حکومت وقت
بسیار سخت است که خارج شش سالهٔ یک نفر محصّل را فعلا یکی
از بانکهای فرنگ بگذارد و خارج محصّلین را در سه‌مدت تأمین نکند
سالها برای سی نفر شاگرد که در ۱۹۱۱ بفرانسه فرستادند چون
رعایت شرایط فوق نشده بود محصّلان فایده نبخشیدند و نرسیدن منظم
وجه و کمک محصّلین حتّی را هم در زمان کرده در ابتدای جنگ بسیاری
مجبور بداخل شدن در قشون فرانسه و برخی هم مجبور بترک تحصیل شده
بایران برگشتند ولی اگر مدت تحصیل را دو سال قرار بدهیم حکومت
وقت میتواند خارج تحصیل دوسالهٔ ده یا بیست نفر را فعلا یکی از
بانکها بگذارد و محصّلین هم به اطمینان و دلگرمی تمام مشغول تحصیل
بشوند. خاصّه از محصّلین دارالفنون که یک اخلاق متین ملّی باید
داشته باشند ممکن است امیدوار بود که تربیت خودرا از دست نداده
و فرنگی صرف نخواهند گشت محبّت ملت و وطن و آداب ورسوم
و عقاید خود و از همه بالاتر زبان فارسی را فراموش نخواهند کرد،
بر عکس، بچه های خورد سال که حالا بفرنگ میفرستند باید اقلا یکسال
زبان یاد بگیرند و پس از هفت هشت سال توقف در فرنگ با آداب
و رسوم و عقاید ملّی خود بیگانه مانده زبان مادری خود را هم
فراموش میکنند و با یک نظر تحقیر و حقارت بوطن خود مینگرند

اثر این نظر بینی سیاسی سودمند این اقدام و فداکاری دولت بمانی مطابق
آمال خواهند شد

۱ - باید این محصّلین را از جوانان تحصیل کرده و تربیت شده انتخاب
کرد یعنی از آنهائی که یک زبان خارجی را کسب کرده و از حیث
معلومات و تحصیل نیز با درجه کامل شده باشند تا اینکه اوّلاً در
تربیت اخلاقی خودرا ضایع نکنند و ثانیاً در کمترین مدتی آنچه را که
لازمست یاد بگیرند. بعقیدهٔ ما این جوانانرا از میان محصّلین بی بضاعت
دارالفنون طهران انتخاب باید کرد و مقصود از بی بضاعت آنهائی هستند
که خودشان قادر بتحمّل مخارج سفر و تحصیل در فرنگ نیستند والاّ
اولاد صاحبان ثروت و استطاعت خودشان میتوانند بخرج خود در فرنگ
تحصیل نمایند. این ترتیب چندین فایدهٔ بزرگ دارد: اوّلاً این اشعار
به محصّلین بی بضاعت دارالفنون یک تشویق و امتیاز مخصوص میشود
برای دارالفنون و اغلب جوانان میکوشند تا خود را جزو محصّلین
دارالفنون بسازند. ثانیاً انتخاب جوانان مهذّب و کارکن و باهوش
و جدّی از میان محصّلین دارالفنون بسیار آسان است و در تحت
نظر وزارت معارف از دور بخوبی رعایت کرده میشود چونکه
بر حسب سنّ و دورهٔ تحصیل، اخلاق این محصّلین بکمال و قوام تامّه
رسیده میشود که پس از این دوره انحرافی در اخلاق پیدا گردد. این
محصّلین تا این دوره خودشانرا از هر حیث معرّفی کرده‌اند و انتخاب
جدّی‌ترین و مهذّب‌ترین آنان سخت نخواهد بود. ثالثاً این جوانان محتاج
نیستند هشت سال مشغول تحصیل زبان و علوم در فرنگ بشوند بلکه
برای اینها دو یا سه سال کافی خواهد بود تا تحصیلات خودشانرا تکمیل

[illegible] های ۱۷ و ۱۸ را [illegible] بنابرین [illegible] از جمله برای تحصیل
بیست نفر شاگرد در هشت سال چنین [illegible] حکومت مخارج هشتاد
هزار [illegible] این دارالفنون [illegible] که برای هشت سال پس از دوسال
[illegible] رابعاً چون اوضاع ایران امروز [illegible] و خصوصاً
بحران مالی این استقرار را همیشه تهدید میکند برای حکومت وقت
بسیار سخت است که مخارج هشت سالهٔ بیست نفر محصّل را قبلاً یکی
از بانکهای فرنگ بگذارد و مخارج محصّلین را در مدت تأمین بکند
چنانکه برای سی نفر شاگرد که در ۱۹۱۱ بفرانسه فرستادند چون
رعایت شرایط فوق نشده بود چندان فایده نبخشید و نرسیدن منتظم
وجه و کار محصّلین جدّی را هم پریشان کرده در ابتدای جنگ بسیاری
مجبور بداخل شدن در قشون فرانسه و برخی هم مجبور بترک تحصیل شده
بایران برگشتند ولی اگر مدّت تحصیل را دو سال قرار بدهیم حکومت
وقت میتواند مخارج تحصیل دوسالهٔ ده یا بیست نفر را قبلاً یکی از
بانکها بگذارد و محصّلین هم به اطمینان و دلگرمی تمام مشغول تحصیل
میشوند خصوصاً از محصّلین دارالفنون که یک اخلاق متین ملّی باید
داشته باشند میتوان امیدوار شد که تربیت خودرا از دست نداده
و فرنگی صرف نخواهند گشت محبّت ملّت و وطن و آداب و رسوم
و عادات خود و از همه بالاتر زبان فارسی را فراموش نخواهند کرد،
بر عکس، بچه های خوردسال که حالا بفرنگ میفرستند باید اقلاً یکسال
زبان یاد بگیرند و پس از هشت سال توقف در فرنگ با آداب
و رسوم و عادات ملّی خود بیگانه مانده زبان مادری خود را هم
فراموش میکنند و با یک نظر نفرت و حقارت بوطن خود مینگرند

آیا این کتاب رعایت بشود این اقدام و فداکاری دولت نتایج متفاوت حاصل خواهد شد

۱ ـ باید این محصّلین را از جوانان تحصیل کرده و تربیت شده انتخاب کرد یعنی از کسانی که یک تربیت معین ملّی کسب کرده و از حیث مقاومت و تحصیل نیز تا یکدرجه کامل شده باشند تا اینکه اوّلاً در فرنگ، اخلاق خودرا ضایع نکنند و ثانیا در کمترین مدّتی آنچه را که لازمست یاد بگیرند. بعقیدهٔ ما این جوانانرا ازمیان محصّلین بی بضاعت دارالفنون طهران انتخاب باید کرد و مقصود از بی بضاعت آنهائی هستند که خودشان قادر بتحمّل مخارج سفر و تحصیل در فرنگ نیستند والاّ اولاد صاحبان عزّت و استطاعت خودشان میتوانند بخرج خود در فرنگ تحصیل بکنند. این ترتیب چندین فایدهٔ بزرگ دارد. اوّلا این انحصار به محصّلین بی بضاعت دارالفنون یک تشویق و امتیاز مخصوص میشود برای دارالفنون و ابای جوانان، میکوشند تا خود را جزو محصّلین دارالفنون بدارند. ثانیا انتخاب جوانان مهذّب و کارکن و با هوش و حتّی ازمیان محصّلین دارالفنون بسیار آسان است و در بخصوص بنقطهٔ نظر وزارت معارف رابون بخوبی رعایت کرده میشود چونکه بر حسب سنّ و دورهٔ تحصیل، اخلاق این محصّلین بکامل و قوام یافته وکمتر میشود که پس ازین دوره انحرافی در اخلاق پیدا گردد. این محصّلین با اینوره خودشانرا از هر حیث معرّفی کردهاند و انتخاب جدّی ترین و مهذّبترین آنان بسهولت خواهد بود. ثالثا این جوانان محتاج نیستند هشت سال مشغول تحصیل زبان و علوم در فرنگ بشوند بلکه برای اینها دو یا سه سال کافی خواهد بود تا تحصیلات خودشانرا تکمیل

[illegible] و ادوات جدید آلات [illegible] خواهد گرفت [illegible] در [illegible] کردن آن [illegible] را بعهده خواهد گرفت این [illegible] بطبقهٔ [illegible] ذیل اخلاق را هم [illegible] خواهد آورد

۳ ـ در سرزمینها [illegible] تحصیلات این جوانان دو سال خواهد شد از حد [illegible] خارج باشد و اغلب [illegible] و درسکی کتابی چونکه تحصیل فقط عبارت از بلعیدن بیانات معلمین و حفظ کردن کتابها نیست بلکه باید از اوضاع زندگانی اجتماعی و ترقیات گوناگون ممالک نیز اطلاعات کافی حاصل نمایند و این نمیشود مگر با اینکه داخل حیات اجتماعی ممالک بشوند و بوجه آنها تماشای این زندگانیرا بکنند. امروزه در آلمان برای یک زندگانی متوسط سه یا چهار لیرهٔ انگلیسی کافی میباشد با اینکه بعضی محصّلین هم هستند که با دو لیره زندگی میکنند

۴ ـ رشتهٔ تحصیل

پس از انتخاب محصّلین تعیین رشتهٔ تحصیل اهمیت دارد. در اینخصوص باید احتیاجات مملکت را در نظر گرفت و ما این احتیاجات را تقسیم به مادّی و معنوی کرده میگوئیم: از نقطهٔ نظر احتیاجات مادّی، مملکت ایران [illegible] زراعی و تجارتی و مهندسی و معماری و حرفههای دستی محتاج است.

بدیهی است که [illegible] جدید غرب ناچار به ایران داخل خواهد

[illegible] جریدهٔ مشهور ملّا نصرالدّین اینحالرا بشرح ذیل تصویر کرده بود: «مردی بچهٔ خود را به پطرسبورغ فرستاده تا تحصیل نماید. این پسر از چند سال تحصیل خارج شده و انتظار پدر یکماه [illegible] همهٔ اداب و رسوم و حتی زبان مادری خود را فراموش کرده بود. پدر با امید دیدار جگرپارهٔ خود به ایستگاه راه آهن رفته انتظار میکشید. پسر در لباس روسی و با کلاه روسی و پدر با لباس ایرانی. همینکه پسر از قطار پیاده میشود پدر نزدیک شده میخواهد اورا در آغوش بکشد و از سر و چشمش ببوسد. پسر پدر را [illegible] شناخته بزبان روسی میگوید: آقاجان در میان مردم با من سلام علیک مکن اگر بفهمند که تو پدر من هستی من از خجالت آب میشوم»

با کمال تأسف می بینیم که بعضی از بچه ها که بفرنگ میفرستند پس از چند سال همین حالرا پیدا میکنند و وقتیکه با رنگ فرنگ و استکراه بوطن خود برمیگردند این وطن برای آنان زندان و ویران آمده با اخلاق و طبیعت آنان نمیسازد. اینها نه آن محیط را تغییر میخواهند بدهند و نه خود را تابع آن محیط میخواهند بسازند. این است که یا گوشه نشین و گرسنه و بیکار میمانند و یا بد اخلاق و تریاکی و بیمار میشوند و یا لعنت و نفرین بر هرچه در وطن است خوانده بفرنگ بر میگردند و کار کردن را در محیط آزاد فرنگ که وطن حقیقی آنها شده است از نوکری در مأموریتهای مملکت خود ترجیح میدهند.

۲ — برای اینکه تحصیلات و تجربیات این جوانان که از میان محصلین بی بضاعت دارالفنون انتخاب و بفرنگ فرستاده میشوند بهتر نتیجه بدهد باید حکومت اعلان بکند که هریک از این جوانان در

[illegible]

[illegible] بیدمان

[illegible] آنرا

[illegible] و همین

[illegible]

در [illegible] تمدن [illegible] آثار [illegible] ما را [illegible]

[illegible] این طریقه ما واحد

[illegible] و فقط

[illegible] اخلاق

[illegible] در ما واحد [illegible]

[illegible] ایران [illegible]
فاصل [illegible] است [illegible] ایران طوری [illegible]
است که [illegible] ایرانی [illegible] همانطور صنایع
ظریفه [illegible] که از [illegible] ذوق و ظرافت
آن از اظهار [illegible]
[illegible]

[illegible] خود را که [illegible]
[illegible] قرار دهد که در [illegible] و صنایع ظریفه
استعداد [illegible] ذوق وافر دارند [illegible] اولا وسایل [illegible]

شد و ایران میدان تکاپوی سرمایه داران و شرکتها و فابریکهای گونا
گون داخلی و خارجی خواهد گشت و رو بترقی خواهد گذاشت اگر
ایرانیان خود را حاضر به اداره کردن این امور و پاسبانی نکنند
ناچار همهٔ اینها در دست فرنگیها اداره شده ایرانی جز کارگری و مزدوری
وسیلهٔ دیگر برای کسب معیشت پیدا نخواهد کرد چنانکه می بینیم
کمپانی نفت ایران جز چند نفر منشی و مترجم ایرانی کس دیگر نمیتواند
استخدام نکند و تمام مهندسین و استادان و معماران و مدیران را از
خارجه باید بیاورد

فن زراعت علاوه بر اینکه خاک وسیع ایران برای این فن بسیار
کافی و مساعد است یک مزیت دیگر دارد که بیشتر از سایر صنایع و فنون
ضامن حسن اخلاق یک ملت میتواند بشود و درمیان طبقات زارع
فساد اخلاق کمتر ودیرتر سرایت و نفوذ میرساند

بدین جهات باید بفنون و صنایع عملی و اقتصادی بیشتر اهمیت
داد و جوانان را بیشتر بتحصیل این رشته‌ها برگماشت

امّا از حیث احتیاجات معنوی و دماغی که تغذیهٔ روح ملت
بسته بدانست ما فنّ معلمی را در درجهٔ اوّل میشماریم و بعد همهٔ رشته‌های
صنایع ظریفه (مستظرفه) را مانند موسیقی و نقاشی و حجاری و سایر
و ادبیات و شعر وغیره را ذکر میکنیم این مقاله گنجایش شرح فواید
و فضائل فن تربیت و تعلیم و صنایع ظریفه را ندارد و بدبختانه در ایران
بدین فنون کمتر از هرچیز اهمیت میدهند در صورتیکه زندگی روح
و قلب یک ملت بسته بتعمیم و انتشار این فنون است در میان
افراد آن

تعلیم [illegible] اصول [illegible] تربیت [illegible] واقعه
[illegible] در اعمال روحی و احساسات [illegible] ایرانیان داد

ما ایرانیان [illegible] اخلاق و طبیعت [illegible] اخلاقات روحی
[illegible] موافقت با نژاد [illegible] ایرانیان دارم (و اسمای
اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد
آنگلوساکسون میسازد) چنانکه حدّت ذهن، ذکاوت، خودبینی،
خوش‌حالی فکر، ظرافت و لطافت حس، حس امتزاج و آمیزش با دیگری
[illegible] از یک طرف و بی‌ثباتی و تلوّن مزاج، زود خسته شدن و بی‌
همّتی و لاابالیگری و بی‌قیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر
از خصایص طبیعت و اخلاق ما ایرانیان است.

این اخلاق و طبیعت نمی‌تواند ملّت ایران را به شاهراه سعادت
و نجات برساند. برای حفظ استقلال سیاسی و تولید یک انقلاب حقیقی
روحی و اجتماعی باید این اخلاق و طبیعت را اصلاح کرد. اصلاح [illegible]
و اصلاح اخلاقی ایران [illegible] است که ما جوانان را تربیت [illegible] که بر
خلاف طبیعت سست امروزی استقلال شخصی، تحمّل مشقتها، متانت
و استقامت و فعّالیت و شهامت را در نفس خودشان تکمیل کرده باشند
و این طبیعت و اخلاق در ملّتهای آنگلوساکسون که انگلیسها و آلمانها
هستند بیشتر وجود و نمود دارد تا در ملّت فرانسه. اصول تعلیم و
تربیت نیز در این ممالک طوری است که بدین مسأله خدمت میکند.

اساس تعلیم و تربیت در مملکت فرانسه مبنی بر تمرکز و [illegible]
یعنی بر زیادی موادّ تدریس و سنگینی و رنگینی پروگرامها و زور
و [illegible] است. این اصول، مردان متبحّر و مدقّق و صاحب

[illegible] اوراق [illegible]

[illegible] روح [illegible]

ایران [illegible] تمام [illegible] آنان

که [illegible] چون آماده [illegible]

[illegible] برای اداره [illegible] این دعوت [illegible] ما یقین

داریم این [illegible] و فقط [illegible] که رو

[illegible] این دعوت را قبول [illegible] یاری از آنان

[illegible] ایران [illegible] امیدوارا با کمال [illegible]

دعوت [illegible] اجابت خواهد کرد

۳ ـ [illegible] و چگونگی [illegible]

[illegible] مردم در خصوص

روابط [illegible] را در نظر [illegible]

از [illegible] و [illegible]

زبان آنها [illegible] چون خارج در آلمان

[illegible]

[illegible] ایران [illegible] آن زبان را [illegible]

[illegible]

این سازمان را [illegible]

ما مسئله را از یک نقطهٔ نظر دیگر تعقیب میکنیم

با اسمای بعضی فنون که تدریس و تحصیل آنها در بعضی از ممالک

فرنگ کاملا [illegible] است اگر بخواهیم بطور عمومی یک اساس اتحاد

[illegible] را در نظر دارد
که [illegible] آن [illegible]
[illegible]

[illegible] را بموضوع
[illegible] دیگر دارد
[illegible] و در بارهٔ
این [illegible] حرفهای [illegible] این
[illegible]

من هم اگر [illegible] سال [illegible] که این [illegible] را [illegible] و با
به همان نوع [illegible] راه خوشبختی را [illegible] من خود [illegible] راه
[illegible] خواهم
آن شعرهائیرا که در [illegible] در این [illegible] از خاطرم [illegible]
روی کاغذ [illegible] خواندن را [illegible]
مخلوط بکنم و [illegible] روحی
برای من فراهم [illegible]

و همینکه من در یک [illegible] آغوش [illegible] طبیعت سر [illegible]
فرو میبرم و [illegible] از [illegible] چشمم
میگذرانم [illegible] بسیاری از مردم [illegible] خوشبخت
بنظر میآیند [illegible] این خوشبختی [illegible] فقط در نظر من
و [illegible] است در دماغ من ، [illegible] که
سبب این [illegible] حالرا [illegible] از [illegible] و
کنجکاوی در این دریای [illegible] در نظر من [illegible] گر

[illegible] ... انگلیس و آلمان
[illegible] ... و علوم و ...
[illegible] ... را اطلاعات
[illegible] ... و هوای بدی
[illegible] ... دیگر اصول
[illegible] ... لازم است

فقط [illegible] ... را ممالک
انگلیس [illegible] با آلمان [illegible] تحمل علوم و فنون
[illegible] با آلمان و انگلستان نداشته
[illegible] آنها [illegible] دارد

خوشبخت کیست و خوشبختی چیست

هر کس در این عالم [illegible] خوشبختی [illegible]
[illegible] خود را [illegible] روزی خوشبخت شود
ولی اگر از وی بپرسیم که خوشبختی چیست [illegible] نمیتواند یک جواب

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما [illegible] که [illegible] خوشبختی
دارند از فقدان [illegible] خود را
خوشبخت میشمارم که خوشبختی دیداران [illegible] برای من
بالاتر از این آمالی نیست که به تمام ملت و فرد ایران [illegible]
آرزوی خود یعنی خوشبختی رسیده است

در نظر من خوشبخت آن ملت و فرد را خوشبخت میتوان نامید
بهزار بار خوشبخت تر آنان که [illegible] را خوشبخت بتوانند نامید

[illegible]

بهترین کتابها برای ترجمه کدامست

جواب سؤالی است که در شمارهٔ اوّل ایرانشهر درج شده بود و از طرف جناب فاضل محترم [illegible] معلم تاریخ و جغرافی در دارالفنون طهران رسیده است

ایرانشهر

« این دو سؤال چنانکه نویسنده دانسته هر دو مشکل و مهم و جواب دادن بآنها مستلزم داشتن اطلاعاتی وافی است و از حوصلهٔ امثال نگارندهٔ این سطور خارج است اما از آنجا که موضوع فوق العاده مهم و قابل

[illegible] بود که [illegible] [illegible] از حاصل شدن باشد [illegible] و [illegible] آن [illegible] است .

[illegible] برای خود آرزوها دارد که در میان آنها یکی هست که [illegible] [illegible] است [illegible] فقط وقتی خود را [illegible] میشمارد که بدان آرزوی [illegible] فوز [illegible] حاصل [illegible] [illegible] از فلان آرزو برسیدم دیگر خود را خوشبخت [illegible] خواهم شمرد .

[illegible] چون [illegible] آرزوی باشد و قوی در هر کس متفاوت است از آنرو [illegible] هر کس از خوشبختی دیگری فرق پیدا میکند مثلاً چیزرا که [illegible] [illegible] است در نظر دیگری عین بدبختی باشد و با آن در [illegible] [illegible] را [illegible] باشد چنانکه برای کسیکه گرفتار [illegible] یا خوشی [illegible] است بالا ترار سعادت [illegible] و یک آرزو یعنی [illegible] خوشبختی متصوّر نیست و یک بچّهٔ یتیم که مادر خود را ندیده [illegible] [illegible] او [illegible] نگاههای شفقت آمیز مادر بر نخورده و از نوازشهای مادرانه [illegible] بهره مانده اعضا و جوارح او تماس و مالشهای [illegible] [illegible] دستهای لطیف مادر خود را احساس نکرده باشد ، اگر قادر [illegible] [illegible] [illegible] روحی و قلبی خود بشود یقینا خواهد گفت خوشبختی [illegible] است که [illegible] مادر داشته باشد .

برای [illegible] فقیر که [illegible] و خوابه [illegible] نمیتواند دست [illegible] لذّتها و خوشیها رسیدن [illegible] است و اگر از یک [illegible] و [illegible] زاهد معنی خوشبختی و بدبختی را بپرسیم خواهد گفت خوشبخت آنکه راه حق را پیدا کرد و بدبخت آنکه در چاه ضلالت

[illegible]

(۱) Principia (۲) I. Newton (۳) Origine of Species
(۴) Ch. Darwin (۵) Henri Poincaré (۶) Einstein

[illegible] (۱)

[illegible] که [illegible]

[illegible] است [illegible] لازم [illegible] مطالعه [illegible] موضوع [illegible] لازم [illegible]

۱ـ [illegible] که [illegible] و [illegible] هر قدر [illegible]

[illegible] در ایران [illegible]

---

(۱) [illegible] در [illegible] دارم که [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] عالی [illegible]

[illegible]

موجب این مقدمات [illegible]
این کتاب [illegible]
[illegible] آنها را
مقدمه و [illegible] معادل [illegible] و این کتاب [illegible]
[illegible] مطالعه [illegible] کتاب [illegible]
این کتاب [illegible] عالما [illegible]
[illegible] و همه [illegible]
راه کامیابی [illegible] و [illegible]
عالم [illegible] اقدام است

چون در [illegible] در [illegible] مقاله [illegible] و [illegible] صفحه
۱۷۱ [illegible] از سطر ۱۳ و قبل از عبارت مطالعهٔ این کتاب [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] آخر مقاله اولا [illegible] خوانده
شود

در میان جوانان ایران فارسی [illegible] در اقطار دیگر عالم صاحب معانی
عالی است و مقالات [illegible] ترجمه شده [illegible] در اختیار [illegible]
کردم و کتاب سرّ کامیابی را [illegible] و [illegible] کتابهای خارجه برای
فارسی [illegible] در این آخر مقالهٔ [illegible] خود از ذکر علو مقام [illegible]
حکیم بزرگ انگلیسی یعنی سر جان لوبک (۱) معروف به لورد [illegible]

(۱) Sir John Lubbock

سختی نیست که دردهای هر اجتماع و احتیاجات هر جامعه را تشخیص داد اما باید مردان کار و افراد پرورش یافته دوا و درمان کنند و البتّه برای آنکه تحمّل این بار گران و چارهٔ این جنس دردهای صعب‌العلاج از آنها باید مالک روح و نشاط جوانی و همّت و عزم و ارادهٔ مردی باشند و با داشتن این خصال بعدم اعتماد بنفس و سهامت ذاتی، وارد میدان زندگی شوند تا هنوز قدمی نرفته از سنگینی بار بنالند و باری را از میان برنداشته رخت گوشه‌گیری و انزوا بر بندند یعنی نادم و آیس باشند و تا لحظهٔ آخر بکوشند، در میدان زندگانی جهان، شاهد کامیابی در آغوش این جماعت و جمال سعادت پرتو افکن بر این گروه است

بر اثر بدبختی امروزی ایران بلاشبهه در نداشتن این قبیل مردان کار و جوانان تربیت یافتهٔ صاحب همّت است و این نه از آنست که ذاتاً جنس ایرانی بی بهره از لیاقت و شایستگی است و تولید جنس شایستگی در وجود ایشان امکان پذیر نیست بلکه تمام آن ناشی از فقدان تربیت و پرورش سودمند صحیح و غلط بودن راه تربیت امروزی است

تربیت امروزی ایران اگرچه بجهات ابتدائی منحصر است آن تربیتی نیست که جوان سالم با نشاط صاحب همّت و مرد با عزم مستقل متّکی بخود تهیّه و بجامعهٔ ایرانی تقدیم کند بلکه شرب الیهودیست که تا حدّی برای آیندهٔ اینقوم خطرناک شمرده میشود و از بدبختی کسی نیز در فکر تدبیر و اصلاح آن نیست

زیاد بودن موادّ پروگرام تحصیلی، نبودن ورزش بدنی و حفظ الصحّهٔ کامل، تناسب نداشتن موادّ تحصیلی با احتیاجات زندگی و نبودن وسائل تفریح و بازیهای مفید معنوی، و از همه بدتر نداشتن آموزگاران و استادان

عالم و شاهان را در مرتبهٔ [illegible] ملت را بنجات برسانند و بعدها

[illegible] بیان حال بنده با

و انّما رجل الدّنیا و واحدها من لا یعوّل فی الدّنیا علی رجل

فن جغرافی در شرق

کتابهائی که در شرق راجع بفن جغرافی نوشته شده پر از اوهام و مبالغه‌ها و حکایات و مقایسه های خارج از عقل و منطق است و گاهی پاره اطلاعات و معلومات بسیار خنده آور بنظر میرسد برای نمونه دو سه فقره راجع بشهر ری را از بعضی کتابها استخراج کرده ذیلا مینگاریم

«بدانکه ری نام شهر نسبت از عراق و منسوب بآن را رازی میگویند چنانکه گویند فخر رازی و مراد نسبت بری است و سرّ اینکه شهر رازی و منسوب بآن را رازی میگویند صاحب فرهنگ جهانگیری بیان کرده و میگوید دیدم بخط فخر رازی که نوشته بود که راز وری نام دو برادر است که باتفاق یکدیگر شهری بنا نمودند و در تسمیهٔ شهر بعد از تمام شدن ما بین ایشان گفتگو واقع شد که هریک میخواستند شهر را بنام

خودرا خودش بعهده بگیرد چونکه هیچیک از کتابفروشان و صاحبان چاپخانه نخواست نخستین بار اثر یک مرد غیر معروف را بچاپ برساند ولی پس از چند سال که قوت قلم و متانت فکر و علوّ روح نویسنده معلوم گردید تا آخر سال ۱۸۸۶ این کتاب یکصد و شصت هزار نسخه فروخته و بتمام زبانهای اروپائی و ژاپونی ترجمه شد

اسمایلس علاوه بر این کتاب اثرهای دیگر نیز نوشته که از آنجمله است طبایع ـ تکلیف ـ زندگانی مهندسین ـ هوگنوتها ـ زندگانی توماس ادوارد ـ زندگانی روبرت دیک ـ مردان اختراع و کار

روح آثار این نویسندهٔ کامیاب را در چند کلمه میتوان خلاصه کرد و آن این است: از قوهٔ اراده و استقامت معجزه های حیرت انگیز میتوان انتظار داشت

ایرانشهر

و ماتّی ساختن زندگانی عموم را بدرم بعقیدهٔ اصحاب بالتعاب
از اسناد اخذ هم در مقام خود باقی کتاب فوق الذکر است مخصوص
کتاب «مزّات زندگانی» (۱) که بتصوّر نویسنده یکی از عالیترین نگاشته
های سودمند در جزء آثار جاوید بشری است

این کتاب که بنام «سرّ النجاح» (۲) بتوسط دکتر یعقوب صرّوف
مصری یکی از نگارندگان و دانشمندان مجلّهٔ معروف المقتطف بعربی ترجمه
شده از آن نوع کتابی است که علل کامیابی بزرگان دنیا و سرّ بزرگ
شدن ایشان را با شواهد تاریخی صحیح بعبارتی ساده و دلچسب بیان
میکند و همهٔ بزرگی و علوّ قدر اشخاص را در سایهٔ اعتماد بنفس و فعّالیت
شخصی و ثبات و عزم ارادی ایشان میداند بعبارت دیگر مؤلف کتاب
مزبور بواسطهٔ نقل سرگذشت و خاطره های زندگانی عدّه ای از بزرگان

---

(۱) Pleasures of Life کتاب دیگری از طرف مؤلف مشهور نوشته شده
که شهرت بسیار او گردیده و بهمهٔ زبانها حتی زبان ترکی نیز ترجمه شده است و
و آن عبارت است از کتاب اداره زندگی The use of Life که فرانسه آنرا
Emploi de la Vie و ترکی «اداره حیات» ترجمه کرده اند
ایرانشهر

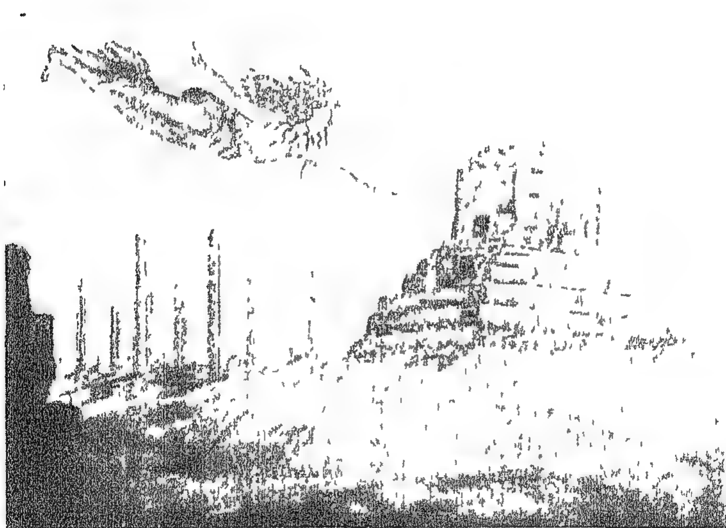
(۲) این کتاب که Selfhelp نام دارد و عنوان آنرا «سرّ کامیابی» ترجمه کرد
نام ساموئل اسمایلس انگلیسی است که در سال ۱۹۱۶ در شهر هادینگتون تولد
یافته است اسمایلس تا روزیکه زندگانی نویسندگی بعضی مشاغل دیگر پیش گرفته
و از کسانی بوده است که در شاهراه زندگی رهبر و موفقی جز خود نداشته است
قسمتی از زندگانی خودرا مجبور بوده با سختیهای روزگار در جنگ و ستیز
بگذراند در بیست و یکسالگی بسیاری از خودرا نام طبیب بلدی و با طبیعت تجربه
نوشته است ولی از شدّت کوشش پنج سال با خوش بختری شده پس از رهائی از
ناخوشی با یک قلم معجزه ما شروع بنوشتن کرد و اوّلین کتابیکه اورا بجهان معرفی
روشن ساخت و زندگی اورا یک محور تازه انداخت همین کتاب «سرّ کامیابی» بود
اسمایلس مانند بسیاری از نویسندگان در ابتدا مجبور شد که خارج چاپ اوّل کتاب

مسابقهٔ ادبی

این تصویر و این پیشنهاد ذیل از طرف آقای میرزا کریمخان طاهرزاده بهزاد معمار ایرانی در برلین فرستاده شده که برای تحریک احساسات ملی بهترین وسیلهٔ علمی و ادبی است. ما تشکرات خودمان را تقدیم آقای بهزاد نموده و این پیشنهاد و تصویر را اینجا هم اولا نقل نموده و [illegible]

ایرانشهر

بمناسبت تصویر ذیل، ادبا و شعرای ایران را دعوت بیک مسابقهٔ ادبی مینمائیم و خواهشمندیم هر یک از شعرا که بخواهد شرکت در این مسابقه بکند قطعهٔ ای منظوم که دارای دوازده بیت باشد مناسب این تصویر گفته برای ادارهٔ مجلّهٔ ایرانشهر بفرستد.



این تصویر در یکطرف قبر سیروس را چنانکه خرابهٔ آن هنوز در دست مرغاب پایدار است و در طرف دیگر نیز خرابه های استخر را نشان میدهد. روح سیروس در شکل پیکری با زلفهای پریشان و سیمای پژمرده

[illegible] آن [illegible] دانند که شهر [illegible]
[illegible] داری [illegible] رازی
[illegible] (۱)

[[illegible] صفحه ۱۲]

در [illegible] کرده برای ساخت و
[illegible] آن [illegible] خداوند باد را فرار
[illegible] او را [illegible] انداخت تا بدو بای
[illegible] پادشاهی رسید آن
[illegible] تا محلّ ری رسید
[illegible] " بازی آمد [illegible] " نام کرده به فارسی ری است
[illegible] آنجا [illegible] کرد و بدان جهت ری نامیده شد

[[illegible] البلدان [illegible] جلد چهارم صفحه ۳۵۵]

[illegible] احمد رازی در باب موطن خود چنین
[illegible] " [illegible] محلّه چهل [illegible]
[illegible] ساله بود " [illegible] حساب در
[illegible] خانه بوده است و اگر دست کم در هر
[illegible] شهر ری نه بود ملیون نفر
[illegible] تمام [illegible] ایران میرسد

---

(۱) [illegible] کرده است

از غزلیات هم در خود دیوان میرزا [illegible] است سالها در قافیهٔ
[illegible]

برد که وقت شمار عشق ممر بود [illegible] سلسلهٔ راست بود [illegible] دیوانه
در این غزل بعد از [illegible] هم مبارک
باد رخ رسای تو شاخ سامد [illegible] مثال [illegible] که دید پروانه
و همچنین در قافیهٔ الف میخوانیم

لطف باشد گر بپوشی از گداها روی را   تا بکام دل ببینند دیدهٔ ماروت را
همچو ماروتم دائم در بلای عشق زار   کاشکی هرگز ندیدی دیدهٔ ماروت را

در حمد غزل مقدم بر این هم میخوانیم

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را   که سر بکوه و بیابان تو دادهٔ ما را
بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر   بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست   سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

بگمانم هر کس فی الجمله طبع موزون و آشنائی با ادبیات داشته باشد بمجرّد شنیدن این اشعار ادراک میکند که اینها اثر ذوق و فکر شخص واحد نمیباشد

مانع دیگر که بعنوان مرتب و رجحان یکغزل را بر سایر غزلیات چنانکه باید تشخیص داد آنست که مسلک این شاعر [illegible] دست [illegible] متناقض کاملاً با یکدیگر معلوم است چنانکه در قافیهٔ با در مدح باده کشی بعنوای خمّار میگوید

ما نه مردان ریائیم و حریفان نفاق   آنکه او عالم سرّست بدینحال گواست
چه بود گر من و تو چند قدح باده خوریم
باده از خون رزان است نه از خون شماست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما با حذف این را بعبارت آسانی میتوان نشان داد که میتوانند مقداری اشعار در دیوان خواجه یافت میشود که از خود خواجه نمی‌باشد بلکه از ملحقات و تصرفاتیست که در موقع استنساخ بدان افزوده اند و مقولهٔ

[illegible] الا دیدن [illegible] بار [illegible]

[illegible] [illegible] جا مانده

این بنده یقین دارم که از اشعار مذکور ، مؤخر خواهد نظر نماید مارا [illegible] [illegible] [illegible] مسلک فانی [illegible] عالمین را فهم نمائیم [illegible] اسلام کسانیکه دیوان [illegible] او را ترتیب [illegible] جمع نموده‌اند [illegible] از طبع این دانشمند بزرگ [illegible] [illegible] حل این مسئله آسان [illegible] نکوتر آن دوره بیش از پیش معرفی کرده است

سید اسدالله لاجوردی - کاشان

جواب یکجوان انگلیسی سؤالات ایرانشهر

در جواب سوالات راجع به فساد اخلاق مندرج در شمارهٔ دوم مجله یکجوان انگلیسی « برادر کرمانی » [illegible] نام مکنولد فرستاده است . این جوان قبل از جنگ در نزد استاد معظم پروفسور براون زبان فارسی را ۱۹۰۹ و ۱۰ [illegible] و در ایام جنگ از طرف حکومت انگلیسی استخدام شده بوده پس از خاتمهٔ جنگ از مأموریت دولت استعفا داده داخل مسلک زراعت و تصوف و زهد و طریقت درویشان [illegible] است . این جواب را بزبان فارسی نوشته است که [illegible] عیناً درج میکنیم

عرض میکنم که جهت شدت فساد اخلاق جوانان در ایران و جوانان در ممالک غرب اینست که زندگی باطنی را از زندگی ظاهری « محرومین روحانیت و جسمانیت است » بیش از اندازه جدا میکنند یعنی افکار مؤمن در یک قسمت دماغ و افکار شهوتی « مردم دنیا پرست » در قسمت دیگر میمانند و این هم ناشی از اینست که در انسان که مرکب از تن و جان یعنی روحانیت و جسمانیت است این روحانیت و جسمانیت

باز در غزل چهارم آن قافیه میآورند

خسته‌ام بخیالی که می‌پزم شبها   خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست

ولی در مقام دیگر عشقبازی را دام کرده میاورد

ای که دائم بخویش مغروری   گر ترا عشق نیست معذوری

مستی عشق نیست در سر تو   رو که تو مست آب انگوری

ایضا در قافیهٔ دال میگوید

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

در عقاید فلسفی خواجه نیز تناقض دیده میشود گاهی میگوید که جز تسلیم و رضا بقضا چاره نیست و اسرار خلقت را کسی کشف نکرده و نخواهد کرد چنانکه گفته

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را،

در اینجا میخواهد بگوید که حقایق عالم بمنزلهٔ درّ درمیان صدف است و این صدف دهان خود را باز نکرده و جواهر حقیقت خود را ظاهر ننموده و هیچ فیلسوف بشری واقف بحقیقت اسرار نگشته و بعد از این نیز بطور ابدی حقیقت جواهر این صدف را استکشاف نخواهد کرد و سرّ خلقت و حقیقت عالم همانطور از ازل تا حال پوشیده و الی الابد نیز پنهان خواهد بود و گاهی اظهار میدارد که نوع بشر هر گونه ترقی و تعالی و حقیقت را که جستجو کند باید بداند که منبع و مرکز آن فقط در خود اوست چنانکه میگوید

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد   آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

و نیز در مقام بلندی موقع انسان و استعداد فطری آن میگوید

اقتباسات از مقالات وارده

چون بعضی مقالات [illegible] ایرانشهر وارد شده و میشود [illegible] صفحات مجله گنجایش همهٔ آنها را ندارد لذا ما [illegible] این مقالهها [illegible] و موافق [illegible] از این مقالهها ذیلاً بتدریج درج میشود

از مقالهٔ جناب [illegible] در خلیج فارس

«علم مهمترین خصایص موهوبه است بابنای بشر و باعث سعادت و فلاح هر قوم نامور میشود. در اعصاری که امم اسلامی طریق تعالی و برتری از سایر امم پیمودند باعث اصلی همین علم بود. عصر طلائی که ملت عرب بآن فخر مینمایند، فخر ما ایرانیان بمراتب بیشتر میباشد چراکه ارکان آن نهضت علمی بدون تردید نوابغی بود که وطن ما در آن عهد پرورش داده بود.

هر ملتی که علم در درجهٔ عالی و اقتدار و کثرت نفوس هم باشد عاقبت مقهور زمرهٔ قلیلی از نفوس با علم خواهد شد چنانکه مستعمرات دول اروپائی همینطور شده است. دولت انگلیس با چهل ملیون نفوس همجنس خود بر [illegible] نفوس عالم حکمرانی میکند و این فقط از نتیجهٔ علم و تمدن است. ملتهای اروپا همینکه اساس جهل و وحشت را از خود دور انداختند پیش از همه بتعمیم معارف کوشیده قسمت زیادی از بودجهٔ مملکت را بمصرف معارف نموده سپس دیری نگذشت که در بسیاری از نقاط اروپا و آمریکا تعلیم را اجباری قرار داده بدینوسیله بنشر علم میان همهٔ طبقات مردم بدون فرق و امتیاز موفق گردیدند و چون هوش و ذکاوت مخصوص یکطبقه و یکصنف از مردم نبوده بلکه در افراد طبقات پائین ملت نیز ممکن است پیدا شود در نتیجهٔ تعلیم اجباری رجال بسیار بزرگ و نامی از این طبقات بظهور رسیده خدمات بزرگی بمملکت خود کردند. ما اولاد فقرا و شاگردهای بیچاره دور که می بینیم در گوشه‌های بازار و کوچه نشسته نزد پدر یا استادش وصله

را از هم جدا نمیسازند بر صورتیکه سر زندگی در اینست که این دو توده و یا مردم با هم در اتفاق باشند

زیرا ما میدانیم که بهترین رهبر «اخلاق» برای افراد ناس آنست که عملش حقیقی تمام ساعات نماید و از آشوب دلبستگی هر شخص اینست که باهمهٔ رسانیدن باطنی و ظاهری «معنوی و مادّی» بکوشد تا انسان را بحال درست و بانداز بار آورده اساس و آزادی برای هر آرزوی پاك بر قرار نماید

با وجود اینکه فنون سیاسی و اجتماعی در ممالک غربی خیلی ترقی کرده اند برای یک ایرانی که در دارالفنون پاریس با لسان تحصیل معروف نماید بسیار مشکل است که در میان چندین استادها و کتابهای تمامت اینها را از گاه بشناسد یعنی خوب را از بد تفریق نکند لهذا خوبست که در جواب سؤال مهم سرکار مجلّه کتاب بسیار خوب اشاره نمایم

۱ ـ بی انضباطی اخلاق بالمف پاول بورو(۱)
۲ ـ اقتصاد اجتماعی بالمف ش آنتوان(۲)
۳ ـ کارگران اروپا بالمف لوپلی(۳)

در جلد نخستین تحقیقات بسیار جالب خوب در بارهٔ زندگی خانوادگی و عملی مسلمانان ممالک روس و روم «عثمانی» مندرج است امیدوارم که این اشارات مختصره بی فایده نخواهد شد

مخلص برادر کهربان زادهٔ از احوان
طریف ولی دو ماسک

---

(۱) L'indiscipline des moeurs p. P. Bureau
(۲) Cours d'économie sociale p. Ch. Antoine
(۳) Les ouvriers européens p. Le Play

به مقالات باید نوشته بود در آخر کتاب ترجمه‌های جدیدی از نویسندگان
و زنان معروف فرانسه در تاریخ ۱۸۹۱ و ۹۲ استخراج و هر یک از
آنان جواب سؤالات را در صفحه‌های مخصوص کتاب در جدولی از آنها بیان
بانوان و مردان که اغلب در همین شکل خود جواب آن سؤالها را
نوشته‌اند.

پس از دیدن این کتاب بی اختیار سعادت حال زنان این مملکت
ناریان ایران از خاطرم گذشت که چگونه دختران ایرانی که از حسن
ذکاوت و هوش و قابلیت همچوجا مائین و کمتر از زنان فرنگی نیستند
از بدبختی مرتبی در جهالت و بدبختی غوطه‌ور و از هر گونه وسایل
تربیت و معرفت بی بهره هستند.

این سؤالها درجهٔ ترقی معارف و فراوانی وسایل تربیت ملّت آلمان را
نشان میدهد و این جوابها پایهٔ تکامل فکری و اجتماعی افراد این مملکت
را مینمایاند. برخی از این سؤالها مثلا سؤال ۱۲ و ۱۳ برای زنان
ایران سهل است که برای مردان ایران نیز معنی ندارد. در مملکتیکه
فن نقاشی و حجاری و موسیقی را جمعی جزو لهو و لعب و گروهی
کفر و حرام پندارند اصلا روح صنعت مفقود و مرد صنعتکار و موسیقی
شناس بوجود نمی آید که نام مردم تاریخ زندگانی و معجزه های آثار آنها را
بدانند و هر کسی برای خود یکی از آنها را محبوب و سرمشق قرار بدهد.

ما اجازه از دارندهٔ این دفتر گرفتیم که این سؤالها و جوابهای آنها
را برای خوانندگان مجلّه ترجمه بکنیم ولی در این شماره ترجمهٔ سؤالها
اکتفا کرده از خوانندگان مجلّه تقاضا میکنیم که هر کس ذوق دارد
بدین سؤالها جوابی نوشته هرچه زودتر برای ما بفرستد که با جوابهای
دیگر در یکجا درج بکنیم. اینک سؤالهای دفتر یادگاری دختر آلمانی:

۱ — کدام صفت را در مرد بیشتر دوست داری؟

داشتن [illegible] با این شرط که [illegible] یا زبان یک مملکت دیگر را خوانده و بنویسند
ممکن است [illegible] آزادی فردی تمام اینها در ترقیات تمدن و ذوق علم
[illegible] شروع [illegible] آمریکایی ادیسون
[illegible] روسای جمهوری آمریک
از همان اولاد طبقهٔ پائین بیرون آمده اند [illegible] متأسفانه در ایران علاوه
بر [illegible] تمام [illegible] در درجهٔ معارف [illegible]
[illegible] در اغلب شهرهای بزرگ هم مدارس متوسطه وجود ندارد و از این رو
ایران ما از ممالک دیگر اسلامی بسیار عقب مانده است »

دفتر یادگاری یک دختر آلمانی

چند روز پیش یک دختر آلمانی دفتری پیش نگارنده آورده خواهش کرد بسبک آلمانیها در دفتر چاپ شده جوابی بنویسم

در فرنگستان رسم است که اغلب زنان بخصوص دختران هر یک دفتری سفید دارند بنام دفتر یادگاری که در آن هر یک از اشخاصیکه باوی معارفه پیدا میکنند سطری از افکار خود و یا از کلمهٔ شاعران و ادیبان و دانشمندان معروف مینویسند که برای دارندهٔ دفتر در تمام عمر بهترین و یا از بهترین یادگارها میشود

این عادت بخودی خود یکنوع تربیت فکری و اجتماعی است زیرا هم دارندهٔ دفتر و هم نویسندگان و هم خوانندگان آن همه مایل خواهند بود که همهٔ نوشته های آنرا بخوانند و بدینقرار چیزی بر گنجینهٔ معرفت و کمال خود خواهند افزود

این دفتر که بنظر نگارنده رسید ترتیب دیگر داشت این دفتر کتابی است که درسال ۱۹۰۰ چاپ شده و دوم آن انجام یافته است ، در هر صفحهٔ این کتاب ۲۵ سؤال چاپ شده که هر یک از آنها جوابی

IRANSCHÄHR

Iranschähr
Revue littéraire
et scientifique
bimensuelle

Rédacteur
et Directeur
H. Kazemzadeh

Téléphone
Steinpl. 3906

ایرانشهر
مجلهٔ مصوّر علمی و ادبی

آثار ادبی و علمی و سیاسی
[illegible] ایران است
این مجله ماهی دو بار [illegible]
در ۱ و ۱۵ [illegible]

[illegible] اداره در آلمان
[illegible] و در ایران
[illegible] است

سال اوّل || برلین - [illegible] جمادی الآخره ۱۳۴۱ || شماره ۸

1re année , Berlin, 19 Janvier 1923 , No 8

مسلک ـ عشق ـ اعجاز

درین جهان زندگی هر کس از برگزیدن یک شغل و مسلک ناگزیر است و درین دنیا که خانهٔ حیات هر واردی را خدمتی تعهد کردن فرض است

حکمت اینکه اغلب مردم بدبخت و دوچار زحمت و دلتنگ میشوند و سبب اینکه نوع بشر از هزاران سال زحمات و مساعی افراد خودش نتواند بخوبی بهره‌مند شود این است که افراد انسانی در انتخاب مسلک(۱) برای خود غالبا بخطا میروند و با خطا رفتن مجبور میشوند

مردم را در انتخاب مسلک، بسه گروه میتوان تقسیم کرد. گروه نخستین کسانی هستند که ادراک آنها قادر بر فهم معنی مسلک و انتخاب نیست چه اصلا در نظر اینها چنانکه رزق هر کس از روز ازل مقدّر

---

(۱) کلمهٔ مسلک بیشتر یک مفهوم معنوی در بر دارد مانند مسلک سیاسی، مسلک آزادی، مسلک فلسفی، مسلک روزنامه نگاری وغیر آنها. ما در اینجا بطور مطلق بمعنای شغل و کار استعمال میکنیم

۲ ـ کدام صفت را در زن بیشتر دوست داری؟

۳ ـ کدام مشغولیت را بیشتر دوست داری؟

۴ ـ خوشبختی در نظر تو چه چیز است؟

۵ ـ کدام حرفه در نظر تو بهتر است؟

۶ ـ جز آنچه هستی که میخواستی بشوی؟

۷ ـ در کجا میخواستی زندگانی بکنی؟

۸ ـ در چه تاریخ میخواستی زندگی کرده باشی؟

۹ ـ بدبختی در نظر تو چه چیز است؟

۱۰ ـ عمده ترین طبیعت و صفت تو کدام است؟

۱۱ ـ از نویسندگان کدام را بیشتر دوست داری؟

۱۲ ـ کدام یک از نقاشان و پیکرسازان پیش تو محبوبتر است؟

۱۳ ـ کدام یک از موسیقی نگاران را بیشتر دوست داری؟

۱۴ ـ محبوبترین رنگها و گلها نزد تو کدام است؟

۱۵ ـ کدام یک از مردان نامور تاریخی در نظر تو عزیزتر است؟

۱۶ ـ کدام یک از زنان نامدار تاریخی در نظر تو عزیزتر است؟

۱۷ ـ از میان شعرا کدام را بیشتر دوست داری؟

۱۸ ـ از نامها کدام یک برای تو خوش آیندتر است؟

۱۹ ـ کدام یک از اشخاص تاریخی در نظر تو منفورتر است؟

۲۰ ـ کدام خطا در نظر تو بزرگتر و بعذر خواهی شایسته تر است؟

۲۱ ـ کدام یک از اخلاق در نظر تو مکروه تر و زشت تر است؟

۲۲ ـ از چه چیز بیشتر میترسی؟

۲۳ ـ در غذاها و مشروبها کدام را بیشتر دوست داری؟

۲۴ ـ چه طبیعت و مزاج داری؟

۲۵ ـ آن جملهٔ حکمت و فلسفه که معشوق تست کدامست؟

و انکشاف قوای باطنی مرد را درکار باز میدارد بدین جهت است که هر ابتدا قوهٔ فطانت و ذکاوت درین زمره باقی میشود و باز بهمین جهت در میان این گروه مردان کاری وفداکار و با شهامت وخارق العاده کمتر بروز مینمایند افراد این گروه مانند مرغ اسیر قفس نخارج محیط تنگ و تاریک خود نمی توانند راه پیدا نمایند ودرفضای بیکران طبیعت نمی توانند بآزادی پروبال بگشایند

گروه ششم آنهائی هستند که قوای دماغی آنان آنقدر انکشاف یافته که بدرک بسیاری از حقایق قادر هستند اینها میفهمند که زمام مقدّرات مرد در دست خودش است و در اختیار هر مسلک وعمل آزاد میباشند ولی بدین اسباب نمیتوانند استعداد وذوق شخصی خودرا دخالت بدهند

درین مقاله روی سخن به افراد اینگروه است چه فقط از میان این گروه انتظار ظهور مردان نامور نامیات را میتوان داشت وظهور اینگونه رجال است که در میان یک جامعه قدرت بشری را عمل میکند ومحیط جامعه را از جای خود تکان داده بجادهٔ تجدّد میاندازد

در میان این گروه قومی هستند که از ابتدا بی یکگونگی استعداد و تمایلات طبیعی، خود بره مسلکی مناسب برای خود انتخاب کرده اند واسباب آن مسلک نیز یا برحسب اتفاق ویا از پرتو سعی خودشان فراهم آمده بی زحمت درجادّهٔ مسلک خود قدم میزنند اینها آن نیکبختانی هستند که هدف آمالی (۱) پیش چشم خود نصب نموده بسوی آن هدف راه‌می پیمایند ومانند هر درویشی در اطراف مسلک خود که جلوه گاه معشوقه و کعبهٔ آمال آنهاست طواف میکنند

(۱) ما تعبیر هدف آمالی را دراینجا مقابل کلمهٔ ایده آل میگیریم

است بدل و ممالک هر فرد بر در عالم نخست مقدّر شده و هیچکس از دایرهٔ تقدیر هر قدر هم خود کوشی بکند نمی تواند قدم بیرون بگذارد

این گروه مانند زنان بیچارهٔ این تصوّر میکنند که زندگانی همین است که آنها دارند و این زندگانی سرنوشت آنها بوده و از روز ازل تمام عمرشان از آنها حتم شده و از دیوان قضا هیچکس نمیتواند از نصیب خود بیرون شود در عقیدهٔ این گروه تغییر شکل زندگی و تبدیل یک مسلک دیگر کردن تغییر شغل و دست درازی بدستگاه خلقت آفریدگار است نتیجهٔ این عقاید عبارت از وضع اجتماعی امروزی ایران است

گروه دوّم کسانی هستند که می فهمند که انسان در اختیار یک شغل و مسلک آزاد است ورشتهٔ زندگی او در دست خودش است ولی افراد این گروه در اسیر نتیجهٔ عادات و خرافات غلط خود بوده گریبان خودرا از دست موهومات رها نمیتوانند بکنند اینها خیال میکنند که شغل اجدادی یک شغل اجباری و خداداده است و ترک کردن آن موجب خسران و خسران خواهد شد مثلا پسر یک دهاتی حق اشتغال بتجارت را ندارد و فرزند یک تاجر باید طبابت یاد بگیرد و آخوند زاده جز روضه خوانی و واعظی بی شغل دیگر باید برود

گرچه در محیطی مانند ایران که تمام تربیت عمومی انسان نافقه و هیچکس از فیض آن برخوردار نمیتواند بشود این عادت و اعتقاد بعضی فواید دارد و تا یکدرجه طبیعی بنظر میآید چنانکه پسری از شغل اجدادی بابک اندازه جای تعلیم و تربیت را گرفته و جرهٔ اشتغال بدر یک مکتب تربیت و حرفت میگردد ولی این رسم و اعتقاد از طرف دیگر فکر و ذکاوت را محدود و خفه میکند وشکفتن غنچهٔ استعداد فطری

نمی‌خواهند که به او راه آنرا نشان دهند و به تماشای آن می‌توانند بخندند و چیز دیگری به
وسیلهٔ دیگری برای اظهار آرزوی خود ندارد و اگر تصادفاً چیزی بدست
بیاید نازکی آن و زیبائی و شکل آنست نظرش را جلب کرده موقتاً آرام
میگردد و تماشا میکند ولی پس از کمی می‌بیند که این دلخواه او نیست و
آتش هوس او را خاموش نخواهد کرد

همینطور این جوان یک نفس حسّاس در اعماق قلب و روح خود
چیزهائیرا حسّ میکند که از شرح آنها عاجز است همینقدر می‌بیند
که این محیط که در و زندگی میکند برای او تنگ است و این محیط برای
افکار و احساسات او بیگانه و بلکه دشمن است او بخوبی حس میکند
که روح او مجذوب چیز دیگری است، روح او مرغی است که تماشای
گلستان این محیط او را بسر ذوق و ترنم نمی‌آورد و هیچیک از منظره‌های
دلربا و گلهای خوشرنگ و بوی این گلزار غنچهٔ خنده‌ای را در
گوشهٔ لبان وی نگشودن قادر نمیشود از هیچیک از این عوالم را شایستهٔ
پرستش و محبت نمی‌بیند و هیچکدام از جلوه‌های محیط موجد عشق و
محرّک روح او نمیشود او خود را مانند بچهٔ یتیم که محروم از آغوش
گرم و روح‌نواز مادر باشد سرافکنده و بی پناه می‌یابد او خود را در
میان یک جامعهٔ بی بهره از هر گونه حس و عاطفه پیدا میکند که گوئی
نه زبان او را می‌فهمند و نه به احساسات قلبی او پی میبرند. بعبارت
روشنتر او می‌بیند که آن محیط برای او و او هم برای آن محیط بیگانهٔ
بیگانه است

یقیناً بسیاری از جوانان امروزی ایران در اینحال هستند و در میان
خوانندگان این مجلّه نیز از آنان پیدا میشود

ولی در میان این گروه باز معدودی هستند که بدین بدبختی نرسیده اند. اینها با وجود داشتن یک استعداد و ذوق فوق العاده نادر اصحاب مسلک دوچار تردید نمی باشند و با ارکان شرط شناسی و رسالهٔ متفوّق برای تعیین مسلک خصوصی و برگزیدهٔ خود پیدا میکنند و بقول خواجه حافظ، سرّ فکر و طبع آنان در آرزوی جلوه نمودن است ولی چون آشیانه ای ندارند از آرزو آه میکشند. بدبختانه از جوانان امروزی مملکت ما از این زمره میباشند. محیط امید شکن ایران برای آنان یک زندان و اخلاق فاسد اجتماعی ما بر گردن روح بی تاب آنان یک بند گران گردیده است.

هر یک از افراد این زمرهٔ مخصوص که میخواهد قدم بمیدان مسلک و شغل بگذارد اگرچه گاهی در زیر فشار احتیاج مجبور گردد یک شغل درین محیط آزادی کش حاضر میشود ولی باز از تردید خود داری نمیتواند بکند چرا؟ زیرا که سستی بنیان کار و مسلک نامطبوع مخصوص و یک محدودیت در خود حس میکند و اگر چندی هم از روی ضرورت و بنا بر حسب اتفاق بیک کاری چسبید و مدتی عمر خودرا در سرآن بسر میبرد باز روزی می بیند که آنچه او میخواسته و می جسته است نیست. او حس میکند که این شغل آمال محبوب او را پرورش نمیدهد، احساسات او را نوازش نمیکند، دماغ گرسنهٔ او را سیر نمیسازد و روح او را بجنبش نمی آورد و بعبارت ساده این شغل چیزی است که چنگی بدل او نمیزند.

این جوان در زیر تأثیرات این حالت روحی اغلب اوقات مستغرق فکر و خیال میشود و حال یک بچه را پیدا میکند که دلش چیزی را

... ملتها که خدمت بزرگی باید اولاً استعداد و ذوق طبیعی خودشانرا با جد قرار بدهند و بدانند پس از انتخاب مسلک آنرا از ته دل دوست بدارند و با تمام قوّت و قدرت خود در راه بدان مقصد بکوشند و از هیچ‌گونه فداکاری دریغ ندارند بعبارت دیگر باید عشق مسلک در وجود خودشان ایجاد کنند اگر تا کنون در شاهراه مسلک خودشان نتوانسته‌اند جلو بروند و هنوز در رفع موانع موفق نشده‌اند از این است که علاقهٔ خودشانرا بمسلک خود بدرجهٔ عشق نرسانده‌اند مسلک شما هر قدر عالی و پر موانع باشد و پیشرفت و ترقی در آن هر اندازه سخت دیده شود نباید مأیوس شوند عشق مسلک آن موانعرا از میان برمیدارد و اسباب موفقیت را حتماً فراهم میآورد

تا عشق مسلک را یاد نگرفته‌اند و تا مسلک خودرا پرستشگاه خود قرار نداده‌اند از مقاصد و آمال خود ثمرهٔ کامیابی را نخواهند چید

اگر خودرا در آتش عشق مسلک بسوزانند عالمی را پروانهٔ عشق خود میتوانند بسازند و اگر در راه عشق مسلک، خودرا پروانه بسازند خویشتن را شایستهٔ پرستش یک ملت میتوانند بکنند بقول حسّاس‌ترین شاعر ایرانی عارف قزوینی تا مانند مرغ اسیر از سر خود نگذرند از تنگنای قفس این محیط نمی‌توانند بیرون بپرند تا رنج خاررا برخود هموار نسازند از گلزار آرزو گل کامیابی نخواهند چید و تا در کنار دریا ایستاده از تماشای امواج خروشان بخود بلرزند و غوطه نخورند هرگز به دست آوردن درّها و گوهرهای آن بحر بیکران دسترس نخواهند شد

عشق آن آتش فروزانی است که موانع کوه پیکر را مانند خس و خاشاک میسوزاند عشق آن قدرت یزدانی است که تمام موجودات را

خیال من، در این مقاله با این جوانان در هدف آمال من دلداری دادن و دستیاری کردن، این دل با جولان است. روح من میخواهد دست محبّت بسوی روح آنان دراز بکند و زبان من عزم دارد شمهٔ بیش احساسات خود را بار قلب جوان آنان بکند. این است که آنان را خطاب کرده میگویم

برادران دلباختهٔ من!

من میدانم که در این محیط فاسد ایران اصحاب یک مسلک و تعقیب یک هدف آمال تا چه درجه سخت است. من حس میکنم که در این مبارزت زندگی تا چه پایه زحمتها و سختیها برای شما در کار است و من میفهمم که با موانع این محیط خفه کننده تا چه میزان جنگ باید بکنند با همهٔ اینها باید بدانید که این محیط اجتماعی هر قدر آلوده‌های متراکم اخلاق فاسد کثیف شده باشد تعمیر آن بعهدهٔ شما محوّل است. شما باید این محیط را خرق و یک محیط پاکیزه و روشنتری را بجای آن خلق بکنید.

باید بدانید که اگر یک زندگی جاودانی را طالبید و اگر یک آرزوی شدید برای شرافت و افتخار در دل خودتان میپرورید باید مسلکی را پیش بگیرید و در راه آن مسلک تحمّل هر گونه سختیها و ناملایمات را بر خود هموار سازید. مسلک شما پرستشگاه شما باید بشود چه مسلک سرچشمهٔ الهامات و قوام دهندهٔ جوهر حیات است. در هر مسلکی که پیش بگیرید و در هر هدف آمالی که برای استقبال خودتان معین نمائید خواه مسلک معلّمی و نویسندگی و شاعری و موسیقی شناسی و نقاشی و فیلسوفی و امثال آنها باشد و خواه مسلک تجارت و زراعت

علم اشتقاق لغات

در سنین اخیر علاوه بعده در قرنهای آخری در ممالک فرنگ تولد وتکامل یافته یکی هم علم اشتقاق لغات یا زبانشناسی است، این علم نتیجهٔ تتبعات و تحقیقاتی است که علمای فرنگ در مدت صدسال و اقوام نامعلوم آورده اند

این از کشف وحلّ خطوط و زبانهای قدیم ایران مانند خطوط میخی و پهلوی و اوستائی آن قسمت از علم اشتقاق لغات که راجع بزبانهای ایرانی و هند و جرمنی است بسیار وسعت پیدا کرده است

علمای فرنگ بعد از سالها زحمت و محادله با مردمان بیعلم و مدّعیان بیخبر از فنّ و معرفت و جرح و ردّ اقوال و عقاید موهومی آنان بعضی قواعد اساسی برای فهمیدن ارکان علم اشتقاق وضع کرده اند اگرچه باز بسیاری از مسائل لاینحل مانده و در اکثر قواعد هنوز رأیهای مدققین اختلاف دارد ولی با وجود این برای کسانیکه میخواهند درین رشته از علوم اطلاعاتی کسب و دستوری در دست داشته باشند زمینه های کافی تهیّه شده است ما برای نمونه گاهگاهی در اشتقاق بعضی از لغات بر حسب اطلاعات خود چند کلمه نوشته و تدقیقات علمای این فن را نیز شرح خواهیم داد

مشتقّات کلمهٔ دبیر

این کلمه درزبان باستانی یعنی فرس قدیم که زبان دورهٔ پادشاهان هخامنشی بوده بمعنی نوشتن وخط کشیدن استعمال شده که معادل کلمهٔ سانسکریت است ولیسی مناسبت که آنهم همین معنی را داشته است، داریوش

شیفتهٔ جلوه های خود میسازد. عشق در قلب و دماغ شما یک قوّت خارقه‌ای، یک اعتماد بنفس، یک عزم آهنین و یک همّت متین بوجود خواهد آورد. عشق دلدادهٔ خود را از خاک به افلاک میرساند، هیچ‌ها را طاقتور میسازد، خارقه‌هائی عالمگیر و مرده‌ها را زنده میکند.

اگر ما ملت خودمانرا بدرجهٔ عشق دوست میداریم و دقیقه‌های تلخ زندگانی خودمانرا بذکر ترانه‌ها و تماشای جلوه‌های آن عشق شیرین میسازیم، اگر این عشق افکار و حسّیات شما و تا کنه تمام ذرّات دماغ و قلب و روح شمارا با یک قوّت مقاومت ناپذیر بخود مشغول میسازد و اگر در خواب و بیداری و در حال مستی و هشیاری غیر از تجلّیات عشق چیز دیگر در صفحهٔ دماغ شما نقش نمی‌بندد آنوقت میتوانید یقین بکنید که موفقیّت و سعادت رکابدار شما و فتح و کامیابی غاشیه کش شما خواهد شد. آنوقت از میان گرد و غبار این محیط کثیف و از میان دودهای خیره‌ساز این جامعه سیمای درخشان شما مانند یک نور خدائی نمایان خواهد شد و آنوقت محیط خود را در زیر نفوذ خود و عالمی را در سینهٔ خود خواهید یافت.

همین عشق است که پیغمبران را مظهر خارقه‌ها و معجزه‌ها کرده و همین عشق است که به جهانگیران و ناموران کلید قدرتهای حیرت‌انگیز بخشیده است. اگر حادثهٔ عشق محرّک نباشد آدمیزادگان بمیدان کارهای بزرگ تن در نمیدادند، نوع بشر از حالت بدویت بیرون نمی‌آمد و خزائن ناشمار طبیعت سینهٔ خود را برای ما باز نمیکرد.

آری عشق بزرگترین قوای دنیاست، عشق یگانه رابطه ایست که آفریده را به آفریننده نزدیک میسازد. به غلط نگفتم عشق خود آفرینندهٔ کائنات است.

... بیابانهایی ... بشد ... علامت ... نوشتن ... کردن ... باشند،
... این معنی ...

۳ — دوات، یعنی ... جائی ... است که ... دوات را ... واسند ... میخواستند که ... کلمه ... است

۴ — دبستان یعنی ... بعضی از جاهلان خیال کرده‌اند که دبستان مخفف ادبستان و یادآبستان است این تأویل غلط و سهو است دبستان یعنی جائیکه در آنجا نوشتن را یاد میگیرند که کاملا مقابل کلمهٔ ... است

این نکته‌را باید در نظر گرفت که در زمانهای قدیم در مدرسه‌ها فقط نوشتن وخواندن را یاد میدادند و کتابی موجود بوده که از روی آن درس بدهند و علم‌ها هم هنوز تدوین نشده بود و اگر کسی نوشتن و خواندن را آسنا میگشت از صاحبان هنر و صنعت شمرده میشد و بدین جهت در نزد بعضی از ملتها شکل ابتدائی مدرسه‌ها نامی داشته که مشتق معنی نوشتن بوده است

۵ — دیوان یعنی جائیکه نوشته‌ها و اوراقرا در آنجا نگاه میدارند که بعبارت دیگر دفترخانه باشد در عهد پادشاهان ساسانی دفترخانهٔ حکومتی را دیوان مینامیدند که همهٔ دفاتر خراج و مالیات و صادرات مملکت در آنجا محفوظ باشد بعدها این کلمه بخود آندفاتر و اوراق نیز اطلاق شده و بعد اختصاص داده مجموع نوشته‌ها و گفته‌های شعرا را هم که بیک ترتیب مخصوص جمع آوری شده باشد دیوان گفتند.
عربها این کلمه را از ایرانیان برداشته صیغه‌های دیگر مانند دواوین

در کتابهای خود این کلمه را بشکل دیپی بکار برده که بعضی از آن خطوط آن کتیبه ها پیدا شده است، از جمله خطوط این کتیبه ها که خط میخی است بر سنگ یا بر لوح پاره‌ای کنده شده ولی در آن عهد ها معمول بوده که دبیران از کندن چنین خطوط آنها را از آب طلا و با رنگهای دیگر می اندودند یعنی روی آن خطوط دو باره می نوشتند و بدین مناسبت کلمهٔ دیپی را که دارای معنی بکار برده یعنی نوشتن و خط نیز گرفت

حالا به بینیم از این کلمهٔ دیپ چه کلمه‌ها مشتق شده اند

۱ دفتر ـ چنانکه بعضیها تصوّر کرده اند کلمهٔ دفتر عربی نیست بلکه لغت فارسی است که از ریشهٔ دیپ مشتق شده در کتب مورخین قدیم یونان این کلمه در شکل دیفترا و دفترا پیدا میشود چنانکه کتزیاس مورّخ یونانی که درسال ۴۱۵ قبل از میلاد در جنگ، بدست ایرانیان اسیر شده و بجهت دانستن فن طبابت هفده سال در دربار شاهنشاه ایران مشغول طبابت بود در کتاب خود بنام تاریخ ایران که فقط قسمت بسیار کوچکی از آن باقی مانده مینویسد که ایرانیان سالنامه های دولتی را دفترا مینامیدند و مورّخ معروف یونانی هرودوت نیز میگوید که این کلمه در آسیای غربی بمعنی کتاب، و خط استعمال میشد

۲ دبیر ـ یعنی نویسنده، در ابتدا فقط بکسی اطلاق میشد که نوشتن را بلد بود و چون نوشتن خط یک صنعت منحصر و سخت بود هر کس آن هنر را نمی توانست احراز بکند بعد ها که اغلب مردم نوشتن را بلد شدند دبیر

این تشکیلات را به همین جهت برای هر یک از اداره جات دولتی یک دیوان یا یک ... کرده باشند دیوان الرسائل و یا دیوان الانشاء ، دیوان ال... ، دیوان البرید ، ... از جهات ... ابتدائی در ارتشخانه های امروز را نشان میدهد و رئیس آن دیوان را صاحب دیوان می نامیدند بعدها از لفظ دیوان از همین معنی ... خود که محل دفاتر و اوراق و مجموعهٔ آنها بود معنی دفترخانه و ادارهٔ دولتی و همچنین محکمه و دادگاه استعمال شود نظیر این استعمال در ... زبانها در بارهٔ لفظ قلم اتفاق افتاده که سابق دفترخانه امام ... اطاق قلم ... تحریر میکردند و کم کم لفظ اطاق را هم انداختند و قلم را بتنهائی بمعنای دفترخانه و اداره استعمال میکنند و ... از قلم ... و نظام ... فلانی در قلم ... است

۶ — دیوان و دیباج بعقیدهٔ پروفسور آلمانی ... شکل این ... از همان ریشهٔ ... شده اند اگر ... ساختن دیوار ... در نظر بگیریم که عبارت از روی هم چیدن چندین ... و گل و ... های ... مخلوط و سطور است این عقیده را دور از حقیقت نمی یابیم

پستالوجی

مجدد اصول تعلیم و تربیت و بانی مسلک و اسلوب

میدانیم که در هر چند عصری یک دو سیمای ذکاوت و متانت از سایهٔ طبیعت سر بدر آورده محیط خود را با نور دماغ خود روشن ساخته و بارهنمائی خود جامعهٔ خود را چندین فرسخ در شاهراه ترقی جلو انداخته است

نویسندگان از آن پیروی کردند و از عربها در زبان لاتینی رفته اسم آنرا دوان(۱) گردانیدند که امروز در زبان فرانسه ادارهٔ گمرک را بدان نام مینامند. این نام در زبان پهلوی دیوان (ادیوان) بود در ادبی از آن مینامند الهجری در کتاب الاوائل ابو هلال بعد از سال ۳۹۵ اسباب دفتر داری را از ایرانیان چنین مینویسد

وقتیکه خلیفهٔ دوم عمر بن الخطاب خراج غنایم و اوانی را که از ایران و دیگر ممالک آورده بودند میان مسلمین قسمت میکرد و برای آنان یک مقرّری معین نماید ولی طریقهٔ تقسیم و اداره کردن آنرا نمیدانست در آنوقت یکی از سالارهای ایران فیروزان نام در مدینه اقامت داشت و همینکه دید عمر در این کار عاجز مانده گفت یا امیر المؤمنین پادشاهان ایران دفاتری داشتند که همهٔ واردات و صادرات مملکت را در آنها مینوشتند بدین اسلوب چیزی فراموش نشود و اسامی مردمانیکه باسمی جیره میگرفتند در آنها ترتیب رتبه و مقام ثبت میشد و هرگز سهوی دست نمیداد عمر گفت ترتیب آندفتر را برای من شرح کن فیروزان آنرا نوشت عمر دید و ترتیب را فهمیده از روی آن برای هر یک از مهاجرین و انصار و حتی زوجه و خویشان حضرت رسول مواجبی مقرّر کرد و هرچه در بیت المال جمع شده بود تا دینار آخر قسمت نمود(۲) در عهد عمر ادارهٔ این دفاتر یعنی محاسبات خارج و صادر را دیوان مینامیدند که بمنزلهٔ وزارت مالیهٔ امروز میباشد چنانکه عثمانیها هم در ایام قدیم وزیر مالیه و یا مستوفی را دفتر دار میگفتند. بعدها که خلافت جنبهٔ سیاسی و شکل سلطنت پیدا کرده

(۱) Douane (۲) درخصوص فتوح البلدان بلاذری رجوع شود

دنیا را بهم زده‌اند و همان وسایل و اسباب را فراهم داشته‌اند ولی از میان آنها در حال فقط آن چند مرد تاریخی توانسته‌اند آن محیط را مطابق آمال و نیات مقاصد خود عوض کنند و یا آنکه یک محیط جدید موافقی خلق کرده و افکار جامعه و مردمان موجوده را رام و در زیر روح و فکر خود ساخته‌اند. ما می‌بینیم که این خارق العاده‌گی این روح عظمت و قدرت، این جوهر ذکاوت و فوق، محیط را بوجود آورده است نه محیط او را. زادهٔ محیط نیست بلکه مادر محیط بوده است.



بستالوجی

آیا این سیمای تاریخی و این نادرهٔ روزگار چه قدرتی دارد و چه روحی میپرورد که او را بدین مقام بلند میرساند. صفات نادرهٔ اینگونه رجال و اسم اعظم قدرت آنان چیست. نام این قدرت مردانگی و این منبع فیض روحانی عشق مسلک و ثبات و استقامت است.

ما میخواهیم در اینجا نمونه‌ای از این عشق مسلک و ثبات معرفی بکنیم و آن عبارت از مرد تاریخی بستالوجی است که در فنّ تربیت و تعلیم

بزرگان امروزهٔ ایران و بعد دیگر حادثهٔ مشروطیت از بین نامداران
اعاظم و نامداران ما مثال است که در عهد خود بکار نخورد در بنایها و
هنر دقایقها بوده اند افکار و احساسات آنان تجددها و انقلابهای روزی در
جامعهٔ ملتها ظاهر ساخته و تربیتهای نوراه‌اساس گردیده است

در هر یک از دوره‌های ترقی نوع بشر چند نمای در جهان تاریخی
اتفاق می‌افتیم که روح و دماغ آنان ما فوق روح و دماغ محیط خود
بوده و آنرا در زیر احاطه و نفوذ خود در آورده جریان تازه ای بدانها
داده اند

در اینکه آیا محیط یعنی زمین و زمان طوری مساعد بوده که اینگونه
مردان تاریخی را در آغوش خود پرورش داده و اسباب ظهور و تجلّی
کامیابی آنانرا فراهم ساخته است و یا اینکه این نمونه های قدرت محیط
خود را بشر زشکل مساعدی بدان داده و آنرا فرمانبر خود کرده‌اند
بحثهای بسیار شده است

وقتیکه در روایات تاریخ کنجکاوی میکنیم در می یابیم که گاهی
محیط یعنی زمین و زمان بدینهائی سبب تعالی و موفقیت مردان تاریخی
گشته است زیرا که آن مردان نامور در غیر آن محیط و در غیر آن موقع
بدرجه ابراز ذکاوت و لیاقت نمیتوانستند بکنند این محیط آنها را بوجود
آورده و پرورش داده است ولی اگر بهتر موشکافی بکنیم و جزئیات
وقایع عالم را تحلیل نمائیم می بینیم که بهرهٔ رجال تاریخی در تغییر دادن
محیط و در تولید تجدّدها و ترقیها بیشتر از بهرهٔ خود محیط بوده است
می بینیم که در همان عهد که این رجال تاریخی زیست کرده و انقلابهای
فکری و اجتماعی راه انداخته محیط خود را بکلّی تغییر داده‌اند رجال

۱۰ ـ خانه‌ای که دو کدبانو باشد خاکروبه تا زانو باشد

۱۱ ـ با دوی گرم می‌توان دوان است

۱۲ ـ بزرا اسم خانه و وقتاً اسم تنها

۱۳ ـ در سال زمستان ... روان رود

۱۴ ـ احمقی بسیار خون زیر درد آمد هم درآورد

۱۵ ـ است ... هم ... برسد

۱۶ ـ خانه ... سنگین است

۱۷ ـ آزار از سر بسته مانده است

۱۸ ـ عمر از درخت بید ماند حیف

۱۹ ـ دریا به‌ماهان ... شد ... بود

۲۰ ـ ... جهان ... است بالای ... دیگر شده

چند رباعی

از شاعرهٔ ایرانی مهستی گنجوی (۱)

در دل همه شرک و روی بر خاک چه سود

زهری که به جان رسد ز تریاک چه سود

خود را به میان خلق زاهد کردن

با نفس پلید و جامهٔ پاک چه سود

---

(۱) در شمارهٔ اول مجله چند رباعی از این شاعرهٔ ایرانی درج کرده بودیم این رباعیها نیز از همان نسخهٔ خطی که ده سال پیش بدست ما افتاده بود استنساخ شده است. رباعی سوم و پنجم و هشتم در جزو رباعیات خیام نیز دیده میشود. از خوانندگان خواهشمندیم که هر کس در ترجمهٔ حال و اشعار این شاعره خبری بنظرش رسیده است برای ما بنویسد تا باشد که ترجمهٔ حال این زن ادیبه بتدریج جمع آوری شود.

که دنباله روی زمینی نوع بشر است مجدّد و بنیاد اول جدید آن می‌شمرده میشود

در این شماره فقط بنام او و شرح تصویر او اکتفا نمائیم و شرح زندگی و چگونگی افکار و اصلاحات او را در شمارهٔ آینده خواهیم نگاشت

چند مثل فارسی

مثلهائیکه در میان هر قوم رایج است احوال روحی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی آنها را بخوبی معرّفی میکنند. مثلها مانند جمله‌های حکمت با اندک کلمات معانی بسیار را میپرورانند و مطالب زیاد را میفهمانند

مثلهای زبان فارسی اگرچه کاملاً جمع آوری نشده است ولی بقدری بسیار است. ما چند مثل را از دفتر یادداشت خود بدون ترتیب در اینجا درج میکنیم

۱ ـ اینجا پشّه را در هوا نعل میکنند

۲ ـ از کفر ابلیس مشهور تر است

۳ ـ از کوزه برون همان تراود که دروست

۴ ـ موش و گربه که با هم ساختند دکّان عطار خراب است

۵ ـ مار را بدست دیگران میگیرد

۶ ـ صد کوزه بسازد که یکی دسته ندارد

۷ ـ عقد فریبست دام چارهٔ فتّارا

۸ ـ صد کلاغ را یک کلوخ کافیست

۹ ـ چوب در سوراخ زنبور میکند.

ایام چو آتشکده از سینهٔ ماست
عالم همه در ویرانه از کینهٔ ماست
اشک عمل چو کوزهٔ آب خورم
از خاک برادران دیرینهٔ ماست

ای چرخ فلک خرابی از کینهٔ تست
بیدادگری شیوهٔ دیرینهٔ تست
ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند
بس دانهٔ قیمتی که در سینهٔ تست

قلاش و قلندری و عاشق بودن
اندک غم خواه خلایق بودن
در مجمع رندان موافق بودن
به ز آنکه بخرقهٔ منافق بودن

ما مرد مئیم در خرابات مقیم
نه مرد سجاده و نه مرد گلیم
قاضی بخورد می که از آن دارد بیم
دردی خرابات به از مال یتیم

چون مرغ ضعیف بی پر و بالم
افتاده بدام و کس نداند حالم
دردی بدلم سخت پدید آمده است
امروز من خسته از آن مینالم

آن باده که کام من بدو باشد شادان
با یار خوشاواز که بود خوشوار
بارش به ... جهان حسابش ...
در دار دراوفتاد ... بازش

هم ... و هم کلاه سر ... مدام
بیزار ز زهد و ... ز بیدام
من بندهٔ آن دمم که ساقی گوید
یکجام دگر بگیر و من نستانم

در میکده باش بی حساب خوش است
با ساغر باده ... خوش است
تسبیح مصلّای ریائی خوش نیست
زنّار ... در خرابات خوش است

یکدست بمصحفیم و یکدست بجام
که نزد حلالیم و گهی نزد حرام
مائیم درین گنبد ناپختهٔ خام
نه کافر مطلق نه مسلمان تمام

پیوسته خرابات ز رندان خوش باد
در دامن زهد زاهدان آتش باد
آن دلق دو صد پاره و آن صوف کبود
افتاده بزیر پای دُردی کش باد

کلمهٔ عربی	معنی	اصل فارسی	کلمهٔ عربی	معنی	اصل فارسی
			جربان	زره	گریبان
فالوذ		پالوده	جاموس		گاومیش
ساذج		ساده	جل		گل
ساجباد	[illegible]	سولادای	جسکان	بانی جنگ	دسکان
			درابنه	دربانها	دربان
جرو ومرد		[illegible]	زردق	سطر دراز	راسته
بحابل		[illegible]	تخت / فسارج	حلی سخت صفحه که پیش	سخت
[illegible]		[illegible]		از غذا برای ازدیاد اشتها میخورند(۱)	پیشاره
[illegible]		[illegible]			
فرسخ		فرسنگ	منجنیق / ومنجنیق		کمانگر
جردق	نان گرد	گرده	قیروان	قافله	کاروان

مقایسهٔ قیمت اجناس

در آلمان با قیمت پیش از جنگ

برای فهمیدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مملکت آلمان کافیست که انسان نظری به قیمتهای اجناس در زمان صلح و امروز بیفکند. بعضیها تصوّر میکنند که هر قدر قیمت مارک تنزل میکند بهمان درجه قیمت اجناس بالا میرود و با هر اندازه که قیمت اجناس ترقی میکند بهمان نسبت در

(۱) این همان طعامیست که در فرنگ معمولست و بفرانسه آنرا hors d'oeuvre میگویند

کلمه‌های فارسی در زبان عربی

نقل از کتاب المعرّب الجوالیقی

قبول کردن کلمه‌های بیگانه بیک زبان و بعد تابع کردن آن کلمه‌ها بقواعد اساسی آن هرگز سبب فقر و ازمیان رفتن آن نمیشود بلکه آنرا غنی و وسیعتر و سرشار و غنی‌تر میسازد چنانکه هیچیک از زبانهای عالم از قبول کردن کلمه‌های زبانهای دیگر بی‌نیاز نیست. ولی برعکس قبول کردن کلمه‌های یکزبان بیگانه با قواعد مخصوص آن زبان و بعد از آن تابع کردن الفاظ یکزبان بقواعد یکزبان بیگانه مایهٔ خرابی و فساد و افلاس آن زبان میگردد.

در فارسی علاوه بر اینکه صدها بلکه هزاران کلمه‌های عربی را با قواعد آنها قبول کرده واستعمال میکنیم بسیاری از الفاظ و ترکیبهای فارسی را نیز تابع قواعد آن زبان ساخته و میسازیم. این مسئله یکی از اسباب مهمّ خرابی و ضعف و سقوط زبان ما گشته است. اما زبان عربی با اینکه بسیار کلمه‌های زبانهای دیگر مانند یونانی، لاتینی، عبرانی، ترکی و فارسی و فرنگی را قبول کرده نه تنها طرز تلفظ و کتابت آنهارا موافق روح زبان و خط خود تغییر داده و بقول خود معرّب کرده است بلکه همهٔ آن کلمه‌های بیگانه را نیز تابع قواعد صرف و نحو خود ساخته است.

ما در یک مقالهٔ دیگر نفوذ زبان عربی را در فارسی تا اثرات بد و زشت آن شرح خواهیم داد. در اینجا برای نمونه بعضی از کلمه‌های فارسی را که معرّب کرده‌اند نقل میکنیم.

مقاله را چگونه باید نوشت

ادا از شماره حواره

۳ ـ اسلوب در ترتیب مقاله

۱ ـ عبارتهائیکه بوسیلهٔ آنها میخواهیم یک فکر را ادا نمائیم لباس و یا قالب مقاله را تشکیل میدهند، که ما اسلوب مینامیم. اسلوب مقاله هم بقدر درجهٔ دوم نوع مقاله اهمیت دارد. خیلی اتفاق افتاده که یک فکر بسیار مفید و عالی با عبارات نا مطلوب و بزرگ «مغلق» و زشت اظهار کرده شده که از آن نتیجه این فکر از میان رفته و خواننده در از مطالعهٔ آن ملول شده و دور انداخته است

درین خصوص باید دانست از هر دو از افراط و تفریط دوری جست و بقدر امکان ساده و بی تکلف نوشت و تا ممکن است همانطور نوشت که حرف میزنیم تا خوانندگان زودی مقصد نویسنده را بفهمند. بعضی از مردم خیال میکنند که باید یک مقاله عبارتهای غلط و مغلق داشته و پر از کلمه‌های عربی و بیگانه باشد تا آنرا ادبی و مرغوب بخواهند شمرد. این فکر بر خطاست. ساده نویسی با ادبی بودن مقاله منافات ندارد. اگرچه مجلّهٔ ما علمی و ادبی است ولی ما نمیخواهیم دایرهٔ استفادهٔ آنرا به اشخاصی چند که خود صاحب علم و ادب و بی نیاز از خواندن این مجلّه هستند منحصر بکنیم. باید مقاله‌را اگرچه علمی و ادبی باشد طوری ساده و مشروح نوشت که قسمت بزرگی از اهالی با سواد مملکت آنهارا بفهمند و از آنها بهره مند شوند

۲ ـ مقاله را وقتی باید نوشت که دماغ و ذهن صاف و آزاد و حاضر بکار کردن باشد چنانکه یک موسیقی دان و یک نقّاش وقتیکه

دول خارجه را مثلاً اداره ترقی میدادند ولی در واقع انتظار نداشت در اینجا ازین اوضاع هیچ نسبت در قیمت زمان صلح و قیمت امروزی مارک‌ها با تنزل و ترقی اداره نسبت جداگانه در این ماههای گذشته قیمت اجناس بیشتر از اداره ترقی کرده است.

جدول ذیل یک نظر اجمالی در اینباب خواهد داد

اجناس	مقدار	قیمت پیش از جنگ	قیمت امروزی
نان	۴ کیلو	۱ مارک	۷۰۰ مارک
گوشت	۱ کیلو	۲ »	۲۸۰۰ »
تخم مرغ	۲۰ عدد	۱ »	۲۴۸۰ »
کره	۱ کیلو	۲ » و نیم	۶۰۰۰ »
شیر	۵ لیتر	۱ »	۱۰۰۰ »
سیب زمینی	۵۰ کیلو	۲ »	۱۲۰۰ »
قند	۱ کیلو	نیم مارک	۵۸۰ »
قهوه	»	۳ »	۷۶۰۰ »
چائی	»	۳ »	۶۰۰۰ »
کفش	۱ جفت	۸ تا ۱۵ مارک	۱۵ تا ۵۰ هزار »
جوراب	»	۱ مارک	۸۰۰ تا ۵ هزار »
لباس	»	۷۵ تا ۱۲۵ »	۳۰ تا ۲۰۰ هزار
پیراهن	۱ عدد	۶ تا ده »	۴ تا ۲۰ هزار »
دستمال	۴ »	۳ مارک	۱۲۰۰ تا ۴۰۰۰ »
مرکب	۱۰ شیشه	۱ »	۵۰۰ تا ۹۰۰ »
کاغذ تحریر	۵۰ پاکت و کاغذ	۲ تا ۳ »	۸۰۰ تا ۴۰۰۰ »

در عرض دو هفته اخیر نیز قیمتها افزوده شده است.

مدرسه‌ها و مبلغها بود که خوانندگان را ملال نگیرد در خصوص
همه شده در انتظار باشد حرف ما ایرانیان در مدرسهٔ عام و معروف هستیم
الفبا خوان هستیم

دو زن ... فوق العاده

این مقاله که از اوصاف اخلاقی و اجتماعی ما ایرانیان در ضمن یک حکایت بیان شده از طرف آقای مسعود کاظمی محرر کتاب «طهران مخوف» در اوراق ... به اداره ایرانشهر فرستاده شده است چون ... خوانندگان شرح حال ناگوار معلمین ایران و دیگر بعضی حقایق تلخ که برای ... ایران در این عصر آزادی مایهٔ ننگ و بزرگترین علت فساد اخلاق ما ایرانیان است عرض داشته است لذا ما آن را درج می‌کنیم و ... ایرانیان حساس ایران را دعوت ... که از این خواندن اکتفا ... کرد در راه اصلاح و اساس اخلاقی ... و ... های ... ای مجلهٔ ایرانشهر ...

ایرانشهر

عصر یکی از روزهای بهار با جمعی از دوستان در منزل یکی از رفقا دعوت داشتیم. بدبختانه اغلب آنها در سلک معلمین یعنی آن گروه زحمتکش طهران، آن دسته‌ئیکه سردار ناطق وجود آنها را لازم ندانسته و آن دیگری در ردیف انسان حسابشان نمیکرد بودند.

نداشتن پول زیاد یا عبارت واضح‌تر لات بودن ما را وا میداشت از اینکه مانند ... و آن صاحبمنصب رتبه نادیده سوار کالسکه و درشکهٔ شخصی یا کرایه شده بخارج دروازهٔ عباس آباد یا قصر قاجار گردش برویم.

ناچار بعد از مدتی فکر کردن و بخود زحمت دادن یا باصطلاح اهل علم تبادل افکار نمودن گردش روی نیمکتهای ناصریه و میل کردن یک بستنی در لوغانطهٔ دالان بهشت را چون وزیر محترم تکالیفهٔ ما اجارهٔ

اینهم درست بود اگر بگویند امسال به اراده وقتیکه بر دماغ و ... سال
هستند بهتر میتوانند نوشت ... زیرا در این مدت به هماهنگی ... حاله
ودن ... از ... و ... به دماغ داوری ... مشغول
... در سالی بودن ... در هیچ عرض
هر ... خود بهتر میتوانند ... که در کدام اوقات و در چه
حال ذهن و دماغ او ... مایل بکار کردن است شعرا و ادبای
معروف در ... و عادتهای ... و گاهی هم ... تاکید
داشته اند

۳ ـ پس از نوشتن مقاله یک یا چند بار دیگر مرور کرده آنرا
تصحیح باید نمود اغلب مردم گمان میکنند که یک مقاله را باید
طوری نوشت که هیچ محتاج تغییر عبارت و تصحیح کلمات نباشد این
یک شرط ضروری نیست و اکثر ادبا و نویسندگان معروف دو بار از
تصحیح نوشته های خود بوده اند حتی بعضیها طوری ... می
نوشته اند که از یک صفحهٔ آنها فقط دو سه سطر باقی میماند کند
نویسی عیب و گناه نیست ولی غلط نویسی و زشت نویسی عیب است
بدین جهت اغلب نویسندگان پس از نوشتن یک چیز دو سه روز آنرا
میگذارند بماند و بعد آنرا با چشم تنقید مثل اینکه یک شاگرد مبتدی
نوشته و برای تصحیح پیش او آورده میخوانند و اولا فکر و مطلب را
و بعد عبارتها و کلمه ها را از نظر دقیق گذرانده تصحیح میکنند و گاهی
دو سه بار اینکار را بجا می آورند و این بهترین ترتیبهاست برای
خوب نویسی

۴ ـ تا ممکن است مطالبرا روشن تر باید نوشت و با تقسیم به

با یک چنین افکاری در مدرسه بمری از در خانهٔ روسی محرم خارج
شده از محلهٔ عربها و از بولی وار روس گذشته وارد خیابان ناصریه
گردیدم در خیابان مزبور جمعی از آقایان مزینها ازدرب اندرون با ردنگ
میدان و شخانه قدم زده تماشا این مجلس را تجدید میکردند جمعی زنهای
معلوم الحال هم بادر حاو و بادر عقب آنها مشغول بکادر بودند یک دستهٔ
بالغ هم راه یا شده از دادن پنج زومان و دوقران آنها را رهائی میدادند

همینکه در مقابل در دارالفنون وارد خیابان ناصریه شدم ورقه
های سفید رنگی دیدم که هر یک از آقایان ... را در دست گرفته
و همانطور یکه بیان میدهند مشغول قرائت ... میکنند
کنجکاوی مرا واداشت که یک نسخه از آن خریده قرائت کنم ولی چون
روزنامه فروش مزبور آشنا بود و بنا بر این نسخه خریدن آن امکان نداشت
و از طرف دیگر بنا بری بیش از سی شاهی پول نداشتم راه حلّ
مسئله قدری مشکل ماند خوشبختانه در آن موقع ولی بدبختانه
در حقیقت دیدن یکی از رفقا کمی دردمیکرد لذا بسی خوردرا برای
خود حاضرنداشته حاضر شد که باپول آن، فوق العاده خریده شود
چون بود چه محلّ بنا کرد فورا یک نسخه از آن فوق‌العاده بامبلغ
بالا بهشتخاهی خریده شد باشوقی مفرط آنرا ازدست روزنامه فروش
گرفته فورا مقابل چشمان آوردم یکمرتبه تعجب نموده حسی کرده
گفتم در طهرانم یا در مدینه، فارسی است یا عربی

قدری دقت نمی فهماند که اشتباه رفته ام فوق‌العادهٔ مزبور عربی
است و فقط در آخر آن نوشته شده بود بقیّه را در نمرهٔ آتیهٔ
فوق‌العاده منتظر باشند باخود گفتم مگر فوق‌العاده هم در شهر ما

اظهار خرج داده و وقتیکه آنرا در حساب خانه و عروسی اولاد مکرّر
باور نموده بودند ثبوت نمودم

مختصر بعد از ثبت این مطالب فوق دو نفر از رفقا از همراهی کردن با عدلیه
خواستند من بعد برای معذور بودن خود دلیلی اقامه کردند ولی اصل
مطالبهٔ ما از مبنی حقانیت وزیر محترم برای اخذ حقوق هشت ماههٔ معلمین
باعث عذر آنها گردیده بود

از فقر و رشتهای آثار درکی و کدورت خاطر بود معلوم است در
مملکتیکه شغل برای طبقهٔ متوسط منحصر بدخول در ادارات دولتی آنهم
بانتظار نوبت باشد دیگر بایستی حدّ مادهٔ افسردگی و درعین حال باعث اضطراب
است بطوریکه آزاد شود، قلم در دست ما شکست و زبان در دهان بریده
باشد معلم چرا در زمستان باکوه راه میرود حرف سیاسی و کشمکش
محال بود دیگر اینکه پسر حضرت آقا چرا در اروپا مشغول تحصیل است
در صورتیکه آقا در بالای منبر میگویند مردم اولاد ها را بفرنگ نفرستید
زیرا گوشت خوک میخورند و کافر میشوند، اینها را مرتد و لابد سوزاندن
میفرمود ولی حرفهائی مانند جبههٔ حضرت آقا نورانی است وحضرت اشرف
وزیر شاهوار است و حق دارد حقوق زحمتکشان را بخورد صحیح بود حکومت
نظامی کمتر آنها را اجازه داده و ما بر روش صمیم روزنامه نیز آنها را
در سلک لئالی منثور قرار میداد و آن وکیل معمم هم باعث
میگفت آقایان معلمین آیا انصاف است که شما اطفال را بی سرپرست
گذارده وقت آنها را تلف کنید آخر اینها نونهالگان و طفلند، آخر اینها
باید روزی ما را از این گرداب ذلّت نجات دهند ولی اگر همان موقع معلّم
بیچاره میگفت آقا چرا شما حقوق ما را با سه ماهه میگیرید فورا وکیل
عوام فریب تکذیب کرده میگفت خارج از موضوع است

خیالی نیست برای وطن عزیز دارد از رفیقم پرسیدم این
کیست او گفت آدم معروفیست دارای دستام از شعبهٔ هوچی سازی
است چون هوچی ساز را نه ناخیم همکارش را هم شناختم فوق‌العاده
این را بدور انداختم

تصمیم اینکه دیگر پول خودرا برای این قبیل فوق‌العاده‌ها ندهم
بطرف خانهٔ خیابان ناصریه روانه شدم ناگهان یکبار دیگر صدای
فوق‌العاده ، فوق‌العاده بلند شد و در آن میان جملهٔ عزیزی مرتبا شنیده
میشد قدری دقت ، جملهٔ مزبور را که ادراک کرده بودم برای ما واضح
بود ، فهمیدم فوق‌العادهٔ مزبور از طرف حکومت سوسیالیستی شوروی
شاله شدان است عنوان مزبور بی اندازه جالب بود .

مزهٔ خوردن یک شامی و قرائت یک چنین فوق‌العاده را در نظر
آورده چون خوردن شامی را همه وقت میسّر دیدم فورا حاضر شدم
که شامی نخورده یک چنین فوق‌العادهٔ خالی را بخوانم این روزنامه
فروش را صدا کرده قیمت فوق‌العاده را پرسیدم ، گفت کدام یکی
خاله میدانی یا سنگلجی شنیدن این دو کلمه مرا یاد آورد ایام طفولیت
وآن زمانیرا که دائهٔ پیرم از منازعهٔ اهالی این دو محلّه در سر نخل وخونریزی
آنها ودخالت شاه شهید نقل میکرد پس ناخود گفتم اینها همیشه رقابت
همیشه مخالف بوده‌اند

ولی این افکار ، عنوان آن فوق‌العاده‌را از یاد من نمیبرد بنابرین
بروزنامه فروش گفتم هر دو را بدهد دهشاهی دیگر قیمت این دو
فوق‌العاده شد رفیق من سنگلجی را گرفت ومن خاله میدانیرا ،
فوق‌العادهٔ خاله میدانی خیلی دیدنی بود زیرا در ضمن کلمات عامیانه
کلمات اروپائی وقاموس ندیده میشد مثلا یک جملهٔ آن این بود که چون .
مدیر لامذهب حقیقت برخلاف دین حنیف اسلام چیزی نوشته وازبرو

بودن روزنامه را انشا کرده و بنظر فوق العاده لنج ...

از ... مقصود فوق العاده عبارت از آنست که من ... این افکار ... در ... که ... که از اول من ... شده بودند یکی از آنها

... با کمال ادب روزنامه را از دست من گرفته خواند ترجمه عربی ... ولی بعد از اینکه رفیق فوق العاده را برخواند از ... فهمیدم که رفیقم هم که در مدرسهٔ جامع ... بود ... برابری میکند هر طوری بود ... فوق العاده را در آورده فهمیدم صحبت از تکه ... صادقانی است که در روزنامهٔ وطن ... من ... و جمعی معلوم الحال بخرج ... فوق العادهٔ ... را چاپ کرده اند بادلسردی تمام فوق العاده را بدور انداخته بطرف ... خیابان حرکت کردیم

هنوز ... قدمی دور ... بودیم که ... از مطبعهٔ وطن جمعی ... روزنامه ... فریاد کردند فوق العاده فوق العاده ... اینکه ... همانست که ما خواندیم روی را برگردانده میخواستیم بگذریم ولی ... یکی از رفقا برروی آن افتاده فهمید که ... دیگر است ... دیگر ... که فوق العاده را بخریم چون ... دیگر اضافه داشتیم فورا فوق العاده را خریدیم ولی از ترس اینکه این دفعه ... با عربی برخورم گذاشتم رفیق عربی دان بگیرد خوشبختانه بفارسی برخورده برای ما بلند خواند این فوق العاده بحماسه شباهت داشت در آن یک شخص بنام م ع س ح د ... از خدمات خود داده ... دوروز فقط ... پاک آن ... را از منبر پائین کشیدم ... تمام نموده بودم که

از و از یک افواها شنیده میشود اسمعیل آقا کشته شده – مسئلهٔ نیست نزدیک با تمام است

فرنس خوردن دفعهٔ سخوی، من را خیلی متأثر و عصبانی کرد با مقداری زیاد فحش دادن به ارباب، سوء اموریتهای مرسحوار و عدالهٔ اعظم قدری خودرا تسکین دادیم برای ما سخسهای دیگر باقی مانده بود یک ریال بهدر رفته و فقط دریکه مانده خوشحالی بود صد دیناری بود که از هر فوق العاده روز نامه فروش زحمت کش میرسید

برای اینکه خیم دانم که سخساهی دیگر بجانب شادان فوق العاده نمیرود شدیدتری تصمیم گرفتیم که فورا سخساهی باقی مانده را بسته خریده بکوری چشم فوق العاده دهندگان بخوریم بنابرین رو بطرف بسته فروش طاهی که در صد قدمی ما بود و ... ما میگفت «بستهٔ دامهان دارم صاحب کمال حالا دیگر سری سحساهی شد» حرکت کردیم ... اسم مسافت طی نشده که یکبار دیگر صدای فوق العاده بلند شد و در آنمیان یک کلمهٔ بی اندازه غریبی شنیده میشد باز هم کمی دقت آنرا برای ما واضح ساخته فهمیدیم که صحبت از بلوه مرابوست

تصمیم خریدن بسته قدری سست شد، با خود گفتیم مرابو فرانسه بود اینجا چه مناسبتی دارد دو باره صدای روزنامه فروش بلند شده ایندفعه بی اختیار بطرف او رفته سخساهی را که دردست داشتیم داده فوق العاده را گرفتیم ولی افسوس فوق العادهٔ مزبور جز حمله هائی از قبیل «من مرابو هستم و مانند مرابو نمو میکردم ...، ...، ...، توشتشر گرفته بنا، به احساسات پاک ما هو حسها تکیه کن و مواعدرا در نظر بیاور» چیزی محتوی نبود

پول ما تمام شده بود، همان موقع از طرف بالای خیابان دو درشکه با سرعت بطرف بالا میآمدند در یکی از آنها یک شخص ریشو ... و در

توهین بدهقّن، با حال مدائنی‌های یک جوعرب دارد وارد آورده اما
حکم به سوسیالیستی سوروی خالهٔ خاله مدان زائی است مدتی مرور
و بساط اثاث او را یک برسه حمل کردن محل در روز بابت و
هم صفر شهور ماماند خواندن این جمله من ایاد آورد حسینی را
که روزنامهٔ حسب نوشته و بر این طرف مقالهٔ تک عدّهٔ معلوم
الحال است بود.

آنگاه فورا فوق العادهٔ خاله مدائی را برفعم داده سنگاجی را ازو
گرفته خواندم

قطعنامه از طرف حزب کارگر دست چپ فراکسیون اقلیت سنگاجی
حسنه ای که از فرائت خاله مدائی عن دست داده بود مجدّدا سخت بر
تجدید شد فوق العادهٔ ثانوی هم جز نظر خبری دیگر نداشت، خیلی
افسرده شده بودم زیرا تا دیگر نزول داشتم و نه امید اخذ پول بعد از
سه همه اعصاب اخذ هفت قران و دهشاهی حقوق دسترس شده بودم
و البتّه برای یک هفت قران و دهشاهی دیگر بد همه اعصاب لازم بود

نزدیک در اندرون که رسیدم یکمرتبه دیگر صدای فوق العاده بلند
شد اندفعه حقیقه تصمیم داشتم که هیچ و نه سرا نگویم ولی نامربوط
نرم شده نرم نمار بطرف روزنامه فروشهای وسط خیابان جرجند زیرا
شنیدم میگویند کشته شدن اسماعیل آقا اسماعیل آقا یاغی بود بر سرور
خون هزاران بیگناه در اثر سفّاکی او مرتکب هر ذیحسّی قاطع وقمع اورا
آرزو میکرد درصورت آیا حق نداشتم یکبار دیگر کنجکاو بشوم
چون دو نفر یا وعاطله عرفام رفیق سومّی هم حاضر شد که به لوعاطله
برود پس برای دفعهٔ پنجم فوق العاده خریده شد

مانند برق فوق العاده از دست روزنامه فروش در آمده در مقابل
چشم من قرار گرفته با دقّت بلند خواندم کشته شدن اسماعیل آقا.

IRANSCHAHR

Iranschahr
Revue littéraire et scientifique mensuelle

Rédacteur et Directeur
H. Kazemzadeh

Téléphone
Steinplatz 9905

ایرانشهر

شماره ۹	برلن ... ۱۳۰۱	سال اول
No 9	Berlin, 17 Février 1923	1ère année

یادآوری به مشترکین و وکلای مجله

شماره دهم مجله که مخصوص نوروز بود بعلاوه ... و ... شده و از سال اول مجله پس از دو شماره مانده ... وجو است ...

شماره ۱۲ مجله در ۱۶ صفحه چاپ خواهد شد ولی فقط بکسانی ارسال میشود که تا آخر ماه شوال وجوه آبونه آنها برای ما رسیده باشد ــ وکلا دفتر دار وجوهی هستند که از مشترکین دریافت کرده اند و باید شماره های ۱۲ که ... رود ... پس بفرستند

و وکلا ... از شماره یک و شماره دهم شماره های دیگر را باید ... نکنند

چون از شماره های سال اول مجله پس از جشن دوره مانده ... تاریخ ... سال اول مجله در هر حال ... انگلیسی ... برای کتابخانه ... آنها تا غره ماه رمضان مستقیما یا توسط وکلا ما رسیده باشد

ایرانشهر

پستالوجی

مجدد اصول تعلیم و تربیت و ... مسلک و اساس

ایران ما احتیاج بزرگی به تجدید و اصلاح کردن اصول تعلیم و تربیت دارد تا از روی وقوف کامل به اساس این فن و با یک عشق حقیقی زمام تربیت نژاد نو ایران را بدست بگیرند

دفتری نگاهدارد سابق قرار گرفته بودند روی از من رسید
اینهارا تحت اسمی ، لهم جز نعت اینها فوق العاده دهند کارند با این
ترتیب مرز را که صورت فوق العاده های جدید را که تحت ترتیب مهنّد
داده نگارند جنسها هم زمین من راست که ندرا فردا صبح مداوم شد که با
ساعت دو از شب گذشته باشن از دایره فوق العاده از طبع خارج شده بود
(مرتضی — مشفق — کاظمی)

اخطار ثانوی کاویانی

راجع بترتیب و چاپ دفترچهٔ تذکرهٔ تابعیت برای دولت علیّهٔ ایران که سابقاً نمونه‌ای از طرف چاپخانهٔ «کاویانی» بهیئت محترم دولت تقدیم شده و وعدهٔ یک نمونهٔ دیگری را هم داده بودیم اینک نمونهٔ اطرز بسیار مطبوعی که بهتر و عملی‌تر از تذکره‌های اغلب ممالک متمدّنه است حاضر کرده و نسخی چند از آنرا بکمیسیون خارجهٔ مجلس شورای ملی و وزارت خارجه و سایر مقامات فرستادیم این دفترچه بفارسی و فرانسوی مقابل هم روی زمین آبی رنگ در سی و دو صفحه زیبا و جلد مقوّائی دارای شیر و خورشید طلائی گرفته شده ولی جلد نمونه موقتی است یعنی میتوانیم آنرا خیلی زیبا و با دوام‌تر با مقوّای طرح چرمی یا هر طور که خواسته شود ایجاد بکنیم و فقط برای اینکه خدمتی بدولت و ملت ایران کرده و نمونه‌ای از ترقیات صنعت طباعت را نیز اظهار بکنیم حاضریم بدون منظور داشتن تفاوت چاپ کاویانی با سایر جنس صدی بیست و پنج کمتر از قیمتی که در طهران میتوانند بچاپ برسانند آنرا بدولت ایران تسلیم بدهیم

[illegible] اندیشهٔ اشخاص با عقاید [illegible] شروع
[illegible] لا [illegible] با عقاید [illegible]
[illegible] از دو سالی
[illegible] با خود را [illegible]
خود را که در سال ۱۷۶۷ در یک [illegible] دهات مزرعهٔ معروف به « نوی-
هوف »[1] را خرید و در آنجا مشغول زراعت و باغبانی گردید ولی از
این کار چندان بهره‌ای عاید نشد و در نتیجه در زمان دادن حیوانات و ساختن
ابزار و آلات و غیره [illegible] از این هم فایده‌ای نبرد و ناچار به خیال یک شغل دیگر
افتاد ، این کارها که از نظر معروف چندان موافق احساسات
های او نبودند خودش را ارضا نمی‌کرد ولی از اظهار ما فی الضمیر
خود عاجز بود روح او در یک هوای دیگر مایل پرواز بود و این
اشتغالات دماغ گرسنهٔ او را سیر نمی‌کردند

بالاخره پیش خود قرار داد که در صنایع دستی کار بکند یک
دستگاه کوچک بافندگی خرید و بچه‌های فقیر ده را اجیر کرد

این اقدام ، اولین قدم بود در تهذیب مجهولی که روح پستالوجی پی
آن می‌گشت این کار پستالوجی را با اطفال نزدیک کرد و به تماس آورد
و مثل اینکه [illegible] گم کرده را پیدا کرده باشد یک ذوق و انجذاب مخصوص
نسبت به اطفال در خود احساس کرد فوری فکر تربیت و تعلیم این
اطفال و رهاندن آنان از نادانی و فقر و بینوائی در دماغ او مانند برق
جهیدن گرفت ابتدا هرچه در قوه و استطاعت داشت در سر این مقصد
صرف کرد ولی چون دید که به تنهائی از عهدهٔ این خدمت نمی‌تواند

(1) Neuhof

دارای زبانهای ادبی این خدمت بزرگ حال یکی از مؤسسین اصول تعلیم و تربیت
اینک پستالوجی را در اینجا درج میکنیم و امیدواریم سرگذشت زندگانی این مرد با
دانش و عالیمقام یک نمونهٔ نیکو برای جوانان ما بگردد تا بدین وسیله یک سرمشق خوب شود

۱ زندگانی پستالوجی

یوهان هاینریخ پستالوجی (۱) در شهر زوریخ (۲) از مملکت سویس در سال ۱۷۴۶ میلادی تولد و در سال ۱۸۲۷ وفات کرده است

پدر پستالوجی یک جرّاح بود و در جوانی وفات نمود پستالوجی پنج سال داشت و در آغوش مادر خود پرورش یافت و از آنرو یک قلب حسّاس و نازک و صفات دارا گردید ابتدا در یکی از مدارس زوریخ تحصیل کرد و میخواست که بایستی حدّ خود مسلک روحانیت پیش بگیرد ولی بعدها از این خیال منصرف شد مطالعهٔ کتابهای ژان ژاک روسو (۳) حکیم سویسی افکار اورا یک مجرای نوی انداخت بخصوص پس از خواندن کتاب امیل (۴) از تألیفات روسو میل زیاد بعلم تربیت و تعلیم پیدا کرد و مطالعهٔ کتاب دیگر روسو موسوم به «قرارداد اجتماعی (۵)» پستالوجی را مجذوب و عاشق افکار روسو ساخته فکر اصلاح حال بشر را در زمین دماغ او کاشت بطوریکه میتوان گفت پستالوجی از افکار روسو زائیده و پرورده شد از اینجا میتوان دید که کتابها نیز مانند خدایان و پیغمبران گاهی معجزههایشان میتوانند بدهند

در آن زمان انجمنی بنام «شرکت هلوتی» (۶) در سویس وجود داشت که از افکار روسو ملهم شده بود پستالوجی جزو آن انجمن شده و هنوز

(۱) Johann Heinrich Pestalozzi (۲) Zurich (۳) J. J. Rousseau
(۴) Emile ou la nouvelle education (۵) Contrat social
(۶) Societe Helvetienne

یکی از رمانهای او [illegible] (۱) داستان [illegible]
[illegible] ماده کرد [illegible] و از آنجا
[illegible] سالات [illegible]
بزرگ‌مالکین [illegible] اعمال و اصلاح [illegible]
[illegible] داشت [illegible] خود را [illegible] بداد و هدف
آمال خود را [illegible] ولی [illegible] این مقصد را نمی
هیچ وقت مثال تام [illegible] عمل [illegible] نشان ندهد

این از بدبختیهای آن زمان بود که در سویس انقلابی
حاصل شد و در آن ممالک یک جمهوریت واحد تشکیل یافت بعضی از
طرفداران استالوزی در مقام ریاست رسیدند و یکی از دوستانش که وزیر
شده بود یک مقام مهمی برای او پیشنهاد کرد ولی استالوزی در جواب
گفت «من میخواهم مربّی و معلّم بشوم» این کلام اعلان یک مسلک
و رویّه [illegible] است، زندگانی استالوزی در این کلام خلاصه شده
و این کلام نام او را در جهان همیشه زنده نگاه خواهد داشت

در آن موقع چون بعضی از اهالی سویس از اطاعت جمهوریّت می‌نجستند
حکومت [illegible] کار بردن قوهٔ جبریّه مجبور بود و چون اهالی شهر والد (۲)
زیاد مقاومت کرد حکومت [illegible] قشون فرستاد آنجا را [illegible] و در شهر
استانس قتل عام کرد و از این جهت هزاران بچه‌های یتیم بی سرپرست ماندند
حکومت یک یتیم‌خانه در آنجا تأسیس و ریاست آنرا به استالوزی
واگذار کرد استالوزی با سادگی فوق‌العاده مشغول [illegible] و طبقهٔ
جدید خود شد

---

(۱) Leonard und Gertrud (۲) Niederwald

- آینده این سازمان خطاب به «دوستداران آدمیت» نشر و بشر آن چنین اظهار کرد که تا شش ماه مخارج ادارهٔ او را بدهند و با اجرای مقاصد او کمک نمایند و او هم در مقابل آن، تمام بچه‌های فقیر را تعلیم و تربیت نماید و در آخر هر سال، نام آن وجوه اعانه را نشر بدهد. در این سازمان تعهد میکرد که به پسرها نوشتن و خواندن و اعمال چهار گانهٔ حساب و عملیات زراعتی را یاد بدهد و به دختران هم خانه داری و گلکاری و بعضی کارهای دستی زنانه را تعلیم نماید یعنی یک مدرسه تاسیس نماید که علم و صنعت هردو در آنجا تدریس شود و بچه‌ها از خوردسالی به شرایط زندگانی آشنا شوند

این سازمان با نظر خوبی تحسین شد هم اطفال و هم سرمایه جمع شد و شروع بکار کرد و با یک ذوق مخصوص برای اجرای مقصد خود شب و روز کوشید تمام اطوار و حالات بچه‌ها را یک یک تدقیق میکرد و اصول تدریس و طرز زندگانی در مدرسه را بهمه اعلان مینمود و ضمنا هرچه از کارهای دستی و از ماشین بیشتر ی حاصل میشد خود بازار برده میفروخت پنج سال پشت سرهم این مدرسه را اداره کرد ولی از عهدهٔ مخارج نتوانست بر آید و مجبور به بستن مدرسه گردید بیچاره در صورتیکه خلاص کردن بچه‌های فقیر را از دست فقر و بینوائی غایهٔ آمال و هدف خود قرار داده بود در نتیجه دار و ندار خود را هم از دست داده دچار فقر و فلاکت گردید و علت عمده هم این بود که در اداره کردن دخل و خرج و امور اقتصادی عاجز بود با وجود این مایوس نگشت و پیش خود گفت حالا باید بقلم خود تکیه نموده گذشته را تلافی کنم آنوقت شروع بنوشتن کرد و رساله‌ها و حکایتها و رومانها نوشت و یک مجله نیز تاسیس کرد

از [illegible] شاگردانرا
بیرون [illegible] اولیای اطفال [illegible] میخواهیم پستالوزی
اطفال [illegible] بیرون
شد. در سال ۱۸۰۵ قلعهٔ [illegible] ([illegible]) را به
او دادند که یک دارالتربیه دایر کرد ولی چند سال بیشتر دوام نیافت
تا اینکه ایوردون در حوزهٔ [illegible] اورا دعوت نمود در
اداره کردن یک دارالتربیت را بر او سپرد اغلب معلمین که در زیردست
او کار کرده بودند دوباره دورش جمع شدند و این تربیتخانه شهرت
فوق العاده پیدا کرد

در سال ۱۸۱۸ یکی از دوستانش چاپ کردن تمام آثار او را با
کتابخانهٔ کوتا [illegible] کرد و [illegible] پنجاه هزار
لیرهٔ فرانسوی برای پستالوزی عاید شد و او آنرا باجرای مقصد خود تخصیص
کرده یک تربیتخانه تأسیس نمود ولی صافدلی و ساده‌گی پستالوزی
نگذاشت درکارهای اداری تربیتخانه موفق شود و مجبورا در سال ۱۸۲۵
تربیتخانهٔ ایوردون را تعطیل کرده به مزرعهٔ نوی هوف (۱) برگشت
و [illegible] رفت هشتاد سال رسیده بود در آنجا دو رساله نوشت یکی
بعنوان «نغمهٔ قو» و دیگری بعنوان «مقدرات زندگی» در آنها بسیاری
از خطاهای خودرا که سبب ناکامی او شده بودند اعتراف کرده است
و این اعتراف او در نزد دوستداران او قیمت و حرمت فوق العاده پیدا
کرد پس از گذراندن یک چنین زندگانی پررنج و مشقت در حال پیری
سر روی استراحت ندید و بدور از همه از طرف شرکای سعی و عمل

(۱) Neuhof

پستالوجی درین یتیمخانه آمده به اغنیای نیاز زده اولین عشیره از
پدران شان زمان جنگ و آن بابای یتیمان بدو دادند . درین مؤسسه آمد و رفت
بوجود آورد که یکی از مدققین نوشته است « از فاجعهٔ قتل عام در شهر
استانس رخ داده بود روابط قرن نوزدهم بوجود می آمد بعبارت دیگر
روابط قرن ۱۹ از فاجعهٔ شهر استانس زائیده است »

این از هیئتی اوضاع سیاسی سویس حکومت را مجبور کرد که آن
شهر را لشکرگاه قرار بدهد و آن یتیمخانه را سربازخانه بسازد
پستالوجی متأثر شده بحکومت پیشنهاد کرد که بگذارند اصول جدید
خودرا در مدارس حکومتی تجربه و تعلیم بکند ، ابتدا در مدرسهٔ برتو
تجربیات خودرا نشان داد و حکومت را ممنون ساخت

در سال ۱۸۰۰ از طرف حکومت قصر بورگدورف [1] را باو واگذار
کردند که آنجا را مدرسه قرار بدهد و مشغول تعلیم شود تخصیصات او
را هم زیاد کردند در آنجا علاوه بر تدریس بچه‌ها برای حاضر کردن
معلمین جدید نیز صرف وقت میکرد ، بطوریکه آنجا هم دارالعلم و هم
دارالمعلمین شده بود

در اینجا نیز بیش از سه سال نتوانست خدمت بکند جمهوریت واحد
سویس مبدّل به جمهوریتهای متعدّد متحده گردیده حکومت جدید محل
آن قصر را طلب نمود پستالوجی با کمال یأس آنجا را ترک کرده و برای
استراحت پیش یکی از طرفدارانش که در قسمت کوهستانی منزل داشت
رفت ولی بیش از دو سه ماه نتوانست بیکار بماند و مقصد خودرا دنبال نکند
از روی خواهش یکی از دوستانش اجازه گرفت که در مدرسهٔ بورگدورف

(1) Burgdorf

آنها را هم که در اصلاحات ... اهالی آن از احوال ... را قبول
... اصلاحات ... ندارند ... آوردند

در سال ۱۸۰۱ ... کتابی نوشت به عنوان «مکاتیب ... های خود را ... ۱۰۵» در این کتاب قواعدی را که در اسلام و ... اروپا ... وضع کرده بود شرح میداد ... از کتاب دیگر او بنام «کتاب مادر با انتخاب تجربهٔ مادر برای یاد دادن ... بچه‌های خود» افکار ... در بارهٔ ... وحشی روس میگردد

علاوه بر کتابها و رساله ها که ذکر شد مقاله های زیاد در دو مدت ... خود نوشته است و ما برای اطلاع خوانندگان یکی از مقاله های او را بعنوان «آرزوهای من» از جریدهٔ «یادآور» که از سال ۱۸۶۵ تا ۶۷ ثابت شده ترجمه میکنیم

آرزوهای من

هر روز بمن میگویند یک مرد جوان مانند تو که در وطن خود جدا نشود و موقعیترا دارا نیست حق ندارد مردم را خدمت بکند و نصیحت بدهد و اصلاح حال آنها را برای خودکاری نسازد زیرا این کار خارج از دائرهٔ وظایف اوست» منهم میگویم اقلاً آرزو کردن که حق من است و کسی نمیتواند آنرا از دست من بگیرد و از استعمال این حق از من برخیزد من میخواهم آرزوهای خود را اظهار بکنم و آنهارا نوشته جلو چشم مردم بگذارم و هر کس آنها را انتها ... آرزو میکنم که خدا او را اصلاح نماید

و دوستان از این خود هدف بعضی افتراها و تهمتها کردند و استهزاها مانند زهر در روح او اثر کرد و با آن حال درین دهشت و زیر سیلاب این طعنها وا ندهشت برداشته خودرا مدافعه کرد و در همان حالی بدرود زندگانی گفت

۲ — آثار آقای پستالوزی

در سال ۱۷۸۰ اوّلین رسالهٔ پستالوزی بنام «ساعتهای شبانهٔ یک مهاجر» که پروگرام تعلیمات او را نشان میداد بنشر رسید درین رساله میگوید بیدار کردن قوای باطنی مردم ورسانیدن آن قوا بدرجهٔ کمال انسانی اساس تربیت عمومی و حتی تربیت دادن برای مردم را باید تشکیل بدهد ورزش و بکار انداختن قوت و استعداد و عمل مردم در مواقع مخصوص از شرایط تربیت صنعتی و مملکتی است

پستالوزی در سال ۱۷۹۲ سیاحتی به آلمان کرد و در آنجا با ادبای مملکت از قبیل کلوپشتوک (۱) و ویلاند (۲) و هردر (۳) و یاکوبی (۴) و گوته (۵) ملاقات کرد و سال بعد در سویس فیلسوف آلمانی فیخته (۶) او را زیارت نمود و افکار او را فهم کرد چنانکه در کتاب پستالوزی بعنوان «تحقیقات در بارهٔ جریان طبیعت در تکامل جنس بشر» نفوذ عمیق افکار فیخته دیده میشود

فیخته در کارهای او تجدّد آدمیّت را آشکار میدید و فلسفهٔ تربیتی خود را در روی اساس تعلیمات پستالوزی بنا کرد

پس از تأسیس دار المعلمین ایوردون طوری اصول تعلیم پستالوزی

(۱) Klopstock (۲) Wieland (۳) Herder (۴) Jakobi
(۵) J. W. Goethe (۶) Fichte

۳ - اصول تعلیم و تربیت مخصوص پستالوجی

اما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اساس برای
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پستالوجی در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را شروع
کرده [illegible] درسها [illegible] [illegible] از احوال [illegible]
بچه‌ها استفاده کردن [illegible] [illegible] قواعد [illegible] تعلیم
قرار میداد

چیزها را که بچه‌ها باید [illegible] [illegible] [illegible] بچه‌ها [illegible]
میکردانید یعنی طوری ترتیب و تدریس میکرد که بچه‌ها خودشان مطالبی
که باید یاد بگیرند [illegible] [illegible] راجع آن مطالب سوالها میکردند
پستالوجی در تعلیم واضع این اصول شمرده میشود

پستالوجی درک کرده بود که یاد دادن چیزهای [illegible] بوسیلهٔ
شکلها و لوحه‌ها و انواع کارتها و همچنین حرفهای الفبا که از تخته
و مقواهای رنگارنگ بریده شود در تسهیل تعلیم بسیار کمک میکند

پستالوجی میدانست که همدرس کردن بچه‌ها و هم‌آواز کردن آنها
در خواندن و [illegible] کردن و [illegible] [illegible] بزرگ [illegible] میآورد

همچنین تجربه ثابت کرده بود که در تعلیمات ابتدائی مخصوص برای
بچه‌های کوچک تکرار کردن درسها خواندن آنها با صدای بلند و
دور کردن آنها تا حد زیادی مفید است

اصول بعضی از [illegible] جدید در یاد گرفتن [illegible] های خارجه
مانند اصول درسهای [illegible] که در همه جای دنیای متمدن معروف و

من آرزومندم که با اجتماع [illegible] راه، تا ما با [illegible] [illegible] دارد

من آرزومندم که بعضی [illegible] این [illegible] ما [illegible] فساد اخلاق را که [illegible] مادی شدن اخلاق [illegible] از جوانان ما بگیرند و [illegible] نبوده [illegible] آن [illegible] خوب است [illegible] در حقیقت [illegible] اول [illegible]

من آرزومندم که اولیای اطفال در تربیت [illegible] و همچنین [illegible] برای کودکان خود خیلی دقت داشته باشند و [illegible] که با [illegible] مصاحبت و مجالست و رفاقت مردمان بدنام را در اخلاق جوانها مؤثر بدانند

من آرزومندم که مردم بجای شمردن و حکایت کردن خطاها و عیبهای دیگران صفات خوب و حسن اخلاق زنان و مردان را حکایت کنند و خبرهای امیدبخش و مشوّق بمردم بدهند

من آرزومندم که هر کس که با [illegible] درجه [illegible] شده است [illegible] باشد و یکدیگر را با رهنمائی و [illegible] شدن بقدر خود [illegible] باشند تا در میان ما بیش از امروز مردمان با تربیت پیدا شود

من آرزومندم که مردم بگروه کارگران که یک زندگی سخت و با قناعت و آزاد و مروت [illegible] بسر میبرند بنظر ارکان حقیقی آزادی بنگرند و بدانها بیش از این حرمت و ستایش نشان بدهند

من آرزومندم که هموطنان من همانقدر که [illegible] و اخبار [illegible] شده و نوشته را میخوانند تاریخ این وطن را که در حفظ آن همه سهیم شده اند بخوانند

را [illegible] هدف آمال خودرا از دست نداد [illegible]
[illegible] در این کوشش [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible] خود [illegible] "[illegible]
[illegible] و [illegible] فوق [illegible] امداد فوق الطبیعه در
مرد بوجود میآید"

پستالوجی یکی از مردهائی است که در تمام عمر طبیعت و هدف آمال خودرا توانسته است محافظت کند یعنی سختیهای زندگی و فشار حوادث و جریانهای سیاسی و اجتماعی او را از تعقیب مقصد خود باز نداشته است

هدف آمال پستالوجی ترقی دادن و تربیت کردن طبقهٔ پائین ملت بود، او برای خود ابدا فکر نمیکرد راحت و خوشبختی خود را در راحت و خوشی دیگران میدید [illegible] را بکنار گذاشته غرق توجه و اسیر آن شده بود

ملکهٔ آلمان لوئیزه در موقعیکه از دست ناپلئون فرار اختیار کرده بشهر کونیکسبرگ پناه برده بود در یکی از شبهای بی قراری خود کتاب لئونارد و گرترود پستالوجی را خوانده و در دفتر خاطرات خود این چند سطر را نوشته است

حالا کتاب لئونارد و گرترود را میخوانم این کتابیکه برای ملت پستالوجی نوشته شده است ایکاش من هم در بین دهکدهٔ سویس میبودم اگر اختیار خودرا در دست خود داشتم سوار درشکهٔ خود شده نزد پستالوجی میرفتم و با دیده های اشکبار دستهای آن مرد عالیقدر را فشرده ازو تشکر میکردم این مرد خیرخواه در من نشئهٔ فکر های خوب داشته است آری من هم بنام بشریت ازو تشکر میکنم

معمول ساده است و بهترین اصول تعلیم زبان شمرده میشود مای بر اساس تمرین عبارات و قواعد موضوعهٔ پستالوجی است.

پستالوجی در باطن بود که بچه‌ها باید نوشتن وخواندن را در ضمن بازی و باید بازی یاد بگیرند و مدرسه باید یک باغچهٔ بازی کردن باشد به جای حبس و چوب و فلک.

پستالوجی بفهمیده بود که اگر کارهای دستی و بدنی با کارهای دماغی و نظری توام باشد زودتر و بهتر بمقصود میتوان رسید و بچه‌ها در دایرهٔ استعداد خود و خودکسب لیاقت و ابراز هنر و قابلیت میکنند.

گرچه قسمتی از این اصول و قواعد را پیش از او هم چند نفر مانند ژان ژاک روسو در سویس و کانت در آلمان پیشنهاد کرده بودند ولی این پیشنهاد آنان فقط یک نظریه مانده و بدایرهٔ عمل داخل نشده بود در صورتیکه پستالوجی این نظریات را بالفعل در تربیت و تعلیم اطفال بکار برده و پس از سالیان دراز تجربه و تدقیق درین رشتهٔ مهمّ بسیار حقایق علمی کشف و دایرهٔ فن تربیت و تعلیم را وسعت زیاد داد و بدین جهت اورا پدر تجدّد و انقلاب در فن تدریس نامیده اند.

خیلی عجیب است که این پدر تجدّد و انقلاب علمی خود آنقدر عالم و صاحب ذکاوت نبود بلکه از یک طرف بسیار ساده و صاف‌درون و از طرف دیگر نیز در اداره کردن کارهای شخصی و امور زندگانی بسیار عاجز و زبون بود ولی خطور نشد که بتوانند این تجدّد و انقلاب موفقیت حاصل کرد.

این موفقیت او فقط و فقط از تجربیات و استقامت عمودانه و کوشش دائمی او بوده است که در ظرف چهل سال به رغم موانع و

[illegible] اما [illegible] را [illegible] [illegible]

[illegible]

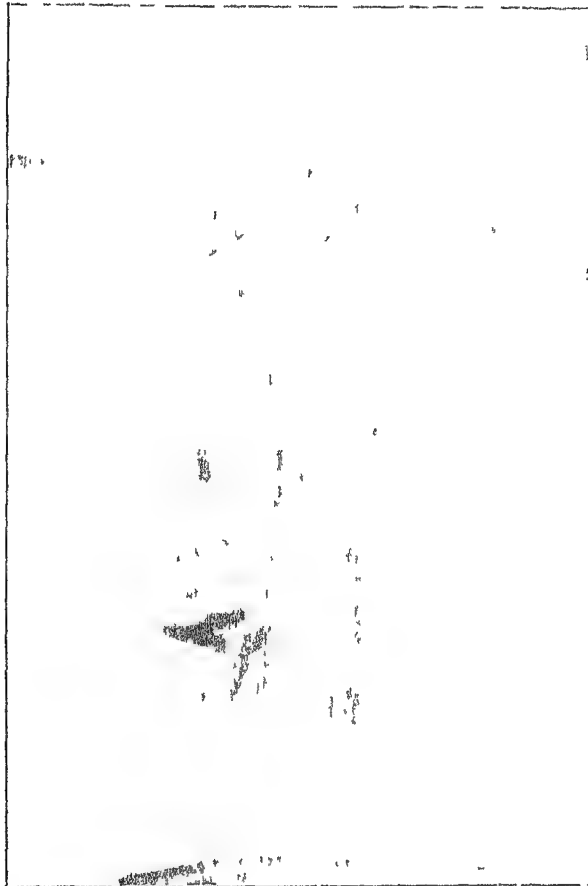
[illegible] در سال ۱۸۰۶ [illegible] در [illegible] ۱۸۰۱ [illegible] تربیتی پستالوزی که [illegible] [illegible] در سال ۱۸۲۷ [illegible] پستالوزی در [illegible] شده است [illegible] ۱۸۸۰ [illegible] های پستالوزی و [illegible] های [illegible] در [illegible] است و در ۱۸۹۱ و [illegible] تمام [illegible] رسید

[illegible] عشق و هوش [illegible] و [illegible] را در مغزهای مردم [illegible] که این مسأله در تمام ممالک متمدن [illegible] اوست

این مرد انسان‌دوست که تمام زندگانی خود را در سعی [illegible] و در [illegible] خود همیشه در [illegible] و [illegible] گذرانده و ابدا [illegible] و دلسرد نشده است مؤسس حقیقی مدارس ابتدائی امروزی و [illegible] اصول علم و [illegible] مثال مجسم برای عشق [illegible] و استقامت [illegible] میشود

هموطنان او [illegible] از وفاتش [illegible] و مجسمهٔ او را در روی آن نصب و [illegible] را در روی آن نوشته اند

[illegible] پستالوزی (۱۷۴۶ ـ ۱۸۲۷) [illegible] در دهکده [illegible] مدارس [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] انسان [illegible] برای دیگران و هیچ برای خود [illegible] او را مقدس نگاه دارد



ة ه سالـ ـى در سه اودردون در سوس

محبت شوهرا و با مهتا زرا زن معشوقۀ فاش او بود با اینکه در

امور زندگی و در کارهای خارج از مسالک خود اهل و عاجز بود حساب

ارزا مهم زن و مقدس ترین تمام زندگانیها میتوان شمرد .

پس از وفات او سان و شهر تن زیاد ترسده قدرش را دانستند و در

۸ بهای کوبا کرن آرده سهر زبالاربات
تند رسح جامه سا د را ر انسان حسّا سیاه
از ۱۸۸ بس (۴) را ز مرک (۵) و از دامنها بام
آمد ز هار و رح سرک سدند با درماه
از سنارهٔ اوصی بانک مبرند مؤدن
لااله الاّ الله لااله الا الله
در برابر اوسی زنگ درب عیسی
هر زمان خروسدی مؤدنا سحر کوتاه
از اذان و بانک درای کسته سکدل حاخام (۶)
بک در کام زد چالاک در کنیس برد سیاه
از سرودن بهوا (۷) ور سرودن بورا (۷)
درعود از آوا حماه معبدو حرکاه
این اذان وزنگ وسرود از کنیس وسیح و یهود
دسپرند ره بکسان تا باردس درکاه
زین سدگانه نارم و کاخ بور مکرند نکی
ازسود وی را دل کان مهر (۹) و آتشکاه (۱)
بیت المقدس بهار ۱۳۲۹ دورداود

سرح لغات قطعهٔ فوق

(۱) در هوخت بشن اورسلیم است که عربها بیت المقدس و با قدس الشریف گویند ودر زبانهای فرنگی برو زالم مینامند در فرهنگ جهانگیری ار حکیم اسدی این شعر نقل سده

با ر هوخت کنک آمد از راه سام که خوانش بیت المقدس بسام

و از فردوسی این شعر نقل سده

کنون سلم را رای جنک آمده است که یادش رد رهخت کنک آمده است

دژهوخت گنگ(۱)

این قطعه یکی از آثار خوب شاعر ایرانیست و ادیب سخنور آقای پور داود است که پس از دوازده سال پیش در بیت المقدس که حکومت شاه ظاهر و تاریخ ادبی قطعه است سروده اند و مخصوصاً از نقطهٔ نظر علم لغت شناسی خیلی اهمیت دارد - انشاء بعضی از لغات آنرا خودشان جداگانه شرح داده اند

ایرانشهر

در بهار و موسم گل، زندگی است بس دلخواه
ویژه از بود یار و باده همدم و همراه

تک نهال در بستان، رخت نو نموده باز
از شکوفه و از برگ، جامه کرده است و کلاه

بازگشت اردی را هین به من سرایم و بس
بانگ صد هزاران مرغ این ورود راست گواه

کوه و دشت قدس، سرسبز، خرّم است و خنداست
در کنارهٔ اردن(۲) رست رنگ رنگ گیاه

این بهار و این نوروز، خسروی است دیرینه
دارد از گل افسر دارد از درخت سپاه

این بهار باز آمد قدس را هزاران بار
لیک بر نگشت بدو زیب و فرّ و سرو و جاه

تک بیاد آن دوران بر شکسته دیواری (۲)
دروان اسرائیل مویه میکند و آه

بارگاه داودی، خرگه سلیمانی
گشته است لانهٔ جغد آشیان بوم سیاه

زین بهار در دژهوخت دیده بایستی اندوخت
مغز دانشی آموخت دل ز راز شد آگاه

از آنها در [illegible] نامها [illegible] بنای [illegible] ساسانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] که

[illegible] آینده ما [illegible] خواهند داد

[illegible] زندگی [illegible] که [illegible] این آثار تاریخی

را [illegible] ما خود را [illegible] نیاکان

[illegible] که [illegible] این آثار [illegible]

هم وسایل نگهداری این آثار را فراهم داریم

اگر ما آنچه را که از [illegible] آثار [illegible] و طاق بستان

و بیستون و [illegible] حاجی‌آباد و [illegible] دیگر جاها

باقی مانده نگهداری نکنیم نژاد جدید ایران همان [illegible] را [illegible] ما

خواهند خواند [illegible] ما امروز آنرا درباره اجداد [illegible] خود

روا میدانیم

[illegible] این آثار [illegible] را [illegible] یادگاری [illegible] ساده [illegible]

آنها را هم بنام آثار عرب خواهند [illegible] شماره یادآوری از

یک اثر [illegible] تاریخی [illegible] که [illegible]

تمدّن عالم را از آن [illegible] ساخته است

این اثر [illegible] است که یکی از آثار [illegible]

صنعت ایرانی بوده و در استیلای عرب بر ایران آنرا از شهر مدائن [illegible]

برده و نام حلقهٔ دوّم [illegible] کرده میان مهاجرین و انصار قسمت نموده اند

(۲) اردن رودی است که از کوه لبنان بیرون آمده و بدریای مرده که بحر لوط و [illegible]

(۱) اشاره بدانها [illegible] در [illegible] المقدس [illegible] ایران [illegible] یهودان را [illegible] و در [illegible] ایران [illegible]

(۴) [illegible] (مقدمة الادب زمخشری ۲۱۸ ـ ۲۶۷)

(۵) [illegible] مسجد [illegible] آن [illegible] الحرام را [illegible] (مقدمة الادب [illegible])

(۶) [illegible] دین یهودان را [illegible]

(۷) یهوه در تورات اسم خدا و خدای اسرائیل است از برای مقدس و محترم داشتن این کلمه را بر زبان نمی‌آوردند و در هر جائی تورات که این کلمه نوشته شده بجای آن آدونای لفظ میکنند که معنی مولا میباشد

(۸) تورات در عبری تورا آمده است که بمعنی قانون است

(۹) [illegible] پروردگار روشنائی و راستی و نیکی است در اوستا [illegible] آمده است در سورهٔ اوستا [illegible]

(۱۰) آستانه، استاده، آستانه [illegible] است [illegible] نوشته

در آستانهٔ خاور [illegible] دل ما گره [illegible] بردارید [illegible]

[illegible]

فرش بهار کسری

ملّت ایران بس مفاخر ملّی دارد که تا جهان هست او را سربلند و مفتخر خواهد داشت برای دمیدن یک روح تازه در کالبد افسردهٔ این ملّت و برای بیدار کردن روح ملّیت و شهامت در فطرت فرزندان ایران، یاد دادن این مفاخر ملّی بتنهائی کافی خواهد بود

گرچه دست جهالت و تعصّب بسیاری از آثار عظمت و از نشانه‌های دورهٔ استقلال و شکوه ملی ما را ویران و داغون کرده است باز بسیاری

این قالی فرش بوده که زنان [illegible] ساخته بودند و بعضی آنرا
بهار کسری هم گفته‌اند [illegible] شرح داده‌ام این فرش که بدستور کسری بزرگ(۱) و با انواع
جواهر آراسته بود و باغی را نشان میداد با انواع گلها و درختها و جویها
حوضها را از سیم خالص نموده بودند در روی آن فرش بساط نشاط میگسترد
و جشنها برپا میکرد چشم روزگار تا کنون نظیر آنرا ندیده و دست
صنعت نیز هنوز نمونهٔ دیگری از آن بوجود نیاورده است
این ضیاع بزرگ و این لطمهٔ تأسف‌آور که عرب بصنعت ایرانی وارد
آورده هزار قرن دیگر قدرشناسان هنر و دوستداران مدنیت ایرانرا
داغدار و گریان خواهد ساخت

رباعیات عمر خیام

بتازگی در زیر این عنوان کتابی در استانبول بچاپ رسیده که دو فاضل شرقی تمام مباحث و تحقیقات و وثایق راجع بخیام را جمع کرده ودو مقدمه بسیار مفیدی بزبان ترکی برآن کتاب نوشته‌اند

تاریخ نشان میدهد که برخی از بزرگان عالم که دارای معنی افکار عالیه بوده‌اند در خارج موطن خود بیشتر مورد توجه والتفات گشته‌اند تا در وطن خود زیرا که محیط موطن آنان قوت و علو افکار آنهارا نتوانسته است درک و هضم نماید و بدین جهت آنان مافوق محیط عصر خود بوده‌اند خیام نیز از این جمله است

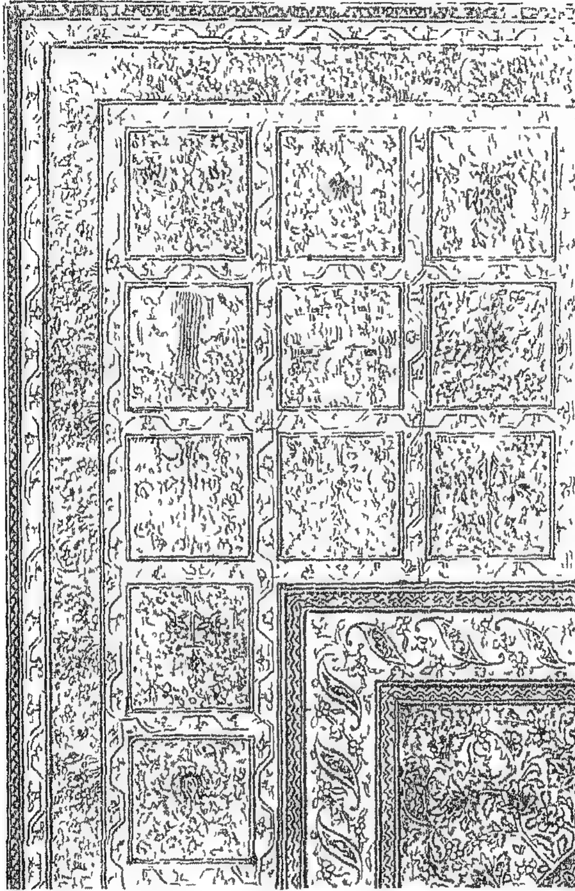
چون این دو مقدمه مطالب تازه تر و مفیدتری را جامع بود ترجمهٔ آنهارا از یکی از دوستان با فضل و [illegible] خود که ایران ما از افکار جوان و قلم آزاد و قوهٔ متفکره و خصوص از اخلاق [illegible] ایشان استفاده‌های زیاد خواهد کرد خواهش نمودیم و ایشان دعوت مارا اجابت و مارا مدیون همت خود ساختند اینک این ترجمه را بتدریج درج میکنیم

۱ ـ مقدمهٔ مترجم

سخنگوی خردمند و شاعر دانشمند ابوالفتح نیشابوری متخلص بخیام
از نامورترین بزرگان ایران است سلاست الفاظ و رقت معانی و شیوائی

---

(۱) در شمارهٔ دهم صفحه ۲٦٤ سطر ۲ پس از کلمهٔ نصب کرد لفظ اندر کر افتاده است خوانندگان علاوه بکنند



نمونهٔ فرش بهار کسری

این تصویر که درینجا چاپ شده بخواهش نگارنده از طرف جناب آقای میرزا حسنخان طاهرزاده مزین السلطان مقیم اسلامبول که در فن نقاشی قدرت و مهارت فوق العاده و در مدرسه الخطاطین اسلامبول سمت معلمی فن تذهیب را دارند کشیده شده است

آقای مزین السلطان در چندین نمایشهای نقاشی شرکت کرده و جایزه گرفته اند و از جانب اعلیحضرت همایونی و ولایت عهد مظهر الطاف مخصوص گردیده اند

امید وارم که حکومت ایران و قدر شناسان و عاشقان صنایع مستظرفه از وجود این استاد محترم و از آثار کلک سحر نمای ایشان استفاده بکنند در آتیه ترجمهٔ حال و بعضی از آثار این صنعتکار هنر پرور را زیب اوراق صفحات مجله خواهم کرد

استاد میرزا محمد خان قزوینی را (که در [illegible] تنها عالِم [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] است)) [illegible] این کتاب [illegible]
[illegible] عرب زمین [illegible] این [illegible] داده
در صورت خلاصه [illegible] زبان اسلامی [illegible] بوده است [illegible]
شده است که ادارهٔ ایرانشهر ترجمه و نقل مقدّمهٔ این کتاب را از زبان
فارسی و نشر آنرا در مجلّهٔ ایرانشهر تصمیم گرفته است [illegible] این نقطه
که خدمت ترجمه بعهدهٔ من محوّل شده است برای این کار من افتخار
سربلند و خورسند خواهم بود که هم خودم را خدمتی [illegible] خوش
داشته باشم و هم دیگران را

در موقع تمام فارسی ساختن لازمست ذکر شود که مراتب خدمت
و سعی و حدّت دو مرد فاضل که یکی از ادبای ایران و دیگری از فضلای
عثمانی و هر دوان کمتر از دانشمندان مشرق زمین است در تتبّع و تعمّق
این مقدّمه همواره یادی سپاران و مورد تحسین و امتنان ارباب علم
و ادب خواهد بود

آقای میرزا حسین خان دانش اصفهانی و دکتر رضا توفیق معروف
بفیلسوف هر دوتن از آنکاهانند و اوّلی در تعمیق جنبهٔ تاریخی و ادبی
خیّام همان سلیقگی و استعداد را ابراز کرده است که دوّمی در شرح جنبهٔ
فلسفی او. مقدّمهٔ اوّل از حیث احتوای آرای علما تازه است و مقدّمهٔ
دوّم از جهت شرح و بسط فلسفی تازه تر و خواندن هر دو برای هموطنان
ما چنان مایهٔ هرگونه استفادهٔ معنوی است. در خاتمه باید بگویم که
در طیّ ترجمه بنا برعایت گنجایش اوراق ایرانشهر هرگز با اصول تحت
اللفظی مراعات نکرده و آنجا که احتیاج افتد تلخیص و اجمال خواهد شد

حتی بر بسیاری از آنانی که اخیراً در رباعیات خود بنا کرده است او را همتا
بالکل و برای اثبات آن دیگر فضلای این زمین مانند سعدی را
نظیرش نشناخته و حکمت را بدرستی ای شاعرانه گفته است که خوانندگان
خود را از ... الا و ... عنوانی که بتواند جامع این وصف
مراتب و مقام او باشد داده‌اند و هم در میدارد با اینکه شهرت او در
حکمت و نجوم بیشتر است تا در شعر باید اعتراف نمود که هیچکدام از
شعرای معروف حکمی ما در ادای حالات فلسفی اینگونه زبردستی را که
خیام راست نشان نداده و اینک ده‌جا بیکی قافیه شده گاهی معنا را
فاسد و گاهی لفظ را معنا و هنگامی هر دو را بهمدیگر فدا نموده‌اند
بعضی از اشعار سبک قافیه و ... رومی و عطار و حتی ناصر خسرو
شاهد این دعوی توانند بود

حکیم نیشابوری شاید یگانه ... ایران باشد که از
سروده‌های او جواهر عطر کاران ادب میآید و بدایع حکمت او هوش
از سر میربایند و از معروف در ... نوع یکی از ما این بیان گفته است
« این شاعر حکیم که نه شاعر بود و نه حکیم » معهذا اگر داوری بر از
اسناد ما نخواهد نماید خواهد گفت « این شاعر حکیم که هم شاعر بود
و هم حکیم »

از حسن اتفاق آنکه این اواخر کتابی بعنوان رباعیات عمر خیام
در اسلامبول بهمت مدیر کتابخانهٔ اقبال آقای میرزا حسین تبریزی (۱) طبع
و نشر گردیده بعد از صدها کتب و مقالاتی که در این قرن در موضوع
این مرد بزرگ در زبانهای خارجه انتشار یافته است اگر چنانچه نوشته‌های

(۱) آقای میرزا حسین اقبال در صنع کتب همه جهت بزرگی معارف ایران میکند

[illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

است که خود حمام در فارسی

امروز دیگر ثابت است [illegible] حمام در [illegible] بیان از قابلیت [illegible] است که [illegible] دارای [illegible] بوده است اوّلاً حمّام در عالم [illegible] احتیاج است [illegible] که بدست آمده است زبان [illegible] میگردد که حمام از اطبای معروف زمان خود [illegible] بوده که بعلاوهٔ آثار [illegible] آثار [illegible] را [illegible] زبان [illegible] نموده است

بواسطهٔ همین استعداد و دوستی اوست که عالم عرب اهمیتی بسزا بحمّام داده و مخصوصاً از بعضی کارهای فاسق او ایراد انتقاد کرده‌اند چنانچه در آینده این مسئله را کاملاً شرح و بسط خواهم داد

اوّل کسیکه در ممالک عثمانی شعر حمّام را معرّفی نمود مرحوم فیضی [illegible] مرحوم بودکه از اهالی آذربایجان ایران بوده و عمر خودرا در اسلامبول بدرازی و بعلم صرف کرد این شخص [illegible] بتحصیل [illegible] واضح شاعر ستودهٔ ایران [illegible] نموده و این زبان را [illegible] همین [illegible] مقام حمّام قادر [illegible] زبان درازی کرده بودند [illegible]

ارباب کماله [illegible] اولمق مشکل صحرای [illegible] اولمق مشکل
جامه [illegible] آسان امّا حمّام کبی [illegible] اولمق مشکل

مقدمهٔ مؤلف این کتاب

در قرن نوزدهم خصوصاً در اواسط آن بود که کم کم از علوم و صنایع رغبتی وافی در بعضی از اصحاب غرب برای تدقیق در کتاب اقوام محتلفه بیدارشده و مخصوصاً برای تحقیق نژاد و زبان و ادبیات بعضی از ممالک باستانی مانند یونان و مصر و کلده و آشور و بابل و ایران استادانی بوجود آمدند در واقع باید گفت که این حس تتبع در قرون وسطی بهمت آنهائیکه در ساختن حیات ماضی و اجتماعی انسان کوششها میکردند و بدین لحاظ اومانیست (۱) نام میگرفتند شروع شده بود ولی در این اواخر که امکان بود ارباب ذوق به اقاصی بلاد مهجوره بواسطهٔ فتوحات سیاسی بیشتر منتشر گردند لاجرم در کشف و تحصیل و ترجمه و تشریح آثار عتیق آن بلاد گامهای فراخ برداشته شد و در ظرف همین زمان است که در ضمن تحقیق احوال ایران چندی از رباعیات عمر خیام که بمثابهٔ گوهرهای گرانبهای خزینهٔ ادبیات ایرانند بزبانهای خارجه ترجمه شد و بواسطهٔ تأثیری که بدایع حکمت استاد که در قالب این رباعیهای ساده گنجیده بود، در افکار و اذهان مغرب زمین اجرا نمود، اشخاصی به تحقیق حال شاعر شیرین مقال همت نموده و بعد از کنجکاویها از جمله نسخه ای از رباعیات خطی خیام را در کتابخانهٔ شهر اوکسفورد انگلستان موسوم به «بودلیان» در زیر نمرهٔ ۵۲۵ پیدا نمودند

این کتاب نفیس است که در تاریخ ۸۶۵ هجری استنساخ شده و مرتب شده داشت در نزد علما بسیار مقبول افتاد وحتی کمی بعد شاعر شهیر انگلیس موسوم به فیتز جرالد (۲) این کتابرا در بهترین شیوه ای

(۱) l'Humaniste (۲) Fitz Gerald

مهرانماه ... بنا ... ردیس ... این بودن ماهات ... را از اصول معمولی
اما بنابراین ... شیوه‌ای حل آنها خواهد بود

... ۱۳۰۵

مطبوعات تازه

بدبختانه در محیط ایران و بخصوص طهران چنانکه یکی از دوستان محترمی و واقف باوضاع اخلاقی و اجتماعی برای ما می‌نویسد فقط فحش‌نامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها و ... اما‌ها رواج و خریدار دارد و مردم فقط خواهند فحاشی بی لجام ولی رواجی مسائل اهمیت میدهند بهمین جهت جراید و مجله‌های جدی علمی و ادبی خریداران طالب ندارد و بعد آنها هم همه انتشارشان است و هرچه هم در افق تاریک مطبوعات ایران از این ستاره‌های علم و معرفت طلوع میکند بجهت نداشتن وسایل مداومت و ندیدن توجه و رغبت عامه ناچار در اندک زمانی غروب مینماید

با وجود این خیلی مایهٔ خوشوقتی است که می‌بینیم بعضی از ادبا و فضلا و پیشروان راه نجات و رهبران ... این آب و خاک در ... بذل همت و ... و ... بقدیسهٔ ... مینمایند چون ما میدانیم چه اندازه فداکاری و ... و ثبات و استقامت و عشق در ادامه دادن این خدمت علمی لازم است لهذا همت این پیشروان معنوی ایران را سزاوار همه گونه ستایش و تقدیر دانسته خود را موظف بعرض تبریک و ... ... در میان مطبوعات ایران تازگی جریدهٔ

بعد از مدتی شمار آنها چند سال قبل دکتر عبدالله جودت رباعیات خیام را بترکی ترجمه نمود که درین اثر غالبا ترجمهٔ فرانسوی مسیو نیکولا مستشرق سابق فرانسه را در ایران مدار و مرجع قرار داده است، ولی تعداد کتب اخیره در بارهٔ خیام زیادتر از آن است که بتوانیم اینجا بشمریم چه که علمای معاصر بنام خیامیون فرنگ در شرح حال و دقایق احوال شاعر بزرگ ایران را طوری جلاجی نموده اند و می‌نمایند که این خود شرحی دارد خصوصا پروفسور روسی ژوکوفسکی درین موضوع تحقیقات مهمی کرده و از جمله رباعیات اصلی خیام را از آنهائیکه دیگران بنام او بسته اند تفریق و حتی از همان کتاب مسیو نیکولا و بیست هشتاد و دو رباعی بیگانه کشف نموده است

فارسی شناس فاضل پروفسور براون ازین جریان تحقیقات اخیره در جلد دوم تاریخ ادبی ایران بحث مفیدی کرده است

ولی این نکته نیز گفتنی است که مقدم بر این آثار سرفشانان، کتابهای عدیدهٔ شرقی نیز موجود بوده و هستند که راجع بخیام حاوی مطالب مفید بوده و خوشبختانه بعضی استفاده ازین قبیل مأخذهای مهم در کتابخانه‌های اسلامبول برای ما نیز نصیب گردیده و این موقع را برای ذکر همراهی و یاری مخصوص اسماعیل صائب افندی مدیر کتابخانهٔ عمومی بایزید و اظهار تشکرات خود غنیمت میشمارم

اینرا نیز نگفته نگذرم که ما نیز در نوبهٔ خود در تحقیق و کشف رباعیات اصلی آنچه در وسعمان بود کوشیدیم با اینهمه تا وقتیکه رباعیهائی بخط دست خود خیام یا شاگردان او کشف نگردیده اند هرگز نتوان در اصالت و شمار آنها ابرام قطعیت نمود و برای توضیح گفته میشود که

و جلدها را در هر نقطه بتوان بخوبی ... از دست نداده اند و
و عبارات در این بوده در تمام این جلد ، حواشی فارسی که با حجمی از
ده سال به ملاحظه اهم آورده بودیم ما از نتیجهٔ مطالعات و تدقیقات خود
متمتع و بهره‌مند ساخته ، تمامی آذربایجان از بابت اقدامات ایشان
روحی باید ممنون است

در این نسخهٔ معارف و ... زیادی از این خصوصیات چند ساله
درج میشود و علاوه بر آن آقای تربیت با آن حافظه و ... که دارند
عامه جوانان و فعال را ممنون ساخته و ... را در خود جمع نموده آثار قلمی آثار را
در موقع استفادهٔ عموم میگذارند

رهنمای دهقان — مجلهٔ است ماهیانه راجع بفلاحت که از طرف آقای
حسام الملک سابق مهندس فلاحت که از جوانان تحصیل کرده و با
اخلاق و متدین هستند ماهانه در تهران چاپ میشود و چون مقصود
نویسنده فقط خدمت بزراعت مملکت میباشد هر گونه فداکاری را سختی
بعهده گرفته و حد اشتراک را فوق العاده ارزان قرار داده اند که در
میان افراد ملت بسیار انتشار پیدا بکند ، این دو شماره این مجله در
تهران نشر خواهد شد و دارای مطالب بسیار مفید علمی و عملی میباشد
این همت آقای ... که خود یکی از ملاکین معتبر ایران میباشند
شایان تحسین و تمجید است ما از وکلای مجلهٔ ارمغان در شهر خواهش میکنیم
که در ترویج این مجله بذل همت کنند قیمت هر نسخه سی شاهی است

نوبهار را در طهران در شمارهٔ گذشته نامبرده ایم و اینک در طالع ... و ما
مردم را برای خوانندگان مجلّهٔ ادبی مهر معرّفی و توصیه میکنیم

نامهٔ نوبهار در تحت مدیریت ادیب شهیر و شاعر معظم آقای ملک الشعراء بهار در هر هفته چاپ میشود مقاله های ادبی آقای ملک الشعراء با روح مخصوصی که دارند یکی از مزایای مهم آن است و مزیت بزرگی که این نامهٔ ادبی دارد اینست که اغلب فضلا و ادبای امروزی طهران از قبیل آقای عبّاس خان اقبال آشتیانی و آقای رشید یاسمی و آقای میرزا اسماعیل خان تکابی و آقای جمالی و صفوی وغیره با آثار قلمی خود بدین نامهٔ نامی کمک میکنند و مقاله های علمی و قصاید و فصلات تاریخی و ادبی و اجتماعی مینویسند

خدمات علمی و ادبی آقای ملک الشعرا در نزد ارباب فضل و هنر مسلّم است و تشویقهای روحبخش ایشان از جوانان تازه نفس ایران و سرمشق شدن ایشان برای عشق مسلک و مبادی و استقامت شایستهٔ امتنان و احترام میباشد امیدواریم این خدمت علمی ایشان در نهضت فکری و دماغی ایران حصّهٔ بزرگی را حائز گردد

گنجینهٔ معارف در تبریز ماهی یکبار در ۳۲ صفحه در تحت مدیریّت جناب آقای میرزا محمّد علیخان تربیت رئیس معارف آذربایجان چاپ میشود آقای تربیت از پیشقدمان راه تجدّد و آزادی و تعلیم و تربیت هستند و در هر نقطهٔ از ممالک اسلامی که جریانهای سیاسی ایشانرا مجبور بتوقف نموده است از بسط بساط تعلیم و تأسیس مدارس و تشویق جوانان با یک همّت مردانه غفلت ننموده اند و با وجود اضطرابها

۷ _ کلمه « حاما » «

۹ _ انگور « آنجورا این نامه اول مرتبه با انگور بده و بعد از نامهٔ الاخیر بفارسی نقل و لام حرف تعریف عربی جزء نام یا واژه آمده اند

۱۰ _ نرگس از کلمهٔ نارجیدوس

۱۱ _ نسه « دیناجیوس

۱۲ _ الماس « آداماس (آلاماس _ الماس)

۱۳ _ یاکند (یاقوت) « یاجیندوس

۱۴ _ زمرّد « زمرا قدوس

۱۵ _ مروارید « مرگاریدوس

۱۶ _ سیم (نقره) « اسیموس

۲ _ چند لغت که از زبان روسی در آمده

۱ _ سماور از کلمهٔ ساموار که بمعنی خود جوش است

۲ _ چائی « چای

۳ _ استکان « استاکان

۴ _ سخاری « سوخاری بمعنی نان خشک

۵ _ چیت « سیتس

۶ _ چوتکه « آلت حساب کردن

اسمهای معجم از الفاظ فارسی

در زبان فارسی بعضی الفاظ هست که از زبانهای خارجه داخل شده است و پیش از اینها چنانکه از یونانی و آرامی و لاتینی برداشته شده بعضی هم پس از اسلام از زبانهای عربی داخل شده و رواج پیدا کرده است

لغاتیرا که از زبان عربی داخل شده چون حد و عددی برای آنها معین نیست و بی ملاحظه هر نویسنده عربی دان بطور دلخواه میتواند هر لغت عربی را بکار برد و هیچکس اعتراض نکند او را به باسوادی متهم سازد لهذا آن لغات را خارج از این دو قسم لغات میشماریم

از این دو قسم لغات بعضی کلمات را در اینجا ذکر و شرح میکنیم

۱ ـ چند است که از یونانی در آمده (۱)

۱ ـ پیاله از لفظ یونانی فیال و فیاله که بهمین معنی بوده در آمده

۲ ـ دیهیم از لفظ دیادما مشتق شده که در زبانهای اروپائی دیادم مانده است و بمعنی تاج است

۳ ـ درهم و دینار از دراخمی و دیناریوس مشتق هستند

۴ ـ فنجان از لفظ پنگ (پاخون) مشتق است

۵ ـ لگن از لفظ لکان "

۶ ـ قفس " قفاوا (قماسا قفس)

۷ ـ کالبد " کالوپودیون بمعنی قالب

(۱) از کتاب آلمانی Grundriß der iranischen Philologie

IRANSCHAHR

Iranschahr
Revue littéraire
et scientifique
mensuelle

Rédacteur
et Directeur
H. Kazemzadeh

Téléphone
[illegible]

ایرانشهر
مجلهٔ ماهیانهٔ علمی و ادبی

سال اول || برلن ... ۱۳٤۱ || شماره ۱۰

1ère année — Berlin, 18 Mars 1923 — No 10

نوروز جمشیدی

در شماره سه سابقه اشاره کرده بودیم که [illegible] این اوراق کتاب راجع به نوروز
نامه گم شده و در صدد جستن آن هستیم. چون [illegible] ما [illegible] کاوه و نویسندگان
وجود اشتراک و [illegible] از استادی مالک آلمانی [illegible] حاجت کردن [illegible]
تمام [illegible] که این شماره را مخصوص نوروز قرار داده و چند فصل از
آن کتاب را در این شماره درج کرده فهرست مندرجات کتاب را نیز [illegible] برای اطلاع
خوانندگان بدهیم

نسخه این کتاب از یادداشتهای [illegible] بوده که در دارالفنون
[illegible] استاد [illegible] مدرس زبان فارسی بوده و در
سالهای [illegible] تحقیق تاریخ و آثار ایران قدیم [illegible] جمع آوری شده است
و بالطبع خالی از نقصان نیست ولی امیدوارم که [illegible] است برای تحقیقات کاملتر
فراهم سازد

حسین کاظم زاده ایرانشهر

۷ ـ در [illegible] اروپی آمده [illegible]
[illegible]

۸ ـ [illegible] ([illegible]) [illegible] از [illegible] است [illegible] مرکب است اولی بار که معنی سال [illegible] و معنی [illegible] بازار سالیانه [illegible] ده ساله [illegible] آن را [illegible] میدهند [illegible] بازار که [illegible] [illegible] آلمانی [illegible] ، این نام از جرمن روسی گرفته

۹ ـ اسکناس [illegible] از کلمهٔ روسی آسیگناسیا و آنهم از کلمهٔ فرانسه [illegible] آسینیا[1] مشتق شده است ، در زمان انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۹۰ حکومت انقلابی و فقط عام املاک کلیسا و روحانیون را ضبط و بفروش [illegible] مقداری اسکناس صد فرانکی چاپ کرده و این املاک را که با املاک ملیه [illegible] نامیده بود در مقابل آن اسکناسها [illegible] آن اسکناسها را بفرانسه آسینیا مینامیدند که در زبان روسی آسیگناتسیا و از آنجا هم در فارسی اسکناس شده است .

(۱) Assignat

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ه الاسم ... ود بان آماد ...

... اله ال بهار در دل آماد ... د

رها ک ربیع حساب دمان اما کرد

...ال در مرغزار دربدن آماد ...

حد ... نی در ... طائفه و بهار

صباح وروریم ... آرد ... اد

ربهد کور ... و عالی ...

رفدرت دار بوس ... بهسا دا براد

رسطوت اردسیر ... شماد

رسان بهرام گور روز اسفندیار

سهبسه داد گر نعی ... راد

سای نورورا حو او نکسی نهاد

سحب ساهی برف تخماکان بار داد

قدح ... و کداست بده آیش داد

که با کسرلس ساه ... روز کار

چو لشکر نو بهار خیم بهامون زدی

ولاله بر کوهسار ... کلاهون زدی

حسام حود سهربار رسپهر بیرون زدی

قصیدهٔ ذیل زادهٔ طبع سرشار ادیب شهیر آقای [illegible] زاده است که بمناسبت نوروز سال ۱۲۹۹ هجری در مجلس جشن ایرانیان برلین خوانده شده و ما برای افتتاح سال نو این قصیدهٔ آبدار را وسیلهٔ تبریک و تهنیت [illegible] قرار میدهیم.

ایرانشهر

ترانهٔ نوروزی

خروش مرغ سحرگاه اسپیده دم
بخاست از مرغزار بنغمهٔ زیر و بم
فرو زدی داستان ز باستان عجم
ز خسروان کهن شاه جمشید جم
فشاند بر خروش نشاند افتخار

بکی شامم سرود زمرد دار نوش
که جشن نوروزی است چرا نشانی خموش
جهان ز نو زنده گشت بوی بهار آن هوش
بغرّهٔ سال نو می کهن ساله نوش
پیالهٔ چنگ و نی شاد یار و دیار

رواست نوروز را ز جای برخاستن
بعادت باستان نشیمن آراستن
بلاله و ضیمران ورا بپیراستن
بدور اقداح راح نشاط دل خواستن
که دور ایام نیست همیشه بر یک قرار

بأوّل فرودین قدح گرفتن خوش است
ز جام گلگون می چو گل شکفتن خوش است

بنوروز دانا دلاور درای [illegible] ما

والا [illegible] فیروز بخت آن تبار

زین اهالی ایران کسی نبود بدان نام

برخیزند [illegible] اندیشه کرد ایران

جا [illegible] امد [illegible] دل شاد نام

نندیم فرار [illegible] که تخت [illegible] کرده نام

بسار دست [illegible] رأسین مرد وار

اساس نوروز جمشیدی

معروف است که جشن نوروز را که یکی از بزرگترین عیدهای ملّی و تاریخی ما ایرانیان است جمشید بنا نهاده است. این عید علاوه بر اینکه یکی از قدیمترین شعائر ملّی ایران است یک عید طبیعی هم میباشد زیراکه هر سال در روز نخستین بهار که هنگام بیداری و سرسبزی طبیعت است تجدید میشود و از این رو آنرا روز ولادت طبیعت میتوان شمرد و سزاوار است که یک عید بین الملل شده هر ملّت آنروز را مقدّس بشمارد و جشن بگیرد

اگرچه جمشید خود یک سیمای مشخّص تاریخی نیست و جزو افسانه ها و اساطیر بوده فقط در کتب مذهبی ایرانیان و هندیان قدیم مذکور است ولی در هر حال تأسیس آیین نوروز را بدو نسبت داده اند و ما نیز در زیر همان نام ذکر میکنیم

مورّخین عرب و عجم مینویسند که این پادشاه آیین این جشن را برقرار کرده و در آنروز بار عام داده درهای لطف و مرحمت را بروی رعایا بگشاد و مردم را بطبقات چند قسمت کرده برای هر یک از آنها

درانا حمله، و بار دیباج گردون زدی
ز آمدی من دست راه ز حمله ار

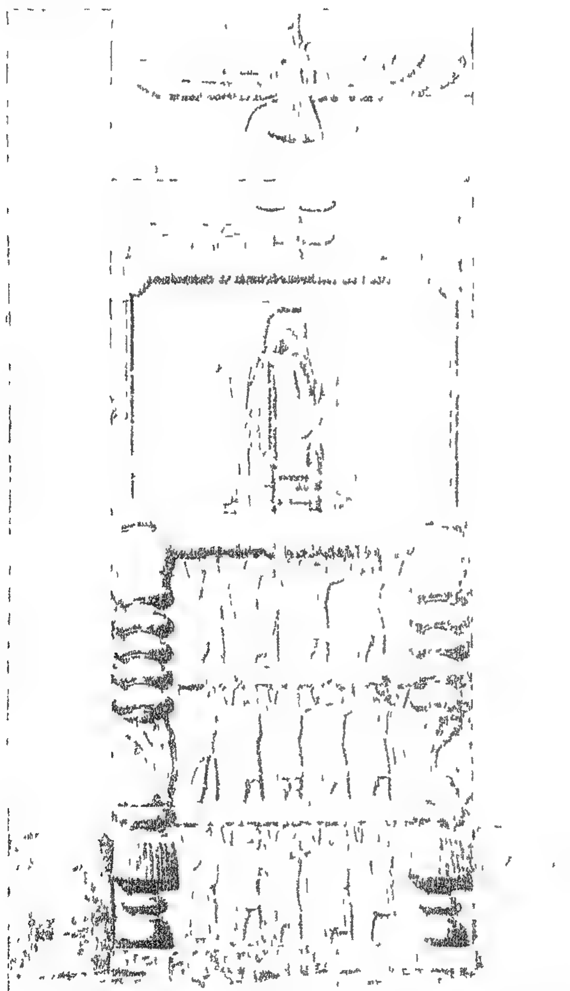
ز کوه تا کوه بود هما زمین سر اسر
سوار زرّین رکاب غلام زرّین کمر
همه ز ار بار جنات زکر و بر و بر
زمین ز آهن ز شمشیر در بر
شکوه خارا شکاف کمند دشمن شکار

نبرد گاه آرم ای جهان ما بد همه
جهان مجد و شرف از آن ما بد همه
جهانیان زره خوار زخوان ما بد همه
مصاحف فضل زجود نشان ما بد همه
زما زدندی مثل بعلم بر هر دیار

شنید عزّ و وقار ز هر طرف تا ختیم
بسارق افتخار بعرش افرا ختیم
بر بدان کوهیم سکان سوا ختیم
اساس شرّ و فساد زبن بر انداختیم
نهاده بر جای او حصار عدل استوار

زمین و هادی ناسر زفهر شمشیر ما
زمانه حسی حذر ز سطوت تیر ما
سران گردنکشان کمند نخجیر ما

ـ ا ا ار اا هاں اسد ک در ..ت حلو ں دارںرش راںداں مںدها



فر و فروزی ما ملت بنداست هنوز کیش زرتشت را آساده بر جاست هنوز
طاق کسری بلب دجله هو بداست هنوز تخت جمشید بلند اختر بر پاست هنوز
ماند آن قوم کرو ماند نجا ام ونشان (پور داود)

روزی را جشن میگرفتند که در آن جشن بپا کنند و شادمانی بنمایند و بدین
جهت نوروز را بدو قسمت کردند (نوروز عام) و نوروز سلطانی و نوروز
جلالی که بعد از اسلام بدان اطلاق شده است چنانکه مفصل آن خواهد آمد

ایرانیان قدیم علاوه بر نوروز چندین عیدهای بزرگ دیگر نیز
داشتند که هر یک از آنها را بیادگار بعضی از وقایع تاریخی و ملّی و دینی
خود جشن میگرفتند ولی امروزه همهٔ آنها متروک است زیرا که پس از
استیلای عرب بر ایران هر چیز که نشانهٔ ملیّت و یادگار کیش و آیین
دیرین ایرانیان بود از میان برداشته شد تعصّب عرب از یکطرف و
جهالت مردم ایران از طرف دیگر هیچ اجازه نمیداد که ایرانیان یادی
از روزگار باستان خود بکنند و یا چیزی از آداب و رسوم دیرین خودرا
بخاطر بیاورند چنانکه دین خود سهل است که خط قدیم خود یعنی
پهلوی را نیز متروک ساختند و بصورتیکه خط رابط عرب نداشت
و همچنین بسیاری از آداب و رسوم و عادات زمان گذشته فراموش کردند
و در آنضمن جشنهای ملّی ایران نیز پس از شکست جشن بود و یادی
از عهد پادشاهان باهوش و دورهٔ استقلال و سربلندی ایرانیان بخاطرها
میآورد از میان رفت و فقط دوسه عید ملّی مانند نوروز و مهرجان و
سده پایدار ماند چنانکه بعد از اسلام هم مراسم آن عیدها را در زمان
خلفای عباسی و در دربار سلاطین و ملوک معمول میداشتند

پایدار ماندن جشن نوروز بعضی علّتهای سیاسی و اقتصادی نیز داشته
است که از آنجمله یکی این است که چون ایرانیان با اینکه دین
اسلام را قبول کرده اند اوّل سال هجری را که غرّهٔ محرّم باشد نمیتوانستند
عید بگیرند چونکه این ماه برای آنان ماه عزاست لهذا پاس سال نو قدیم

[illegible]

[illegible] الآن [illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] سالی در [illegible] ۱۸ [illegible]

[illegible] ایران موفق شد [illegible] اقدامات خود را انجام

داد [illegible] آنرا [illegible]

[illegible] آن [illegible] تمام [illegible]

[illegible] این است که

[illegible] شد [illegible] و

[illegible] اورا [illegible] شهر [illegible] حالا

[illegible] آن [illegible] افتاد [illegible]

[illegible] حالی [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

خود را چنین نامید و از طرف دیگر نسبهٔ ایرانیان نوروز را
مبارک است . تا دوره خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
نسبت بخلافت و مقام ایشان علاوه بر نسبت خویشی حضرت علی با خانوادهٔ
از ساسان و دارا نیز برای ما موردی ندارد که اهمیت مذهبی نیز در بر دارد
نیز در زمان قدیم نیز خراج مالیات را در موسم نوروز میپرداختند
لذا خلفا و سلاطین و امرا نیز غالب مراسم آن همیشه حفظ مینمودند
بدین ملاحظات نوروز از میان نرفت و با اینکه عید مهرجان و سده
بمرور ایام فراموش و متروک گشته نوروز با کمال شکوه و رونق تمام باقی
مانده است

راجع بتأسیس نوروز از طرف جمشید و علّت نامیدن آن به نوروز آنچه
را که از کتب معتبر مورّخین اسلام دسترس شده در اینجا نقل میکنیم

ابو عثمان عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ که از مشاهیر مدققین
و مؤلفین عرب و بعقیدهٔ بعضیها از ماسونین فرقهٔ شعوبیّه یعنی طرفداران
فضائل ملل دیگر بر عرب بود در کتاب خود بنام المحاسن و الاضداد در
زیر عنوان فضائل نوروز و مهرجان شرحی مینویسد که ترجمهٔ آن از
اینقرار است

ایرانیان میگویند جمشید کسیکه نوروز را ایجاد کرد و قصرهای شاهانه بنا نمود و
ارکان سلطنت را محکم ساخت و معادن طلا و نقره را بکار انداخت و از معدنها
آلات جنگ تدارک نمود و اسب و چارپایان دیگر را رام کرد و زر را استخراج کرد و از
دریاها جواهر و درها بیرون آورد و مشک و عنبر و دیگر عطرها را وارد نمود و
قصرها ساخت و برکه ها ترتیب داد و رود خانه ها و نهرها جاری ساخت و او را جم بن
افروز جهان بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بود و معنی افروز جهان
نگهدارنده عالم است و حقیقت این وقعه این است که آن پادشاه در
روز نوروز بسلطنت رسید و اقالیم ایرانشهر را که عبارت از ارض بابل است آباد کرد

[illegible]

[illegible] ایرانیان قدیم [illegible] که در [illegible] بوده و [illegible] مراسم [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] معابد [illegible]

این داستان را [illegible] " در نوروز [illegible] بود که ایرانیان [illegible] آن [illegible] است که [illegible] در زمان [illegible] در روز نوروز پیدا شده است و [illegible] آن [illegible] است که روزی جمشید [illegible] دید که چند قطره [illegible] از آن [illegible] از آن [illegible] که [illegible] دارد آورد و [illegible] را [illegible] آن [illegible] درست کردند [illegible] این کار انجام [illegible] و مردم از آن [illegible] دادند [illegible] در نوروز [illegible] این [illegible] را [illegible] داشتند

روزها چرا [illegible] با آنها [illegible] وارد [illegible]
پادشاهان [illegible] را در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
سالها [illegible] و آن روز [illegible] جشن [illegible] دادند »

این مطلب از ابیات فردوسی نیز فهمیده میشود چنانکه گوید

جهان انجمن شد بر آن تخت اوی شگفتی فرو مانده از بخت اوی

بجمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند

و در نامهٔ رشحات دری منقول است که یکی از درویشان فرقهٔ [illegible] نقل کرده است که روزی سلیمان بن داود انگشتر و سلطنت خود را از دست داد، بود [illegible] این از جهان [illegible] بسلطنت خود رسید خاتم و جلال [illegible] خود را بدست آورد سلاطین [illegible] آمدند [illegible] گفتند [illegible] نوروز آمد یعنی روز نو رسید از آن بعد آن روز را نوروز نامیدند

ابو ریحان در کتاب دیگر خود بنام التفهیم فی صناعة التنجیم که در سال ۴۲۰ هجری بپارسی تألیف کرده و هنوز بچاپ نرسیده و یکی از قدیمترین و مهمترین کتابهای فارسی است چنین مینویسد

«نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه و زین جهت روز نو نام کردند زیرا که پیشانی سال نو است و آنچ از پس اوست از این پنج روز همه جشنهاست و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند زیرا که خسروان بدان پنج روز حقهای حشم و گروهان بگزاردندی و حاجتها روا کردندی آنگاه بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آنست که اول روزیست از زمانه و بدو فلک آغازید گشتن»

[illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و ارسا و [illegible] و آنها را [illegible] با انواع

[illegible] ها و آوازها و [illegible] [illegible]

را کشیدند و [illegible] از روز [illegible] شاه [illegible] آنها را [illegible]

[illegible] [illegible] از آنها که [illegible]

[illegible] [illegible] آمده باشد علاوه [illegible] در [illegible] محصول آن

[illegible] خواهند [illegible] و آن را

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] تمام [illegible] آمدی [illegible] و معروف [illegible] و [illegible] هم

در [illegible] و گشاده رو بود [illegible] و در مقابل او ایستاده

[illegible] پادشاهان [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احتیاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس از [illegible] پادشاهان تمام ماه فروردین را جشن گرفتند و آن را [illegible] تقسیم کردند [illegible] مخصوص پادشاه و [illegible] دوم را برای اشراف [illegible] را برای خدم و حشم پادشاه [illegible] را برای [illegible] بخشی را برای عامه و بخشی را برای رعایا و دهقانان معین کردند

[illegible] در نوروز [illegible] نوروز ماه و جان [illegible] هر [illegible] بود [illegible] او همهٔ روزهائی را که میان دو نوروز بود جشن گرفت و آتش‌ها را برای [illegible] در جاهای بلند روشن کردند تا [illegible] هوا را از مواد غلیظ صاف نمایند و عفونات هوا را که سبب ناخوشیها است دفع نمایند

نوروز در دربار پادشاهان ساسانی

در بارهٔ ترتیبات نوروز در عهد ساسانیان بیشتر معلومات دسترس ما بوده چنانکه راجع بتاریخ این خاندان نیز اطلاعات مشروح‌تر در کتب و آثار باقی مانده است

مورّخین یونانی می‌نویسند که ژوستن دوّم امپراطور روم کمی بعد از جلوس خود یعنی که در چهارم ماه نوامبر سال ٥٦٥ میلادی

[illegible]

... [illegible] ... برای ...

... آن ... [illegible] ... ایران ... آن ...

... هر روز ... [illegible] ... آهنین ... برای

... (۱) ... [illegible] ... (۲) و در کردن آن ...

... که در ... را ... طلا با مهره‌های ...

... [illegible] ... و این آن‌را ... دو ...

... [illegible] ... (۲) و هر وقت ...

... [illegible] ... الحالوب | ... روحانی ... | چهار هزار درم

... [illegible] ... آن ... [illegible] ...

... و این مانند ... مرسوم ...

---

(۱) و (۲) و (۳) در جاها ... [illegible] ... واضح ... کردن
آن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

در میان [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] کردن [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

بعضی [illegible] هم [illegible]

از ولایات ممالک [illegible] و در [illegible]

[illegible] فرانسه [1] [illegible]

[illegible] زیادی ، زرق و [illegible]

در این [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] در دست [illegible] و [illegible] اداری سلطنت

و [illegible] پادشاه [illegible]

---

(۱) فارسی [illegible]

[illegible] در روی [illegible] پادشاه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] در
[illegible] [illegible] (۱) [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] داده‌اند

[illegible] فرش [illegible] که [illegible] [illegible]
و [illegible] بهار [illegible] [illegible] و کنارهای آن
[illegible] کالاهای [illegible] در سال [illegible] [illegible]
بودند [illegible] را با [illegible] [illegible] و [illegible]
جویها را با خطوطی [illegible] آنها [illegible] با سنگهای [illegible]
[illegible] بلور [illegible] بودند که [illegible] داده [illegible] جویها را در
[illegible] در [illegible] داده بودند [illegible] و
[illegible] های [illegible] را از طلا [illegible] و [illegible] را از ابریشم و میوها [illegible]
را هم از سنگهای رنگارنگ ساخته بودند قیمت این فرش را مورخین
عرب [illegible] هزار درهم نوشته‌اند که پس از [illegible]
[illegible] (۲) واضح است [illegible] کسری و [illegible] پاره کردن آن صاحب
بوده [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] است که از [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] که در [illegible] [illegible] و [illegible]
آن [illegible] [illegible] اشجار [illegible] آن [illegible] چون در
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] که آن [illegible] آراسته

(۱) ممکن است [illegible] [illegible] فرش [illegible] است
(۲) [illegible] [illegible] و [illegible] و ابوالفدا و ابن الوردی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... ساسانیان ... [illegible] ...

ایران ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] ... دادن ... [illegible]

که ... ادارهٔ مخصوص ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوروز و فرش بهار کسری

[illegible] ... نوروز در دوران پادشاهان ساسانی ... [illegible] ... فرش بهار کسری که ... احتمال ... [illegible] ... نوروز را ... [illegible] ... می آوریم ... [illegible]

[illegible] ... در سال ۱٦ هجری ... ۶۳۷ میلادی ... [illegible] ... ساسانیان ... [illegible] ... معروف ... [illegible] ... آوردند ... [illegible] ... این فرش را ... [illegible] ... (۵۷۹–۵۳۱) بافته بودند و با ... [illegible]

[illegible] المعهود

[illegible] را در

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایران

[illegible] مانند شخص مهووس و از خود رمیده [illegible]

[illegible] آنان را واقف

[illegible] همکار شد

[illegible] مردان جامهٔ دیگر

[illegible] اسلام آن ایام را

[illegible]

[illegible] روزهای [illegible] دلهایشان شور و خروش [illegible] آنان درد دل [illegible]

این اوضاع [illegible] ایرانی مانند مرغ [illegible] و هوای آزادی [illegible] بوجود آمد و از [illegible] خاندان حضرت علی ابن ابیطالب [illegible]

این [illegible] دلهای ایرانیان [illegible] دربارهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آورده [illegible] معلوم
[illegible] که حتی در [illegible]
باقی بوده [illegible]
[illegible] که [illegible] آنها [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنها را از [illegible] سلطان [illegible]

در بند این آداب و مراسم قدیم ایرانی، مثل نوروز و مهرگان و سده بیش از سابق رونق و شکوه گرفت و در دربار خلفا آن روزها را جشن گرفتند و در آن روز تحفه ها و پیشکشها از جانب حکام و امرای ولایات بدربار خلفا فرستاده میشد و شعرا قصیده ها و مدیحه ها گفته و میسرودند و جایزه ها دریافت میکردند. خلیفهٔ عباسی المتوکل و المعتضد در اصلاح اوقات نوروز هم کوشیدند چنانکه تفصیل آن گذشت.

در دربار ملوک طوایف و سلاطین و امرائی که در ولایات ایران حکومت میراندند و کم کم خودرا از نفوذ و اطاعت خلفا مستقل میساختند نیز مراسم نوروز و مهرگان و سده بعمل میآمد تا اینکه استیلای مغول فضای ایران را یکبار دیگر تیره و تار کرده شهرهارا خراب، آبادیها را ویران و جویها و رودها را از خون اهالی این سرزمین رنگین ساخت. این واقعه مدّت درازی این کشور کهنسال را گرفتار فتنه و پریشانی کرد. ایرانیان بار دیگر زبون و نومید و دلخون گشتند.

در نتیجهٔ این استیلا کشور باستان از نو ویران و مسکن دیوان و وحشیان گردید. مغول از هر جا گذشتند مانند برق تر و خشک را بهم سوزانیدند و جز خاکستر چیزی در زمین نگذاشتند. تمام آثار عظمت و شکوه و شوکت و جلال مملکت داریوش و سیروس را نابود ساختند. گوئی روح شاعر حسّاس محبّت پرست ایرانی امیرالشعرا معزّی(۱)

---

(۱) امیر معزّی در سال ۵۴۲ وفات کرده و از تذکره‌ای که رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحا نوشته دیوانش بنظر رسیده است ولی بنا به جواب فاضل محترم میرزا محمد خان قزوینی در کتابخانهٔ موزهٔ لندن یک نسخهٔ خطی از آن موجود است. از این قصیده جز ابیات فوق چیز دیگر پیدا نشده است. از ادبای ایران خواهشمندیم هر کس ابیات دیگر این قصیده را دیده باشد برای مجلهٔ ایرانشهر بنویسد که بامضای خود او درج بکنیم.

از ازدواج حضرت امام حسین با شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی هر روز بروز نفوذ وکار فرقهٔ علویان بالا میگرفت پس از یکقرن مجادلهٔ معنوی و تحمّل فشارها وسختیها و دادن هزاران قربانیها وفداکاری در دعوت وتبلیغ شیعیان و دوستداران علویان و آل عباس بالکلیه ایرانیان خودرا از زیر بار سنگین تسلّط وحکمرانی اعراب بدر آورده و بالاخره بهمّت سردار دلیر و قوی پنجهٔ ایرانی ابو مسلم خراسانی خلافت بنی امیّه را که در نظر ایرانیان غاصب حقوق آل علی بودند منقرض ساخته بنی عباس را بر تخت خلافت و سلطنت نشاندند ونفسی تازه کردند

از آنروز یک نسیم آزادی در فضای ایران وزیدن گرفت و گوئی یک روح متانت وشرافت و شهامت در بدنهای ایرانیان دمیده شد ایرانیان از خواب غفلت بیدار و از زیر فشار مذلّت و خواری که استیلا وتحکّم عرب گرفتارشان کرده بود تا یک اندازه شانه خالی کردند وبه اصلاح حال وتجدید شعار ملّی خود پرداختند

در اندک زمانی ایرانیان در دربار خلفای عباسی بقدری نفوذ بهم رسانیدند که اکثر وزرا وحکّام از آنان انتخاب میشد و اعراب از این مسئله دلگیر و کینه جو شدند خود خلفا احساس میکردند که برای رام کردن ایرانیان و پایدار ساختن نفوذ و مقام خود بایستی روح ایرانی را استمالت بکنند و غرور ملّی وحس شرافت نژادی او را زخمدار نکنند این بود که تمام آداب ومراسم دربار پادشاهان قدیم ایران را قبول ومجری میداشتند وحتی لباسهای خودرا عین لباسهای پادشاهان ساسانی قرار داده بودند

[illegible] پادشاهان او را [illegible] اسلامی و با ایشان رهائی داد [illegible] ارام [illegible] حال و تعالی [illegible] اساس [illegible] سپرده [illegible] ایرانی [illegible]

[illegible] روز آقای پورداود [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک

[illegible]

[illegible] ملک

[illegible] یادگار

نوروز در دربار پادشاهان صفوی

از آنجا که پادشاهان صفوی دعوهٔ ترویج مذهب اسلام را داشتند و مذهب تشیّع را رسمیت و هوای [illegible] ان را ترک داده ارکان استقلال سیاسی آنرا که از زمان استیلای اعراب همواره در تزلزل بود استوار ساختند باره ای اعتقادات ایران و مراسم قدیم بر دو باره زنده شد و اعیاد آنها با عقاید دینی آمیخته گشت و از نو شور و تعصّب

نیشابوری در جلو ویرانه های سرزمین ایران ایستاده و از دل خونین و
چشمهای اشکبار نوحه سرائی کرده و گفته است

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم اطلال را جیحون کنم
خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن
تا دلبر از من دور شد دل در برم رنجور شد
مشکم همه کافور شد شمشاد من شد نسترن
از حجره تا سعدی بشد از خیمه تا ساقی بشد
از حجله تا لیلی بشد گوئی بشد جانم ز تن
ایوان کشش از منزلی تا جا دهد مسکن
از قصه سنگین دلی نوشین لب سیمین ذقن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شد گرگ و روبه را مکان شد زاغ و کرکس را وطن
آنجا که بود آن دلبری کوزان نهاد سنبلی
بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست و زغن

پس از یکصد ابرهای آتشبار و عسکری مغول محیط ایرانرا
فرا گرفت و کانونهای مدنیت و صنعت و معرفت این گلزار را بر فرا باک
سوزانید، روح ایرانی یکصد عام بجای جشن نوروزی و اظهار شادمانی
و بسط بساط سور و سرور ماتمی بحال دلخراش این کشور و اهالی آن

بوده و سنی حضرت رضا امام هشتم پسر علی از خانواده‌ای بود که در ایران بیش محبوب شد (در آن وقت ولیعهد بوده) اما ولی حمایتها امام رنگ سیاسی مذهبی بودند تا بر سر ایرانیان آمده و بسیاری از دعاها با امثال مخصوص با امام سیّد نور در بالا باب مذهبی آسوده بسط میرسد

از سیاست صفویه را عقیده است که تسلط صفویان در ایران و ترویج و ربط آنان از روحانیت و تقویت روحانیان، تعصّب مذهبی را بطوری مستحکم کرد که بسیاری از خرافات و اوهام در تمام آداب مذهبی رواج یافت و قسمت عمدهٔ اهالی مملکت بسلک درویش و ملاّ و آخوند در آمدند و در ترویج بیکاری و در بورژی و جهالت و عوامفریبی و تعصّب فروشی کوشیدند ولی با وجود این همه معایب حکمرانی صفویان دو فایدهٔ بسیار بزرگ را تأمین کرد یکی وحدت سیاسی و استقلال معنوی ایران و دیگری تجلّی روح ایرانیّت در لباس مذهب

روح ایرانی یکبار دیگر در ساحت تاریخ جلوه‌گری کرد و ثابت نمود که با آن همه تصدمها و فشارها که از استیلای اسکندر و اعراب و مغول بر او وارد آمده بود باز یکجوهر اصالت و یک اصالت نژادی و یک خاصهٔ فنا ناپذیر آریائی در بر دارد که اورا همواره زنده و درخشان نگاه خواهد داشت

مذهبی که در عهد آن پادشاهان به بنیادها و معرفهای ایرانیان را ورا و حامی احساسات وطنی را نگاه میداشت این جشنها و عادات بر ابر رونق و رواج باقماند

و از آنجا که بعد از آن در عهد صفویان ایران آزاد و استقلال کامل پیدا کرده بالتمام زیاد در مذهب و پیروی آل علی بوجود آمد این عقیده را منتشر کردند که روز نوروز مصادف با روز عید غدیر خم و با روز جلوس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بمسند خلافت بوده است و همچنین شعرائیکه درین دوره و بعدها زیسته اند این مسئله را ترویج داده و در قصاید بهاریه و نوروزیهٔ خود آنرا ذکر نموده‌اند چنانکه قاآنی در منقبت مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام گفته

رسانید باد صبا مژده بهار امروز	ز توبه توبه نمودم هزار بار امروز
رسید گوش دل این مژده ام ز هاتف غیب	که گشت شیر خداوند شهریار امروز
بجای جام بمیران نه استحقاق	گرفت خواجه کونین قرار امروز
برغم دشمن ابلیس خو پدید آمد	ز آستین خدا دست کردگار امروز
نشست صاحب مسند فراز مسند خویش	بکف مهر و سپهر بدعت و عار امروز
زکار شدی معمار کار خانهٔ غیب	بنای دین خدا گشت استوار امروز
سزد که سینه دوی گردد آفرینش را	میان دانت وی و آفریدگار امروز

و بر شاعر دیگر گفته است

نوروز از آن شد بر سعف هم صاحب عزّ و شرف

کامروز سالار نجف آمد بتخت سروری

اگرچه در فضائل نوروز بعضی احادیث و اخبار روایت شده و در زمان خود حضرت رسول در عید نوروز ایرانیان در میان اعراب معروف



طاق کسری از خرابه‌های مداین

این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون
گامی دوسه بر ما نه اشکی دوسه هم بفشان
خاقانی

خاقانی و ترانه های مداین

دعوت شعرای ایران بطبع آزمائی ادبی

ساحر روحپرور ایران خاقانی شروانی قصیده معروفی دارد که مطلع آن اینست

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان

هر کس وقت این قصیده را میخواند روحش دچار تزلزل و ملال میگردد زیرا که از هر بیت آن یک ترانهٔ غم انگیز از ازمنهٔ و زوال داستان یک ملت سالخورده را مفهوم نمود ولی روح شاعر حقیقت بین در خلال ترانه های مداین اینهمه اندازه عبرت و حسرت بیان آثار عظمت گذشته و روزگار کامرانی و فرمانروائی ایرانیان را بیاد آورده یادشده پرخون دل خود چه پژمرده و این نوحه ایست جسته بعد این شود هرورق است چنانکه خود میگوید

زدنده من چو هی نه جاروحامه کز تن گردد ... از دیده گلاب ... بود گریان

این قصیده شراره ایست از احساسات آتشین و انعکاسی است از رنجهای روح شاعر که پس از تماشای ویرانه آثار اجداد خود در دل وی جوش زده و بیرون آمده و به شکل این سخنان مهیج و سحر آمیز از صفحه قلم سرشار او بیرون ریخته اند

ایمان میکنیم هر کس ایرانی که از ارج ممالک خود خاطر اصلاحی داشته و دارای یک ملت شناس بوده باشد در حین خواندن این قصیده از آه و هیجان خودداری کردن نخواهد توانست و بنا این قصیده یک حس سرافرازی و اتحاد و شرافت در اعماق قلب او وجود خواهد آورد

ما این قصیده را در اینجا درج میکنیم و از شعرای ایران که میخواهند در تاریخ بیداری روح ملی ایران اسمی بیادگار بگذارند تمنا میکنیم که این قصیده را تخمیس نموده بمجلهٔ ایرانشهر بفرستند تا ما همه این قصاید را در ایرانشهر درج و بعد رأی ادبا و شعرای عصر حاضر را استفسار خواهیم کرد و هر کدام از قصاید که بیشتر مطبوع توجه و تحسین قبول گردید بگوینده آن یک یادگار قیمت تاریخی تقدیم و در مجله معرفی خواهیم نمود

دیدانهٔ هر قیصری بندی دهدت بونه
بند سر دندانه بشنو زبن دندان
اوید که برارخاکی ما خاک بوا م اکنون
امای دو سه زرهانا اسگی دوسه هم بنشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر کاخ ستمکاران باخود چه رسد خذلان
گوئی که نگون کرده است ایوان فلک سارا
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا زچه میگرید
گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
دانی چه مداین را با کوفه برابر نه
از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان
زور بهر خوانی زرّین تره آوردی
زرّین تره کو برخوان ، رو کم ترکوا برخوان
این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
این هست همان درگه کورا رشهان بودی
دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان

قصیدهٔ خاقانی

هان، ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینهٔ عبرت دان
یکره ز ره دجله منزل بمدائن کن
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
خود دجله چنان گرید، صد دجلهٔ خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
بینی که لب دجله چون کف بدهن آرد
گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بر دجله گری نونو وز دیده زکوتش ده
گرچه لب دریاهست از دجله زکوة استان
گر دجله در آموزد باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان
تا سلسلهٔ ایوان بگسست مدائن را
درسلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
گه گه بزبان اشک آواز ده ایوان را
تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی زایوان

«خاقانی» ایران در آن درندهٔ عرب کُش
تا اردو زمین است نه بوده کند خاقان

مجلّهٔ ایرانشهر

این مجلّهٔ مشهور که بمعاونت بعضی فضلای شرقی و مرکزی در مرکز تمدن اروپا نشر میشود در زمان مطالب مفید علمی و تاریخی و ادبی نشر میرساند و برای طالبان علم و معرفت یک ارمغان نفیس است که خلاصه مندرجات شماره‌های گذشتهٔ آن که ذیلاً نوشته میشود یافت.

شماره ۱ — مجلّهٔ ایرانشهر — ادبیات: چند رباعی از شاعرهٔ ایرانی مهستی گنجوی — یک صفحه از تاریخ تشکیلات داریوش در کشور ایران — سؤالهای علمی و ادبی — سرشناسی زن‌شناسی — صنعت و صنایع مستظرفه — جستجو — مطبوعات تازه

شماره ۲ — تعلیم و تربیت در میان ایرانیان قدیم — زن در ادبیات عرب — راه کامیابی در زندگی — ادبیات دیروز و امروز — یک صفحه از تاریخ — سؤالات علمی — شکوفه‌های حکمت — لذّت مطالعه — خلاصهٔ اخبار

شماره ۳ — علم و اخلاق — از سؤالات اجتماعی و اخلاقی: زناشوئی — شورای جنگی داریوش اوّل — ۲۵ میلیون اجسام ذرّه‌بینی خون — فهرست تألیفات فرنگیها — طبقات اهالی در عهد ساسانیان — مقام شاعر — ادبیات چینی — جراید در اروپا — محصّلین شرقی در آلمان

شمارهٔ ٤ — خصائص ایرانیان — عناصر ترقی در فطرت ایرانی — موانع ترقی ایران — سلمان ساوجی — ایرانشهر بقلم پروفسور مارکوارت — فواید

بندار همان عهدست از دیدهٔ فکرت بین

در سایهٔ درگه در کوکبهٔ ایوان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی

جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

مستست زمین زیرا ک خورداست بجای می

درکاس سر هرمز خون دل نوشروان

کیمی که بخارفتند این تاجوران یکیک

زیشان شکم خاکست آبستن جاویدان

کسرا و ترنج زر پرویز و به زرین

بر بادشده یکسر باخاک شده یکسان

خون دل شیرین است این می که ز رز نوشی

زآب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان

چندین تن جباران این خاک فروخورده است

این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زایشان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد

این زال سپید ابرو این مام سیه پستان

اخوان که زره آیند آرند ره آوردی

این قصه زه آوردست از بهر دل اخوان

IRANSCHÄHR

Iranschähr
Revue littéraire
et scientifique
mensuelle

Rédacteur
et Directeur
H. Kazemzadeh

Téléphone
Steinpl. 3908

ایرانشهر
مجلهٔ مصوّر علمی و ادبی

نگارنده و مدیر مسئول
حسین کاظم زاده ـ ایرانشهر
این مجله ماهی یکبار
در ۳۲ صفحه نشر خواهد
شد

قیمت این شماره در آلمان
نیم شلینگ و در ایران
چهار قران است

شماره ۱۱	برلن — غرّهٔ رمضان ۱۳۴۱	سال اوّل
No 11	Berlin, 17 Avril 1923	1re année

از وکلای مجله خواهش و تأکید میشود که شماره های باقیمانده را فوری پس بفرستند. شماره ۱۲ فقط بکسانی فرستاده میشود که حساب خود را پرداخته باشند

بی نظمی و بی قانونی در پستخانه های ایران

در اغلب پستخانهای ایران اغلب نمره ها و نسخه های مجلّه را نمیرسانند و از نسخه ها نیز یکدو نمره بر میدارند و وقتیکه شخص وزیر ارسال بعضی از جرائد منکر را بولایات قدغن میکند ادارهٔ پست جرائد مخصوص خارجه را نیز توقیف کرده نمیرسند چنانکه مدتی است بعضی از جرائد مهمّ باعث برلن نرسیده است این رفتار ادارهٔ پست بزرگترین تجاوزی است بآزادی مطبوعات و معارف مملکت. از وزیر جدید پست تمنا میکنیم که باین بینظمی و بیقانونی ها خاتمه بدهد

تشکّر و خواهش از مطبوعات ایران

اغلب جرائد که برای مجلّهٔ ایرانشهر تقریظی نوشته اند چون بجهت بینظمی پست ایران پس از چند ماه برآن اطلاع یافته ایم و ممکن است بسیاری از آنها اصلاً بما نرسیده باشند اینک در اینجا تشکرات قلبی خودمانرا بهمهٔ همقلمان محترم مخصوص مدیران جرائد ایران، اتحاد، طوفان، بهارستان، فکر آزاد و نامهٔ فرهنگ تقدیم و ضمناً خواهش میکنیم که در حین اعلان و تقریظ آدرس ادارهٔ مجلّه را بخط فرنگی نیز چاپ بکنند. با این شماره مقداری آدرس چاپی اداره ارسال میشود که روی نسخه ها چسبانده شود

درس نقاشی در مدارس ـ خطهای میخی در کتیبه‌های ایران ـ تاریخ کشف خطوط میخی ـ مقاله را چگونه باید نوشت

شماره ۵ ـ جنگ با فساد اخلاق ـ صنایع قدیم ایران ـ نامهٔ یزدگرد دوّم بمسیحیان ارمنستان ـ ویلان و قصیده‌های برگزیدهٔ او ـ روان پاک سعدی

شماره ۶ ـ داستان جم بنیش افلاطون ـ علم اساطیر ـ اقتباس از جراید ایران ـ بهترین غزلیات حافظ کدامست ـ تجزیهٔ غزل ـ داستان کامدر با پادشاه لیدی

شماره ۷ ـ فرستادن محصّلین بفرنگ ـ خوشبخت کیست و خوشبختی چیست ـ بهترین کتابها برای ترجمه کدامست ـ فن جغرافی در شرق ـ مسابقهٔ ادبی ـ جواب یکجوان انگلیسی ـ دفتر یادگاری یکدختر آلمان

شمارهٔ ۸ ـ مسلک، عشق، انتحار ـ دستاویزی ـ چند مثل فارسی ـ چند رباعی از مهستی ـ کلمه‌های فارسی در زبان عربی ـ مقایسهٔ قیمت اجناس در آلمان ـ مقاله را چگونه باید نوشت ـ فوق العاده فوق العاده



از ادبا و شعرا و فضلای ایران خواهشمندیم که با آثار قلمی خود مجلّهٔ ایرانشهر را مزیّن سازند این مجله برای معرّفی آنان بهترین وسیله هاست

۱ ـ وضع حاضر ایران و اسباب انقلاب

از مطالعهٔ جراید ایران، چه جراید مطبوعات [illegible] و چه جراید ولایات ایران، و نیز از مکتوبهای [illegible] ایرانشهر [illegible] راجع به امور و احوال اجتماعی که حقیقت حال ایران را [illegible] نشان میدهد نقطهٔ نظر بدین قرار در ذهن مطالعه کننده روشن میشود که از یکطرف پافشاری و عناد و استبداد صنوف ممتازهٔ مملکت از اعیان و اشراف و روحانیون و مامورین حکومت در نگهداری اصول کهنه که عبارت از غارت اموال ملت و تخصیص منافع مملکت بخود و خفه کردن هر حس مختصری در راه آزادی میباشد کاسهٔ صبر و تحمّل ملت را لبریز میکند.

این طبقه نمیخواهد دست از امتیازات غاصبانه و تسلط ظالمانهٔ خود کشیده زیر بار رونق عدل و انصاف و مقتضیات احتیاجات قرن کنونی حقوقی را غیر از زیردستی و دستبوسی و بندگی و گرسنگی بر افراد ملت قائل شود و قدمهای تند در اصلاح حال طبقهٔ عامّه و در تغییر اوضاع قدیم ایران بر دارد. بعبارت دیگر این طبقه میخواهد چنانکه تا امروز بوده باز هم بر جان و مال و ناموس و حتی بر عقیده و روح ملت مسلّط و حاکم بماند.

از طرف دیگر نیز افراد ملّت از پرتو آزادی مختصری که در عهد مشروطه دارا شده‌اند و از تأثیر نشریات مطبوعات آزاد و حقیقت‌گو و انتشار و سرایت افکار و عقاید عالمگیر مسلکهای سیاسی فرنگ و مخصوص اصول بولشویزم و اجراآت آن تا یکدرجه بیدار شده و قوای دماغی خودرا بحدّ رشد و بلوغ رسانده و احتیاجات تازه برای تغذیهٔ روح و قوای اجتماعی خود تولید کرده اند و نمیتوانند بیش ازین متحمّل اوضاع

انقلاب و تربیت اجتماعی

جرایدیکه از ایران میرسد عموم مطبوعات باتفاق تقرّب یک انقلاب را پیش بینی میکنند رخسار صفحات اکثر آنها رنگ خون گرفته و از مندرجات اغلب آنها بوی خون میآید از مطالعهٔ آنها میتوان استنتاج کرد که مقدّمات انقلاب بزرگ فرانسه در ایران تهیّه میشود و دست طبیعت وسائل ظهور آنرا فراهم میآورد

در حقیقت ایران یکدورهٔ بحران اجتماعی میگذراند که بالاخره منجرّ بیک انقلاب خواهد شد و این انقلاب مجرای زندگی سیاسی و اجتماعی اورا تغییر خواهد داد جامعهٔ حاضر ایران آبستن و گرفتار اوضاع زایش است و نوزادیکه ازین مادر کهنسال بوجود خواهد آمد «ایران جوان و آزاد» نامیده خواهد شد منشاء این انقلاب را کشف کردن چندان سخت نیست صفحات تاریخ ملّتها بخوبی نشان میدهند که این قبیل اوضاع تقریباً در ادوار زندگی اغلب ملّتها شکلها و علّتهای مشابه داشته است وقتیکه جرائد ایران را مطالعه میکنیم وضع حاضر ایران و اسباب تولد انقلاب در نظر ما ظاهر میشود

اظهار بدبینی و یا نیک بینی درین مسئله چندان آسان نیست و نباید بظاهر حال حکم کرد ما میخواهیم درین موضوع بعضی نکات را متذکر بشویم ولی اوّلاً وضع حاضر ایران و اسباب ظهور انقلاب را از روی مطبوعات ایران بطور اختصار شرح میدهیم و پس از آن به اظهار عقیدهٔ خود در آنباب میپردازیم

در مملکتیکه هنوز فروختن اسمها، جزای حکومتها و سربازان مأموریتها و امتیازها رائج است، در حالیکه نه مرد دزد و تاراجگر و سیاستکار از زدن مجازات اندیشه دارد و نه شخص درستکار را ناموس از حیث جان و مال و حیثیت خود امان است، در مملکتیکه بقول جریدهٔ ایران آزاد، امروز اکثریت پارلمانی آن مروّج شتر سواری است و وکیل معمّم آن میگوید که فرنگیها قانون مدنی را از ما یاد گرفته اند، در کشوریکه روحانیّون آن در سر یک الاغ، بازار تکفیر گرم و علم یاغی بلند مینمایند و عظمت و قدسیّت دین و مذهبرا از میان میبرند و در مرز و بومیکه ملاّی آن در اصفهان سینماهای مردم را بزور میبراساند و رئیس نظمیّهٔ آن در سبزوار کشیدن و شنیدن کارها را بنام مجازات اختراع میکند، آری در یک چنین مملکت چگونه نهال شرافت و سعادت سر سبز میشود و چگونه شاهد روح افزای آزادی و مدنیّت خرامیدن میتواند اینگونه مملکترا جز آتش انقلاب هیچ چیز پاک نمیتواند بکند

در نتیجهٔ این اوضاع است که تصوّر میشود یک انقلاب در زائیدن است و سر زمین ایران را با خون هزاران افراد رنگین خواهد ساخت در پیشگاه این اوضاع ناقابل تحمّل می بینیم گروهی مانند مرغ اسیر خودرا بدر و دیوار قفس تنگ و تاریک محیط خود میزنند، جمعی بکلّی مأیوس از آتیه و اصلاح امور بوده دست روی هم گذاشته گوشه نشین گشته اند و برخی نیز نقدینهٔ جان خودرا بکف گرفته با فداکاری و شهامت در راه آزادی با جان خود بازی میکنند، و افرادی چند نیز مردم را بتجسّس و جستجو کردن دعوت مینمایند و خودرا آمادهٔ قیام ساخته در انتظار ظهور یک رستخیز و خروج یک رهبر آهنین پنجهٔ انقلاب بسر میبرند »

تا کار دورهٔ استبداد و غارت و بندگی بشود و نتوانند دستگاه اداری مملکت را در زیر چرخهای کهنهٔ فرعونی و مالک الرقاب در گردش نگه دارند بدبختی میان این دو عنصر مخالف و متضاد و میان این دو طبقهٔ مهمّ که در ظاهر منافع شخصی آنها ضدّ یکدیگر است همیشه تصادم و زد و خورد بعمل میآید و از هر گوشهٔ مملکت صدای ناخشنودی و شکایت و تظلّم و شورش و عصیان بلند شده مملکت را یک حال زلزل و عصبیّت و تشویش و اضطراب نگاهدارد و این حال تا روزیکه یک انقلاب خونین قوّهٔ حاکمیّت را از دست غاصبانهٔ این طبقهٔ متسلطه گرفته بدست تودهٔ ملّت بدهد دوام خواهد داشت

صنوف ممتازهٔ ایران هنوز اینرا نفهمیده‌اند که زمان این عصر دیگر اجازهٔ نگهداری اصول قدیم استبدادی را نمیدهد اینها هنوز درک نمیکنند که ما در یک عصر تازه ای زندگی میکنیم که غیر از عصر آبا و اجداد ماست و این زندگی شرایط جدید لازم دارد و ایران نیز خودرا از زیر نفوذ این زندگی جدید و شرایط آن نمیتواند بیرون نگاهدارد و باید حتما و قهرا تابع جریان جهانگیر قرن حاضر بشود

با اینکه این حقیقت مانند آفتاب بر هر شخص متفکّر و حتی بر اکثر منسوبین صنوف ممتازه روشن است باز حرص جاه و مال و غلبهٔ طمع و شهوت خود پرستی آنانرا متنبّه نمیسازد آنانکه خودرا بر اسب کامرانی و تسلّط سوار می بینند و دیدهٔ خودرا بر حقایق امور نمیگشایند غافلند ازینکه روزی دیر یا زود از اوج نخوت و غرور امروزی سرا زیر گشته و از تخت غرور و کامرانی پرت شده بر خاکستر ذلت و خواری خواهند نشست .

خرافات و جهالت ریشه‌دار است آیا انقلاب [illegible] بعد از این هم ممکن هست
آمال انقلابیون [illegible] آیا از همان [illegible] سراب بیش است
انقلاب [illegible] ایران [illegible] آن انقلاب [illegible] و
[illegible]
[illegible] اجرای نقشه‌های آن انقلاب [illegible] بیدار
نسل انقلاب [illegible] در دماغهای افراد ملت [illegible] و آنها را
از جای خود تکان داده از خمود و سستی رها داده و افکار تجدد و
آزادیخواهی و حسّیات فداکاری و مردانگی را در اعماق روح و قلب آنان
پرورش داده بود

آیا زمینهٔ این انقلاب موعود ایران هم بدین قرار فراهم آمده و آیا این
انقلاب در جریان رسیدن بخود بر ضدّ منافع افرادی و بر ضدّ عقاید
و خرافات چندهزار ساله بعد از انقلاب فرانسه از میان تودهٔ ملّت [illegible]
و فداکار پیدا خواهند کرد یا نه؟ اینها سؤالاتی است که اوضاع اجتماعی
حاضر ایران ما را از دادن یک جواب مثبت بدانها منع میکند و نوشتن
این سطرها را وامیدارد

بیحسّی و سستی و فقدان قوهٔ ممیزه در طبقهٔ عامه و بیقیدی و تماشاچی
ماندن تودهٔ ملّت در مقابل اوضاع دلخراش و دربارهٔ مقدّرات مملکت از
یکطرف و نبودن مردان فداکار باشجاعت و بیغرض و کاردان و فقدان عزم
و اراده و ثبات و استقامت در زمامداران افکار عمومی و اداره کنندگان
مقدّرات ملّی ما را حق میدهد که در مدّعیات مطبوعات ایران و در حقیقت
این آوازه‌های انقلاب و در نتایج مطلوبهٔ آن بدبین باشیم

بعقیدهٔ ما ایران امروزی از یک انقلاب حقیقی فرسخها دور است

این چند سطر بالائی بهترین ترجمان حال عام مطبوعات ایران است و در پیش آمدهای اخیر طهران که قلم از ذکر آنها حجاب میکشد بعضیها اشخاص حسّاس و متفکّر داخلهٔ مملکت را دیوانه کرده و بهیجان میآورد بلکه وطن‌پرستان و آزادیخواهان گریزان شده و دور افتاده از آن محیط را نیز که در ممالک خارجه با یکسطر امید به اوضاع وطن خود به آن مینگرند مأیوس و دلخون و معتقد بلزوم یک انقلاب خونین میسازد

۲ — انقلاب بزرگ فرانسه و انقلاب موعود ایران

در اینکه این اوضاع روزی دامن ایرانرا بطرف یک انقلاب خواهد کشاند و در اینکه ایران بشدّت محتاج یک انقلاب است حرفی نیست و هر آنروزیکه یک انقلاب حقیقی سر رسد باید آنرا مقدّس شمرد و در پیشگاه آن سر اطاعت و تعظیم فرود آورد ولی ما اوّلاً در ظهور این انقلاب باین نزدیکی و ثانیاً در مثمر بودن آن انقلاب که زبانزد مطبوعات است تردید داریم و بلکه بدبین هستیم راست است که مقدّمات انقلاب فرانسه در ایران تهیّه میشود و اوضاع ایران با صفحات مماثلهٔ آن انقلاب نزدیکتر میشود ولی این شباهت سطحی و ظاهری است زیرا کیست که بتواند مارا قانع بکند که همان روح مقدّس آزادی و تجدّد که انقلاب فرانسه را پرورده بود انقلاب ایرانرا نیز پرورش خواهد داد ما نمیدانیم این انقلاب که زبانزد مطبوعات ایران گشته و گوش خوانندگان را پر کرده چه پایهٔ محکمی دارد و بر کدام غایه و هدف تکیه خواهد کرد انقلاب فرانسه یک سلسله جنگها بود بر ضدّ هر چیزیکه مخالف آزادی و تجدّد دیده میشد، جنگ بر ضدّ سلطنت استبدادی، جنگ بر ضدّ روحانیان و نفوذ کلیسا، جنگ بر ضدّ اسارت دهقان، جنگ بر ضدّ

جامعهٔ ایران هنوز لیاقت ادراک ... ندارد زیرا که جامعهٔ ایران هنوز دور از یک مسلک سیاسی و یک مرام اجتماعی و یک هدف آمال ملی است و تا این درجه از انحطاط یک انقلاب حقیقی از این جامعه داشتن و داشتن انتظار همهٔ ... از در حقیقت خطا خواهد بود

یک انقلاب سیاسی و یا قهری وجبری هر قدر هم کامیاب شود و هر قدر هم بنیانهای کهن جاری سازد و به تغییر دادن اصول و تشکیلات مملکت موفق گردد تا با یک انقلاب فکری و معنوی توام نباشد دوام نخواهد داشت و از خود آثار مفید و زنده باقی نخواهد گذاشت فقط انقلابهای فکری و معنوی است که زمینهٔ انقلابهای سیاسی را حاضر میکنند و فقط این انقلابها میتوانند مقدرات ملل را تغییر و آنها را بجادهٔ ترقی و تجدد بیندازند

فیلسوف جامعه شناس فرانسوی گستاولوبون در یکی از آثار خود که بنام روح الجماعات عربی و ترکی نیز ترجمه شده چنین نوشته است

«وقتیکه انقلابهای بزرگ سیاسی مانند سقوط امپراطوری روم و ظهور سلطنت عرب را که تبدلات عمیقی در مدنیت عالم بوجود آورده اند مطالعه میکنیم در نظر نخستین چنین دیده میشود که اینها فقط در نتیجهٔ هجوم و استیلای اقوام یا سقوط اخلاقی و چپاول اجتماعی ملتها یعنی از اثر بعضی انقلابات مهم سیاسی بعمل آمده اند ولی اگر این احوال و حوادث را بدقت کامل تحقیق بکنیم برای ما روشن میشود که در پشت سر این اسباب ظاهری در اغلب اوقات یعنی سببهای حقیقی مانند تبدل عمیق افکار اقوام وجود داشته است

انقلابات حقیقی آنها نیستند که باعظمت و شدت خود ، ما را بحیرت میاندازند بلکه مهمترین و بزرگترین انقلابات آنها هستند که یک مدنیت جدید

و جامعهٔ کنونی آن قابل اجرای یک انقلاب حقیقی نیست و جنس او یک قسم لی بر و بارس خواهد بود

برای نابالغ بودن جامعهٔ ایران بیک انقلاب حقیقی چه مثالی بهتر از ارقام تبریز و مشهد در دو سال پیش میتواند بود چه اینکه میدانیم در دو سال پیش دو نور درخشان از افق آذربایجان و خراسان سرزد یعنی دو مرد بامسلک و صمیمی و دو سرباز جانفشان راه آزادی و تجدّد، یکی شیخ محمد خیابانی و دیگری کلنل محمد تقیخان پسر سلطانزاده مانند دو ستارهٔ امید از افق تاریک ایران درخشیدن گرفتند این دو نادرهٔ دهر با یک ایمان کامل، با یک قلبی سرشار از عشق مسلک و با یک عزم قوی و متین بشکستن بنهای ظلم و نحوت و گسیختن زنجیرهای استبداد و بیدادگری و بندگی کمر همّت بستند و در اندک زمان روح تازه ای در بدن قسمتی از کشور کهنسال کیانی دمیده و جانهای خودرا پروانهٔ شمع عشق خودساختند ولی بدبختی و بی حمیّتی جامعه آنانرا درین میدان جهاد بی یار و تنها گذاشت زیرا حتی آنهائیکه عهد و پیمان خودرا باخون خود در پشت کلام خدا امضا کرده بودند از آنان دوری جستند و بلکه آنانرا هدف بیرحیات و تحقیر ساختند لیکن این دو فرزند وفادار ایران با یک مردانگی و رشادت که تاریخ ایران در چند قرن گذشته نمونهٔ آنرا نشان نداده است خودرا فدای مسلک خود نمودند و برای عاشقان آزادی یکدرس فداکاری و جانفشاری دادند

اگر جامعهٔ ایران حسّی داشت، ذرّهٔ غیرت داشت و همّت و شهامت داشت، آن دو پروانهٔ عشق را میپرستید و پس از شهادت نام مقدّس آنان برق آزادی و تجدّد را بر فرق پشته های اجسام دشمنان آزادی و تجدّد برمی افراشت

۳ -- انقلاب و تودهٔ عوام

در ازمنهٔ قدیم بیشتر انقلابهای تاریخی و در انقلابهای مذهبی و سیاسی،
بانیان و مؤسسان صادق، سلاطین جابر و رهبران پرشور و شیوخ مذهب،
زیردستان آلت اجرای مقاصد بودند ولی امروزه در نتیجهٔ تکامل تمدن
و حصول تبدلات مهم در افکار و اعتقادات، بزرگترین وظیفه را در
انقلابات سیاسی و اجتماعی تودهٔ عوام عهده‌دار شده است و چون در
هر مملکت اکثریت افراد جزو این طبقهٔ عامّه هستند لهذا پیشروان
و رهبران انقلاب بیشتر محتاج قوّه و قدرت و نفوذ این طبقه میباشند
امروزه در جریانهای سیاسی اروپا نفوذ و تسلّط عوام در همه جا خودرا
محسوس میسازد و بلکه مقدّرات مملکتها را او اداره میکند

و از آنجا که انقلاب برای پیشرفت غایهٔ خود بیشتر از اساس، محتاج
تحریک و هیجان و تحرک کردن است و تودهٔ عوام هم خصوصاً در تحریک و
هدم استبداد تهوّرش فوق‌العاده دارد از آن جهت مؤسسین انقلاب
بیش از هر چیز باید تودهٔ عوام را در نظر گرفته و بقوّت خارقهٔ او
تکیه بکنند

گستاولوبون فرانسوی که ذکر او گذشت تقریباً چهل سال پیش، این
موقع عوام و گسترش نفوذ و حاکمیّت را بدست او درک و بقرار ذیل
شرح کرده است

«عصر حاضر ما یکی از ادوار برانگیخته است که افکار بشر در
آن یک بحران بزرگ میگذراند دو عنصر اساسی مولّد این بحران
هستند، یکی محو شدن اعتقادات دینی و سیاسی و اجتماعی است که عناصر
تمدّن ما از آنها تولد یافته است یعنی آن تصوّرات و عقاید تکیه با این عصر

متأثر نشد بلکه در زمینه اخلاق و افکار و آراء و اعتقادها نیز پایه‌های تازه
توانند مشاهده. بزرگترین وقایع تاریخ عالم که سامان بدکار مدامید نشدهٔ
خصوص آن تبدلاتی است که در افکار مردم پیدا شده و بطرز غیر محسوس
بعمل آمده است و علت اینکه این قبیل انقلابات تعمیمی در سلسلهٔ تاریخ
زمان کمتر ذکری میشود این است که افکار و تصورات و عقاید و روحیات قوم
از هر چیز محکمتر و پایدارتر است و برانداختن اساس و کندن ریشهٔ آنها
در محتاج قرنها و قوه‌های خارقه است "

برای اثبات و نشان دادن حقیقت این مطالب چون از عطف نظر بتاریخ
ایران نیست کشور ایران سه بار دوچار هجوم و استیلای سه قوم بزرگ
مانند قوم یونانی یعنی اسکندر و اخلاف او و قوم عرب و طایفهٔ مغول
گردیده است با اینکه اعراب بقدر اسکندر و مغول بخرابیها و خونریزی
بعمل نیاورده اند بارها راه استیلای آنها قرنها پایدار و یا کمتر برقرار
مانده و اساس مقدرات این مملکت را تبدیل داده است در صورتیکه از
استیلای آن دو قوم دیگر آثار مهمی باقی نمانده است علت این حال همین است که
استیلای عرب یک انقلاب فکری و معنوی همراه داشته و افکار و عقاید
مردم را برای خود هدف قرار داده بوده است

پس ثابت میشود که برای استفاده از یک انقلاب سیاسی ابتدا لازم است
که ملت را با یک انقلاب فکری و معنوی مسلح کرد هر انقلاب سیاسی
بقدر بایستی یک مذهب بیشتر از خونریزی، مبانی فکریه، قوهٔ تلقین و
بالاتر از همه یک ایمان قلبی لازم دارد و با این تلقین کار خود را بکند و
تا یک ایمان کامل در قلب افراد قوم نسبت به افکار جدید حاصل شود
آن انقلاب ثمری نخواهد بخشید و اثر خوبی از خود نخواهد گذاشت

میروند تودهٔ عوام مانند یک قوه‌ای که زیر بار هیچ گونه تهدید
تحمیل نرفته وزور بزور دایرهٔ خود را وسعت میدهد بیدار و بلند
میشود ازینجهت است که ما میگوئیم این دورهٔ جدید که داخل دایرهٔ
آن میشویم «دورهٔ نهوض عوام» نامیده میشود «

وقایع چند سال اخیر ایران خود این حقیقت را ثابت میکند
اگر در انقلاب کبیر و مشروطیت ایران تودهٔ عوام وطبقات متوسّط
ملّت دخالت نکرده وجانفشانی ننموده و خون خود را نریخته و با آن
تعصبات وشور و ذوق و عشق مسلک، دفاع از انقلاب و مشروطه نکرده
بودند امروز ما نائل این مختصر آزادی هم نمیشدیم

ولی باید دانست که یک انقلاب حقیقی روحی بطوریکه ما شرح
دادیم بیشتر ازینها ثبات عمل، تجربت، قربانی، مبانی، تعصبات،
ایمان، عشق وخون لازم دارد و آنهارا جز در طبقات متوسّط ملّت سراغ
نباید گرفت.

در ایران امروزی این طبقات، از فواید تربیت اجتماعی و سیاسی بی
بهره هستند این طبقه که اکثریّت عظیم ملّت را تشکیل میدهند اسیر
زنجیر جهالت، خرافات، اوهام، عقاید مضرّه، تعصّب، بیحسّی، بیحالی
و گرسنگی است

در مملکتیکه یک ثلث اهالی آن‌را ایلات چادرنشین غارتگر و وحشی
و یک ثلث آن‌را برزگر و دهقان برهنه و اسیر و گرسنه و درویش و
آخوند و مارگیر و رمّال و فالگیر و گدا و ثلث دیگر آن را مردمان
بیکار و مفتخوار یعنی اشراف روحانی و جسمانی که بوئی از شرافت نبرده
و بمنزلهٔ ساس در بدن هیئت جامعه میباشند تشکیل میدهند و در کشوریکه

رکن حیات سیاسی و اجتماعی ما بوده اند امروز برانسیده میشوند و فرو میریزند.

دوم تولّد یکسلسله افکار جدیدی است که در نتیجهٔ کشفهای اخیر علوم و فنون بعمل آمده‌اند و از آنجا که افکار قدیم و کهنه هر قدر هم نزدیک به محوشدن و از میان رفتن باشند چون هنوز دارای یک نفوذ بزرگ در اذهان اقوام هستند و از طرف دیگر، آن افکار جدید که میخواهند جای آن اعتقادات قدیم را بگیرند هنوز در حال نضج و قوام میباشند یعنی تکامل ننموده‌اند لهذا عصر حاضر ما در نتیجهٔ این کشمکش یک دورهٔ انقلاب و تزلزل میگذراند.

ما از حالا نمی توانیم بگوئیم که این دوره تزلزل و هرج و مرج فکری، روزی چه سر خواهد زد زیرا نمیدانیم بنیانهای آتیه که جانشین اقوام امروزی خواهند شد بر کدام افکار استناد خواهند کرد ولی چیزیکه از حالا باکمال صراحت می بینیم این است که آن جامعه‌های استقبال در تشکل و تکامل خود یک قوهٔ حاکمه را که حکمران عصر حاضر ماست در نظر خواهند گرفت آن قوّه عبارت است از نفوذ تودهٔ عوام.

این قوّه است که درروی خرابه‌های بسی از قوه‌های دیگر که در ابتدا آنهارا حقیقی تصوّر میکردیم و حالا محکوم فنا و زوال و درنتیجهٔ انقلابها محو وخورد شده اند برپا میشود و درانداک زمان مجبور خواهد شد عنان همهٔ قوای دیگر را دردست بگیرد.

«ما آشکار میبینیم در موقعیکه همهٔ اعتقادات قدیم، نزدیک به اضمحلال هستند و جامعه‌های قدیم با آثار و عقاید خودشان روبزوال

ننویسند، آنچه بد و ناصاف و کج و نارسا و ناهموار برای خود پسندند از مالک رقابت و سجده‌گاه و سرمشقها و ... دوپا جای کرده در حضور آنها سر تسلیم و بندگی فرو خواهد آورد

برای تولید یک انقلاب حقیقی باید انقلابی در روح افراد ملت بپا کرد باید حالت روحی آنها را تغییر داد باید مردمان به سوگواران بت‌پرست بفهمانند و عوام‌فریبان و ستمکاران را برای خود سرمشق قرار داده دست آنها را نبوسند و کورکورانه خود را بدست شهوت و نفس‌پرستی آنان تسلیم نکنند باید معجزه‌ای نمود و این کورهای مذهب را بینا کرد تا از پی گوساله‌ها نروند و آنها را برای خود خدا نشناسند و طوق بندگی آنها را بگردن خود نگذارند پس اساس ترقی و نجات ایران جز در تربیت اجتماعی نیست، و وسایلیکه برای نشر و تعمیم یک تربیت عمومی و اجتماعی لازمست بارها در این اوراق ذکر شده و بار دیگر بموقع بدانها اشاره میکنیم

(۳) وسایل تعلیم اجباری ـ تأسیس انجمنهای علمی و ادبی برای نشر افکار جدید ـ فرستادن و اعزام معلمین بقصبه‌ها و دهات برای تعلیم و بیدار کردن دهاتیان و آگاه نمودن آنان بحقوق خود ـ نشر رساله‌ها و کتابچه‌های آسان و عوام‌فهم برای تعمیم افکار جدید و توزیع آنها مجاناً میان مردم ـ تأسیس جرائد مخصوص برای تعلیم و تفهیم حقوق بطبقات متوسط ملت ـ ترویج ورزش بدنی و اجباری کردن آن در مدارس ـ اقدامات اساسی برای تربیت تعلیم دختران و یاد دادن شرائط زندگی برای زنان ـ تأسیس انجمنهای اخلاقی و تخصیص مکافات برای بهترین کتب اخلاقی که تألیف شود ـ تهیهٔ وسایل جهاد برضد تریاک و الکول و سیگاری که سه بلای مزمن و ... ایران هستند ـ تأسیس انجمنها و نشر رسایل برای تربیت و پرورش بچه‌های نوزاد و وقایهٔ جوانان از فساد اخلاق ـ آوردن معلمین و مربیان از فرنگ و مخصوص از پارسیان هند برای مدارس پسران و دختران ـ تأسیس قرائتخانه‌ها و کتابخانه‌های عمومی مجانی در شهرها

عدهٔ ناسوادان آن یک در هزار نرسد و زندگی افراد آن نمونه ای از
زندگی قرون ابتدائی و عصرهای بدویت نباشد چه امید انقلاب روحی
و معنوی و تجدّد و آزادی و ترقی میتوان پرورد

۴ ـ انقلاب و تربیت اجتماعی

هر شخص متفکری که کتاب فوق را مطالعه و تدقیق نماید ناچار
هم معتقد خواهد شد که یک انقلاب حقیقی با این حالت هیئت جامعهٔ ایران
محالست و باید پیش از هر چیز به افراد ملّت ایران یک تربیت اجتماعی داد
مقصود از تربیت اجتماعی این است که اکثریت افراد ملّت با یک حسّ
متحسّس شوند و همه منافع نوعی را بر منافع شخصی مقدّم بدارند و
همه یک غایه و امید و یک هدف ملّی را تعقیب نمایند

اگر تمام افراد بر حقوق خود آگاه شوند و معنی آزادی و خوشبختی
را بفهمند و منشأ این بدبختیها و گرسنگی و بندگی و ذلّت و قحطی و ناخوشی،
و مسکنت را از طرف خدا و تقدیر آسمانی و سرنوشت انسانی نپندارند و
فریب و اغفال ربانی و عالمان بیعمل و روحانیان از دنیا بیخبر را خورده
کار کردن، زحمت کشیدن و زندگی مرفه داشتن را ننگ و مخالف احکام
دین و بندگی خدا و مایهٔ آبادی آخرت تصوّر نکنند، با این حالت
روحیّه و با این مدرک ابتدائی و نارسا محال است که تودهٔ ملّت از حالت
خمود بدرآید و جنبش و قیامی بکند

با اینحالت روحی در مغز و دماغ طبقهٔ عامه دوام دارد اگر صد
هزاران خون ریخته و تمام اعیان و اشراف و عوامفریبان از میان
برداشته شود باز در زیر نفوذ این حالت روحی همین دهقان برهنه

قطعه‌ای از طرف یک جوان حساس باذوق علی اکبر معظم از بوشهر رسیده است که ذیلا درج میکنیم

بدم بکار فرو دیشب از پریدی حال — که بود خاطرم از روزگار پر ملال

بکنجکاوی ایام و یاد عهد کهن — دمی ز خود شدم و کرد اعرو خرد ال

که با کیان بدر جستند هیکل سیروس — ز دخمه سر بدر آورد و وا نمود جلال

بمرز و بوم نیاکان نظر فکند و بدید — چگونه رفته بباد آن همه شکوه و جلال

بزم گاهی ایران ندید غیر خزان — ز رونق گل او نی نشان بغیر زوال

بجز نفاق و دوروئی و سستی و دونی — نمانده هیچ اثر ز آن مهین ستوده خصال

بشاعر دل هر رهبری نظر افکند — ز خون پاکدلان بود جمله مالامال

ز نقص عرق و حسّ شرافت و مردی — نهاده کشور سیروس رو به اضمحلال

بسد ز تاب و ز خود رفت و رو بدخمه نهاد — همی سرود سراسیمه و پریشان حال

که این خرابهٔ ویران نه ملک ایران است — چه وحشت است که خیزد ز خاک این اطلال

کجاست صولت داریوش و فرّ ساسانی — چگونه حکمروا گشته است قحط رجال

ز دست ننگ همان به که مرده باشم من — که ملک خویش ببینم بدین نمط پامال

هزار مرتبه مردن به از حیات چنین — هزار بار غنودن به از گشودن بال

هزار سال «معظّم» بیاد این کشور — چو مرغ بی پر و بی آشیان بنال و بنال

* * *

جواب سؤالهای دختر آلمانی

در پاسخ سؤالهای شمارهٔ هفتم بعضی جوابها رسیده که در صفحات بارعایت اختصار درج میکنیم و برای سهولت مطالعه عین سؤالها را بطور مختصر دو باره در اینجا مینویسیم و امیدواریم که از خوانندگان مجله جوابهای دیگر نیز برسد   ایرانشهر

آگر از امروز قسمت اعظم قوای متفکره و فعّالهٔ ایران صرف اجرای این موادّ شود و مطبوعات ایران با یک حدّت عمده و با یک حدّت قلم، همّت خود را صرف نشر این افکار بکنند آگر قوای مقنّنه و مجریّهٔ ایران این گونه تأسیسات را تشویق نمایند و ارباب نفوذ و صاحبان قلم و ادبا و شعرای سخنور و روحانیان متجدّد و جوانان باحسّ و با ادراک همه در این زمینه سخن برانند و قدم بزنند و در این مسلک اجتماعی، همّت و خلوص نیّت داعیان قرون اوّلی اسلام و مروّجین انقلابهای روسیّه را برای خود سرمشق قرار بدهند آنوقت میتوان بیک انقلاب حقیقی روحی و معنوی در اندک زمان امیدوار شد و آنوقت میتوان گفت که این انقلاب یک «ایران جوان و آزاد» خواهد زائید



بمناسبت تصویر قبر سیروس (۱)

در شمارهٔ نهم بعنوان مسابقهٔ ادبی تصویر دخمهٔ سیروس را درج و ارباب طبع و ذوق را دعوت بتفسیر و شرح زبان حال آن تصویر نموده بودیم اینک

(۱) استاد معظّم پروفسور براون دربارهٔ لفظ سیروس در یک مرقومهٔ خصوصی برای نگارنده چنین مینویسند

«نمرهٔ دهم ایرانشهر را همه‌اش را خواندم یک ملاحظه که دارم این است که امیدوارم من بعد سیروس ننویسند که اصل اسم کوروش است چنانکه هم خط میخی اصلی و هم کتابهای یهودیان و خصوصاً کتاب دانیال که بزبان آرامائی است گواهی میدهد فرانسه‌ها که همه چیز را تحریف و خراب میکنند محض رعایت خواص زبان خودشان سیروس میگویند و اگر بنا بر این باشد که این نامهای قدیم ایران را احیا کنیم اقلاً در شکل اصلی احیا کنیم نه در شکل مفرنج»

البته این ملاحظه و تنقید استاد محترم درست و بجاست و باید در هر موقع بجای لفظ سیروس کوروس استعمال کرد ایرانشهر

از سو ... راس	از رکن راد در شیراز
... (با یماصهٔ عالسجا بانه از مردی)	سحاوب
حد ا	و ها
... اسباب ... عالی اسلامی	مطالعهٔ کتاب حوب رمصد
راحب وحدان	رسیدن بآخر ترس وعالیترین آرزوسم
تجارب	کتابخانه و کتابفروشی
... اسم همان اسم که ...	ورز ... آلمان با ... دیگر
جائیکه ... اسلامی حاکمیت دارد	آنجا که آزادی باشد (و در سویس)
بحواب نمی آورد	عهد سلطان محمود غزنوی
جواب داده شده	رسیدن بعالیترین آرزوم
اینکه خودرا کامل ندانم	رحم بر فقرا و ... بر علماء
سعدی وابوالکلام آزاد (محرر هندی)	ژان ژاک روسو و تولستوی
... ساری که حالق رذائل است	مانی و سازندهٔ تخت جمشید و شاپور

... "آنکه ... موجب سهو ... وقت شده و اعلای روح نام دارد

نش از عاشق شدن عرض خواهم کرد   رنگ سرخ و گل سرخ

آنکه حیاتش ... کنندهٔ فرانسه   کارل مارکس آلمانی

آنکه گفت برای هرچه خدا مرا آفریده بود کردم یعنی ژان دارک فرانسوی

آنکه شعر را عاید ساحب (ویکتور هوگو) ومظهر جان جانان — سعدی

باینکه مقصد شاعرا باد آوری کند یعنی ع ... الله — محمد حسین (۱)

آنکه اساس سلطنت استبدادی در اسلام نهاد (یزید) — اسکندر بزرگ

اینکه با خواسته کسی را بر انجام   تقلب

آسائی بوده ارو ... شدن   تقلب ورنا

از ...	از حیزیکه ... آنرا ندانم
نان گندم و آب پاک	حیزیکه ... بدان دارم و آب پاک

مثل افعالی ساده ... ساده خوراک و ... طبعا حلیم و در موقعش خشمناک

فلسفه از درک کسه اشیاء عاجز است   با یکدیگر ... کنید

سؤالها	جوابها از بهرام سروش در کرمان	دکتر ناصر الممالک کرمانی
۱ بهترین صفات مرد؛	مردانگی و رشادت	همّت
۲ « « زن؛	امانت	محبّت
۳ « مشغولیتها؛	خواندن کتاب و روزنامه	خواندن تاریخ
۴ خوشبختی چیست؛	عالم بودن	خدمت خلق
۵ بهترین حرفه‌ها؛	سنگ‌ساری	فلاحت، طبابت
۶ که میخواستی باشی؛	پادشاه ایران	سلطان عادل
۷ در کجا « ؛	استخر دیدن از آنجا دیدن	
۸ در چه تاریخ « ؛	عهد شاه عباس بزرگ	
۹ بدبختی چیست؛	نادانی	بی علمی
۱۰ صفات عمدهٔ تو؛	وطندوستی	درستی و رحم
۱۱ بهترین نویسندگان؛	جهانگیرخان صوراسرافیل	
۱۲ « نقاشان؛	کسی را نمی‌شناسم	
۱۳ موسیقی‌نگاران؛	رودکی (که کور بود)	
۱۴ محبوبترین رنگها؛	رنگ کبود	
۱۵ « مردان تاریخ؛	نادرشاه و ناپلئون	
۱۶ « زنان تاریخی؛	شیرین که پس از مرگ خسرو خیانت بدو نکرد	
۱۷ بهترین شعرا؛	فردوسی	سعدی
۱۸ « نامها؛	منوچهر	سعدی
۱۹ مشهورترین مردان؛	تیمور لنگ	
۲۰ بزرگترین خطاها؛	تهمت و افترا	دوروئی
۲۱ زشت‌ترین اخلاق؛	بی‌شرمی	دروغگوئی
۲۲ از چه بیشتر میترسی؛	از مار	از مرگ در جهالت
۲۳ بهترین غذا و مشروبها؛	غذای بیگوشت و آب هندوانه	نان و آب
۲۴ طبیعت و مزاج تو؛	خوش مشرب	عاشقی
۲۵ مشوق فکری تو؛	بیدار، کم‌کار و کردار نیک	کشف هر مجهولی

متخصّصین باحث، فرقه‌های سیاسی، مطبوعات جدّی و جوانان باذوق و باهوش ایران راست که درین زمینه بکوشند و به تشکیل هیئتهای حفظ آثار عتیقه دعوت بکنند، نمایشگاهها و سخنرانیهای علمی و تدریجی ترتیب بدهند، رساله های مصوّر با زبان ساده و عوام فهم نشر و مجانا توزیع نمایند تا مردم پی به اهمیّت آثار اجداد خود برده از تخریب آنها خود داری و در حفظ کردن آنها بذل وقت و مال نمایند،

ما بتدریج بعضی ازین آثار را از روی کتابها و تدقیقات سیاحان و مستشرقان فرنگ بمعرض اطلاع و استفادهٔ خوانندگان خواهیم گذاشت و درین شماره یکی از آثار برجستهٔ شاپور را شرح میدهیم

نقش شاپور اوّل (۲۴۲ - ۲۷۳ میلادی)

در چند فرسخی شهر کازرون در دامنهٔ کوههائیکه در شرق صحرای کازرون ممتد میشوند در سواحل رود معروف برود شاپور بعضی نقشهای برجسته از عهد پادشاهان ساسانی بیادگار مانده که مهمترین آنها نقشهای شاپور است

وقتیکه از جلو دامنهٔ این کوهها چند فرسخ طیّ مسافه میشود یک چشمهٔ میرسند که در نزدیکی آن یک دیوار سنگی دیده میشود هیئت عمومی آن طرز صنعت یونانی و جزئیات آن تزئینات دروازه‌های استخر را نشان میدهد.

در یک کیلومتری این چشمه یک تپه واقع است که در بالای آن آثار بعضی خرابه ها نمایان است درمیان این تپه و آن کوهها یک راه تنگی هست که بطرف شمال غربی باز میشود و وقتیکه شخص این راه را تعقیب میکند در جلو خود خرابه‌های بعضی آثار عتیقه را پیدا میکند

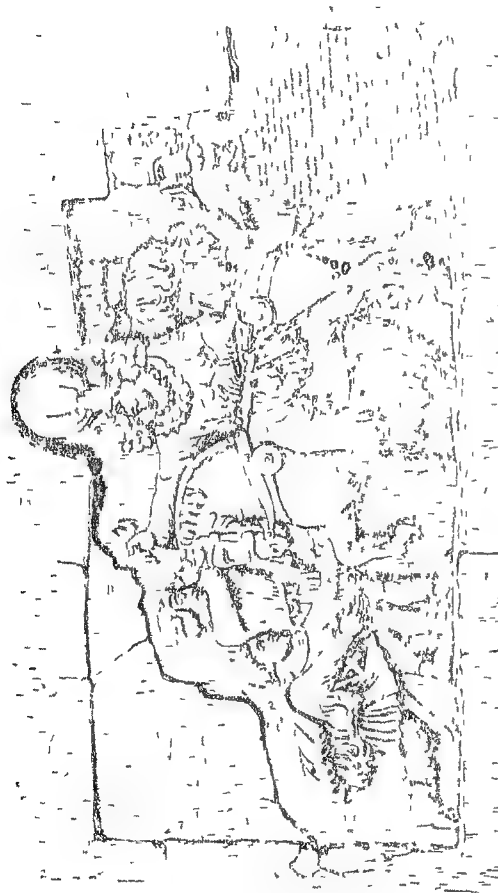
آثار حجاری عهد ساسانیان

در موقعیکه قبرهای فراعنهٔ مصر کشف شده و گنجهای بی‌قیمت تاریخی از آثار تمدّن مصر قدیم بتماشاگاه عالم مدنیّت امروزی گذاشته میشود، در هنگامیکه کوچکترین و ضعیف‌ترین ملّتهای متمدّن، از آثار عتیقه و یادگارهای تاریخی و صنعتی خود، موزه‌خانه‌ها و نمایشگاهها ترتیب میدهند، در زمانیکه اقوام محروم از یک مدنیّت اصلی تاریخی و آثار عتیقهٔ صنعتی، برای تولید حس ملّیت زنده کردن قوای روحی حس شهامت در افراد خود آثار ملل دیگر را بخود نسبت داده و بدان تفاخر میکنند و در سر آن جدالها بکار میاندازند و در فرنگستان زیباترین و برجسته‌ترین آثار عتیقهٔ ایران موزه‌خانهای لندن و پاریس و برلن و سایر مراکز فرنگ را زینت میدهند، در خود ایران یک موزه‌خانه که باقی‌ماندهٔ آثار اجداد ما را حفظ بکند نیست، یک هیئت دولتی که این مسئله را وجههٔ همّت خود بسازد وجود ندارد و یک فرقه یا انجمن که در این زمینه کار بکند سراغ نداریم.

قرنهای متمادی است که این آثار نیاگان و این نشانهای شکوه و قدرت دیرین ملّت ایران هدف هدم و تخریب روزگار و بازیچهٔ دست مردم بی‌حس و وحشی گردیده و هنوز هم محافظت آنها از خیال کسی نمیگذرد و هیچکس اهمیّت آنها را درک نمیکند اگر فرنگیها بعضی از این آثار را بهر شکل که بوده بممالک خود نیاورده و حفظ نکرده بودند یقیناً تا امروز آنها نیز از میان رفته و چندین صفحه از تاریخ تمدّن ایران با آنها محو شده بود.

(۱) حاشیهٔ صفحهٔ [illegible] از یبحث که نام خودم است بلکه بداهت که نام دو شخصی است که یکی دنی آورد که اگر تحقیقت آن رفتار میشد امتیاز آن بر سایرادیان مسلّم بود ودویمی آن شخص غیوری است که با سها نرنگ و زندگی جاوید را بر زعم باذلت ترجیح داده در راه شرف جانفشانی نمود

است که باد آنرا از عقب بهوا بلند کرده است شاپور یک گردبنده را دور
در از گردن خود آویخته است در بالای تاج او حجری نشسته با کره که



تصویر شاپور اول و امپراطور روم والریان که اسیر افتاده است

با نامه‌ها بتاج بسته شده دیده میشود و از طرف راست او یک تیرکش
آویز است روی‌هم رفته هیکل شاپور بسیار نظر ربا و چیره دستی
صنعتکار را بخوبی نشان میدهد.

این آثار ساسانی را پیش از همه سیاحان انگلیسی کشف کرده وشرح مختصری در آنباب داده اند ولی بعدها دونفر عدیده نقاش و مهندس فرانسوی پاسکال در کوست و اوژن فلاندن (۱) در سال ۱۸۴۰ سیاحت ایران کرده و بارچمات کلّی از همهٔ آثار عتیقهٔ ایران عکسهای مهم از نقشهای فنی برداشته و کتابی مفید در آنباب تألیف وچاپ کردند

این مؤلفین در بارهٔ اهمیّت نقشهای شاپور در سیاحتنامهٔ خود چنین مینویسند:

« پس از خرابه ها و آثار عتیقهٔ استخر آثاریکه بیشتر جالب دقت وشایستهٔ تدقیق است عبارت از آثار خرابه های شهر قدیم شاپور میباشند زیرا در میان آثار عتیقهٔ ایران قطع نظر از قدمتی آنها آثار شهر شاپور را باید مهمترین آنها شمرد چندین سبب اهمیت اینها را ثابت میکند

اولاً اینها مدّت مدیدی غیر مکشوف مانده بودند، دوم نام این موقع هنوز نام بانی آنهارا نگاهداشته، سوم عدد نقشهائیکه بالغ برسیس میباشد و بالاخره موضوع این نقشها و طرز حجّاری آنها، این آثاررا نقشها در ایران بلکه درمیان آثار عتیقهٔ آسیا از مهمترین یادگارهای تاریخی محسوب میدارد »

این تصویر که در اینجا چاپ شده یکی از آن نقشهای برجسته است که شاپور ساخته است، شاپور در وسط نقش سوار اسبی دیده میشود، لباس شاپور عبارت از یک قبای کوتاه بانیک کمربند تنگ و یک شلوار پرچین که در زیرپاها بوسیلهٔ یک پارچهٔ نافه مانند بسته شده است، در بالای دوشها یک بالا پوش کوتاه و کوچکی دارد که حجّار چنان نشان داده

(۱) E Flandin et P de Coste.

قدیمترین وسیله‌ای که امروز در بارهٔ خیّام برای ما دسترس است نوشته های نظامی عروضی سمرقندی است که در قرن ششم هجری در کتاب چهار مقالهٔ خود در ضمن مقالهٔ سوّم که در نجوم است سخن از استاد آورده و چنین میگارد

« در سنهٔ ستة و خمسین مائه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیرابو سعد جره ، خواجه امام عمرخیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت بپیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق شنیدم که او گفت گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان کند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوئی گزاف نگوید چون در سنهٔ ثلاثین به نیشابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگوار روی در نقاب کشیده بود و عالم سفلی از و یتیم مانده و اورا بر من حق استادی بود آدینه بزیارتش رفتم و یکیرا با خود بردم که خاک اورا بر من نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد بر دست چپ گشتیم در پائین دیوار باغ خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردالو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه برخاک او ریخته بود که خاکش در زیر گل پنهان شده بود مرا یاد آمد حکایتی که در بلخ ازو شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون اورا در هیچ جای نظیر ندیده بودم اگرچه حکم حجة الحق عمر بدیدم امّا ندیدم اورا در احکام نجوم هیچ اعتقادی و از بزرگان هیچکس ندیدم و نشنیدم که در احکام آن اعتقادی داشت

و نیز همان مؤلّف در همان کتاب گوید

« در زمستان سنهٔ ثمان وخمسمائه در شهر مرو سلطان کسی فرستاد

در حاو است ساپور یک مرد سر برهنهٔ را آورده دیده میشود که ... ای کوتاه با یک بالا پوشی که به دنبش سرش انداخته و در روی شانهٔ راست بالک یکما بسته دارد، این مرد امپراطور روم والریان است که در جنگ سال ۲٦۰ میلادی بدست شاپور اسیر افتاده و در اینجا استغاثه و زاری میکند در طرف چپ امپراطور اسیر، یک مرد دیگر دیده میشود که سرپا ایستاده است و او نیز لباس رومی در بردارد بعقیدهٔ بعضی از علماء این مرد یکی از سرداران والریان است که تاج اورا آورده بشاپور تقدیم میکند و برخی را گمان اینست که این مرد ... نامی است از اهالی انطاکیه که شاپور تاج امپراطوری را بدو داده اورا جانشین والریان میسازد این عقیده بیشتر نزدیک بحقیقت بنظر میآید چونکه در نقشهای دیگر واضح‌تر دیده میشود که شاپور تاج برسر او گذارده اورا به اهالی انطاکیه معرّفی میکند



رباعیات عمر خیام

— ۲ —

فصل اوّل : در ترجمهٔ حال عمر خیّام

آگاهان حس میدارند که علّت تخلّص این حکیم به خیّام آنست که وی با حرفت چادر دوزی بسر میبرده است این عادت تلقّب با صنعت بسا در موضوع خیّام جاری بوده است بلکه دیگر سرآمدان سخن نیز مانند فرید الدین عطار و محمّد عصّار از حرفت نام گرفته اند

مسطور است که عمر خیام به اقطاع چند محال زراعت در نیشابور ازو قناعت کرد، و رباعیات را بسیار خوب میگفته » (ژوکوفسکی براون بر حسب اینکه تولد نظام الملک در ۴۰۸ و وفات خیام در ۵۱۷ یا ۱۸ بوده و در میانه فرقی بزرگ موجود است در صحت روایت مسافرتی این دو اظهار شبهه نموده است)

حمدالله مستوفی صاحب کتاب تاریخ گزیده که آنرا در سال ۷۳۰ هجری اتمام کرده است تنها این فقرهٔ مختصر را در باب خیام مینویسد « وهو عمر بن ابراهیم، در اکثر علوم خاصه در نجوم سر آمد زمان خود و ملازم سلطان ملکشاه سلجوقی بود رسایل خوب و اشعار نیکو دارد و من اشعاره

هر ذرّه که در روی زمینی بودست

خورشید رخی زهره جبینی بودست

گرد از رخ آستین بآزرم فشان

کان هم رخ خوب نازنینی بودست

رضاقلیخان هدایت که در نیم قرن قبل زنده بود در جلد اوّل مجمع الفصحای خودش در موضوع خیام تنها چند سطر اکتفا نموده و در واقع خبر تازهای نگفته است

« حکیمی فاضل بوده امّا بکلام ناسخ، در زمان سلاجقه ظهور نموده و با سلطان سنجر بهایت محرمیّت را داشته گویند در دبستان همدرس بوده اند و در رعایت همدیگر همانگاه معاهده نمودهاند مایل برباعی گوئیست وفاتش در ۵۱۷ اتفاق افتاده رباعیات حکیمانهٔ خجستهٔ نیکو دارد بعضی از آنها نگاشته می آید »

بخواجهٔ بزرگ صدر الدین محمد بن المظفر رحمه الله که خواجه عمر را نکوی با اختیاری کند که بشکار رویم که اندر آن چند روز باران نباید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه و در سرای او فرود آمدی پس خواجه کس فرستاد و او را بخواند و ماجری باوی بر اند الخ »

آنچه ازین دو حکایت چهار مقاله بدست می آید اینست که خیام در سالهای ۵۰۶ و ۵۰۸ بر حیات بوده و بعد از فوت، پیکر او در نیشابور بخاک سپرده شده است

بدبختانه آنچه تاکنون در تذکره های مختلف در بارهٔ خیام آمده اغلب سطحی و مجمل بوده و حتی گاهی نویسندهٔ تذکره اصلا از ذکر اسم خیام غفلت نموده است مثلا محمّد عوفی صاحب کتاب لباب الالباب که همعصر خیام بوده و در کتابش از شعرا و فضلا روایت ها نموده است چیزی راجع بدو ننوشته است حتی در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی که ترجمهٔ حال شمارهٔ بزرگی از سخنوران ایران را تا زمان جامی یعنی اواخر قرن نهم هجری در بر دارد، خبری از خیام نیست مگر اینکه در ذکر شاعر نیشابوری شاهپور اشهری گوید « نسب شاهپور بحکیم عمر خیام میرسد » همچنین لطفعلی خان آذر در تذکرهٔ خود موسوم به آتشکدهٔ آذری که در سال ۱۱۸۰ هجری نوشته بیش از این کلمه نگفته است

« خیام وهو عمر، گویند با سلطان سنجر بر سر یک تخت می نشسته و با نظام الملک وحسن صبّاح طفل یکدبستان بوده در آنجا شرطی در میان رفته که روزگار هر یک را که برتری کند آن دو نفر را با خود شریک داند بعد از آنکه نظام الملک مسند وزارت نشست حسن داعیهٔ شراکت داشت عاقبت کار بدعوی انجامید که تفصیل آن در تواریخ

بانگلیسی ترجمه کرده است ژوکووسکی ملاحظات خود را در بارهٔ خیام از چهار کتاب استخراج نموده است که اوّلی در قرن هفتم دوّمی در هفتم وسوّمی در قرن نهم و چهارم در قرن دهم هجری تألیف شده است

نخستین از این مآخذ های چهارگانه کتاب مرصاد العباد است که در ۶۲۱ هجری از طرف نجم الدین رازی تألیف شده است عمدهٔ اهمیّت این کتاب نسبت بخیّام آنست که نویسندهٔ آن خود متصوّف بوده و خیّام را ازین نقطهٔ نظر مطالعه نموده و خبری از جنبهٔ فلسفی و عقاید خیّام را برای ما نشان داده و دو رباعی نیز از خیّام که شاهد ذوق «لا ادری» وی هستند بوجه مثال ذکر کرده است نجم الدین در موضوع خیّام که همعصروی بوده چنین گوید « و معلوم گردد که روح پاک علوی نورانی را در صورت قالب خاکی سفلی ظلمانی کشیدن چه حکمت بود و باز مفارقت دادن و قطع تعلّق روح از قالب کردن و خرابی صورت چراست ؛ و باز در حشر ، قالب را نشر کردن و کسوت روح ساختن را سبب چیست ؛ آنکه از زمرهٔ «کا الانعام بل هم اضلّ» بیرون آید و بمرتبهٔ انسانی رسد و از حجاب غفلت « یعلمون ظاهرا من الحیاة الدّنیا و عن الآخره هم غافلون» خلاص یابد و قدم بذوق و شوق در راه سلوک نهد تا آنچه در نظر آورد در قدم آورد که ثمرهٔ نظر ایمانست و ثمرهٔ قدم عرفان . بیچاره فلسفی و دهری و طبیعی که ازین هر دو مقام محرومست و سرگشته و گمراه تا یکی از فضلا که نزد ایشان بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت در تیه ضلال اورا این جنس بیتها میباید گفت و اظهار نابینائی کرد ؛

همچنین مؤلف مذکور در اثر دیگری که «ریاض العارفین» نام داده وآنرا مخصوص بترجمهٔ حال متصوفه وعرفاء کرده است در بارهٔ حکیم خیام گوید «از مشاهیر حکمای جهان وارد و در شعرای زمان بوده است و با سلطان سنجر سلجوقی بزرگان مجلس می آسود و با خواجه نظام الملک وخواجه حسن صباح در صغر سن با یکدیگر انیس ودر یک دبستان همدرس وجلیس بوده اند وبا هم عهد نموده اند (۱) حکیم به انواع فضایل آراسته و از صفات نکوهیده پیراسته بود چندی زهدی بکمال داشت وهمت بر تحاشی از هوا وهوس مقید است چندی بر ابواب ملامت بررخ خود گشود وبطریق ملامتیه رفتار مینمود مجملا حکیمی است هوشیار ورندیست عالی تبار رباعیاتش متین وبعضی از آنها چنین است»

در میان شرقشناسان مغرب زمین کسی که راجع بخیام تحقیقاتی بسزا نموده است همان پروفسور والانتین ژوکوفسکی (۲) میباشد که از مستشرقین نامدار روس بوده ومطالبی بس سودمند در این موضوع کشف وضبط نموده وعین آنهارا دکتر دنیسن رُس انگلیسی (۳) تماما

---

(۱) معلوم میشود رضا قلیخان مرحوم نسبت حکایت معهود عهد وپیمان را کج فهمیده وآنرا بخیام وسنجر اسناد نموده وبعد در ریاض العارفین تصحیح کرده است

(۲) از شرقشناسان معروف روس است در سال ۱۸۵۸ میلادی تولد یافته ودر شعبهٔ علوم شرقی دار الفنون پطروگراد تحصیل کرده ودر ادبیات ایران آثاری بوجود آورده است که از آنجمله تحقیقاتی است راجع بخیام وانوری وتاریخ ادبی ایران در دورهٔ سامانی . لفظ صحیح اسم این شرقشناس ژوکوفسکی است وچون حرف ژ در فارسی هست لازم نیست که مانند بعضی کماها بجای آن حرف ز استعمال کنیم
مترجم

(۳) حالا مدیر مدرسهٔ السنهٔ شرقی لندن است

چون باقوال او عمل کرده باشد هر گاه از [illegible] بهره [illegible] محسود
و از اشعار مشهوری است که [illegible] های او در [illegible] های آن ظاهر
گردیده و کدورت باطن او [illegible] معلوم میگردد [illegible] آنها
است این ابیات (۱)



خرافات و اوهام در اروپا

اغلب مردم تصور میکنند که در نزد ملتهای فرنگ خرافات و اوهام وجود ندارد، در حقیقت این خرافات و اوهام در ممالک فرنگ بسیار است و بعضی از آنها ضرب المثل است مانند نحوست عدد سیزده و تعبیر بعضی خوابها. ولی خرافات و اوهام در جریان زندگی ملل اروپا کمتر تاثیری دارند و اهالی این ممالک مانند مردم ایران برای هر وهم وخیال اثراتی مترتب نمیکنند و در هر کار کوچک استخاره وتفأل از کتاب کلثوم ننه و امثال آن نمی نمایند بلکه این قبیل اوهام وخرافات را مانند آثار

---

(۱) إذا رضيت نفسي بميسور بلغة — يحصّلها بالكدّ كفّي وساعدي
أمنتُ تصاريف الحوادث كلّها — فكن يا زماني موعدي أو مواعدي
أليس قضى الأفلاك في دورانها — تعيدَ إلى نحس جميعَ المساعد
فيا نفس صبراً عن مملكة إنّما — تخرّ ذُراه بانتقاص القواعد
ولي فوق هام النيّرين منازل — وفوق مناط الفرقدين مصاعدي
متى ما دنت دنياك كانت بعيدة — فوا عجباً من ذا القريب المباعد
إذا كان محصول الحياة منيّة — فسيّان حالاً كلّ ساعٍ وقاعد

سه بیت اخیر این قطعه در چاپ تاریخ الحکماء که در آلمان شده درج نیست

ایرانشهر

در دایره ای کآمدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی درین عالم راست کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست
دارنده که ترکیب طبایع آراست باز ازچه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر زشت آمد این صورعیب کراست ور نیک آمد خرابی از بهر چه خواست

کتاب دوم از کتب چهارگانهٔ فوق موسوم است به «اخبار العلماء باخبار الحکما» و آن از طرف وزیر جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی بتألیف شده است که خود مؤلف در سال ٦٤٦ وفات یافته. مؤلف در بارهٔ خیام چنین مینویسد

«امام خراسان و علامهٔ زمان و تعلیم یونان آگاه بود و اطلب خدای واحد دیان برای ترکیهٔ نفس انسان از راه تطهیر حرکات بدنی تشویق و به التزام سیاست مدنی بر حسب قواعد یونانی امر مینمود. متأخرین صوفیه بعضی از ظواهر شعر او واقف شده آنها را بطریقت خود نقل و در مجالس و خلوتهای خودشان در باب آنها مباحثات و محاضرات وا انداختند در صورتیکه باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسلهٔ زنجیر های ضلال بود و وقتیکه مردم اورا در دین خود تعیاب کردند و مکنون خاطر اورا ظاهر ساختند از کشته شدن ترسید و عنان زبان و قلم خودرا باز کشید و بزیارت حج رفت از راه تقوی نه از راه تقیّه و اسرار نا پاک اظهار نمود و وقتیکه ببغداد آمد پیروان طریقت او در علم قدیم بسرش جمع شدند ولی او مانند یک شخص با دم به مانند یک ندیم در بروی آنان بست و از حج بشهر خود باز گشت و در آنجا صبح و شام بعبادتگاه میرفت و میآمد و اسرار خودرا مکتوم میداشت ولی آنها ناچار فاش میشدند. در علوم نجوم و حکمت بی نظیر بود و درین

IRANSCHÄHR

Iranschähr
Revue littéraire
et scientifique
mensuelle

Rédacteur
et Directeur
H. Kazemzadeh

Telephon
Steffan 1908

ایرانشهر
مجلهٔ مصوّر علمی و ادبی

نگارنده و مدیر مسئول
کاظم زاده ایرانشهر

این مجله ماهی یکبار
در ۳۲ صفحه منتشر خواهد
شد

قیمت این شماره در آلمان
یک ... و در ایران
سه قران است

شماره ۱۲ || برلن — غرّهٔ ذیقعده ۱۳۴۱ || سال اوّل

1ère année * Berlin, 15 Juni 1923 * No 12

یادآوری بمشترکین و تشکّر از وکلای مجلّه

با اینکه یکسال از انتشار مجله میگذرد هنوز اغلب وکلا و مشترکین وجوه اشتراک را نفرستاده اند و وجوهیکه بدست ما رسیده به دویست آبونه هم بالغ نمیشود. این خود بی‌حسّی و بی‌قیدی ملت ایران را بمعارف ثابت میکند درصورتیکه پرداخت یک لیره در عرض یکسال هیچکس را مفلس نمیکند. ما میدانیم که اغلب مشترکین از تأدیهٔ آبونه مضایقه ندارند ولی لاابالی‌گری، تنبلی و نبودن حس وظیفه شناسی نمیگذارد که چند دقیقه زحمت کشیده براتی گرفته بفرستند و چنانکه یکی از دوستان باذوق نوشته «شمردن پول یا گرفتن برات یکخواب دهشتناکیست که هموطنهای ما از آن میترسند و بهتر میدانند که چندین شب بیخوابی بکشند تا بخوابند و خواب پول دادن به بینند».

با وجود این ما با هر فداکاری بود سال نخستین را بآخر رسانیدیم و این شماره را ۶۴ صفحه کردیم ولی این شماره را بکسانی خواهیم فرستاد که وجه آبونهٔ آنها برای ما رسیده باشد.

در اینجا لازم می‌بینیم از بعضی وکلا و خصوصاً از جناب آقای میرزا محمد حسین کازرونی وکیل بمبئی و جناب آقای میرزا احمد کازرونی وکیل بوشهر و جناب آقای میرزا ... وکیل کرمان که در ترویج مجله و پرداخت وجوه فوق العاده بذل همت کرده اند از دل تشکر بکنیم.

همت معارف‌پرورانهٔ یک پارسی نیک سیرت

جناب فیروز خرگاه پارسی مقیم پاریس امسال نیز مانند سال گذشته مبلغ پنجاه لیره برای معاونت شاگردان بی‌بضاعت ایرانی در اروپا بتوسط جناب پروفسور ... فرستاده اند که نصف آن در پاریس و نصف دیگر در برلن باطلاع ادارهٔ ایرانشهر بشاگردان بی‌بضاعت داده شده است. ما بنام معارف ایران ازین پارسی پاک نژاد تشکر میکنیم.

ایرانشهر

[illegible] اشتراک مجله ... سال ... در صفحه ۲۷۶ [illegible]

نسبه برای نشان دادن درجهٔ کمال و ادراک اسلاف خود نگاه داشته و برای خوشگذراندن مجالس صحبت بطور حکایت نقل میکنند

ما هم برای تفریح دماغ خوانندگان چند تا از این خرافات را که در مملکت آلمان معروف است در اینجا نقل میکنیم

۱ — در کوچه اگر اسب سفیدی راه را قطع بکند علامت خوشبختی است ۲ اگر دو نفر در یک آن همان کلمه را تلفظ بکنند مهمان می آید — ۳ در شب میلاد بعضی ها سرب را گداخته و بزمین میریزند هر شکلی که گرفت با آن تفأل میکنند -- ٤ از میان دو نفر که با هم راه میروند نباید شخص سوم بگذرد چونکه خوشبختی آنها را میبرد — ٥ شکستن بلور بدبختی وشکستن چینی خوشبختی میآورد — ٦ صبح زود اگر کسی خنزیر را در عکس ببیند هدیه میگیرد -- ۷ اگر کسی پولی پیدا بکند باید بر آن آب دهن انداخته توی کیسه بگذارد تا توانگر بشود — ۸ وقتیکه تاری از موهای ابروان خود بخود کنده شود اگر آنرا میان دو انگشت گرفته و با نفس خود دور بیندازند حاجت روا میشود — ۹ اگر تارموی سر زن پس از کنده شدن راست وصاف باشد علامت بی شوهری و اگر پیچ در پیچ باشد نشان عروسی اوست -- ۱۰ سوزن را نباید هدیه داد که قطع محبت میکند ،



کوشید ایرانی باید [illegible] ایرانی باید مآثر
خود را [illegible] ایرانی
باید برای زنده کردن مآثر خود [illegible] ای
جمله مآثر خود درست ندارد

هر فرد ایرانی باید آثار و [illegible] خود را [illegible]
و از یادگار های تاریخی باستان [illegible] که
صدمه ای آثار [illegible] خود [illegible]
دشمن بی امان خود بداند [illegible] هر فرد ایرانی [illegible]
پرورش یابد و ایرانی بودن را مایهٔ سرافرازی خود بداند

دوّم اینست که باید دانست که تمدن امروزی غرب [illegible]
دلفریب و [illegible] سعادت [illegible] این تمدن دارای
بعضی از معایب و مضرّات است که [illegible] و قبول آن باید بپرهیزیم
در این گلزار تمدن بسی خس و خاشاک هست که از دور دیده نمیشوند
و ما باید آنها را از [illegible] دور [illegible] داریم ما باید در این خصوص [illegible] از
زنبور عسل گرفته [illegible] این گلزار [illegible] فقط آن گلها و برگها را بگزینیم
که عصارهٔ آنها تلخ و مضرّ نباشد تا بتوانیم [illegible] شهد شیرین و سالم برای
مذاق خود بداریم [illegible] از این جهت ما میگوئیم که ایرانی باید روحا و جسما
بلاقید و شرط یک فرنگی نشود

اگر در تولید این سه انقلاب سیاسی و فکری و ادبی و در تطبیق این
سه وسیلهٔ تخریب و تعمیر و ایجاد فرمان عقل سلیم، مقتضیات زمان
و فرمان و تجربه های تلخ و شیرین تاریخ را میزان و رهبر خود قرار بدهیم
آنوقت دسترس به خلق کردن یک « ایران جوان و آزاد » خواهیم شد

پایان سال نخستین ایرانشهر و خلاصهٔ عقاید ما

در نظر داشتیم درین شماره درزیر عنوان «انقلاب و آمال ملّی» عقاید ونظریات خود مانرا در بارهٔ نواقص واصلاحات متصبل بنویسیم. ترا کم مقاله های مهم ولزوم درج آنها مارا بکنار گذاشتن آن مقاله مجبور کرد. اینک خلاصهٔ آنرا بطور یاد داشت مینگاریم.

ایران باید قهرًا تمدّن غرب را قبول نماید یعنی باید قهرًا ترّقی بکند زیرا قانون تکامل اورا بدینکار مجبور خواهد ساخت.

قبول این تمدّن وترقی در نتیجهٔ چند انقلاب بوجود خواهد آمد ویا بعبارت دیگر برای قبول این تمدّن محتاج چندین انقلاب خواهیم شد. انقلاب در تشکیلات سیاسی، انقلاب در عقاید وافکار وانقلاب در قلمرو ادبیّات.

این انقلابهای سیاسی، فکری و ادبی درسه شکل بظهور خواهند رسید یعنی در تولید آنها ناگزیر از توسّل بسه وسیله خواهیم شد که نخستین آنها تخریب، دوّم تعمیر وسیّم ایجاد است میخواهیم بگوئیم که در هر یک ازین انقلاب سه گانه مجبور خواهیم شد که بسیار چیز هارا اساساً از ریشه بر اندازیم، بعضی از آنها را اصلاح وترمیم بکنیم وبسی دیگر را از نو بیفرائیم ویا بیافرینیم

پیشروان این انقلابها در نشر عقاید ودر تطبیق این وسایل باید دونکتهٔ مهّم را محور نظر و روح عملیّات خود قرار بدهند، نخست اینکه برای دادن یک تکان بهٔ این روح افسردهٔ ایرانی وبرای بیدار کردن آن ازین خواب وجمود هر وسیله باشد باید بتولید حسّ ملیّت

۴ — هر مملکتی از ممالک عالم خالی از آثار تاریخی نیست و در وطن ما ایران مهمترین آثار تاریخی کدام است؟

محمد امین [illegible]

ایرانشهر :

ما خیلی خوشوقتیم که خوانندگان مجله اینگونه سؤالهای مهم علمی را مطرح میکنند و همچنین میفهمیم که جواب این سؤالها چندان آسان نیست و هر یک از آنها محتاج بتدقیقات و تتبعات ارباب اختصاص است بدین مناسبت هم از خوانندگان مجله تمنا میکنیم که در باب هر چه بنظر شان میرسد بعنوان جواب نوشته برای درج در مجله بفرستند و ما در اینجا بچند کلمه جواب اکتفا میکنیم

۱ — در خصوص زبان قبل از استیلای عرب فاضل محترم میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در مجلهٔ دانشکده که در طهران سال ۱۳۳۶ چاپ میشد مقالههای مدققانه و مفصل نوشته اند و نگارنده نیز رسالهای بعنوان «زبانها و خطهای ایران قدیم» نگاشتهام که در سال دوم مجله انتشار خواهد یافت.

۲ — راجع به اوّلین کتاب فارسی، بنا بخواهش ما، فاضل مدقق آقای میرزا محمد خان قزوینی مقالهای نوشتهاند که ذیلاً درج شده است و راجع به اوّلین شاعر نیز در جریدهٔ کاوه مقالههای چند چاپ گردیده است

۳ — در باب رواج رباعیات خیام رجوع بمقالههای شمارهٔ ۹ و ۱۰ مجله بشود.

۴ — در ایران بسیاری از آثار عتیقهٔ تاریخی از عهد قدیم باقی مانده است که ما بعضی از آنها را در شمارههای گذشته یاد آوری کردهایم و در سال دوم مجله نیز بسیاری از آنها را با عکسهای آنها معرّفی خواهیم نمود.

و آینده ایران ما از دریچه جوانی رآزادی با دیدگاه نژادی وآزادگی خود تمدّن امروزی جهان را طراوت تازه خواهد بخشید

بوجود آوردن یک چنین «ایران جوان وآزاد» معشوقهٔ افکار ومحور اعمال ماست وهر مرد ایرانی باید این عاید را هدف آمال خود قرار بدهد ما با یک ایمان کامل بدین عقاید ودر زمینهٔ این افکار ونظریّات بنشر سال دوّم ایرانشهر اقدام خواهیم کرد.

ایرانشهر



چند سؤال علمی

جواب سؤالهای ذیلرا در مجلهٔ محترمه ازجنابعالی تمنّا دارم

۱ ــ قبل از فتوح عرب در ایران چه زبانی رواج داشته و آیا ملّت ایرآن در آنعهد بیک زبان تکلّم مینمودند و با زبان دیگر هم موجود بوده بعد از استیلای عرب درچه تاریخ آن زبان منقرض گشت و از چه تاریخ زبان حالیّهٔ ممزوج بعربی رایج و معمول گردید

۲ ــ اوّلین کتابیکه در همین لغت حالیّهٔ فارسی تألیف شده کدامست، در چه قرن بوده و مؤلّف آن کیست و نیز اوّل شاعریکه در همین لغت شعر سروده کیست ؟

۳ ــ چه باعث است برقدر و منزلت رباعیّات خیام در انگلستان و آمریکا؟ آیا برتری آنها بر اشعار نظامی و جامی و سعدی و حافظ و دیگر از شعراء معروف ایران از حیث عزارت معنا و لطافت نسق و ترتیبش تصوّر میرود.

آنچه معروف است امروز که از کتب نثر زبان فارسی که بعد از اسلام تا کنون باقی مانده است عبارت است از سه چهار کتاب که همه در ازمنهٔ سامانیان تألیف شده‌اند.

اوّل ترجمهٔ تاریخ کبیر ابو جعفر محمد بن جریر طبری (متوفی در سنه ۳۱۰) است بفارسی بتوسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی متوفی در سنه ۳۸۶ وزیر منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل ششمین پادشاه سامانی که از سنهٔ ۳۵۰-۳۶۶ سلطنت کرد، بلعمی بفرمان پادشاه مذکور تاریخ طبری را در سنهٔ ۳۵۲ (یعنی پنجاه سال پس از تألیف اصل کتاب) بحذف اسانید و احادیث مکرّره بفارسی ترجمه نمود، و چنانکه معلوم است این ترجمه نسخ متعدّده اکنون موجود است و در لکهنو (هندوستان) بطبع نیز رسیده است، و این ترجمهٔ فارسی (نه متن عربی آن) بالسنهٔ مختلفه از قبیل ترکی شرقی و ترکی عثمانی و فرانسه ترجمه شده و اوّلی و سوّمی چاپ نیز شده است (۱).

دوّم ترجمهٔ تفسیر کبیر همان طبری است بتوسط همان بلعمی بحکم همان پادشاه سامانی منصور بن نوح، و تاریخ این ترجمه علی التعیین معلوم نیست همینقدر معلوم است که در عهد سلطنت پادشاه مذکور یعنی ما بین سنوات ۳۵۰ – ۳۶۶ بوده است، و بهر حال تا آنجا که بنده اطلاع دارم دو نسخه از این کتاب موجود است ولی هردو ناقص یعنی مشتمل بر جلد اوّل از هفت جلد یکی نسخه‌ایست بسیار نفیس و ممتاز و قدیمی مشتمل بر تفسیر

(۱) اصل متن عربی تاریخ طبری ابتدا در سنهٔ ۱۸۷۹–۱۸۹۰ مسیحی در لیدن (هولاند) در ۱۵ جلد و ثانیا در سنهٔ ۱۳۲۷ هجری در مصر در ۱۳ جلد بطبع رسیده است.

قدیمترین کتاب در زبان فارسی حالیه

این مقاله را بنا بخواهش ما جناب فاضل محترم میرزا محمد خان قزوینی مقیم پاریس ارسال داشته‌اند. جناب معظم له چندین سالست در پاریس و سایر مراکز فرنگ مشغول خدمت بادبیات فارسی هستند چنانکه چندین کتب نفیسهٔ ادبی و تاریخی نادره را با تصحیحات کامله از روی نسخه‌های متعدده با مقدّمه‌های بسیار مفصّل فاضلانه و مدقّقانه تصحیح فرموده‌اند و از پرتو همّت و زحمات ایشان این کتابهای خطی بزیور طبع آراسته گردیده است

علاوه برین خدمت مهم، فاضل موّمی الیه در تاسیس انجمن صنفهای علمی و ادبی ایرانیان در پاریس و در برلن همراهی و تشویق کامل فرموده و در کردن بسیاری از جوانان با ذوق و جدّی که در اروپا بخدمت ایشان رسیده اند حق استادی و تعلیم را دارند. بدبختانه بجهت قدر نشناسی هواخواهان علم و ادب هنوز مجبور به اقامت در خارجه بوده و از زحمات و اطلاعات عمیقهٔ ایشان استفادهٔ کافی بعمل نمی‌آید

فاضل محترم وعده داده‌اند که بعدها نیز از آثار قلمی و نتایج تحقیقات و تتبّعات خودشان مقاله‌های دیگر برای ایرانشهر بفرستند. ما درین موقع تشکرات قلبی خودمان را ازین لطف مخصوص تقدیم داشته و موفقیت ایشان را در خدمت علم و معارف ایران خواستاریم

ایرانشهر

خدمت مدیر محترم مجلّهٔ ایرانشهر عرض میشود

در خصوص قدیمترین کتابی که بزبان فارسی حالیّه تألیف شده است استفسار فرموده بودید واضح است که جواب باین مسئله اینطور که طرح فرموده‌اید نمیتوان داد چه حالا بعد از هزار و سیصد سال از تسلّط عرب بر ایران هیچ اسناد و وسایلی بدست ما باقی نمانده است که بتوانیم معلوم کنیم که اوّلین کتابی که بزبان فارسی (و خط حالیّه نه خط پهلوی و پازند) نوشته شده بوده در چه زمان بوده و در چه موضوع و مؤلف آن که بوده است، ولی اگر مسئله را طور دیگر طرح بفرمائید مثلاً اینطور که «قدیمترین کتابی که در زبان فارسی حالیّه که تا کنون باقی است کدام است؟» شاید بتوان جواب اجمالی عامّی باین سؤال داد.

ماوراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون (۱) ... و هم از آن گونه از شهر سمرقند و از شهر اسبیجاب و فرغانه و از هر شهری که بود ماوراء النّهر اند همه را بیاوردند و همه خطها بدادند بر ترجمهٔ این کتاب که این راه راست است. این بیرون آمد پس امیر سدید ابو صالح مظفّر بر دست کسهای او و بردیگان او و وزیران او و دبیران خاصهٔ او و خادم از ابو الحسن فائق الخاصه سوی این علما فرستادند و این علما با اتفاق از میان خویش هر کدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار » الی آخره. و دیگر نسخه است در کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیه در لندن که مشتمل است بر سورهٔ فاتحه تا سورة المائدة (۲) و این نسخه مؤرّخ است سنهٔ ۸۸۳ هجری

سوّم کتابی است در مفردات طب موسوم به کتاب الأبنیه عن حقائق الأدویه تالیف ابو منصور موفق بن علیّ الهروی که آن نیز در عهد همان منصور بن نوح سامانی سابق الذکر یعنی مابین سنوات ۳۵۰ ـ ۳۶۶ تألیف شده است. ازین کتاب فقط یک نسخهٔ منحصر بفرد که بخط علی بن احمد طوسی اسدی شاعر معروف صاحب گرشاسب نامه و مؤلف فرهنگ فارسی معروف بلغات اسدی است و در ماه شوّال سنه ۴۴۷ استنساخ شده در کتابخانهٔ وینه موجود است. خط این نسخه خط کوفی یا نسخ بسیار شبیه بکوفی است

---

(۱) اینجا اسامی علمای ماوراءالنهر محض اختصار حذف شد.

(۲) اصل متن عربی تفسیر طبری در سنه ۱۳۲۱-۱۳۳۰ در سی جلد در بولاق (مصر) بچاپ رسیده است.

قرآن از سورهٔ فاتحه تا سورهٔ النساء در کتابخانهٔ ملّی پاریس ، این نسخه قبل از سنهٔ ۶۲۴ استنساخ شده است و راقم سطور قسمتی از دیباچهٔ آنرا محض نمونهٔ زبان فارسی در آن عهد در مقدّمهٔ مرزبان نامه نقل کرده‌ام و آن قطعه اینست که باهمان املاهای قدیمی و عاما بدون یک حرف و یک نقطه کم و زیاد در اینجا نقل شد

« و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمةالله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سیّد مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمةالله علیهم اجمعین پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی و چنان خواست کی مرین را ترجمه کند بزبان پارسی پس علماء ماوراالنّهر را گرد کرد و این ازیشان فتوی کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن بپارسی مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزّ وجلّ کی گفت وما أَرْسَلْنا مِن رَسولٍ إِلّا بِلِسانِ قَوْمِهِ گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل علی همه پیغامبران و ملوکان زمین بپارسی سخن گفتندی و اوّل کسی کی سخن گفت بزبان تازی اسمعیل پیغامبر بود علی و پیغامبر ما صلّی‌الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند پس بفرمود ملک مظفر ابو صالح تا علمای

معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است و در عهد سلطان محمود غزنوی یعنی ما بین سنوات ۴۲۱ – ۴۳۲ وفات کرده است، تاریخ وفات پسرش اسدی ثانی بطور ما نیز درست معلوم نیست، ولی بطور قطع بعد از سنهٔ ۴۵۸ که سال تألیف گرشاسب نامه است بوده است، و چنانکه از ملاحظهٔ اسامی شعرائی که در لغات اسدی اشعار آنها را باستشهاد آورده است مانند معزی و بهرامی و ابو طاهر خاتونی و غیرهم استنباط میشود وی مدّتی مدید بعد از این تاریخ یعنی بعد از ۴۵۸ نیز گویا در حیات بوده است[1] و ارباب تذکره اغلب ما بین این دو اسدی خلط کرده اند و تمیز ما بین آندو نداده اند. از این نکته نباید غفلت نمود

از خصائص این نسخهٔ کتاب الأبنیه عن حقائق الادویه آنست که علاوه بر قدیمی بودن اصل کتاب خود این نسخه نیز قدیمترین کتاب خطّی فارسی است که تا کنون موجود است یعنی تا آنجا که ما از روی فهرستهای کتابخانهای اروپا و مصر و عثمانی و هندوستان که فهرستهای آنها بطبع رسیده است اطلاع داریم، و الّا ممکن است در ایران یا ترکستان یا جای دیگر که فهرست کتابخانهای آنها هنوز طبع نشده است کتابی خطی قدیمتر باشد که کسی تا کنون اطلاعی از آن ندارد

مسیو زلیگمان[2] در سنه ۱۸۵۹ مسیحی از روی این نسخهٔ وحیدهٔ کتابخانهٔ وینه کتاب الابنیه عن حقائق الأدویه را در کمال

---

(۱) لغات اسدی بطور قطع بعد از گرشاسب نامه تألیف شده است چه در اوّلی در لغت «آژ فنداق» از باب اسم منبرد و شعری از آن کتاب باستشهاد میاورد، لغات اسدی در سنهٔ ۱۸۹۷ مسیحی باهتمام مستشرق شهیر مأسوف علیه پاول هورن در برلین بطبع رسیده است

(۲) I. R. Seligmann

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

سپاس باد یزدان دانا و توانا را که آفریننده کار جهان است

عکس صفحهٔ اول از « کتاب الابنیه عن حقایق الادویه » که بخط علی بن احمد طوسی
اسدی شاعر معروف در سال ۴۴۷ هجری نوشته شده است عنوان این صفحه اینست
بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

این اسدی که اورا اسدی صغیر یا اسدی ثانی باید خواند پسر اسدی
اوّل یا اسدی کبیر ابو نصر احمد بن منصور الطوسی صاحب قصائد معروف
مناظره است (مناظره بین مغ و مسلم و بین شب و روز و غیره) که

(با اعتبار واضح قسمتی از این مقدمه از ابتدا تا آنجا که صحبت از فردوسی و سلطان محمود میشود) بدون کم و زیاد و بلاتصرف عین مقدمه است که برای شاهنامهٔ نثری که باهتمام ابو منصور محمد بن عبدالرّزاق طوسی در سنهٔ ۳۴۶ جمع آوری شده بوده است و فردوسی عین آن شاهنامه را بنظم در آورده است نوشته شده بوده است بنابرین این مقدّمهٔ شاهنامه شش سال قبل از ترجمهٔ تاریخ طبری که در سنهٔ ۳۵۲ باتمام رسیده است و چهار سال قبل از جلوس منصور بن نوح سامانی مذکور تألیف شده است

در نمرهٔ ۳ از سال دوم «کاوه» دورهٔ جدیده شرحی راجع باین شاهنامهٔ نثر با تحقیق و تدقیق تمام بقلم فاضل علاّمه آقای «محصّل» نگاشته شده است و کلّیه نتیجهٔ تتبّعات مستشرقین اروپا در خصوص شاهنامهای نثر و نظم که اهمّ آنها رسالهٔ استاد نولدکهٔ آلمانی است در نمرهای متفرّق سه سال اخیر کاوه بنام همان فاضل معزّی الیه باضافهٔ تتبّعات و تحقیقات خودشان مسطور است هر که خواهد بتفصیل ازین مسئله آگاهی یابد باید رجوع بدانها نماید

این مقدّمهٔ قدیم شاهنامه بدبختانه بواسطهٔ بعد عهد (قریب هزار سال) باندازهٔ از دست تطاول نسّاخ خراب و فاسد شده است که تقریباً غیر مفهوم و غیر منتفع به است و راقم سطور از روی دوازده نسخه از شاهنامه محفوظ در کتابخانهای پاریس و لندن و کمبریج و برلین که این مقدّمه را دارند و قدیمترین آنها مورّخ است بسنهٔ ۶۷۵ باندازهٔ امکان آنرا تصحیح کرده‌ام و خیال داشتم آنرا شاید بچاپ برسانم ولی چون باز بسیاری از مواضع آن غیر مصحّح و لا ینحل مانده است هنوز جرأت

مرغوبی و نظافت بحلیهٔ طبع در آورده است و سه ورق از اصل نسخه را هم برای نمونه عکس انداخته و بکتاب ملحق کرده است بطوری که برای خواننده یک تصوّر درستی از وضع خطّ و املاهای غریب قدیمی کلمات بدست میآید و این کتاب بتوسط عبد الخالق آخوندوف باد کوبهٔ بآلمانی نیز ترجمه و طبع شده است

و از آنچه گذشت معلوم شد که ما بین این سه کتاب مذکور (یعنی ترجمهٔ طبری و ترجمهٔ تفسیر طبری و کتاب الابنیه عن حقایق الأدویه) با وجود معین بودن تاریخ ترجمهٔ طبری که سنه ۳۵۲ است از چون تاریخ تألیف آندوی دیگر معلوم نیست و همینقدر معلوم است که هر سه در عصر منصور بن نوح سامانی (۳۵۰—۳۶۶) تألیف شده اند نمیتوان گفت که کدام یک از این سه کتاب بردیگری از حیث زمان تقدّم دارد، و باین جهت است که ما هر سه را در عرض هم معاً للمشهور قدیمترین کتابهائی که تا کنون بزبان فارسی باقی است شمردیم

ولی بعقیدهٔ راقم سطور تألیفی دیگر قدری قدیمتر از کتب ثلثهٔ مذکور باقی است که هر چند «کتاب» نمیتوان آنرا نامید ولی در هر صورت یکقطعهٔ معتنی بهی از نثر فارسی است و آن عبارت است از دیباچهٔ قدیم شاهنامه که ندرةً در بعضی از نسخ خطّی شاهنامه دیده میشود، و آن غیر این دیباچهٔ معمولی است که در اغلب نسخ خطّی و در جمیع نسخ چاپی شاهنامه موجود است و معروف است بدیباچهٔ بایسنغری چه بفرمان بایسنغر (متوفی در سنه ۸۳۷) نوادهٔ امیر تیمور جمع آوری شده است.

بدلایلی که اینجا موقع تفصیل آن نیست و بعضی از آنها در نمرهٔ ۲ از سال پنجم «کاوه» صفحهٔ ۵ مسطور است این مقدمهٔ قدیم شاهنامه

[illegible]

خلاف دست مرآن که [illegible] کند

بلی نقاب بود تا [illegible]

[illegible] مردم را مالک الرقاب کند

زهد گربه سیاه است زهد حضرت شیخ

[illegible] گربه نشاید [illegible]

اگر ز آب تری دست گربه تر گردد

چو شیخ شهر ز آلاء اجتناب کند

به احتیاط ز خود دست تر بگیرد دور

پی دکان و [illegible] شتاب کند

کسیکه غافل از آن جنس بود پندارد

که آب نجسهٔ هر گربه را عذاب کند

ولی چو چشم حریفش فتد بماهی حوض

رسد بماهی خود را درون آب کند

ز من مترس اگر خاتمی خطاب کنم

از او بترس که همشیرهات خطاب کند

بحرمتم ز که اسرار مانیتسم (۱) آموخت

فقیه شهر که بیدار را بخواب کند

زنان مکه همه بی‌نقاب میگردند

بگو نمانده آن خانه را خراب کند

---

(۱) مانیتیسم فنی است که صاحبان آن بوسیله میتوانند مردم بیدار را بخوابانند و در آن حالت هرچه بدانها القاء و تلقین بکنند آنان به قبول و انجام دادن آن مجبور میشوند

نکرده‌ام که این خیال خود را از قوّه بفعل بیاورم مگر آنکه شاهنامهٔ مصحّح قدیمتری مثلاً از حدود ۶۰۰ هجری یا قدیمتر که این مقدّمه را هم داشته باشد بدست بیاید و کاملاً تصحیح شود

پاریس - محمّد قزوینی



یک قطعهٔ ادبی

از طبع یکی از ادبای عصر حاضر

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند

نعوذ بالله اگر جلوه بی نقاب کند

فقیه شهر برفع حجاب مایل نیست

چراکه هرچه کند حیله در حجاب کند

چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او

رود بباطن و تفسیر ناصواب کند

ازو دلیل نباید سؤال کرد که گرگ

بهر دلیل که شد برّه را مجاب کند

کس این معمّا پرسد و من ندانستم

هرآنکه حل کند آنرا بسی ثواب کند:

بغیر ملّت ایران کدام جانور است

که جفت خود را نادیده انتخاب کند

کجاست همّت یک هیئتی ز پردگیان

که مردوار ز رخ پرده را جواب کند

نگو با من از هوا براب بسازم و تماشای ... من اخترت را اشکار کردم
و فوری بوی بنفشه و عطر ... سرخ هوا را خوشبو و معطّر ساخت

حاداشت « بوس دراتبون » عوض ... اسد ـ دشتهای همیشه
بهار فاوریدا دطاب « چشمهٔ زندگی » سکّان کانتی خود را بسوی جزیره



« پیسود همان دهن که مدّعی زنده کردن مرده هاست

نمای هندوستان معطوف میداشت . زیرا درهند یک جوگی (۱) هست
که دعوی دارد که سرچشمهٔ زندگی را در اشعّهٔ آفتاب انکشاف نموده و
ادّعایش اینست که با این قوّه میتواند هم انسان و هم حیوان مرده را

(۱) جوگی‌ها طایفه ای از ریاضت‌کشندگان و درویشان برهمی هستند که پیرو فلسفهٔ معروف به جوگا میباشند و این یکی از شعبات ششگانهٔ فلسفهٔ برهمی است که ترکیه و تسخیر روح را ازراه ریاضت و عمب بدنی یاد میدهند ؟ ایرانشهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ زندگانی این مرد بطور احتمال چنین است که پنجاه سال قبل در [illegible] در شهر [illegible] در [illegible] متولد شده. در [illegible] سالگی که کودکی بود سخت بیمار گردید. مادرش او را برای [illegible] بکنار رود گنگا برد. مشاهده آب او را [illegible] ساخت [illegible] که در شرق [illegible] هستند [illegible] او را در آب مقدس رود [illegible]. در این حیص و بیص اتفاق بس شگرفی روی داد. مادرش با [illegible] که برای تجهیز و تکفین جنازه جمع شده بودند مشاهده کردند که چون آن طفل در آب گنگا غرق شد آنها در اطراف [illegible] و هر بار بالا آمد آب پر مانند [illegible] روی سرش برخاست. سادوی [illegible] که حسب اتفاق آنجا آمده بود اظهار داشت که این طفل باید مرد بزرگی بشود. پس رشته ای باو داد که [illegible] عالمه و [illegible] خبر داد که «[illegible]» شما خواهد یافت و یک جوگی بزرگی خواهد شد

زنده کنند و چشمهٔ زندگی ابدی را که « دولتون » بوده در جستجوی آن بود مکشوف ساخته است

همان اوقاتیکه ما ، در بلدهٔ پوری که از مقدس ترین اماکن هنود است اقامت داشتیم ، بعرنا بحسب اتفاق اسم و آوازهٔ این مرد گوشزد ماشد روزی بملاقات مولی بگالدهٔ حکمات ، « رای بهادر سکاتچند » که شخصی است معتبر و فاضلست محترم رفته بودیم مشارالیه برای اینکه کمال بولت این بگیده را بعهده بگیرد از منصب مفتشی پولیس هندی استعفا داده است در باب بصیرت و جربزهٔ وی باحوال عالم و در عقل و فهم وی کسی را بحث و گفتگوئی نیست

از فاضل مذکور جویا شدیم که آیا کسی از جوگیان مرتاض را می شناسد «چه ماشنیده ایم که هنوز درهند مردانی هستند حافظ علوم غیر مسطورهٔ اعصار و ادوار قدیمه که بوسیلهٔ کلمات مرموزه سینه بسینه از استاد بشاگرد رسیده ولی هیچوقت آنها را بقید تحریر درنیاورده و بخارجیان اظهار نداشته اند این مطلب را ماشنیده ایم ولی شبهه دارم که آیا چگونه ممکن است حکمت و علمی باشد که از آن اظهار نتوان کرد و با نظریق معارفی انتشار نیافته باشد ».

گفت در وجود یک علم مخفی شکی نیست و بزرگانی هستند که آن اسرار بدانها مکشوف میشود اما اینگونه مردان کم و دور از هم مند باید آنانرا بادراویش خاک آلود و فقرای ژنده پوش بار اللباس بود درهمین بلدهٔ پوری یک « سادو » هست که باعث مسرت شما خواهد شد خودم بهیچوجه از کراماتش اظهار رائی نمیکنم ولی بروید و اورا ببینید . نام وی « سادو بیسود هنان دهن » است و هر کس میتواند

مهمّ عالی را دارا است. تهیهٔ این کار و نظریه‌های ... را ... داخل عمل کرد

روزی مردی از هم‌دستان دو ... را با تمام معرفه کرد و بعد از احتراق تا چهار ساعت کاملاً که تمام ... آنها بود و معدوم شده. پس سادو با دوربین خود دید و قدری اشعهٔ آفتاب را بر هسته‌های درختان آنها انداخت. فوراً تخم‌های پراکنده‌شان در هم گروه حرکت کردند منقار‌شان باز شد و با جوش و خروش و جست‌و‌خیز و بال زدن پرداختند و بر مرور کار بی آدم مرغ‌ها خواندند.

به همین یکبار بلکه بیست بار سادوی مذکور این خارق عادت را برای تماشاگران خویش به‌وسیلهٔ ظهور آورده است و اینک وا داشته روزی در کارخانه‌ای که در پاریس برای تجربه‌های وی ساخته می‌شود آزمون‌های خود را در بدن انسانی آغاز کند.

تقریباً علم نظری سادو این است که تمام قوهٔ حیات در این ستاره (زمین) از مرکز اشیاء یعنی آفتاب است. همهٔ قوّه‌های موجود در چیزهای خاکی در اشعهٔ او یافت می‌شود. اگر بدانید که چطور اشعهٔ مطلوب را پیدا کنید.

همینکه اشعهٔ مطلوب منظر شمسی را پیدا کردید قوّهٔ ترکیبی اجسام مسخر شما خواهد شد. آن قوهٔ وسیع نا قابل تماس که در نهاد اجسام مخفی است و حکمت طبیعی غربی از آن بحث تواند کرد ولی از استعمالش عاجز است. چون کسی باین قوّهٔ خفی پی برد، نه تنها میتواند چیزهای مرده را جان بخشد بلکه بر تمام قوای نظام موجودات استیلا خواهد یافت.

از این قرار «سادو» بسود‌منان دهن «خود را برای یک زندگی پر اشتغال

و کمتر می‌پرسید که پس از یک هفته ترس کردم به نام حالت طفل چگونه است
چون سادو ترکشت بچه شما یافته بود بالطبیعه عزم نمود که پیرو آن سادوی پیر شود و به اقصای زمین سفر بکند هر کسی نوبره مادرش ابصمل را سزاوار بشمرد پس آن فیلسوف را بطریق «گرو» پدر روحانی خود بر گزیده با وی بصوب مملکت تبت روان شد و در آن سرزمین باسی سال با همین اندازه‌ها در میان استادانی که دیر می‌شوند و همیشه بحالت جوانی باقی میمانند و نزد دانایان معروف به «برادران سفید و کلان» اند و در اقصا حدود کوههای هیمالایا مقر و آرام دارند چنانکه سیاحان تعب کشیده و کوفته نمی‌توانند عکس فوری بردارند، تحصیل فن «تسخیر قوهٔ آفتاب» نمود
بعد از فراغ از تحصیل تا هفت سال بسیاحت اقطار اشتغال داشت.
از آن پس در شهر بنارس برای ارشاد و دستگیری جهانیان مقیم شد
شاگردانش خانه ای در بنارس بطرح جدید و باغی در ساحل رود خانه در پوری و یک اسکوب (کلبه) در کلکته برای سکنا بوی داده اند و نیز کارخانه ای برای تجربیات و آزمونهای شاهانهٔ وی در کنار رود گنگا از برای او میسازند بعضی از شاگردانش از متمولین و صاحب ساراینند و یکی از آنان سر راجه است. اینک مشارالیه بدروازهٔ سر زندگی رسیده و چنین می‌پندارد که شاید در عرصهٔ چند سالی یا چند لطفی مرگ را مسخر خود خواهد ساخت.
بنقد در زنده کردن گنجشک و جانوران کوچک دیگر که مدتی قبل مرده اند کامیابی حاصل کرده است.
یکی از شاگردانش که در دستگاه حکومت کلکته وظیفهٔ بسیار

میخواهید بپرسید ، ما گفتیم که سؤال شما را ندانستیم ولی میل داریم
شما کوشش باشید با خود ما هم بتوان ملاقات با ارواح را دوری دوا
باشد الا اگر راضی باشند اجازه دهند با عکس شما را برداریم

مهاتما مسرور شده گفت اگر راضی در عالم نیست بعداً برداشتن
عکس یکی از شاگردان گفت چیزی از او بپرسید تا جواب دهد ما گفتیم
خیلی خوب مهاتما لطف فرموده ما بگویند که مقصود ما از آمدن
باینجا چه بود ، در واقع خودمان هم آنرا نمیدانیم مهاتما با سرور
خندیدند ولی چیزی نگفتند همانقسم مربع روی صندلی نشسته چند دقیقه
و ظاهراً بشّاش نشسته بود

یکی از شاگردان گفت چه چیز میل دارید ببینید او مقتدر است
که از برای شما عنبر بدبوئی از هوا ایجاد کند یا پرهای پنبه را مبدّل
بکافور سازد یا آنکه بفرمائید هر عطر و خوشبوئی که شما بخواهید از
هر جانب هوا نزد شما بیاید ما قدری بیکدیگر نگاه کردیم بعد از تأمل
بکرامت اخیر رأی دادیم زیرا انجام دادن آن خیلی پیچیده و سخت مینمود

یکی از شاگردان برای آوردن دوربین مهاتما و پارهٔ پنبه رفت چون
بیاورد پنبه را بآفتاب داد بی بو بود و دوربینش مشتمل بود
بر دو عدسهٔ محدّب بادستهٔ سیمی کوچکی ما مواظب جمیع حرکات مهاتما
بودیم و از روی مسافهٔ چهار پنج گام قرار داشتیم پارهٔ پنبه را در بین
چهار انگشت و شست دست چپ و دوربین را بدست راست خود گرفته
عدسات را تمرکز داد تا نقطهٔ نور بر پنبه تافت پس از یک ثانیه یا کمتر
پنبه را بدست ما داد بو کردیم بوی عطر بنفشه میداد باز پارهٔ دیگر
از همان پنبه بکند و مثل سابق پرتو بر آن انداخته بما داد اینبار محتوی
بود بر عطر گل سرخ . دفعه سیم قسمی از عطرهای بومی ساخت .

حاضر میکند در ضمن هیچ ادّعای الوهیّت هم ندارد بلکه اظهار میکند که من تنها یک محصّل فنّ « سوریا سکی ـ قوّهٔ نور » هستم

خلاصه ما، بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۸ ماه مه ۱۹۲۲ مسلّح با یکعدد ماشین عکّاسی گرافلکس بصوب مقصود روانه شدیم در واقع مادو بهر مرد عملی بتمام معنی کامله و حتی میتوانیم بگوئیم که دو محقق هوشیار بودیم و آنچه را که ذیلاً نگاشته میشود هر دو بچشمهای خودمان دیدیم

ما سادو را هنگامی دریافتیم که در ایوان خانهٔ خود مشغول تدریس شاگردان بود عدّهٔ شاگردانش به بیست نفر میرسید آکثرشان بنگالی و بعضی از تجّار معمول با فراست و برخی از اهل دیوان بودند سادو روی کرسی بلندی مربع نشسته و شاگردانش در روی زمین مشارالیه مردیست تنومند باریش انبوه خاکستری رنگ لباسش منحصر بود بیک لنگ زعفرانی و دور کمرش زنار برهمی بسته. دستهایش فربه وظریف، سیمائی با نفوذ و گستاخ، چشمهائی فوق العاده درشت و بس شوخ با کمیتی که نگاه میکند تا گوشه های تاریک قلب مردم نفوذ و مافی الضمیر اورا درمی یافت.

اینصورت دربین این صنف مردم متداول است. هرچند ساحر گفتنش مناسبت ندارد اما میتوان گفت که وجودش یکپارچه مغناطیسی است سرتاپا جذّاب

مهاتما (مولانا ـ چنانکه اورا خطاب کنند) دست مارا فشرد و گفت بنشینید شاگردانش کرسی آوردند؛ سکوت عمیقی مجلس را فرا گرفت، شاگردان زل زل بمانگاه میگردند. بالاخره مهاتما گفت که چیزی

یکقطعه از اشعار کسائی مروزی

از شعرای اواخر قرن چهارم هجری

ابو الحسن یا ابو اسحق مجدالدین کسائی از اهل مرو خراسان یکی از شعرای قرن اواخر دورهٔ سامانیان و اوایل دولت غزنویان است که در ۲۷ شوّال ۳٤۱ هجری متولد شده و چنانکه خود در قصیده ای گفته (۱) تا پنجاه سال بعد یعنی تا ۳۹۱ زنده بوده لیکن معلوم نیست در چه تاریخ وفات یافته است

این شاعر اوایل ایّام را در خدمت سامانیان بسر برده و پس از اختلال امور آندولت وطلوع سلطنت پادشاه غزنوی بدربار ایشان توجه نموده و در ظلّ آسایشی که غزنویان در خراسان و افغانستان منقلب فراهم کرده بودند قرار گرفته است و این مطلع که میگوید.

بعهد دولت سامانیان و بلعمیان

چنین نبود جهان بانهاد و باسامان (۲)

پیداست که کسائی فراغت ایّام محمود را در مقابل انقلابات دورهٔ آخری سلطنت سامانیان پسندیده و ضمناً چنانکه عادت اکثر شعرای قدیم بوده منعمین اوّلیهٔ خود را فراموش کرده است. کسائی از شعرای بزرگوار

---

(۱) کتاب لباب الالباب ۱۸ ـ ۳۹ ج ۲

(۲) فرهنگ اسدی چاپ پاول هورن صفحه ۹۵ که این بیت در آنجا مغلوط چاپ شده وضبط متن مطابق ضبط فرهنگ سروری است. بعضی هم مصراع دوّم را (چنین نبود جهان با نهاد وسامان بود) ضبط کرده‌اند و درینصورت مضمون بکلّی مقلوب میشود لیکن شکل اوّل صحیح تر بنظر میرسد و باقرب احتمال این بیت مطلع قصیده ای بوده که گویا بیت ذیل هم جزء آنست: کسی که سایهٔ چتر آسمان شکند چگونه باشد در روز محشرش سامان (جهانگیری ـ لغت سامان)

فی‌الجمله بس ازین دره‌ها را بزمین گذاشت و آرام بجای خود نشست و همواره تبسّم مدهوش و وجدی داشت که اطفال را با بازیچهای کودکانه بازی داده هیچ چیز در نزدیکی وی نبود که عطرهای مختلف در آن بتواند جا گیرد خودش سرتا کمر برهنه بود، این تجربه‌ها بی مقدّمه و تدارک بود چه مسافرانه از آمدن ما نزد وی بهیچ وجه اطلاّعی نداشت.

از شاگردان پرسیدیم که آیا قدرت مهاتما عبارت از جواب زندگی «هپنوتیسم» نیست؛ صداها قاه قاه خنده بلند شد مهاتما نیز با آنها موافقت کرد یکی از نوآموزان گفت که مهاتما میتواند که ماو شما را در یک لحظه بخواب کند یعنی هپنوتیسم نماید و این یکی از اوّلین چیزهائیست که تقریباً چهل سال پیش در تبت آموخته

حالا خواه راست خواه دروغ هر کس که حاضر بود (بغیر از ما) این مطلب را باور نمود و در باور کردن و اعتماد داشتن اصابت و سرایت است. ما نیز خواستیم زیرا بهمین اندازه وقت باقی بود که کالسکه ما را بکلکته برای قطار تندرو برساند

در میان این مردمان سادهٔ مهربان و در یک محیط متعارفی بی آلایش، بدون هیچگونه دعا و عار و اوراد و سایر لوازم ساحری و در روز روشن ما احساس کردیم که نه تنها آن سرّ بزرگ را نزدیک آورده شد بلکه دست ما بدامن آن نیز برخورد.

«از حقیقت آنچه که ماد بدیم هیچ شائبهٔ شکّی نداریم ولی تا کسی مدّتهای مدید تحصیلی سزاوار از طریقه‌های مهاتما نکرده باشد بیشتر ازین توضیح دادن از برایش میسّر نیست. تنها یکچیز یقین است و آن اینست که در آسمان و زمین بسیار چیزها پیدا میشود که عقول سیّاحان آنها را در خواب نیز ندیده اند.

اشعار شعرای [illegible] ساقی [illegible]
غالباً از نوع ابیات [illegible] در
عوض شدن سه‌گانه‌های اول در حدود [illegible] سال ادبیات فارسی در نمونه‌های
سالم و دلپذیر شعر ایرانی [illegible] شاعران [illegible]
[illegible] که ابیاتی صاف و روان و خالی از [illegible]
و تصنعات و اغلاقهای خشک هستند در ذهن [illegible] نادر [illegible] میکنند
و همی ادبیات طبیعی و [illegible] را بخاطر می آورند [illegible] این
قطعهٔ [illegible] هم یکی از همان قابل [illegible] هاست

قطعهٔ ذیل ۱۳ بیت است هشت بیت آن در کتاب «المعجم»
بالمعجم شمس قیس رازی و پنج بیت دیگر آن در لباب الالباب عوفی جلد
دوم مندرج است [1] ابیات مندرج در کتاب «المعجم» بواسطهٔ
ناقص بودن نسخه های خطی که اساس نسخهٔ چاپی بوده اند ناقص است
و در یکی دو جایش غلط دارد. چون نگارنده نسخهٔ خطی از المعجم که
در ۷۸۲ هجری در بغداد استنساخ شده دیده‌ام [2] نواقص و اغلاط
نسخهٔ چاپی المعجم را در این موضع رفع و تصحیح نموده و ابیات هشتگانه
را به پنج بیت غیر مکرر لباب الالباب پیوستم، اینک قطعهٔ مزبور با
اختلافات نسخه ها

---

(۱) در لباب الالباب ۳۴ ـ ۳۵ ج ۲ شش بیت دارد ولی یک بیت آن در المعجم هم هست

(۲) این نسخه اگرچه مقداری از اول افتاده دارد ولی نسخهٔ مصحح معتبری است و متعلق است بحضرت آقای دکتر [illegible] نگارنده از روی آن نسخه ناقص دیگری که در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است مواضع افتاده و مشکوک المعجم چاپی را تصحیح و روشن نموده و با اضافه کردن اختلافات این دو نسخه و بعضی ملاحظات دیگر نسخه‌ای از آنرا مهیا کرده‌ام که برای تجدید طبع حاضر است

بوده و از خود دیوانی باقی است ولی از مقالات دو سه قصیده و اشعاری
وقطعات که از او باقیست پیداست که از او معلوم میشود ـ شاعری بوده
است زاهد و حکیم واشعاری هم که از او باقی است بیشتر در زهد و موعظه
است و با مختصر خبر داریم از اینکه گویند اینکه در خراسان
صریحاً امیرالمؤمنین علی و اهل بیت او را مدح کرده زیرا ناصر خسرو
شخص داعی خلفای فاطمی مصر مناظره ها داشته و حجت مرو گاهی
خود را حاکم او خوانده و گاهی هم بمرتبت او پرداخته است

درین مقالهٔ مختصر مقصود بحث در خصوص زندگانی و احوال
واشعار کسائی نیست بلکه غرض اشاره بقطعهٔ ای از اشعار اوست که از
یکی از قصائد او باقی مانده وچون هر قسمت آن در کتابی منتشر بوده
نگارنده آنها را بیکدیگر متصل نموده با اشاره بمحل ذکر آنها قطعهٔ مرتب
شده را منتشر مینمایم تا اگر خوانندگان محترم ابیات دیگری هم از آن
قصیده را یافتند بآن الحاق کنند مگر یکی از آثار فکری شاعر بزرگ
احیا شود

اشعار قدیم فارسی ، مخصوص آنها که از عصر سامانیان وغزنویان
یعنی از دورهٔ شروع وجوانی ادبیات بعد از اسلام ما بوده حکم رشته
های گسسته ومنظومه های قیمتی آراسته ای را داشته اند که انقلابات
عظیمه از قبیل استیلای مغول و انحطاط کلی مشرق درین دو سه قرن
اخیر و از همه بدتر بی اعتنائی مردم بشأن علم وادب آنها را از یکدیگر
گسسته و هر یک از لئالی آبدار آنرا بطرفی انداخته است بلکه بیشتر
آنها را بدست فنا داده ویا در آغوش فراموشی نهاده است و از این
جهت لطمهٔ عظیمی بسرمایهٔ ذوقی وادبی ایرانی بعد از اسلام زده
وجواهرات گرانبهائی را از کف او ربوده است

جام کبود و سرخ نبید آر ساغران

گوئی که جامهای کبود است پر نبید

جام کبود و بادهٔ سرخ و شعاع زرد

گوئی شقایق است و بنفشه است بشناسا

بگشای چشم و ژرف نگه کن بشناسا

باران نشان گوهر اندر میان جوش

بر سان عاشقی که بسوزد ز جان خویش

دیبای سبز را بدرج خویش در کشید

چون خوش بود نبید بزیر تیغ آفتاب!

خاصه که عکس آن به نبید اندرون فتد (۱)

آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد

گوئی عقیق سرخ با لؤلؤ فرو چکید

و آن صافئی که چون بکف دست برنهی

کف از قدح ندانی و نه از قدح نبید (۲)

در ترتیب تقدیم و تأخیر ابیات نسبت بیکدیگر زیاد نمیتوان اظهار اطمینان کرد مگر آنکه نسخه ای بدست آید شامل تمام این سیزده بیت.

طهران ۲۲ حوت ۱۳۰۱ — عباس اقبال آشتیانی

معلم دار المعلمین عالی

---

(۱) مطابق ضبط مجمع الفصحاء، در متن چاپی لباب الالباب «اندرون بدید» دارد.

(۲) مضمون این بیت از دو شعر عربی صاحب بن عباد (متوفی سال ۳۸۵) گرفته شده و آن دو بیت این است:

رَقّ الزُجاجُ و رَقّتِ الخمرُ ، فتشابها و تشاکلَ الامرُ

فکأنّها خمرٌ و لاقدحٌ ، فکأنّها قدحٌ و لا خمرُ

روز(۱) آمد و علامت منصور(۲) بر کشید
وز آسمان شمامهٔ کافور بردمید

گوئی که دوست قرطهٔ(۳) شعر کبود خویش(۴)
تا جایگاه ناف بعمدا فرو درید

خورشید با سهیل عروسی کند همی
کز بامداد کلّهٔ منصور(۵) بر کشید

و آن عکس آفتاب نگه کن علم علم
گوئی بلاژورد، می سرخ بر چکید

با بنفشه زار، گل و بار سایه کرد
با برگ لاله زار همی بر چکد نخوید

با آتش شعاع زمشرق فروخشید
با پرنیان لعل کسی باز گسترید

---

(۱) در کلیلهٔ بهرامشاهی: صبح

(۲) در المعجم چاپی و کلیله (مصقول) دارد و منصور که مطابق ضبط نسخهٔ خطّیست بهتر بنظر میآید.

(۳) در اصل نسخهٔ خطّی که مبنای نسخهٔ چاپی بوده نیز قرطه داشته لیکن فاضل معظم آقای میرزا محمّد خان قزوینی مصحّح و ناشر آن کتاب آنرا در اینموضع و در یکی از ابیات ترکیب بند جمال الدّین عبد الرزّاق اصفهانی بفوطه تبدیل کرده اند و بتصوّر نگارنده قرطه صحیح تراست چه اوّلاً در نسخ خطّی قرطه دارد وثانیاً قرطه که معرّب کرتهٔ فارسی و بمعنی پیراهن است بادریده شدن تاجایگاه ناف بیشتر مناسبت دارد. ثالثاً رضیّ الدّین نیشابوری در این شعر که به احتمال قوی آنرا با نظر داشتن بشعر کسائی سروده آن لفظ را بفارسی آن یعنی کرته تبدیل نموده و گفته: زعشق جنبت شنگرف لعل رنگیست ـ بصبح چاک زده جیب کرتهٔ زنگار.

(۴) در کلیله: گوئی که دست دوست همی فوطهٔ کبود.

(۵) در نسخهٔ چاپی «مصقول» دارد که معنی مناسبی نمیدهد، صحیح همین منصور است که دراینجا معنی پارچهٔ سفید را دارد امروز هم عرب منصور را بمعنی چلوار استعمال میکنند.

بوده و تمدّن پایهٔ استواری داشت. جهانگیری [illegible] آن اساس قوی بنیان دستبرد [illegible] نشد [illegible] آن سامان را رابطهٔ همسایگی و نزدیکی به اقوام سامی [illegible] ایالتهای دیگر بویژه گیلان و مازندران [illegible] دین از دست خود نمی‌دادند. طبرستان در مدّت صد سال دیگر با دین اسلام [illegible] و جنبهٔ خصوصی ایران «پهلوی» پای برجای ماند [illegible] تا [illegible] سوم [illegible] تاریخ سال آن سامان گردید. مشهور است [illegible] اسپهبد که شهریاران طبرستان بودند خط پهلوی موجود است. اگرچه از برای ملت شکست دیده بسیار دشوار و ناگوار بود که دست از رسوم دیرین خود بردارد و دین و آئین نیاکان بدرود گوید. پارسی پهلوی [illegible] رفتاری نکردند. بویژه قومیکه فرّ و بزرگی خود را بخوبی یاد داشت و کاخهای فرو ریختهٔ آبرو، آبادی روزهای پیشین را نشان میداد امّا بحکم معلومست، آداب عرب کم کم سراسر مملکت را فرا گرفت، از هر گوشه و کنار که آواز خود سوی بیگانه خاست افواج عرب بآن سوی شتافتند. ناچار سرکشان، فرمانبرداران امر و نهی آنان شدند.

خط پهلوی از دست رفت، زبان عرب مخصوص طبقهٔ عالی مملکت گردید پی در پی کتاب تازی لغتهای دری را نسخ مینمود. پارسی فقط در طبقهٔ پست و دهقانان بجا ماند و از هر جانب ایران یکی از ایالتهای خلیفه گردید چون عربها جز از غارت و یغما از کار دیگری سر رشته و اطلاعی نداشتند، زمینها ویران، کشت و زرع نابود و کاریزها خشک شدند. در بزرگی و بیچارگی، خاک توانگر ایرانرا فرا گرفت و در مدّت خلافت اموی که تا سال ۱۳۲ طول کشید و چندین سال نیز در

نگاهی بروزگاران گذشتهٔ ایران

و سکوتی بهمن است از فتنهٔ مغول

۱ — نگاهی بروزگار گذشتهٔ ایران

در سال بیست و یکم هجری جنگجویان عرب لشکریان ایرانرا شکست داده بنهاوند در آمدند و به پیروزی خویش فتح الفتوح نام نهادند باری در این روز کاخ عظمت هزار و دویست سالهٔ ایران که در پانصد و شصت سال پیش از مسیح از کوشش کوروش هخامنشی بر افراشته شده بود فرو ریخت

شاهنشاه جوان، یزدگرد سوم به امید بدست آوردن تاج و تخت خسروی چهار صد سالهٔ ساسانیان در هنگام ده سال سراسیمه گرد کشور نیاکان خویش همی گشت آتش کهن را که از روزگاران باستان بجامانده بود از شهر ری بر گرفت و بدور ترین پرگنهٔ (ایالت) ایران، بمرو در آتشکده ای فرو نهاد و خود پس نزدیک یک سال در مرو بسر برد تا تازیان بآن سامان رسید و آسیابانی روز شهریار گریزان و هراسان را بپایان رسانید

از این روز پس، خاک ایران، از آن فرزندان پابرهنهٔ جزیرة العرب گردید خلیفه فرمانفرمای کشور ساسانیان و والیانش جانشینان مرزبانان شدند گرچه در سال ۳۳۱ پیش از مسیح، ایران زیر دستبرد اسکندر ملعون گردید ولی فرقیکه میان کشورگشای یونانی و خلیفه بود اینست که یونانیان خواستند ایرانرا در زیر فرمان خویش آورند و عربها به نابود ساختن آن کوشیدند. چون ایران بزرگ و پر جمعیت

که با اسماعیل [illegible] سامانیان [illegible] بود
سرزمین بخارا و ترکستان [illegible] ایران
دری را از پرتو خویش [illegible] است

از ظهور دولت سامانی که دودمانی از خاندان ساسانی خود را میدانستند
کارها سر و سامانی گرفت، دامنهٔ [illegible] روزی یافتند [illegible]
کشور توانائی پیدا گشت [illegible] از ده خاندان آزادزاد،
ایران کهن دیگر باره چشم باز کرد، آنچنانکه همه [illegible] آمد نخست
شهریاران صفاری و سامانی بزنده کردن زبان فارسی همت گماشتند
پس از آنکه نزدیک دویست و پنجاه سال تازی زبان دری نوشته نشده
بود و زبان فرو مانکان [illegible] گردیدند، از پرتو کوشش آنان گروهی از
سخن سرایان نامی [illegible] پدیدار آمد که منوچهری از آنان نام برده گوید

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی و شکور بلخی و بوالفتح بستی هکذی
بوالعلا و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل آنکه آمد از نوایخ و آنکه آمد از هری

ومؤرخ مشرقی، محمد بن موسی فرالاوی، ابو المؤید بلخی و معروفترین
آنان رودکی و دقیقی از بلبلان خوش نوای گلستان صفاری و سامانی اند
مقصود در اینجا برشمردن نام دانشمندان آن زمانه نیست شمارهٔ آنان
بیش از فراخور و گنجایش این مقاله است. اگر نظری بتاریخ ادبیات
فارسی اندازیم خواهیم دید که بخش بزرگی از آن از این دو فرخنده عهد
برخاسته است.

کتاب الابنیه عن حقائق الادویه[1] تألیف ابو منصور موفق بن

---

(۱) کتابیست در خواص ادویه بپارسی مؤلف آن معاصر دقیقی است در زمان سلطنت منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی در حدود ۳۶۰ تألیف شده نسخه‌ای از آن بخط شاعر معروف اسدی طوسی در کتابخانه وینه موجود است و در آنجا بچاپ رسیده

زمان، اوّلین خانهای بنی عباس خبر از رد و خوردها که در گوشه و کنار بصدّ عربها روی میداد دیگر هیچ خبری از ایران نداریم

در هنگام دو قرن از دویست سال، ایرانیان گرفتار رنج و شکنجه و دچار فشار و آزار بودند این دو قرن را سیاه ترین روزگار تاریخی ما میتوان نامید کالبد مرده و بیجان ایران زبون و خاموش افتاده، نام و ننگ باستانی بتدریج بوادی فراموشی فرو میرفت تا آنکه پس از در گذشتن هارون الرشید لرزه به بنیان خلافت عبّاسی افتاد کم کم سستی و پستی، خلفاء بغداد را فرا گرفت افسار آنان روی بکوتاهی و کاستی نهاد و آتش خفودهٔ ایران که پس از چیره شدن عربها قرنها در زیر خاکستر خواری پنهان بود و از بیم و ترس، زبانه کشیدن نمتوانست، زنده و فروزان سر بدر کرد. از گوشه و کنار، از لوح سینه هائیکه هنوز نقش داستان کشور ستانی و دلیری ایرانیان باستان یکسره محو نشده بود آواز و خروش سر کشی بلند گردید. از همان سر زمینهائیکه سر چشمهٔ داستان یلان و ناموران و میدان کارزار شاهنامهٔ فردوسی است راد مردان چندی از پای بر خاسته و برای رهانیدن مرز و بوم نیاکان نامدار خویش از چنگال ستم و بیداد تازیان پای به پهنهٔ ستیزه و نبرد گذاردند نخستین مرد آزادهٔ این پیکار رستگاری یعقوب پسر لیث صفّار است که در سال دویست و پنجاه و سه در سیستان بضدّ خلیفه معتمد پرچم طغیان بر افراشت و دست گستاخ حکّام عرب را از ایالتهای خراسان و کرمان و فارس و خورستان و طبرستان کوتاه نمود گرچه دولت صفّاریان مانند ستارهٔ بامدادان مستعجل بود و پس از چهل سال سپری گردید امّا این ستارهٔ کم عمر را خورشید جهان آرائی در پی بود.

زمان این نژاده بود، [illegible] از [illegible] سامانی [illegible]
سامانی است. شاهنامهٔ منثور ابومنصوری و ترجمهٔ تاریخ طبری [illegible] ساده [illegible]
است در زمان [illegible] اما از طاهریان [illegible] یادگاری
شده است

آری دورهٔ سامانیان را گردن‌ها و دیگران خوب [illegible] در این
خجسته و همایون عهد، مردان بزرگی مانند محمد بن زکریا رازی و [illegible] ابو
ریحان محمد بن احمد بیرونی بوجود آمدند که جهانی از دانش [illegible] آنان
بهره‌مند گردید اما با همه اینها دردو دریغ که همواره [illegible] سال
عربها آباد [illegible] بود که [illegible] از سوی مشرق [illegible] گرفت و دگرباره
خورشید فروزان ایران را در پس ابر تیره پنهان نمود این [illegible] عبارت
از استیلای مغول بود

۲ — فتنهٔ مغول و پیشگوئی بهمن یشت از آن

پس از صد سال فر و فروری تاج و تخت سامانیان واژگون گردید
رشتهٔ کار کشور از دست برفت، پریشانی و آشفتگی روی نمود. دشمنان
دیرینه از کمینگاه سر بدر آوردند. ایران، گاه جولانگاه بیگانگان و ترکان
گردید. گروهی بنام غزنوی و دستهٔ بنام سلجوقی هر یک بنوبت خویش
به ایران تاختند. پس از سپری شدن روزگار سامانیان تا امروز دیگر
ایرانی نژادی تاج شهریاری ایران نرسید مگر کریمخان زند که از دودمان
کرد و ایرانی نژاد بود چندی در گوشه‌ای نام نیکی از خود گذاشت و
در گذشت. کشور سامانیان دستبرد همنژادان همان کسانی شد که در هنگام

علی الهروی، و بعد ز محمد بن جریر طبری، که بفرمان منصور بن نوح سامانی بفارسی در ۳۵۲ شد و تاریخ طبری که بفرمان همین پادشاه، دانشمندی و رودی از عربی بفارسی بر گرداندند و کتاب «البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع» تألیف حسن بن علی معروف به ابو نصر منجم قمی(۱) نیز یادگار زمان سامانیان است. این چهار کتاب منثور قدیم فارسی بهترین گواه شیرینی و سادگی فارسی آن دوران است.

اگرچه از شعراء صفاریان و سامانیان گذشته از رودکی و دقیقی که نسبت کمی از اشعار آنان نمانده است ـ فقط نامی بما رسیده است و از برخی از آنان، نورالدین محمد عوفی در تذکرهٔ لباب الالباب که در حدود ٦۱۷ تألیف شده و قدیمترین تذکرهٔ فارسی است چند قطعه یاد کرده است ولی این دانشمندان از بزرگان و استادان آن روزگاران بوده اند و بی شک هر یکرا دیوانی بوده است که لطمات قرون بعد آن آثار را از میان برده. کتاب آنان سرمشق دانشوران و هنرگستران زمان غزنویان و سلجوقیان گردید.

پادشاهی غزنویان ترک‌نژاد بتقلید سامانیان از شاعران دلجوئی مینمودند و نوازش میکردند. نهال ادبی که باغبانان سخن‌پرور در روزگار سامانیان، در بوستان نوآباد ایران نشاندند در زمان غزنویان تناور و برومند گردید. ابوالقاسم فردوسی که از بزرگان شعراء رزمی دنیا بشمار و مایهٔ سرافرازی ایرانیان است همان شهنامه ای را بانجام رسانید که دست مرگ، شاعر بزرگ زرتشی دقیقی را در عهد سامانیان مجال بپایان

---

(۱) نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانه های بزرگ اروپا موجود است ظاهراً تاریخ انشاء این کتاب در ۳٦۷ هجری میباشد.

که جملهٔ [illegible] تراوش [illegible] [illegible]
سنگاری و سامانی [illegible] جائی [illegible] روش [illegible]
نابود گردید. گرچه این جانوران [illegible]
برای نابود ساختن جنس ایشان [illegible]
را جز کشتن و سوختن آوردی دیگری در [illegible]
چنگیز [illegible]
و چون افتادند، همهٔ آبادیها را ویران نمودند [illegible].
[illegible] آتش سوزان دادند [illegible] ایران [illegible]
گردید. در انجام [illegible] و [illegible] دیگری نامزد به تیمور
گورگان معروف به [illegible] ولی از همان تخمهٔ چنگیز خونخوار [illegible]،
ولی [illegible] دست [illegible] نگشود.
تا قرن دهم هجری، وطن ما در پیچ و تاب شکنجهٔ جانفرسای دشمنان
شرقی بود و از آنس دیگر نتوانست سری بلند کند و یکسره قوای مادّی
و معنوی وی از دست رفت

اینک در انجام داستان روزگاران گذشتهٔ ایران برای روشن نمودن
معنی پیشگوئی بهمن یشت و نشان دادن ارزش آن باید بگوئیم که بخصوصه
در تاخت و تاز مغولها بآئین زرتشتی گزند فراوان رسید. بخش بزرگی از
نامه های آن آئین مانند کتابهای دیگر پهلوی و فارسی از میان رفت و
پیروان کیش باستان بیش از پیش از آثار دینی خویش محروم شدند. در
گیر و دار مغول از دایرهٔ جمعیّت آنان بسیار بکاست.

این پیشگوئی از قطعهٔ پنجم ماندهٔ یکی از نامه های زرتشتیان استخراج
شده است که نامزد است به بهمن یشت [illegible] که نام نخستین

خسروی چهار صد سالهٔ ساسانیان در تاریخ آسیا بارها از آنان با هیتال(1)
ذکر کرده اند بسا در زمان ساسانیان، هیتالها بخاک ایران هجوم آوردند
ولی پادشاهان توانای ساسانی همواره دست رد بسینهٔ آنان گذاردند دیوار
معروف « دربند » که عربها باب‌الابواب گفته‌اند در داستان هنوز
یادآور هجوم این غارتگران است. انوشیروان برای بستن راه ترکها این
دیوار را که مانند سدّ یاجوج و ماجوج بدرش قباد فرمان ساختن داده
بود بدرازی هفت فرسنگ از کنار دریای خزر تا کوه برپا نمود بویژه
در انجام فرمانروائی ساسانیان شکست یافتن هیتال از سردار بزرگ ایران
بهرام چوبین معروفست. هیتالها که از نژاد قوم هون (2) بوده و دولت
روم نیز چندین بار گرفتار آنها بلا گردید و غزنوی، و سلجوقی و همه
کسانیکه پس از ساسانیان در ایران تاخت و تاز نمودند و بسلطنت رسیدند،
و آمدند و رفتند و هستند غیر از صفویان که عرب نژاد بودند همهٔ آنان از
یک دوده و تخمه بوده و از بومیان ترکستان و مغولستان بشمارایند.

سخت ترین آسیبی که در مدّت زندگانی تاریخی ایران بسرزمین ما
وارد شده همان فتنهٔ مغولست که در سال ششصد و پانزده هجری متوجه
ایران گردید. این گزند باندازهٔ سخت و بزرگ بود که در میدان شقاوت
گوی سبقت از تازیان ربوده و ایرانیان بلیّهٔ سال بیست و یکم هجری را از
یاد دادند. آری سوزنی باید کز پای برآرد خاری. درین سال اردوی
چنگیز خونریز مانند سیل بنیان کن از سوی شرق سرازیر شد آنچه را

1) هیتال قومیست از نژاد مغول که مورخین عرب آنرا هیاطله ذکر کرده و در زبانهای دیگر بنام Hephthalite معروفست. در فردوسی لفظ هیتال بارها ذکر شده است.
2) Hunn

استاد آن دشواری (۱) اهورا [illegible]

«ای اهورا زرتشت چون هزاره [illegible] ایران از در [illegible] زمانی [illegible] رشتی است که [illegible] با [illegible] های آوشمه او [illegible] زمین [illegible] را ویران [illegible] کشور [illegible] خواسته و آبادانی و [illegible] آنرا [illegible] و آسایش و [illegible] را [illegible] ساربد [illegible] اهورا مزدا [illegible] آتش بهرام (۲) [illegible] بیداد و ستم و بیدادگری و [illegible] سوید»

آری آنچه [illegible] دشواری [illegible] روی داد از دیوهای تیره نژاد مغولی چنان گزندی بایران رسید که اگر تا [illegible] سرافراز سری بلند نکند و [illegible] باید جای سپاسگزاری [illegible]

بمانیم امید [illegible]

خوشی در گذشت و بدی بگذرد زمانه بسی رنگ رنگ آورد

همه همگنانی بیاد آوریم براه رای ایران نگاه آوریم

ببندیم دیو بدان را به بند شود خرم و شاد جان نژند

بسر گرد ایران ز مازندگی برون آید از ننگ و شرمندگی

---

(۱) در بارهٔ [illegible] رجوع شود بکتابهای ذیل

1. Fr. Spiegel, Traditionelle Literatur der Parseen. 2. Grundriss der iranischen Philologie vol. II. 3. West, Bahman Jasht

(۲) آتش بهرام یکی از پنج قسم آتشی است که در اوستا ذکر گردیده (فصل [illegible]) و بسیار از آن سخن رفته است در ادبیات پارسیان متاخرین از جمله در روایات در خصوص آتش بهرام چنین آمده است: هرجای که بهدینان نشینند باید که آتش ورهرام [illegible] بهرام [illegible] اندر آن شهر و جایگاه باشد چه آتش ورهرام همچون پاسبانیست که آن جایگاه را از همه آفتها و بلاها نگاه میدارد

بهرهٔ اوستاست [illegible] آنرا در زبان پهلوی [illegible] از اینرو
گویند و معنی آن [illegible] است. بهمن یکی از شش
مهین فرشتگان اوستاست که آنان را آمشاسپندان گویند.

پارسیان را عقیده بر اینست که در زمان گشتاسپ هر یک از آمشاسپندان
را در اوستا یشت مخصوصی بوده است که مانند سایر گروه‌های اوستا از
دست رفته است. اکنون در اوستای باقیمانده در میان بیست و یک یشت،
یشت سوم و چهارم مخصوص امشاسپند اردی بهشت و امشاسپند
خورداد است. از وجود بهمن یشت میتوان گفت که عقیدهٔ مذکور
پارسیان درست است و امشاسپندان دیگر نیز مانند شهریور و سپندارمذ
و امرداد دارای یشت ویژه‌ای بوده اند. بهمن یشت تقریبا دارای
چهار هزار و دویست کلمه است. تاریخ انشاء آن را باید با تاریخ دو کتاب
مذهبی معروف دیگر «بندهش و منوچهرد» در قرن اول هجری فوراً
پس از استیلای عرب دانست. این کتابهای پهلوی گرچه نسبةً متأخر
هستند ولی از روی اسناد بسیار قدیمتری آنها را گردآوری کرده اند. بهمن
یشت نیز در نسخه های خطی قدیم با بندهش در یکجلد نوشته شده است.
موضوع این جزوهٔ خورد یکرشته از پیشگوئیها میباشد که اهورا مزدا[1]
به وخشور[2] زرتشت خبر میدهد. یکی از این پیشگوئیها بخوبی یادآور
فتنهٔ مغولست که در ششصد سال پس از انشاء بهمن یشت واقع شده است
و نیز آهورامزدا پس از سپری شدن فاجعهٔ بزرگ موعود، اشو[3] زرتشت
را به آرزوی در رسیدن یک روزگار خوش و خرمی مژده میدهد.

---

(۱) نام خداست (۲) یعنی پیغمبر (۳) یعنی حضرت

و شاید نام او اشتهار داشته باشد تا اشعار رباعیات او را [illegible] نسبت

داده و رباعیات دیگران را بوی منسوب سازند. همانطور که رباعیات

شیخ نجم الدین کبری و شیخ ابوسعید ابوالخیر را بحدی زیاده وارد

رباعیات خیام اسناد کرده اند بطوری که امروز هر رباعی که سراینده

گوینده خود را معرفی نکند بنام این شاعران آنرا اختصاص داد [illegible]

که با آن مردان وحکیمان در کنار این معامله [illegible] معلوم نیست ارزیابی که

طبعا باید مظلوم ومحکوم باشد چه خواهند کرد

صاحب مجمع الفصحاء فقدان اشعار مهستی را از اثر حملهٔ عبدالله

خان اوزبک بر شهر هرات میداند ولی باید اضافه کرد که اگر شعرای

مقلّد وسفینه نگاران بی تتبع ازبکی نمیکردند از حملهٔ اوزبکان این

خسارت بمهستی وبه ادبیات ایران وارد نمی آمد

در سفینه های کهن رباعیاتی بنام او دیده میشود که شخص هیچ

سندی برای تصدیق آنها جز خوش باوری وسادگی در دست ندارد

ولی در هر حال از مطالعهٔ آنها و سپس با انتشار آنها غفلت ومضایقه

سزاوار نیست.

این بنده مطابق دعوت آن مجلهٔ عزیز چندین رباعی مهستی را که از

سفینه ها جمع آورده ام و گمان میکنم در جائی طبع نشده باشند میفرستم

تا هر کدام شایستهٔ درج باشد انتشار یابد. ممکن است بعضی از این رباعیات

ازوی نباشد یا احیاناً درج آنها را شایسته ندانند امّا وظیفهٔ بنده است

که بفرستم تا اگر هم درج نشود کتاب خطّی که اشاره بدان شده تصحیح

وتکمیل یابد ولی یک نکته را باید در نظر داشت که رباعیاتی که بیم

درج نشدن در آنها بیشتر است بیشتر نزدیک بمهستی هستند.

همی تا برآید ز کشور ما نالـ ... | ز رامش ... و بیگانگان
اهورا، تو ای کردگار سترگ | فرستادهٔ زرتشت بزرگ
تو، ای آفرینندهٔ ماه و مهر | خداوند خاک جهان و سپهر
ببخشا خدایا به ایرانیان | دگربار مهی دست افتادگان
که بخشش ازو سزاوار نیست | به ایران سزد کو گنهکار نیست
خدایا از آنچه دیده مگیر | ببخشا به ایران فرتوت و پیر (۱)

برلین — پورداود



مهستی گنجوی شاعرهٔ ایرانی

مقالهٔ ذیل از قلم ادیب و فاضل محقق آقای رشید یاسمی است که اغلب خوانندگان مجلهٔ آثار علمی ایشان را در جراید مهم مرکز مانند ایران، نو بهار، ارمغان وغیره خوانده و از گنجینه‌های ایشان راجع بموضوعهای مهم ادبی و تاریخی بهره‌مند شده اند. امروز ما بوجود اینگونه ادبای با فضل خیلی محتاجیم. — ایرانشهر

در شماره‌های ۱ و ۸ ایرانشهر رباعیاتی ازین شاعره درج نموده و شرح حال و اشعار او را از خوانندگان خواستار شده بودیم

اگرچه رباعیات این زن باذوق شیرین سخن دارای سبک و طعم مخصوص هستند و با رباعیات دیگران بسهولت مشتبه نمی شوند ولی تمام رباعیاتی را هم که بنام او می نویسند نمیتوان بی تحقیق ازوی دانست زیرا که حس تقلیدی که در شعرای متوسطین ما شعله‌ور بوده است آنها را وا داشته است که حتی از این زن نیز تقلید کنند و رباعیاتی بسبک او

(۱) این چند فرد از امشاسپند نامه دیوان نویسندهٔ مقاله است که بعدها بچاپ خواهد شد.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساخته است [illegible]

[illegible]

که میان کلمات دلالت [illegible]

[illegible]

ومعانی [illegible]

[illegible] این اصطلاحات را

[illegible] ومناسب [illegible]

کردن میان الفاظ ومعانی

---

(۱) در آن [illegible]

[illegible]

(۲) [illegible] جلد ۳ صفحه [illegible]

ا[illegible] سال از عمر رباعی در [illegible] [illegible] قول احمد [illegible]
الفصحا زن خطیب گنجوی بوده و در [illegible] اطلاق سحر [illegible]
و عشرت‌پیشه بوده است اکنون مطابق دو رباعی [illegible] مهستی زن پور
خطیب گنجه بوده و باوی سازشی نداشته است (۱)

« شنیدم است که شبی در مجلس سلطان بود چون بیرون آمد سلطان
استفسار هوا میکرد و برف میبارید مهستی این رباعی را بدیهه نظم کرد

شاها فلک اسب سعادت زین کرد — وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت — برگل ننهد پای زمین سیمین کرد

سلطان را این رباعی در محل قبول و ملایم طبع افتاد و من بعد مهستی
مقرب حضرت سلطان شد (۲)

« اما مهستی که تخلص اوست کلمه ایست مرکب از مه بمعنی بزرگ،
وستی بمعنی خانم و بعضی ستی را مخفف سیدتی دانسته و میگویند، روزی
او بسلطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان هستم یعنی کمتر
و کوچکترم سلطان گفت مه استی یعنی بزرگتر هستی، و برخی گفته اند
سلطان مه استی نگفت بلکه گفت مه استی بفتح میم بمعنی ماهی

---

(۱) در اینکه مهستی زن پسر خطیب بوده امیر احمد ام شکی نیست و مهستی در رباعیاتش همه جا او را پور خطیب خطاب میکند. چنانکه علاوه بر آن دو رباعی که نویسندهٔ مقاله در ضمن رباعیات ذکر کرده این رباعی نیز که از جمله استشهاد بکار رفته است نیز است .

ای پور خطیب گنجه پندی بپذیر — بر تخت طرب نشین بکف ساغر گیر
از طاعت و معصیت خدا مستغنی است — باری تو مراد خود ز عالم برگیر

(۲) دولتشاه صفحه ۶۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نه آثاری که از آدمی دید

نه آبادی در این مرز و بوم دید

شد از غم همچو مرغی پر خورده

چو گل پژمرده و چون نخ افسرده

[illegible]

[illegible]

اصفهان - سید علی آزاد بروجنی معلم مدرسه متوسطه

[illegible]

روح سیروس بسان زن بی‌حال پریش

وی آمد پی دیدن این کشور خویش

دید آن ملک جم و حجلهٔ با شرم و جلال

گشته نابود و فتاده ره اضمحلال

آنکه شاهانش سراسر همه روی زمین

کرده تسخیر و در آورده جهان زیر نگین

کار و بارش همه آشفته و اهلش مرده

گل رخسار ز اندوه جهانش پژمرده

بدام غم تو خسته ای نیست چون من

ور هست بود از شده‌ای نیست چو من

ز خستگان عشق تو بسیارند

لیکن به فلاکت شده ای نیست چو من

* * *

بمناسبت تصویر قبر کوروش (۱)

شنیدستم که وقتی روح سیروس

برون شد چون زن از مأوای مأنوس

چو مرغی در هوای آب و دانه

بپرواز آمد از آن آشیانه

همی گردید گرد خاک ایران

سراسر دید ایران گشته ویران

بهر سو رفت زاطراف و جوانب

وطن را دید در دست اجانب

نشان باقی نه از دور کیانی

شده بر باد رسم باستانی

قصور عالیش ویرانه یکسر

شده با خاک از کاخش برابر

---

(۱) راجع بتصویر قبر سیروس مندرج در شمارهٔ ۷ چند قطعهٔ دیگر نیز رسیده که بعدها چاپ خواهد شد

[illegible] از صوفیه [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان اطلاع دارد [illegible] در این [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] است و اطلاعی علیم [illegible] [illegible] اشعار

شان چون [illegible] [illegible]

مرقع [illegible] [illegible]

شک ندارد ولی بخوبی معلوم است که [illegible] که [illegible]

و سالوس و [illegible] عام را [illegible] اعمال صوفیان [illegible]

رد فرموده چنانکه گوید «نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا

خرقه که مستوجب آتش باشد» [illegible] و از

اشعار بخوبی آید [illegible] در [illegible]

اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام

افتاد [illegible] در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه

عالم زد» و در مقام فنا گوید «عاشق [illegible] دل [illegible] فنا [illegible]

حرم دل نشود خاص الخاص» «گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم

گفت آنزمان که نبود جان در میانه حایل»

و همچنانکه شعرای آنقوم مانند جلال الدین رومی و شیخ عطار و سنائی

اخلاق مذمومهٔ باطنی را چون ریا و سالوس و [illegible] اعمال ظاهری

ترجیح داده و اعمال مقبول خود را [illegible] عبادتها دانسته‌اند و از برای

این حکایتها وضع کرده که در اینجا جای ذکر آنها نیست حافظ هم پیروی

آنان نموده از زهد و ریای زاهدان خود خصوصا در ماه رمضان بجوش

آمده و باده نوشی را سالوس و [illegible] ترجیح داده چنین سروده است:

حال این حالت بد بنگر و بر این چنین دیدن

همچو اقطار اسمان ... خود ...

رو سوی دخمهٔ خود کرد بصد آه و فغان

گشت در کالبد خویش دگر باره نهان

اصفهان — ... الله ... لائی محصّل کلاس اول متوسطه

* * *

بهترین غزلیات حافظ (۱)

بقلم ادیب محترم میرزا عبد الله خان رسوا

در شمارهٔ هفت در زیر عنوان بهترین غزلیات حافظ شرحی دیده شد که یکی از محترمین مرقوم فرموده و مانع بر حجاب بگمان را بر سایر غزلیات تناقض کلمات و عبارات فاسق خواجه رحمه‌الله علیه دانسته اند چون این عقیده ممکن است خللی در مستی سرخوشان بادهٔ اشعار حافظ آورد یا اینکه تصوّر کنند دیوان آن شاعر بزرگ بیشه ایست پر از درختهای بی ریشه خودرو که دست استنساخ کنندگان کرده آنچه خواسته این چند کلمه را بعرض میرسانم

---

(۱) در شماره ٦ در آخر مقالهٔ آقای امال آشتیانی راجع بغزلیات حافظ نظریات یکی از ارباب ذوق و ادب را در بارهٔ حافظ علاوه کرده بودیم که مخصوصاً بیت «رفتم از مدرسه برسم سبب حرمت می» را برای سستی ... حافظ شاهد آورده بود در شماره دوازده توضیح میدهیم که این بیت از آقای اقبال بوده و چنانکه موصی الیه یادآوری کرده‌اند این شعر از حافظ نیست از دیگریست که در استقبال غزل معروف حافظ: یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود ... کعبه و ... کشکول شیخ بهائی هم ضبط است.

ایرانشهر

[illegible]

[illegible]

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

و یا «کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست» [illegible]

[illegible]

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

در فی الواقع هیچ ربطی به اشعار فوق ندارد و دلیل آن این میشود که انسان میخواهد پی بکنه اسرار طبیعت ببرد بلکه استعداد اورا میباید چنانچه از شعر

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

[illegible] معلوم است

از مطالب فوق بخوبی معلوم میشود که تشخیص اینکه کدام یک از ترجمات حافظ از همه بهتر است امر بسیار مشکلی است [illegible] چنانچه در شمارهٔ ششم همین مجله فاضل محترم آقای میرزا عباسخان اقبال نگاشته‌اند ذوق دخیل است در هر غزل حافظ بلکه هر فردش راجع بمعانی و تفسیر

[illegible]

[illegible]

در دیوان حافظ از ... [illegible]

باشد، باقی [illegible]

اما در خصوص مقامات سلوکی حافظ فعلاً باید دانست که چون صوفیان معتقد بمقامی چند چون مقام طلب و معرفت و عشق و توحید و حیرت و فنا و بقا هستند، در هر یک از این مقامات مراحلی را ثابت دانند که بسا مخالف‌تر با شرایط مقام دیگر است که در جای خود محل شرح و بسط است و همین بمعرض شعر مولوی کافیست که میفرماید

دست بدست چون رسد از پادشاه   گر کمی ما دون ... [illegible] گناه

[illegible]

[illegible] عنوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از روی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الأحراع

آلات که در [illegible] اطاقهای [illegible] آمن [illegible] مرادی [illegible]

[illegible] دوجهید است

این آخرین اختراعی است که در حق آلات و ادوات [illegible] که در زبانهای فرنگی بهش "بیدیسک" (بروزن [illegible] بکسر الباء و سکون الیاء) معروف است بعمل آمده [illegible] که حالا دیگر حتی در [illegible] طرفهای خودمان هم که مرده عرض سلام و دعای خودمان را ازین شهر [illegible] چاپاری به مسافة [illegible] و [illegible] میپرسند از [illegible] و قافیه های مرحوم شیخ الرئیس و ابوالخیراهی [illegible] تدلیس مشهور است ولی [illegible] که مدتی میشود [illegible] این فرنگیهای از همه چیزی چیز متداول شده جزو [illegible] که مثلا انسان بدون سیم و بدون ترس از حوالهای ترس و شیرین "هرکس"

نمایانست که نسبت بسایر غزلیات و ابیاتش بدیوان داد. گوئی بوستانیست پر از گل که هر کدام رنگ و بوئی خاص دارند که تمییز و رجحان آنها بر یکدیگر دشوار مینماید.

با وجود این نمیتوان گفت تمام اشعار حافظ دارای یک سبک و روش است چه بسیار از آنها سست مینماید و گذشته از اینکه بعضی از آنها ملحقات است بسیار دیگرش از خود حافظ است چه اختیار شعر بدست طبع و طبع هم همیشه بر یک حال نیست ولی این مسئله دخلی بمسلک و عقیدهٔ او ندارد

در خاتمه عرض میکنم شاعر شیراز اسرار حکمت یا تصوّف را در لباسهائی در آورده که هر کس بخواند بی اختیار مجذوب میشود و فی الواقع در بکار استادی بخرج داده اگرچه اشعار سعدی و فردوسی و نظامی از حیث فصاحت و بلاغت مرتبهٔ اوّلرا دارا هستند ولی بعقیدهٔ بنده هیچکدام مثل حافظ دل نمی ربایند، و بهمین جهت اشعارش بزم عارف و عامی را رونق داده و در دل درویشان گوشه نشین و زاهدان صومعه گرفته تا دردکشان خماری و عاشقان و کشته همه را تسخیر کرده تا بدرجهٔ که دیوانش را مقدّس شمارند اشعارش را معجز دانند و خودش را لسان الغیب خوانند، گوئی پروردهٔ آتشکدهٔ پارس است که ایرانیان عزیزش میدارند چنانچه خود فرموده:

- از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

قاهره - عبدالله متخلص به شیوا



[illegible]

باشند [illegible] اما [illegible]

راه‌های جدید خود [illegible]

هائی که در فلان شهر [illegible]

و بسیار مفید [illegible]

در بین راه، مسافرین [illegible] به‌اندازهٔ ایشان [illegible]

و همینطور بسیاری از امور تجارتی و اقتصادی [illegible]

است [illegible] از چند بار تجربه [illegible] در این ایام [illegible]

رسیده‌اند و آزمون در قطار هائی که از برلین به هامبورگ [illegible] در یک

اطاق مخصوصی تلفون بی‌سیم هست که هر مسافری از اینجا با هر نقطهٔ که

بخواهد درست بهمان آسانی تلفون با سیم میتواند صحبت و گفتگو کند

و این اوّلین بار است که در دنیا چنین چیزی دیده میشود و این هم تا

کنون مخصوص خطوط آلمان و فقط میان شهر برلین و هامبورگ

است و بزودی بهمه‌جا و بکاشان خواهد رسید الله اعلم

امضا نمرهٔ ۷۲ – برلین

* * *

جواب سؤالهای دفتر دختر آلمانی

در شمارهٔ گذشته چهار جواب در پاسخ سؤالهای شمارهٔ هفتم درج کردیم اینک چند جواب دیگر میرسد که پاسخهای نیکی هستند و از طرف خانمهای ایرانیست به ترتیب تاریخ ورود جوابها بعضی از آنها را درج و مابقی را برای شمارهٔ دیگر نگه میداریم

ایرانشهر

[illegible] از [illegible] چندی پیش [illegible] در [illegible]
شده و [illegible] آنها است هفتاد و چند های [illegible] کرده و سواد
نشنیده «خدا بداند چه کار میکند» این اواخر کار تلفون بی سیم جاتی
کشیده که در کوچه های پاریس مردم ساعت، چهار بعد از ظهر (که
[illegible] فلان قدر [illegible] بوده است [illegible]
و درست وقت تمام شهر است) در مقابل ادارهٔ روزنامهٔ مشهور
«پاتی» (بروزن بان بریان فرانسه یعنی زمان است) جمع
شده و آواز و موزیکی را که از بالای برج «ایفل» (بروزن
بدل برج، است آهنی بشکل رونده که جوز باید و چند سال است در
پاریس ساخته اند و هنوز هم خراب نشده و در اینجا هم باز این فرنگیها
بی فولی کرده اند) حنیاگران و مطربان معروف میخوانند و میزنند و
بتوسط تلفون بی سیم باداره مزبور میرسد تماشا گوش میدهند و حتّی
در یک روزنامه خواندم که در روز افتتاح مجلس مجمع ملل که پیش
خودمان نماند، مضحکهٔ ملل شده نطق افتتاحیهٔ آنرا بتوسط تلفون بی
سیم در مجلس شورای ملّی انگلستان میشنیدند و در آنجا دستگاه تلفون
را طوری تعبیه کرده بودند که صدای ناطقی که در شهر ژنو (بروزن
کنف شهری است در مملکت کوچک آزاد و آباد سویس) بلند میشد در
پارلمان انگلیس منعکس میشد و تمام حضار میشنیدند ولی باوجود این
تا همین اواخر علمای فن کامیاب نشده بودند که این تلفون بی سیم را در
اطاقهای قطار راه آهن هم بکار ببرند و این مسئله خیلی اسباب تأسف
بود چون ارباب امور از وقتی که بقصد سفری سوار راه آهن میشدند
تا وقتی که پیاده میشدند مثل این بود که دیگر در این دنیا نباشند چه

نام موضوعاتی که از ... [illegible]	[illegible]	[illegible]
قوهٔ اراده ـ همت بلند	معرفت نفس	[illegible]
عزّت نفس و نیکنامی	محبت، معقول	[illegible]
تحصیل علم	سیر در عالم وانفس	[illegible]
اتکال بر خداوند [illegible]	حسن [illegible]	رضا و [illegible]
تدریس دختران ایرانی	نقاشی و شاعری	؟
طبیعت حادثه	[illegible] فرانسوی	؟
در ایران	اصفهان آباد	روم
در همین زمان	قرنها بعد از این	[illegible]
[illegible] والدین	[illegible]	[illegible] عکس خوشبختی
رحمت دوستی	؟	؟
ذکاء الملک مرحوم	آناتول فرانس، حافظ، ولتر	حافظ، آناتول فرانس
رذائل و محاسن	داستان لانوش فرانسوی	[illegible]
موزار	وردی ایتالیائی	[illegible]
آبی آسمانی، گل سرخ	؟	سرخ آتشی
شاه عباس بزرگ	داستان از نوشته‌های [illegible]	؟
شهر [illegible]	قرة العین	؟
خیام و سعدی	حافظ، مولوی، شیلر	؟
علی ـ لیلی	؟	؟
معاویه	؟	؟
مردم آزاری	؟	؟
تزویر و ریا	[illegible] دشمنی	[illegible]
از حسادت	از [illegible]	از [illegible]
با فلانی با دوغ	؟	؟
شکیبائی	؟	؟
آنرا که خود نمی‌پسندی در حق دیگران روا مدار		؟

[illegible]

[illegible]

۱ [illegible] : [illegible] [illegible]
۲ [illegible] : [illegible] [illegible]
۳ [illegible] : خوانندن و [illegible] — خواندن تاریخ و رمانهای [illegible]
۴ [illegible] : [illegible] — آزادی [illegible]
۵ [illegible] : [illegible] — [illegible]
۶ [illegible] : [illegible] [illegible] علم و عمل
۷ در [illegible] : ایران آباد — [illegible]
۸ [illegible] : [illegible] — [illegible]
۹ [illegible] : [illegible] — [illegible]
۱۰ [illegible] : [illegible] آزادی و [illegible] — [illegible]
۱۱ [illegible] : [illegible] آبادی — [illegible]
۱۲ [illegible] قاشان : کمال الملک — [illegible]
۱۳ موسیقی [illegible] : [illegible] — [illegible]
۱۴ [illegible] : [illegible] — [illegible]
۱۵ سرداران تاریخی : شاه عباس [illegible] — [illegible] شاپور اول [illegible]
۱۶ [illegible] : [illegible] — [illegible]
۱۷ [illegible] : سعدی — فردوسی [illegible]
۱۸ [illegible] : ایران — [illegible]
۱ [illegible] : [illegible] اصلی [illegible] — اسکندر [illegible]
۲ [illegible] خطاها : دوست [illegible] را آوردن — [illegible] وطن
۳ زشت‌ترین اخلاق : [illegible] — حقد، حسد، [illegible]
۴ از چه بیشتر
[illegible] : از خیانت بوطن — از بد نامی
۱ بهترین غذا [illegible]
[illegible] : [illegible] نان و [illegible] — [illegible]
[illegible] : [illegible] و ملایم — [illegible] و حساسی
معشوق [illegible] : عشق با حقیقت و وفا [illegible] — قانون [illegible] و برابری

[illegible]

[illegible]

اگر کسی پیدا شود و این نشان [illegible] که شارع مقدس [illegible] مؤسس دین مبین اسلام زنان را از مذلت رهایی بخشید [illegible] را در [illegible] احیای [illegible] داد و حقوق و امتیازات مخصوص برای آنها تعیین فرمود [illegible] برای [illegible] دامن همت [illegible]

هنوز مردم ایران جز خدمت خانه و افزودن نسل کار دیگری از زن انتظار ندارند و هنوز هم در تحت تأثیر موهومات و خرافات دین‌فروشان باقی و معتقدند که زن [illegible] نیست، زن ناقص العقل است، زن شیطان رجیم است، زن نباید در راه [illegible] زندگانی قدم بزند، زن نباید با شرافت و عفت و نجابت سعی و عمل در کار کردن مشغول باشد، زن نباید برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی و اختلاط [illegible] تحصیل هنر و کسب کمال و افتخار نماید، زن نباید در حقوق مدنی و سیاسی بهره و نصیبی داشته باشد و بالاخره عقیده آنها اینست که غیر از بچه‌داری

از مقالات روزنامه [illegible]

بعضی مقالاتی که در موضوع‌های [illegible] تا کنون [illegible] درج کرده [illegible] از آنها [illegible] در [illegible] را [illegible] های [illegible]

۱ — تربیت زنان

تعلیم و تربیت در بارهٔ نسوان که تربیت اوّلی اطفال یعنی مهم‌ترین قسمتهای زندگانی آنان بعهدهٔ آنهاست از مهم‌ترین نقطهٔ نظر لازم و ضروری بنظر میآید. زنان ایران زیر بار ملّت و موفقیت آنان در این جهان در آخرین درجه از عظمت میباشد. زنان گوهرهای گرانبهائی هستند که تاکنون در جامعهٔ ملّت، قدر و قیمت آنان شناخته نشده است.

تعلیم و تربیت زنان هم خوشبختی شخصی را بهبود و هم قوّهٔ تازه در هیئت اجتماع تولید میکند و این قوّه آنها را در فراهم آوردن موجبات تعالی و وسائل ترقی با مردها همراه سازد. در نتیجهٔ همین تعلیم و تربیت است که مشاهده مینمائیم امروزه نسوان سایر ممالک در عزّت و مناعت نفس و علوّ اخلاق بهرهٔ کافی برده و شعار محبّت و سرایت عشق بی آلایش را در قلوب مردان خود جای داده اند.

زن در عالم متمدّن بحقوق مدنی و سیاسی نایل شده و در همه جا در وظایف و مساعی عمومی شرکت جسته و در انتظام و آسایش بشری کوشش میکنند. امّا زنهای مملکت ما بقدری گرفتار بدبختی و اسیر سرپنجهٔ رنج و ذلّت هستند که خارج از تصوّر است. این بیچارگان از هر جهت بیچاره‌ترین تمام طبقات بوده و معاملاتی که در بارهٔ اسرای قرون وسطی باشد در بارهٔ آنها معمول است و از روی راستی و حقیقت میتوان گفت که طایفه‌ای بدبخت‌تر و محروم‌تر از زنان ایران نیست.

آیا [illegible] آنان [illegible]
کدام قدمهای جدّی [illegible] را [illegible] داشته اند ؟

پس در ایران باید اولاً [illegible]
شکوفا کردند و [illegible] تعلیم [illegible]
دارند و زن [illegible]
و ایران و بیحدّ [illegible] آنان [illegible]
باید بدانند که قسمت بزرگی از [illegible] آنان از دانش [illegible]
و با علم است و با زبان ایران [illegible] ایرانی [illegible]
از نعمت علم و معرفت بهره مند شوند [illegible] ایران روی [illegible]
حقیقی اجتماع را نخواهد دید و هرگز ثمرهٔ [illegible]
خانوادهٔ خوشبخت را نخواهد چید [illegible]

۳ ــ تربیت و تعلیم در میان پارسیان هند

چون در شمارهٔ هفتم مجلّه اشاره شده بود که برای توسیع دائرهٔ معارف ایران خوبست از پروفسور های پارسی هند دعوت بشود؛ لازم دیدم چند کلمه در خصوص این گروه فرزندان ایران یعنی پارسیان هند بنویسم.

گرچه بنده ایرانی هستم امّا سالهاست در میان پارسیان هند زیست دارم و تا یکدرجه از استعداد آنان باخبرم. در خصوص تربیت و تمدّن ایشان شرحی جداگانه بزبان انگلیسی که سواد راپورت رسمی دولتست راجع بتعلیم و تربیت پارسیان هند منعکس است که عرایض مرا تصدیق میکند

چنانکه در این راپورت ملاحظه میکنید بموجب احصائیهٔ رسمی سال ۱۹۱۱ راجع بتعلیم و تربیت در میان پیروان مذاهب مختلف هند،

[illegible] ... زبان ایرانی [illegible] از مال زبان فرنگی [illegible] و بوسیلهٔ [illegible] [illegible] ... آنرا گفته است که « [illegible] »

[illegible] معلم ادبیات فارسی و عربی و انگلیسی
در مدرسه ایرانیان [illegible]

۲ — مسؤلیت مردها در تربیت زنان

اگر در ممالک فرنگ بعضی از زنهای نامی و تاریخی بوجود آمده وشهرت ومعروفیت پیدا کرده اند تعجب نیست زیرا که قرنهاست در آن ممالک در تربیت وتعلیم زنان میکوشند برای دختران بعدد پسران مدرسه ها ودارالتربیه ها و نمایشگاهها و کتابها و انجمنها و روزنامه ها موجود است والله اینها نیز اسباب خواهند بود اگر مردان ایرانی هم مثل سایر ملل از کوچکی میان دختر وپسر ودر بزرگی میان زن ومرد فرقی نگذاشته و در تربیت وتعلیم آنها بدون ملاحظه میکوشیدند حتماً زنان ایرانی هم راه شرافت وسعادت را پیش میگرفتند و نسبت به استعداد فطری وکسبی خود در خوشبختی و ترقی جامعه شرکت مینمودند. ولی جای تأسف است که مردان امروزی ایران هنوز در همان عقاید قدیم ورسوم دیرین باقی مانده وخیال میکنند که زن نسبت بمرد وجودیست بی اهمیت ولیاقت وهرگز قادر بتحمل بار مسؤلیت امور اداری واجتماعی نیستند.

حالا من سؤال میکنم این همه پسران ایرانی که مدتها در خارجه وداخله مشغول تحصیل بوده ومبالغی گزاف درین راه صرف کرده اند

که در بازاری در یکی از نمایشهای [illegible]
با کمال [illegible] اظهار نمود که با [illegible]
گذرانده و [illegible] نمایشها را امتحان کرده [illegible]
اندک زمانی [illegible] خوبی [illegible] داده باشد

علاوه بر همهٔ [illegible] های [illegible] آرا [illegible] ایشان بسبب تعداد خودشان هیچ قوم [illegible] های عالم [illegible] تفاوت با ایشان [illegible] نکرده است [illegible] مخصوص العادت هم هستند چنانکه عدد نفوس انقوم هشتاد هزار را [illegible] ولی سالی [illegible] ده [illegible] تا یکهزار لک روپیه باشد در راه امور خیر با صرف میکنند وهر قوم از آن فایده میبرد از ایشان که هست تعصب جانوران سلم [illegible] ده احاطه ها بنا کرده اند وچون از خود سلطنت مخصوص ندارند جای آن نیست که هیچ گمان حسابی با ایشان برود

اگرچه صحیح است که ایشان وفادار [illegible] رعیت دولت انگلیس اند ولی سبب آن اینست که در دورهٔ این سلطنت توانسته اند جوهر فطری خود را نشان داده [illegible] بهترین وجهی بدولت حقیقی خود و خاک پاکان خود یعنی ایران همه نوع خدمت با کمال وفاداری خواهند کرد

دولت ایران را لازم است که چند نفر از اجزای خود را بهندوستان گسیل فرماید تا با بزرگان آنقوم مشورت نمایند و از طرف دولت به ایشان اطمینان کامل داده [illegible] به عودت بخاک قدیم خود تشویق شود تا این فرزندان کوروش و داریوش ملک پاکان خود را بجلال وآبادی روزهای پیشین ترقی بدهند.

پ . ی . پردانی مقیم بمبئی

پارسیان از حیث تعلیم بر دیگران پیشی‌اند. بموجب این راپورت عدهٔ باسوادان
این قوم در صدی هفتاد و نه است و اگر مردمان کمتر از پانزده ساله را
کنار بگذاریم این نسبت بصدی هشتاد و سه میرسد.

از مردان پارسی چهار از پنج و از زنان تقریباً دو ثلث باسواد
میباشند. در میان مردهائیکه بالاتر از پانزده سال دارند فقط صدی
هشت و در میان زنها صدی بیست و شش بیسواد پیدا میشود.

از روی همین نسبت است که در تمام امور دولتی رابطه دارند
و ریاست امور بزرگ بآنها سپرده میشود. چنانکه نویسندگان واقف
بارها مینویسند که اگر هندوستان از وجود پارسیان خالی میشد تاریخ
هند با قلم دیگر نوشته میشد. شهر بمبئی که امروز یکی از بنادر معتبر
عالم و دومین شهر آباد و پرجمعیت هند است، ترقی و آبادی آن بصدی هشتاد
مدیون رنج دست پارسیان است.

در میان ایشان نه فقط پروفسور های قابل موجودند بلکه همه گونه
اشخاص با علم و معرفت از قبیل طبیبها و مهندسها و قانون دانها و استادان
صنعت و حرفت و متخصّصین فن زراعت و معدن شناسی و صاحبان کارخانه
و تجارتخانه های بزرگ نیز پیدا میشوند و در بسیار جاها با خود انگلیسها
همسری و رقابت میکنند و بلکه در بعضی اوقات گوی سبقت را از آنان
میربایند. چنانکه در بسیاری از امور مالکی مدیریت با پارسی و معاونی
باشخص انگلیسی است.

فقط در خطّی که ایشان چندان رابطه نداشتند امور لشکری بود
که آنهم در یکسال و نیم پیش حقوق آموختن مشق نظام و بکار بردن حربه
ایشان داده شد از آنوقت داخل نظام شده و چنان پیشرفت کرده اند که

غلطنامه

شماره جزوه	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	۱۰	[illegible]	[illegible]
۲	۱۹	٤	[illegible]	[illegible]
»	۲۲	۳	[illegible]	[illegible]
»	٦۸	۷	[illegible]	[illegible]
	۳۲	۱٤	[illegible]	[illegible]
	»	۲۳	ساه دارا	ساه دارا
۳	۵۳	۱۳	[illegible]	[illegible]
»	۵٤	۱۵	[illegible]	[illegible]
»	۵۵	۸	[illegible]	[illegible]
٤	۱۷	۱۱۰۱	[illegible]	[illegible]
»	۸۵	۱۲	[illegible]	[illegible]
»	۸٦	۱۲	[illegible]	[illegible]
	۹۱	۹	در واش	درویش
۵	۱۰۸	۵	باشاه	پادشاه
	»	۱٦	بادشاه	[illegible]
	»	۱۷	باجار	ناچار
»	۱۱۱	۱۵	[illegible]	[illegible]
»	۱۱٦	۱۱	طوری	[illegible]
»	۱۱۷	۸	[illegible]	[illegible]
»	۱۳۹	۵	[illegible]	[illegible]
»	۱٤٦	۲	[illegible]	[illegible]
٦	۱۵۱	۱۳	سیاه	[illegible]
۷	۱۷٤	۷	[illegible]	[illegible]

شماره جزوه	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۷۷	۱۰	[illegible]	[illegible]
	۱۷۱	۱	[illegible]	[illegible]
	۱۸۱	۱	[illegible]	[illegible]
۸	۱۰۵	۷	[illegible]	[illegible]
	۱۹۲	۸	[illegible]	[illegible]
»	۱٦٦	۱۹	[illegible]	[illegible]
	۳	۱	[illegible]	[illegible]
			[illegible]	[illegible]
	۲۰۱	۲۱	[illegible]	[illegible]
۹	۲۱۸	۱۱	موسی	فراسوی
»	۲۲۱	۱۱	[illegible]	[illegible]
»	۲۱۳	۱۱	[illegible]	[illegible]
	۲۰٤	٦	ال	ادل
۱۰	۲۵۳	۲	[illegible]	[illegible]
	۲۵۹	۱۸	ای	[illegible]
»	۲٦۵	۱۲	میوها	میوه‌ها
	»	۲	اسدلا	اسدلا
»	۲۷۳	۵	ایرانی	[illegible]
۱۱	۲۹۲	۲۱	موقعیکه	موقعیکه
»	۲۸۵	۱۹	تعلم	وتعلیم
»	۲۹٦	۱٦	همه‌اش را	همه‌اش
»	۳۰۱	۹	[illegible]	[illegible]
»	۳۱۱	۵	خرافات	خرافات

ترتیب و شرایط اشتراک سال دوم ایرانشهر

چون معارف و بیداری عام و معروف بر ملت ما نه اداره ای مخصوص است که در انتشار این مجله، ما با اندرجه زبان خودمارا در بیان مسائل معنوی و انحطاط اخلاقی مصور کرده بودیم با وجود این همّت هموطنان ر باندازه و وسایل لازم و مخصوص، مصاعب دافی بار با آن درجه که میخواستیم در تکمیل موافقت مجله و ادبای و عدهٔ خود نویسندگان عشق مسلک یگانه مشوّق ما و گرمی روز افزون سرمایهٔ ازلی ما و ثبات و پایداری یگانه امید بخش ما بوده و باز هم خواهد بود

ما با همان عشق و صمیمیّت و ثبات در سر سال دوّم مجلّه آغاز میکنیم ولی تجربه‌ها و مطالعه‌های این یکسال برما ثابت کرد که برای کندن ریشهٔ این انحطاط اخلاقی و برای خشکاندن این محیط متعفّن فرومایه پرور بیش از اینها فداکاری و جانفشانی لازمست.

اینک ما هم اندازه که بی همّتی از هموطنان خود می بینیم بر همّت خودمی افزائیم و بعدا کارهای بزرگتر خودمارا حاضر میکنیم و اینک مجلّه را از سال دوّم دو مقابل بزرگ یعنی هر شماره را مانند این شماره ٦٤ صفحه میکنیم ولی قیمت را در مقابل سال اوّل نگاه میداریم یعنی در ایران چهل قران و برای معلمین و شاگردان مدارس بشرط فرستادن وجه اشتراک مستقیماً و قبلاً بخود اداره ٣٥ قران و در خارج یک لیرهٔ انگلیسی قرار میدهیم

فقط در مقابل این فداکاری خواهشی که از معارفپروران و دوستان داریم اینست که هر کس مایل اشتراک است وجه سال دوّم را یا مستقیما و یا توسط وکلای مجلّه قبلاً برای ما برسانند که اقلاً بعضی از لوازم مهم مجلّه را تدارک بکنیم.

ایرانشهر

فهرست الفبائی سال نخستین مجلهٔ ایرانشهر

کتاب " ... در آمدات هنر "

[illegible]

کارخانهٔ بهزاد در برلین

شما را از ساخت ... [illegible] ... و ... در حاشیه آلمان ... [illegible] ... و هر گونه لوازم ... [illegible]

۱ - مشمع مخصوص برای پوشاندن ... [illegible] ... با دوام بوده ... [illegible]

۲ - مشمع مخصوص برای فرش کردن اطاقها بطوریکه روی آنها با کفش راه ... احتیاج از فرش و قالی میکند و آنرا ... [illegible]

۳ - مشمع برای پوشیدن دیوارها که آنرا از رطوبت و شوره و ریختن ... [illegible] ... میکند.

۴ - روغن مخصوص برای حفظ درها و پنجره ها از ... و کج شدن

۵ - ماشینهای آجرسازی و ... ساخت ... [illegible]

۶ - هر گونه ... (ماشینهای عکاسی) و آلات و ادوات مهندسی و معماری و منجمی و لوازم الکتریک و غیره.

شرایط قبول سفارش از قرار ذیل است:

۱ - سفارشهای کمتر از ده لیره قبول نمیشود.

۲ - نصف وجه سفارش باید قبلاً ارسال شود.

۳ - حق العمل ... در خرید ... در فروش صدی پنج خواهد بود.

۴ - اجناسیکه از خارج ... شود فروخته شده پس از اخذ حق العمل وجه آنها ارسال میشود. عنوان مراسلات این است:

K. Tahirzadeh Behzad
Berlin-Schöneberg, Kufsteiner Straße 6

ن

(و ـ ی)

قابل توجه وکلای «کاویانی»

بر طبق اخطارنامهٔ متحد المآل که اخیراً بوکلای محترم و فروشندگان مطبوعات «کاویانی» فرستاده شده است تکراراً یادآوری مینماید. برای فروش مطبوعات این چاپخانه یک ثلث از قیمت کتابها که حق الزحمه قرار داده شده است عموماً برای اشخاصی است که پول پیشکی فرستاده و کتابهارا مستقیماً از «کاویانی» خواسته و بحساب خود میفروشند. هر کدام از آقایان کتابفروشها و وکلای «کاویانی» چنانچه بخواهند کتابهارا بحساب خود «کاویانی» اولاً فروخته و بعد پول بفرستند بیشتر از صدی بیست حق الزحمه نخواهند داشت.

در ولایات یزد و کرمان و همدان و کاشان و کرمانشاهان و رشت و قزوین و عموماً نقاطی که «کاویانی» مرکز فروش معیّنی ندارد هر کس با رعایت اخطار فوق طالب وکالت «کاویانی» باشد به آدرس ذیل رجوع نماید.

Kunst- und Buchdruckerei „Kaviani" G. m. b. H.
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43